



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

تفسیر الحج

نیدعلی کبیر

جلد دوازدہم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر احسن الحدیث

نویسنده:

علی اکبر قرشی

ناشر چاپی:

نوید اسلام

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۰	تفسیر احسن الحدیث جلد ۱۲
۲۰	مشخصات کتاب
۲۰	سوره مرسلات
۲۰	اشاره
۲۰	نظری به سوره مبارکه
۲۱	[سوره المرسلات (۷۷): آیات ۱ تا ۱۵]
۲۱	اشاره
۲۲	کلمه‌ها
۲۳	شرحها
۲۵	[سوره المرسلات (۷۷): آیات ۱۶ تا ۴۰]
۲۵	اشاره
۲۷	کلمه‌ها
۲۷	شرحها
۳۰	[سوره المرسلات (۷۷): آیات ۴۱ تا ۵۰]
۳۰	اشاره
۳۰	کلمه‌ها
۳۰	شرحها
۳۱	سوره نبأ
۳۱	اشاره
۳۱	نظری به سوره مبارکه
۳۱	غرض سوره
۳۲	[سوره النبأ (۷۸): آیات ۱ تا ۱۷]

- ۳۲ اشاره
- ۳۳ کلمه‌ها
- ۳۴ شرحها
- ۳۶ [سوره النبا (۷۸): آیات ۱۸ تا ۴۰]
- ۳۶ اشاره
- ۳۷ کلمه‌ها
- ۳۸ شرحها
- ۴۱ سوره نازعات
- ۴۱ اشاره
- ۴۲ نظری به سوره مبارکه
- ۴۳ [سوره النازعات (۷۹): آیات ۱ تا ۲۶]
- ۴۳ اشاره
- ۴۴ کلمه‌ها
- ۴۵ شرحها
- ۴۸ [سوره النازعات (۷۹): آیات ۲۷ تا ۴۶]
- ۴۸ اشاره
- ۴۹ کلمه‌ها
- ۵۰ شرحها
- ۵۲ سوره عبس
- ۵۲ اشاره
- ۵۲ نظری به سوره مبارکه
- ۵۴ [سوره عبس (۸۰): آیات ۱ تا ۱۶]
- ۵۴ اشاره
- ۵۵ کلمه‌ها

۵۶	شرحها
۵۷	[سوره عبس (۸۰): آیات ۱۷ تا ۴۲]
۵۷	اشاره
۵۹	کلمه‌ها
۵۹	شرحها
۶۲	نکته‌ها
۶۲	سوره تکویر
۶۲	اشاره
۶۲	نظری به سوره مبارکه
۶۲	غرض سوره
۶۳	[سوره التکویر (۸۱): آیات ۱ تا ۱۴]
۶۳	اشاره
۶۴	کلمه‌ها
۶۴	شرحها
۶۷	[سوره التکویر (۸۱): آیات ۱۵ تا ۲۹]
۶۷	اشاره
۶۸	کلمه‌ها
۶۸	شرحها
۷۱	سوره انفطار
۷۱	اشاره
۷۱	نظری به کلیات سوره
۷۱	غرض سوره
۷۲	[سوره الانفطار (۸۲): آیات ۱ تا ۱۹]
۷۲	اشاره

۷۳	کلمه‌ها
۷۳	شرحها
۷۶	سوره مطففین
۷۶	اشاره
۷۶	نظری به سوره مبارکه
۷۷	[سوره المطففین (۸۳): آیات ۱ تا ۶]
۷۷	اشاره
۷۸	کلمه‌ها
۷۸	شرحها
۷۹	[سوره المطففین (۸۳): آیات ۷ تا ۱۷]
۷۹	اشاره
۷۹	کلمه‌ها
۸۰	شرحها
۸۱	نکته‌ها
۸۱	[سوره المطففین (۸۳): آیات ۱۸ تا ۲۸]
۸۱	اشاره
۸۲	کلمه‌ها
۸۲	شرحها
۸۴	[سوره المطففین (۸۳): آیات ۲۹ تا ۳۶]
۸۴	اشاره
۸۴	کلمه‌ها
۸۴	شرحها
۸۵	سوره انشقاق
۸۵	اشاره

- ۸۶ نظری به کلیات سوره
- ۸۶ [سوره الانشقاق (۸۴): آیات ۱ تا ۱۵]
- ۸۶ اشاره
- ۸۷ کلمه‌ها
- ۸۸ شرحها
- ۹۰ [سوره الانشقاق (۸۴): آیات ۱۶ تا ۲۵]
- ۹۰ اشاره
- ۹۰ کلمه‌ها
- ۹۰ شرحها
- ۹۲ سوره بروج
- ۹۲ اشاره
- ۹۲ نظری به سوره مبارکه
- ۹۲ غرض سوره
- ۹۳ [سوره البروج (۸۵): آیات ۱ تا ۱۱]
- ۹۳ اشاره
- ۹۳ کلمه‌ها
- ۹۴ شرحها
- ۹۶ [سوره البروج (۸۵): آیات ۱۲ تا ۲۲]
- ۹۶ اشاره
- ۹۶ کلمه‌ها
- ۹۶ شرحها
- ۹۷ سوره طارق
- ۹۸ اشاره
- ۹۸ نظری به سوره مبارکه

- ۹۸ غرض سوره
- ۹۸ [سوره الطارق (۸۶): آیات ۱ تا ۱۰]
- ۹۸ اشاره
- ۹۹ کلمه‌ها
- ۱۰۰ شرحها
- ۱۰۱ [سوره الطارق (۸۶): آیات ۱۱ تا ۱۷]
- ۱۰۱ اشاره
- ۱۰۱ کلمه‌ها
- ۱۰۲ شرحها
- ۱۰۳ سوره اعلیٰ
- ۱۰۳ اشاره
- ۱۰۳ نظری به کلیات سوره
- ۱۰۴ غرض سوره
- ۱۰۴ [سوره الأعلیٰ (۸۷): آیات ۱ تا ۱۹]
- ۱۰۴ اشاره
- ۱۰۵ کلمه‌ها
- ۱۰۶ شرحها
- ۱۰۸ سوره غاشیه
- ۱۰۹ اشاره
- ۱۰۹ نظری به سوره مبارکه
- ۱۰۹ غرض سوره و مطالب آن
- ۱۰۹ [سوره الغاشیة (۸۸): آیات ۱ تا ۲۶]
- ۱۰۹ اشاره
- ۱۱۱ کلمه‌ها

- ۱۱۱ شرحها
- ۱۱۴ سوره فجر
- ۱۱۴ اشاره
- ۱۱۴ نظری به سوره مبارکه
- ۱۱۴ غرض سوره و مطالب آن
- ۱۱۵ [سوره الفجر (۸۹): آیات ۱ تا ۱۴]
- ۱۱۵ اشاره
- ۱۱۶ کلمه‌ها
- ۱۱۷ شرحها
- ۱۱۹ [سوره الفجر (۸۹): آیات ۱۵ تا ۳۰]
- ۱۱۹ اشاره
- ۱۲۰ کلمه‌ها
- ۱۲۰ شرحها
- ۱۲۴ سوره بلد
- ۱۲۴ اشاره
- ۱۲۴ نظری به سوره مبارکه
- ۱۲۴ [سوره البلد (۹۰): آیات ۱ تا ۲۰]
- ۱۲۴ اشاره
- ۱۲۵ کلمه‌ها
- ۱۲۶ شرحها
- ۱۲۸ سوره شمس
- ۱۲۸ اشاره
- ۱۲۸ نظری به سوره مبارکه
- ۱۲۹ [سوره الشمس (۹۱): آیات ۱ تا ۱۵]

۱۲۹	اشاره
۱۳۰	کلمه‌ها
۱۳۱	شرحها
۱۳۳	سوره لیل
۱۳۳	اشاره
۱۳۳	نظری به سوره مبارکه
۱۳۴	[سوره اللیل (۹۲): آیات ۱ تا ۲۱]
۱۳۴	اشاره
۱۳۵	کلمه‌ها
۱۳۶	شرحها
۱۳۸	سوره الضحی
۱۳۸	اشاره
۱۳۸	نظری به سوره مبارکه
۱۳۹	[سوره الضحی (۹۳): آیات ۱ تا ۱۱]
۱۳۹	اشاره
۱۴۰	کلمه‌ها
۱۴۰	شرحها
۱۴۲	نکته‌ها
۱۴۴	سوره الم نشرح
۱۴۴	اشاره
۱۴۴	نظری به سوره مبارکه
۱۴۴	[سوره الشرح (۹۴): آیات ۱ تا ۸]
۱۴۴	اشاره
۱۴۵	کلمه‌ها

- ۱۴۵ شرحها
- ۱۴۶ نکته‌ها
- ۱۴۷ سوره «التین»
- ۱۴۷ اشاره
- ۱۴۷ نظری به سوره مبارکه
- ۱۴۸ [سوره التین (۹۵): آیات ۱ تا ۸]
- ۱۴۸ اشاره
- ۱۴۸ کلمه‌ها
- ۱۴۹ شرحها
- ۱۵۰ سوره علق
- ۱۵۰ اشاره
- ۱۵۱ نظری به کلیات سوره
- ۱۵۲ [سوره العلق (۹۶): آیات ۱ تا ۱۹]
- ۱۵۲ اشاره
- ۱۵۳ کلمه‌ها
- ۱۵۳ شرحها
- ۱۵۵ نکته‌ها
- ۱۵۶ سوره قدر
- ۱۵۶ اشاره
- ۱۵۶ کلیات سوره مبارکه
- ۱۵۸ [سوره القدر (۹۷): آیات ۱ تا ۵]
- ۱۵۸ اشاره
- ۱۵۸ کلمه‌ها
- ۱۵۸ شرحها

- ۱۶۱ نکته‌ها
- ۱۶۲ سوره بینه
- ۱۶۲ اشاره
- ۱۶۲ نظری به سوره مبارکه
- ۱۶۲ [سوره البینه (۹۸): آیات ۱ تا ۸]
- ۱۶۳ اشاره
- ۱۶۳ کلمه‌ها
- ۱۶۳ شرحها
- ۱۶۵ سوره اذا زلزلت
- ۱۶۵ اشاره
- ۱۶۵ نظری به سوره مبارکه
- ۱۶۶ [سوره الزلزله (۹۹): آیات ۱ تا ۸]
- ۱۶۶ اشاره
- ۱۶۷ کلمه‌ها
- ۱۶۷ شرحها
- ۱۶۸ نکته‌ها
- ۱۷۰ سوره عادیات
- ۱۷۰ اشاره
- ۱۷۰ نظری به کلیات سوره
- ۱۷۱ [سوره العادیات (۱۰۰): آیات ۱ تا ۱۱]
- ۱۷۱ اشاره
- ۱۷۱ کلمه‌ها
- ۱۷۲ شرحها
- ۱۷۳ سوره قارعه

- ۱۷۳ اشاره
- ۱۷۴ نظری به سوره مبارکه
- ۱۷۴ [سوره القارعة (۱۰۱): آیات ۱ تا ۱۱]
- ۱۷۴ اشاره
- ۱۷۵ کلمه‌ها
- ۱۷۵ شرحها
- ۱۷۶ سوره تکاثر
- ۱۷۶ اشاره
- ۱۷۶ نظری به سوره مبارکه
- ۱۷۷ [سوره التکاثر (۱۰۲): آیات ۱ تا ۸]
- ۱۷۷ اشاره
- ۱۷۸ کلمه‌ها
- ۱۷۸ شرحها
- ۱۸۰ سوره عصر
- ۱۸۰ اشاره
- ۱۸۰ نظری به سوره مبارکه
- ۱۸۰ [سوره العصر (۱۰۳): آیات ۱ تا ۳]
- ۱۸۰ اشاره
- ۱۸۰ کلمه‌ها
- ۱۸۱ شرحها
- ۱۸۲ سوره همزه
- ۱۸۲ اشاره
- ۱۸۲ نظری به سوره مبارکه
- ۱۸۳ [سوره الهمزة (۱۰۴): آیات ۱ تا ۹]

- ۱۸۳ اشاره
- ۱۸۳ کلمه‌ها
- ۱۸۴ شرحها
- ۱۸۵ سوره فیل
- ۱۸۵ اشاره
- ۱۸۵ نظری به سوره مبارکه
- ۱۸۶ [سوره الفیل (۱۰۵): آیات ۱ تا ۵]
- ۱۸۷ اشاره
- ۱۸۷ کلمه‌ها
- ۱۸۷ شرحها
- ۱۸۸ نکته‌ها
- ۱۸۹ سوره قریش
- ۱۸۹ اشاره
- ۱۸۹ نظری به سوره مبارکه
- ۱۹۰ [سوره قریش (۱۰۶): آیات ۱ تا ۴]
- ۱۹۰ اشاره
- ۱۹۰ کلمه‌ها
- ۱۹۰ شرحها
- ۱۹۱ سوره رأیت
- ۱۹۱ اشاره
- ۱۹۱ نظری به سوره مبارکه
- ۱۹۱ [سوره الماعون (۱۰۷): آیات ۱ تا ۷]
- ۱۹۲ اشاره
- ۱۹۲ کلمه‌ها

- ۱۹۲ شرحها
- ۱۹۴ سوره کوثر
- ۱۹۴ اشاره
- ۱۹۴ نظری به سوره مبارکه
- ۱۹۵ [سوره الكوثر (۱۰۸): آیات ۱ تا ۳]
- ۱۹۵ اشاره
- ۱۹۵ کلمه‌ها
- ۱۹۵ شرحها
- ۱۹۶ نکته‌ها
- ۱۹۷ سوره قل یا ایها الکافرون
- ۱۹۷ اشاره
- ۱۹۷ نظری به سوره مبارکه
- ۱۹۸ [سوره الکافرون (۱۰۹): آیات ۱ تا ۶]
- ۱۹۸ اشاره
- ۱۹۹ شرحها
- ۲۰۰ سوره نصر
- ۲۰۰ اشاره
- ۲۰۰ نظری به سوره مبارکه
- ۲۰۱ [سوره النصر (۱۱۰): آیات ۱ تا ۳]
- ۲۰۱ اشاره
- ۲۰۱ کلمه‌ها
- ۲۰۱ شرحها
- ۲۰۳ سوره تبت
- ۲۰۳ اشاره

- ۲۰۳ نظری به سوره مبارکه
- ۲۰۳ [سوره المسد (۱۱۱): آیات ۱ تا ۵]
- ۲۰۴ اشاره
- ۲۰۴ کلمه‌ها
- ۲۰۴ شرحها
- ۲۰۵ نکته‌ها
- ۲۰۶ سوره اخلاص
- ۲۰۶ اشاره
- ۲۰۶ نظری به سوره مبارکه
- ۲۰۶ نظری به شأن نزول
- ۲۰۷ [سوره الإخلاص (۱۱۲): آیات ۱ تا ۴]
- ۲۰۷ اشاره
- ۲۰۸ کلمه‌ها
- ۲۰۸ شرحها
- ۲۰۹ نکته‌ها
- ۲۱۱ سوره فلق
- ۲۱۱ اشاره
- ۲۱۱ نظری به سوره مبارکه
- ۲۱۲ [سوره الفلق (۱۱۳): آیات ۱ تا ۵]
- ۲۱۲ اشاره
- ۲۱۲ کلمه‌ها
- ۲۱۳ شرحها
- ۲۱۵ نکته‌ها
- ۲۱۷ سوره ناس

- ۲۱۷ اشاره
- ۲۱۷ نظری به سوره مبارکه
- ۲۱۸ [سوره الناس (۱۱۴): آیات ۱ تا ۶]
- ۲۱۸ اشاره
- ۲۱۸ کلمه‌ها
- ۲۱۸ شرحها
- ۲۲۰ نکته‌ها
- ۲۲۰ شرح حال مختصری از مؤلف
- ۲۲۱ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

تفسیر احسن الحدیث جلد ۱۲

مشخصات کتاب

سرشناسه: قرشی بنابی، علی اکبر، - ۱۳۰۷
 عنوان و نام پدید آور: تفسیر احسن الحدیث / مولف علی اکبر قرشی
 مشخصات نشر: تهران: بنیاد بعثت، مرکز چاپ و نشر، - ۱۳۷۴.
 مشخصات ظاهری: ج ۱۲
 شابک: ۹۶۴-۳۰۹-۱۸۶-۴ (ج.۱): (دوره)؛ ۹۶۴-۳۰۹-۰۲۱-۳ (ج.۱)؛ ۹۶۴-۳۰۹-۱۹۰-۱ (ج.۲)؛ ۹۶۴-۳۰۹-۰۵۵-۸ (ج.۴)؛ ۹۶۴-۳۰۹-۱۹۴-۵ (ج.۱۱)؛ ۹۶۴-۳۰۹-۱۹۵-۳ (ج.۱۲)
 وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی
 یادداشت: چاپ قبلی: بنیاد بعثت، واحد تحقیقات اسلامی ۱۳۶۶
 یادداشت: هر یک از جلدها به تفسیر سور و آیات خاصی اختصاص دارد
 یادداشت: ج. ۵-۶ (چاپ سوم: ۱۳۷۸) (دوره): ISBN ۹۶۴-۳۰۹-۱۸۶-۴؛ (ج. ۱): ISBN ۹۶۴-۳۰۹-۱۸۸-۰؛ (ج. ۲): ISBN: ۹۶۴-۳۰۹-۱۸۹-۹
 یادداشت: ج. ۲ (چاپ سوم: ۱۳۷۷)؛ ج. ۳ (چاپ دوم: ۱۳۷۷)؛ ج. ۷-۱۰ (چاپ سوم: ۱۳۷۸) (دوره): ISBN ۹۶۴-۳۰۹-۱۸۶-۴؛ (ج. ۱): ISBN ۹۶۴-۳۰۹-۱۹۰-۱؛ (ج. ۲): ISBN ۹۶۴-۳۰۹-۱۹۱-۰؛ (ج. ۳): ISBN ۹۶۴-۳۰۹-۱۸۷-۲؛ (ج. ۴): ISBN ۹۶۴-۳۰۹-۱۹۲-۹؛ (ج. ۵): ISBN ۹۶۴-۳۰۹-۱۹۳-۷؛ (ج. ۶): ISBN ۹۶۴-۳۰۹-۱۹۴-۵؛ (ج. ۷): ISBN ۹۶۴-۳۰۹-۱۹۵-۳؛ (ج. ۸): ISBN ۹۶۴-۳۰۹-۱۹۶-۱؛ (ج. ۹): ISBN ۹۶۴-۳۰۹-۱۹۷-۰؛ (ج. ۱۰): ISBN ۹۶۴-۳۰۹-۱۹۸-۹؛ (ج. ۱۱): ISBN ۹۶۴-۳۰۹-۱۹۹-۸؛ (ج. ۱۲): ISBN ۹۶۴-۳۰۹-۲۰۰-۷
 یادداشت: ج. ۴ (چاپ سوم: ۱۳۷۸)
 یادداشت: کتابنامه
 موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴
 شناسه افزوده: بنیاد بعثت. مرکز چاپ و نشر
 رده بندی کنگره: BP۹۸/ق۴ت۷ ۱۳۷۴
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۹
 شماره کتابشناسی ملی: م ۷۴-۵۸۴۵

سوره مرسلات

اشاره

در مکه نازل شده و پنجاه آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- مرسلات سی و سومین سوره است که بعد از سوره همزه در مکه نازل گردید اکنون «غار المرسلات» در «منی» روبروی کوه معروف «ثبیر» محل زیارت مسلمین است که این سوره در آن غار نازل شد.

در تفسیر ابن کثیر از عبد الله بن مسعود نقل شده: ما با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در غاری در «منی» بودیم که سوره «و المرسلات» بر آن حضرت آمد حضرت می‌خواند و من می‌آموختم، ماری از گوشه‌ای بیرون آمد، فرمود: آن را بکشید، خواستیم که آن را بکشیم در سوراخی فرو رفت، پیامبر فرمود: من از شر شما ننگه داشته شده‌ام چنان که شما از شر آن مار. به نظر می‌آید که این سوره در سال چهارم یا پنجم بعثت بعد از اظهار دعوت نازل شده باشد، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره هفتاد و هفت می‌باشد.

۲- عدد آیات آن به قول همه قارئان، پنجاه آیه است، طبرسی رحمه الله در این باره ادعای اجماع می‌کند، به نقل تفسیر خازن، این سوره دارای صد و هشتاد کلمه و هشتصد و شانزده حرف است.

۳- علت نامگذاری به مرسلات ظاهراً وقوع این کلمه در اول آنست ظاهراً این تسمیه بواسطه رسول خدا بوده است.

۴- سوره مبارکه بی شک مکی است، آیات و مطالب آن گواه این مطلب

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۴

هستند و کسی خلاف آن را نگفته است.

۵- این سوره در صدد اثبات معاد و تهدید منکرین آنست و آیه وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ده بار در آن تکرار شده است، در این سوره با پنج یا شش طریق به وقوع قیامت استدلال شده «۱» و آخرت نیکوکاران و بدکاران به طرز مخصوصی ترسیم گشته است، این مطلب حاکی است که در وقت نزول آن، مسأله قیامت شدیداً از طرف مشرکان انکار شده و آن را افسانه حساب می‌کرده‌اند، شأن نزول سوره نیز همین مطلب است. مطالب آن و راه‌های استدلال به قیامت بعداً خواهد آمد.

(۱) طرز استدلال آنست که خدایی که این نظمها را به وجود آورده قدرت ایجاد معاد را دارد.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۵

سورة المرسلات مکیه و هی خمسون آیه نزلت بعد الهمزه

[سوره المرسلات (۷۷): آیات ۱ تا ۱۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا (۱) فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا (۲) وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا (۳) فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا (۴)
فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا (۵) عُذْرًا أَوْ نُذْرًا (۶) إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٍ (۷) فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ (۸) وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ (۹)
وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّفَتْ (۱۰) وَإِذَا الرَّسُلُ أُنْتُتُوا (۱۱) لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ (۱۲) لِيَوْمِ الْفُضْلِ (۱۳) وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمِ الْفُضْلِ (۱۴)
وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۱۵)

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۶

به نام خدای رحمان رحیم

۱- قسم به فرستاده‌های پی در پی

۲- پس قسم به وزندگان به شدت

۳- قسم به پراکنده کنندگان به کمال

- ۴- پس قسم به جدا کنندگان به طور کامل
- ۵- پس قسم به القا کنندگان تذکر.
- ۶- به علت اتمام حجت یا انذار
- ۷- که آنچه وعده می‌شوید حتماً واقع می‌شود
- ۸- وقتی که ستارگان تاریک گردند
- ۹- وقتی که آسمان شکافته شود.
- ۱۰- وقتی که کوه‌ها برکنده شوند.
- ۱۱- وقتی که فرستاده‌ها معین الوقت گردند
- ۱۲- برای چه چیز به تأخیر افتاده‌اند
- ۱۳- برای روز قیامت
- ۱۴- چه می‌دانی روز قیامت چیست؟
- ۱۵- وای در آن روز بر مکذبین آن

کلمه‌ها

مرسلات: فرستاده‌ها. رسل (بکسر اول) در اصل به معنی برخاستن با تأنی است، رسول به معنی برخاسته، از همان است، مراد از مرسلات

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۷

چنان که خواهیم گفت بادهاست «رسل» نیز به معنی فرستاده‌ها است.

عرفا: عرف (بر وزن قفل): پی در پی. گویند: «طار القطا عرفا» یعنی بعضی در پی بعضی پرواز کرد «جاء القوم عرفا» یعنی پی در پی آمدند، علی‌هذا آن در آیه وصف است.

عاصفات: عصف: شدت. ریح عاصف باد تند و شدید، منظور از عاصفات بادهایی است که تند و به شدت می‌وزند. «عصف الريح عصفاً:

اشتد» ناشرات: نشر: پراکنده شدن و پراکنده کردن. لازم و متعدی هر دو آمده است، مراد از ناشرات ظاهراً بادهایی است که پراکنده می‌کنند یا پراکنده می‌شوند.

فارات: جدا کنندگان. راغب گوید: فرق قریب است به فلق، لیکن فلق باعتبار شکافته شدن و فرق به اعتبار انفصال و جدایی گفته می‌شود.

ملقیات: لقاء: روبرو شدن با شیء و مصادف شدن. القاء: انداختن. راغب گوید: القاء انداختن هر چیز است به محلی که می‌بینی، سپس در عرف به هر انداختن اسم شده است، ملقیات: القاء کنندگان منظور القاء معنوی است.

عذرا: عذر (بر وزن قفل): اعتذار کردن. و قبول کردن عذر.

نذرا: نذر (بر وزن قفل): انذار کردن.

طمست: طمس و طموس: کهنه شدن و محو شدن و نیز محو و هلاک کردن.

لازم و متعدی هر دو آمده است. راغب ازاله اثر شیء گفته است

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۸

آن با خاموش شدن و تیره شدن نجوم سازگار است.

فرجت: فرج: شکاف. جمع آن فروج است یعنی: شکافها. بَنَيْنَاهَا وَ زَيَّنَّاهَا وَ مَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ ق/ ۶ و نیز مصدر است به معنی شکافتن و باز کردن.

نسفت: نسف: کندن و پراکندن. «نسفت الريح التراب: فرقه و ذره» و نیز گویند: «نسف البناء نسفا: قلعه».

اقتت: توقیت به معنی تعیین وقت است «وقته توقیتا: جعل له وقتا یفعل فیه» کلمه «اقتت» در اصل «وقتت» با واو است. این یکی از قواعد عربی است گویند: «اکدت- وکدت».

فصل: بریدن و جدا کردن. «فصل الشیء: فصلا: قطعه و ابانه» یوم الفصل:

روز جدا کردن حق از باطل.

شرحها

در این آیات، ابتدا به گوشه‌ای از نظام خلقت سوگند یاد شده که قیامت خواهد آمد، سپس مقداری از مقدمات قیامت از قبیل تاریک شدن ستارگان و شکافتن آسمان، ذکر شده و نیز گفته شده که این نظام تا روز داوری و قیامت ادامه خواهد داشت، آن گاه فرموده: وای بر کسی که روز جز را تکذیب کند.

۷-۱- وَ الْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا فَالْعَاصِمَاتِ عَصِيْفًا وَ النَّاشِئَاتِ نَشْرًا فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا عُذْرًا أَوْ نُذْرًا إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعِ جَوَابِ قِسْمِهَا آیه إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعِ است ناگفته نماند این سبک قسمها در سه محل از قرآن کریم آمده و در هر سه محل، وقوع قیامت از آن نتیجه گیری شده است یکی این آیات، دیگری آیات وَ الدَّارِيَاتِ ذُرُوءًا فَالْحَامِلَاتِ وُقُرًا

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۹

فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا فَالْمَقْسَمَاتِ أَمْرًا إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ

سوم در سوره نازعات که فرموده: وَ النَّازِعَاتِ غُرْقًا وَ النَّاشِئَاتِ نَشْطًا وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا. يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ ...

چنان که ملاحظه می‌شود در هر سه مورد پس از قسمها، مسأله قیامت به میان می‌آید و چون قرآن مجید در اینگونه موارد به دلیل مطلب سوگند می‌خورد، باید همین قسمها دلیل وقوع قیامت باشد، در سوره ذاریات در این مورد سخن گفته‌ایم، به آنجا رجوع شود «۱» به هر حال به نظر می‌آید که منظور از این قسمها، بادهای و ابرهاست، بادهای از سطح اقیانوسها و دریاها حرکت کرده و پی در پی به طرف خشکیها حرکت می‌کنند، می‌دانیم که هوای خشکیها در مقابل اشعه آفتاب پیش از هوای دریاها گرم می‌شود و به بالا می‌رود، در نتیجه هوای سرد دریاها به طرف خشکیها می‌آید که همان الْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا باشد، الف و لام آن برای عهد و اشاره به آن بادهاست (و الله يعلم) لفظ «عرفا» حال است از مرسلات.

از آن طرف این بادهای گاهی شدت یافته به صورت طوفان در می‌آیند که همان فَالْعَاصِمَاتِ باشد، فاء آن حاکی است که بادهای به طوفانها تبدیل می‌شوند «۲».

در جریان «ناشرات» مسأله ابرها مطرح می‌شود، ابر که همان هوای رطوبتدار است به وسیله بادهای پراکنده و در هوا تقسیم می‌شود و هر قسمت به محلی روان می‌گردد در این عمل، بادهای ناشرات هستند که ابرها را پراکنده کرده

(۱) و آن اینکه: خلقت و تدبیر جهان در دست خداست و او پروردگار انسانهاست و او وعده کرده که قیامت خواهد آمد و از طریق انبیا آن را اعلام کرده است.

(۲) در مجمع‌البیان اولین معنی دربارهٔ مرسلات، عاصفات، ناشرات، بادها را اختیار کرده و آن را از ابن مسعود و ابن عباس و دیگران نقل کرده است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۰

و میان آنها جدایی می‌افکنند، لذا فَالْفَارِقَاتِ با فاء تفریع آمده است یعنی فارقَاتِ متفرع بر ناشرات است. ظاهراً چون در مرتبه ناشرات، ابرها نیز در نظر هستند، لذا ناشرات با واو آمده است. و الله العالم.

فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا متفرع است بر قسمهای گذشته، یعنی آنها تذکر و یاد آوری می‌کنند که قیامت حق است و خواهد آمد.

علی‌هذا، این القاء تذکر برای گروهی که حق را قبول ندارند عذر و اتمام حجت است از جانب خدا که روز قیامت نگویند ما ندانستیم و نشنیدیم و برای گروهی انداز است که بترسند و عمل کنند، بنا بر این عُدْرًا أَوْ نُذْرًا مفعول له هستند از فَاَلْمُلْقِيَاتِ و شاید تقدیر آن «اعذارا و اندارا» باشد.

به نظر المیزان: اوصاف پنجگانه همه مربوط به ملائکه است زیرا گرچه سوگندهای اول و دوم قابل تطبیق به بادها و طوفانهاست، اما فَاَلْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا تقریباً صریح است که مراد ملائکه آورنده وحی می‌باشند که برای اتمام حجت یا انداز، وحی را پیامبران می‌آورند، دو صفت باقی نیز به این معنی متناسبند اگر دو صفت اول را به بادها و سه وصف اخیر را به ملائکه حمل کنیم تناسب نخواهد داشت، پس بهتر است همه را به ملائکه حمل کنیم، تأنیث مرسلات و اوصاف دیگر به اعتبار جماعات است یعنی جماعات ملائکه که آورنده وحی هستند.

علی‌هذا وَ الْمُرْسَلَاتِ یعنی قسم به ملائکه‌ای که پی در پی فرستاده می‌شوند فَالْعَاصِفَاتِ قسم به ملائکه‌ای که در سرعت هبوط مانند بادهای شدید حرکت می‌کنند وَ النَّاشِرَاتِ قسم به ملائکه‌ای که صحف وحی را نشر و باز می‌کنند تا پیامبر آن را اخذ کند. فَالْفَارِقَاتِ قسم به ملائکه‌ای که با نشر کتب حق را از باطل جدا می‌کنند فَاَلْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا قسم به ملائکه‌ای که قرآن را بر پیامبر یا مطلق وحی را برای انبیاء می‌خوانند برای اتمام حجت یا انداز. قسم به همه

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۱

اینها که إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٍ

فرموده المیزان از چند جهت قابل گفتگو است یکی اینکه: خلاصه آن چنین می‌شود: قسم به ملائکه آورنده وحی که قیامت حق است ظاهراً این طرز ادای بیان قانع کننده نباشد خواه به مؤمنان خطاب شود یا به مشرکان، گرچه در این سوگندها به کارهای ملائکه نیز اشاره شده است و الله اعلم.

دیگر آنکه ملائکه اولوا العقلند و در همه جای قرآن کلمات اولوا العقل درباره آنها به کار رفته است مانند: بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْتَبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ انبیاء / ۲۷، وَ الْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ شوری / ۵ و دهها آیات دیگر، لذا بعید به نظر می‌آید که اینهمه مرسلات، عاصفات و ... که با الف و تاء جمع بسته شده‌اند به ملائکه اطلاق شوند، زیرا که اینگونه جمعها یا وصف مؤنث حقیقی واقع می‌شوند مثل مضروبوات، مقتولات، مظلومات، حور مقصورات، و یا وصف مذکر لا یعقل آیند، مانند مرفوعات، مجرورات، ایام خالیات، علی‌هذا چندان قوی به نظر نمی‌آید که با تأویل به جماعات. وصف ملائکه باشند و الله اعلم.

ناگفته نماند در تطبیق این اوصاف به بادها نیز چندان قلب انسان مطمئن نمی‌شود ولی تطبیق به ملائکه به نظر می‌آید ضعیفتر باشد، به هر حال ما بین این قسمها و وقوع قیامت رابطه‌هایی وجود دارد که شاید برای آیندگان بیشتر روشن گردد و نیز ممکن است مراد از آنها نظامات کلی جهان باشد و الله العالم.

۸-۱۱- فَاِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ وَ اِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ وَ اِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ وَ اِذَا الرُّسُلُ أُقْتَتَتْ این آیات در بیان وقوع قیامت است که در

إِنَّمَا تُوَعَّدُونَ لِوَأَقِعَ كَفْتَهُ شَدَّ جَوَابُ «إِذَا» مَحذُوفٌ اسْتِ يَعْنِي «فَإِذَا النُّجُومُ طَمَسَتْ وَ... وَقَعَ مَا تُوَعَّدُونَ»

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۲

اینگونه قسمها در سوره‌های تکویر، انشقاق، انفطار و مانند آن تکرار شده است.

منظور از طمس نجوم ظاهرا رفتن نور آنهاست که در «وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ تَكْوِيرٌ / ۲» خواهد آمد اگر نجوم از خورشیدها کسب نور می‌کنند با خاموش شدن آنها، نجوم نیز تاریک می‌شوند و اگر روشنائی نجوم از خودشان است با تمام شدن سوختشان، خاموش و تاریک خواهند شد.

غرض از «إِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ» که در «إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ انْشِقَاقٌ / ۱» بیان شده است شکافته شدن آن و متلاشی شدن اجرام آن می‌باشد که همان از بین رفتن نظام کنونی است (رجوع شود به سوره انشقاق / ۱).

در زمینه کنده شدن و ریز ریز شدن و روان شدن کوه‌ها، آیات زیادی داریم که همه از شرایط قیامت می‌باشند نظیر: «وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا طه / ۱۰۵».

وَ إِذَا الرُّسُلُ أَقْبَتُ مِنْ سِيَاقِ آيَاتٍ مِي شُود فَهْمِيدِ كِه مَرَادِ از «رسل» مِوِجُودَاتِ اِرْسَالِ شُدِه و رِهَا شُدِه از جَانِبِ خِدَاسْتِ مَانِدِ: أَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ حَجْرًا / ۲۲، فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَ الْجَرَادَ اِعْرَافًا / ۱۳۳ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ فِيل / ۳ مِوِجُودَاتِ طَبِيعِي از جَانِبِ خِدَا اِرْسَالِ شُدِه و هِمِه دَر كَارِ هِسْتِنْدِ وِلي دَر وُقُوعِ قِيَامَتِ مَعِينِ الوَقْتِ مِي گِرَدِنْدِ يَعْنِي وَقْتِ از كَارِ اِفْتَادِنِ آنِهَا مِي رِسِدِ.

طبرسی، زمخشری و بیضاوی گفته‌اند منظور آمدن پیامبران در روز حشر است تا بر امتها شهادت کنند، المیزان نیز آن را اختیار کرده است.

در مجمع از امام صادق صلوات الله عليه نقل شده:

اقتت ای بعثت فی اوقات مختلفه

ظاهرا این همان روایت است که در طریق آن ابو الجارود واقع است چنان که در تفسیر المیزان از تفسیر قمی از ابو الجارود از آن حضرت نقل شده است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۳

۱۲- ۱۵- لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ لِيَوْمِ الْفُضَيْلِ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفُضَيْلِ وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ضَمِيرٌ «أُجِّلَتْ» رَاجِعٌ اسْتِ بِه طَمَسِ نِجُومِ، شِكَا فْتِنِ آسْمَانِ وَ كِنْدِه شُدِنِ كُوهِهَا. يَعْنِي: اَيْنِ قِضَايَايِ عَجِيبِ وَ مَهِيبِ بَرَايِ آمِدِنِ رُوزِ قِيَامَتِ بِه تَأْخِيرِ اِفْتَادِهْ اِنْدِ كِه وُقُوعِ آنِهَا هِمَانِ وُقُوعِ قِيَامَتِ اسْتِ، «يَوْمِ الْفُضَيْلِ» يَعْنِي رُوزِي كِه خِدَا دَرِ آنِ بِه حَقِّ دَاوِرِي مِي كِنْدِ وَ حَقِّ رَا از بَاطِلِ جِدَا مِي نِمَايِدِ. جَمَلِه وَ مَا أَدْرَاكَ

...

برای بیان اهمیت و عظمت روز فصل است، در آخر، تکذیب کنندگان قیامت تهدید شده‌اند.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۴

[سوره المرسلات (۷۷): آیات ۱۶ تا ۴۰]

اشاره

أَلَمْ نُهْدِكِ الْأَوَّلِينَ (۱۶) ثُمَّ نَبَّعُهُمُ الْآخِرِينَ (۱۷) كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ (۱۸) وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۱۹) أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ (۲۰)

فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ (۲۱) إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ (۲۲) فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ (۲۳) وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۲۴) أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا (۲۵)

أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا (۲۶) وَ جَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَ أَشْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا (۲۷) وَ يُلِّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۲۸) انْطَلِقُوا إِلَى مَا كُنْتُمْ بِهِ
 تُكذِّبُونَ (۲۹) انْطَلِقُوا إِلَى ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ (۳۰)
 لَا- ظَلِيلٍ وَلَا- يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ (۳۱) إِنَّهَا تَزْمِي بِشَرِّهِ كَالْقَصِيرِ (۳۲) كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٌ (۳۳) وَ يُلِّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۳۴) هَذَا يَوْمٌ لَا
 يَنْطِقُونَ (۳۵)
 وَ لَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَدِرُونَ (۳۶) وَ يُلِّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۳۷) هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَ الْأَوَّلِينَ (۳۸) فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُوا (۳۹)
 وَ يُلِّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۰)

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۵

۱۶- آیا پیشینیان را هلاک نکردیم؟

۱۷- سپس پسینیان را به آنها تابع می‌کنیم

۱۸- با گناهکاران چنین می‌کنیم

۱۹- وای در آن روز بر تکذیب کنندگان آخرت

۲۰- آیا شما را از آبی حقیر نیافریدیم؟

۲۱- پس قرار دادیم آن را در قرارگاهی با مکانت

۲۲- تا مدتی معین.

۲۳- پس تواناییم ما، بهتر تواناییم.

۲۴- وای در آن روز بر مکذبین

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۶

۲۵- آیا زمین را کافی قرار ندادیم؟

۲۶- برای زندگان و مردگان؟

۲۷- و در آن کوه‌های محکم و مرتفع قرار دادیم و شما را از آبی گوارا آب دادیم

۲۸- وای در آن روز بر مکذبین

۲۹- بروید بطرف عذابی که تکذیب می‌کردید

۳۰- بروید به طرف سایه‌ای که دارای سه شعبه است

۳۱- گوارا نیست و از شعله آتش باز نمی‌دارد

۳۲- آن آتش شراره‌هایی مانند قصر می‌اندازد.

۳۳- گویی آن شراره‌ها شتران زرد رنگ هستند

۳۴- وای در آن روز بر مکذبان

۳۵- این روزی است که سخن نمی‌گویند.

۳۶- اجازه داده نمی‌شود تا اعتذار کنند.

۳۷- وای در آن روز بر مکذبین

۳۸- این روزی است که شما و گذشتگان را جمع کرده‌ایم

۳۹- اگر حيله‌ای دارید حيله‌ام کنید.

۴۰- وای در آن روز بر مکذبین

کلمه‌ها

مهین: هون (بضم - ه) و هوان و مهانت: خواری مهین. حقیر، آنچه به حساب نیاید.

قرار: قرارگاه. و قرار و ثبات. در اینجا معنای اول مراد است.

مکین: دارای مکان و منزلت. إِنَّكَ الْيَوْمَ لَمَدِينًا مَكِينٌ (بر وزن شرف): اندازه و توانایی. آن در «فقدرنا» به معنی توانایی است.

کفاتا: جمع کردن و گرفتن. «كفت الشيء الى نفسه: ضمه و قبضه» آن

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۷

در آیه ظاهراً به معنی جامع است.

رواسی: رسو: ثبوت و رسوخ. «رسا الشيء يرسو: ثبت» رواسی جمع راسیه به معنی ثابت و راسخ است.

شامخات: شمخ: بلند شدن. شامخ: بلند، جمع آن شامخات و شوامخ است.

فراتا: بسیار گوارا. در جوامع الجامع فرموده: «البالغ في العذوبة» چنان که «عذب» به معنی مطلق گوارا است.

شعب: شعبه: تکه و پاره. در نهایی آمده: «الحياء شعبه من الايمان» جمع آن شعب است.

ظلیل: شیء سایه‌دار. راغب گوید: ظلیل کنایه از رفاه و غضارت عیش است.

لهب: شعله آتش و مشتعل شدن. اسم و مصدر هر دو آمده است.

شرر: شراره: جرقه آتش. شرر (بر وزن شرف): مطلق شراره، واحد آن شرره است.

قصر: کاخ، درخت ضخیم، ریشه درختان بزرگ.

جمالت: جمل: شتر نر. جمع آن جمالت است.

صفر: اصفر: زردرنگ. جمع آن صفر (بر وزن قفل) است.

شرحها

در این آیات سه بخش از نظام حاکم بر انسان و جهان که هر سه دلیل قدرت و یگانگی خدا می‌باشند نقل شده و نتیجه گرفته می‌شود که اختیار و قدرت در دست خداست، آنچه بخواهد می‌کند، آمدن معاد مقتضای این نظام است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۸

بخش اول آنکه: همانطور که گذشتگان را هلاک کردیم شما را نیز هلاک می‌کنیم، شما قدرت مقاومت در مقابل این مشیت را ندارید.

بخش دوم آنکه: خدا شما را با وضع مرموزی از نطفه آفریده است.

بخش سوم آنکه: زمین را با همه امکانات آن در اختیار شما قرار داده‌ایم، چون این هر سه بخش دلیل قدرت خدا به قیامت است لذا در آخر هر قسمت، منکرین قیامت تهدید شده‌اند، آن گاه در آیات اخیر، مقداری از وضع آخرت و حالات کفار و مشرکان ذکر شده است.

۱۶- ۱۹- أَلَمْ نُهَبِكِ الْأُولِينَ ثُمَّ تُنْبِعُهُمُ الْآخِرِينَ كَذَلِكَ نَفْعُ الْمُجْرِمِينَ وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ این آیات اولین بخش از سه بخش فوق است، منظور از «آخرین» ظاهراً مشرکین زمان نزول آیه است، سپس به طور عموم فرموده: عمل با همه مجرمان چنین است، خدایی که همه بدکاران را در نظام خلقت می‌کوبد و آنها قدرت مقاومت ندارند، پس وای بر آنان که آمدن معاد و توانایی خدا را

در ایجاد معاد، تکذیب می‌کنند.

خدا چرا انسانها را هلاک می‌کند؟ چون خدا بر خود لازم کرده تا بندگان را هدایت نماید، و گرنه در راه توحید تکامل پیدا نمی‌کردند، هدایت لازم گرفته تا نیکوکاران را پاداش و بدکاران را کیفر دهد و این وجود آخرت را لازم گرفته است چنان که در آخر سوره «حجر» گفته شده است.

۲۰-۲۴- أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ بخش دوم از آیات است که به معاد استدلال می‌شود، انسانها اگر در خلقت مرموز خویش فکر کنند ذره‌ای شک نخواهند کرد در اینکه آفریننده انسان، به خلقت دوباره او توانا است، این آیات، استدلال به معاد از راه قدرت خداست

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۹

المیزان فرماید: آیات دلیل توحید ربوبیت و حجت تحقق قیامت است چون ربوبیت لازم گرفته انسانها به ساحت حق که دین و تکلیف از جانب او است خاضع شوند، تکلیف تمام نمی‌شود مگر اینکه بر طاعت پاداش و بر عصیان، کیفر قرار داده شود، روز پاداش و کیفر همان روز قیامت است.

منظور از «قرار مکین» رحم مادر است، رحم واقعا قرارگاه با منزلت است، در جهان تنها ظرفی که می‌تواند نطفه را به انسان مبدل کند همین رحم مادر است، این کیسه گوشتی، از قدرت نمائیه‌های عجیب خداست که فعالیت و عمل آن انسان را غرق در حیرت می‌کند، هر چه درباره عجیب بودن آن سخن گفته شود باز کم است، غرض از «قدر معلوم» مدت حمل است که حدود نه ماه (دویست و هفتاد روز) است، در این فاصله یک نطفه ذره بینی بیک انسان تبدیل می‌شود «قدرنا» اگر بمعنی توانایی و قدرت باشد معنایش آنست که ما تواناییم ما بهر چیز تواناییم و بهتر تواناییم، همانطور که تواناییم نطفه بیافرینیم و از آن انسان خلق کنیم، می‌توانیم بار دیگر انسان را بیافرینیم، علی‌هذا وای بر آنان که قیامت را تکذیب می‌کنند.

المیزان آن را به معنی اندازه‌گیری گرفته و فرموده است: شما را خلق کردیم و آنچه از حوادث و اوصاف و احوال بر شما خواهد آمد اندازه گرفته و مقدر کرده‌ایم نظیر طول عمر و کوتاهی عمر و هیئت و جمال و صحت و مرض و روزی و امثال آن.

۲۵-۲۸- أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا وَ جَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَ أَشْجِنًاكُمْ مَاءً فُرَاتًا وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ این بخش سوم از نظام هستی و دلیل توحید ربوبیت و در عین حال دلیل قدرت خدا بر معاد است خداوند زمین را به قدری وسیع آفریده که جامع و کافی

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۰

برای زندگان و مردگان است. هر دو قسمت را اداره می‌کند و در آن کوه‌های بلند قرار داده و در نتیجه، مردم را از آب گوارا سیراب کرده است، این نظام نمی‌تواند عبث باشد، این نظام جریان معاد را در پی دارد أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ و شاید استدلال به معاد از طریق قدرت خدا باشد. مثل أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى قیامه/ ۴۰.

«کفاتا» مفعول دوم «نجعل» است، أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا هر دو حال هستند از مفعول «کفاتا» یعنی: «الم نجعل الارض جامعا للناس تکفتم احياء و امواتا» در تفسیر برهان نقل شده: امیر المؤمنین علیه السلام وقت برگشتن از صفین نگاه کرد به قبرستان فرمود:

هذه کفات الاموات

سپس به خانه‌های کوفه نگاه کرد فرمود:

هذه کفات الاحياء

آن گاه آیه أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا ... را قرائت فرمود این روایت از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است.

از این آیه معلوم می‌شود که زمین تا قیامت برای زندگان و مردگان کفایت خواهد کرد، نظریه «مالتوس» کشیش انگلیسی و دیگران

که می‌گویند: بشر آن قدر زیاد خواهد شد که زمین کفایت تأمین آنها را نخواهد کرد، حرف باطلی است.

مبدل شدن آب شور و تلخ دریاها به آب شیرین و گوارا، که در اثر تبخیر آبهای دریاها و تبدیل به ابر و باران انجام می‌گیرد یکی از نظامات متقن جهان و دلیل توحید و نفوذ اراده خدا در تدبیر زندگی است، کوه‌های روی زمین در نگهداری برفها و تغییرات جوی و جاری شدن رودخانه‌ها سهم به سزایی دارند دیدن این نظام و انکار معاد که وعده خداست از روی لجاجت است، علی‌هذا

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ
۲۹-۳۴- أَنْطَلِقُوا إِلَىٰ مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ أَنْطَلِقُوا إِلَىٰ ظِلٍّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ لَا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهِ بِإِنِّهَا تَرْمِي بِشَرِّ كَالْقَصْرِ

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۱

كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٌ ﴿۱﴾ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ قسمت چهارم از آیات است که وعده ویل در آنها تکرار شده است، این آیات در بیان حال عذاب و مکذبین است.

انطلاق به معنی انتقال بدون مکث است، مراد از ما کُنْتُمْ ... جهنم و عذاب است یعنی: به آنها گفته می‌شود: از محشر به طرف عذابی که تکذیب می‌کردید منتقل شوید، أَنْطَلِقُوا إِلَىٰ ظِلٍّ ... ظاهراً خاص بعد از عام است که آن قسمتی از عذاب جهنم است، منظور از «ظل» ظاهراً سایه‌ای از دود است که در آیات دیگر آمده: وَظِلٌّ مِنْ يَحْمُومٍ لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ واقعه/۴۳.

سه شعبه بودن آن شاید به علت کفر، ترک واجبات و فعل محرمات است که هر یک سبب شعبه‌ای از عذاب شده‌اند، در کشف گوید: آن اشاره به عظمت دخان است که دود بزرگ به شاخه‌ها تقسیم می‌شود، المیزان نیز آن را نقل کرده است.

«لا ظلیل» یعنی آن سایه، گوارا و خوشایند نیست یا آن سایه دخان است و سایه‌دار و نگهدارنده از حرارت نیست، در این صورت و لَا يُغْنِي مِنَ اللَّهِ تفسیر آن است، المیزان فرموده: «ظل ظلیل» آنست که از حرارت مانع شود، در سوره واقعه که گذشت به جای «لا ظلیل» جمله لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ آمده است.

آیات اخیر راجع به شراره‌های آتش است (نعوذ بالله) ضمیر «انها» راجع به آتش است که از آیات فهمیده می‌شود «کانه» راجع به لفظ «شرر» می‌باشد.

۳۵-۳۷- هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ وَلَا يُؤذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ تتمه حالات اهل عذاب است، در آیات دیگر ناله و استغاثه‌های اهل عذاب

(۱) ظاهراً تشبیه به شتران فقط راجع به رنگ شراره‌هاست

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۲

بسیار نقل شده است علی‌هذا مراد اذن و اعتذار، اذن و اعتذاری است که مفید به حال آنها باشد و مورد قبول درگاه حق گردد، لذا می‌شود گفت و لَا يُؤذَنُ ... تفسیر لَا يَنْطِقُونَ است یعنی روز فصل روزی است که اهل عذاب سخن نمی‌گویند سخنی که با اذن خدا و شامل اعتذار باشد و مورد قبول گردد.

نظیر: فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ روم/۵۷، پس اهل عذاب اعتذار خواهند کرد ولی اعتذاری که با اذن خدا و مورد قبول باشد نخواهند داشت.

۳۸-۴۰- هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأُولَىٰ إِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكَيْدُونَ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ بقیه سخن خداست نسبت به اهل عذاب، إِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ ... حاکی از عجز انسان است که در آن روز ابداً تاب مقاومت نخواهد داشت، مراد از «جمعناکم» تکذیب کنندگان از امت اسلام هستند، چنان که «الاولین» امتهای پیش از اسلام می‌باشند.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۳

[سوره المرسلات (۷۷): آیات ۴۱ تا ۵۰]

اشاره

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ (۴۱) وَفَوَاكِهٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ (۴۲) كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۴۳) إِنَّا كَذَلِكِ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۴۴) وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۵)
 كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ (۴۶) وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۷) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ازْكَعُوا لَا يَزْكَعُونَ (۴۸) وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۹)
 فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ (۵۰)

۴۱- حقا که اهل تقوی در سایه‌ها و چشمه سارهایی هستند

۴۲- در نعمتها به سر می‌برند از آنچه بخواهند و خوش دارند

۴۳- بخورید و بنوشید گوارا، در مقابل آنچه می‌کردید

۴۴- ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم

۴۵- وای در آن روز بر تکذیب کنندگان

۴۶- کمی بخورید و لذت ببرید که گناهکارید

۴۷- وای در آن روز بر مکذبین

۴۸- و چون به آنها گفته شود: رکوع کنید، رکوع نمی‌کنند

۴۹- وای در آن روز بر مکذبین

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۴

۵۰- پس به کدام حدیث بعد از قرآن تسلیم می‌شوید!؟

کلمه‌ها

فواکه: هر چیز خوردنی و لذت بخش، مفرد آن فاکهه است، فیومی در مصباح گوید: فاکهه هر آن چیزی است که با خوردن آن متنعم شوند، خشک باشد یا تر، در اقرب الموارد نقل شده: «الفاکهه ما يتنعم بها كاله» این معنی با آیات سازگار است، بعضی آن را میوه‌ها به استثنای انار و انگور گفته‌اند هنیئا: هنا: گوارا بودن، هنیء: گوارا.

شرحها

در این آیات، به پاداش اهل ایمان مختصر اشاره‌ای شده، آن گاه حالات اهل عذاب تعقیب گردیده است.

۴۱- ۴۵- إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ وَفَوَاكِهٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّا كَذَلِكِ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

لفظ ظلال و عیون هر دو نکره‌اند و دلالت بر تفخیم دارند، «فواکه» تقدیرش «فی فواکه» است، بِمَا كُنتُمْ ... حاکی است که علت نعمتهای بهشتی اعمال دنیاست كُلُوا وَاشْرَبُوا برای افاده اباحه است و می‌شود حاکی از همه تصرفات در بهشت باشد تکذیب در ذیل آیات شاید در رابطه با نعمتهای بهشت است.

۴۶ و ۴۷- كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ امر اکل و تمتع برای وجوب نیست، بلکه بیان واقعیت است، که شما فقط مدتی می‌توانید از نعمت دنیا استفاده بکنید، إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ تعلیل قلیل

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۵

بودن است که اگر اهل ایمان و عمل می‌بودید نعمتتان در قیامت نیز ادامه داشت.

۴۸- ۵۰- وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ فَبِأَيِّ حَيْثُ بَعِدَهُ يُؤْمِنُونَ منظور از ركوع شاید مطلق خم شدن و خاضع شدن به حق باشد که همان قبول کردن آئین توحید است، به قولی منظور از آن نماز است به علت شامل بودن آن به ركوع. آیه فبای حدیث ... بیان حالت یأس از ایمان مشرکان است، یعنی اگر به قرآن که آیت الهی و پر از حکمتها و حقائق است ایمان نیاورند به کدام سخن و کتاب ایمان خواهند آورد و کدام کتاب حقیقی‌تر از قرآن خواهد بود تا ایمان بیاورند. روز ششم رجب هزار و چهار صد و سه مطابق ۳۱/ ۱/ ۱۳۶۲ تفسیر سوره مرسلات به انجام رسید.

والحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۶

سوره نبأ

اشاره

در مدینه نازل شده و چهل آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- بنا بر این نقلی که در مقدمه تفسیر آمده است. سوره مبارکه نبأ هشتادمین سوره است که بعد از سوره معارج در مکه نازل گردید، شاید بعد از سال دهم بعثت نازل شده باشد.

۲- عدد آیات آن در شمارش قارئان مکه و بصره، چهل و یک و در شمارش دیگران چهل آیه است، این اختلاف بدان علت است که قارئان مکه و بصره إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قَرِيبًا رَايَةً حساب کرده‌اند ولی بقیه آن را با آیه بعدی یکی شمرده‌اند، از نظر ما، چهل بودن معتبر است زیرا آن عدد کوفی است و به واسطه «عاصم بن ابی النجود» به امیر المؤمنین صلوات الله علیه میرسد (۱).

۳- تسمیه آن به «سوره نبأ» ظاهراً به علت آمدن این لفظ در اول آنست به عنوان تسمیه کل به اسم جزء می‌باشد، به نظرم مطالب این سوره نیز در نامگذاری مؤثر است یعنی سوره‌ای که ماجرای حادثه بزرگ در آنست. گرچه بنا به نقل مجمع البیان سوره معصرات و سوره تسائل نیز نامیده می‌شود، در روایات شیعه و اهل سنت در زبان رسول خدا و ائمه علیهم السلام «عم يتساءلون» نامیده شده

(۱) بنا به نقل تفسیر خازن کلمات این سوره صد و هفتاد سه و حروف آن نهصد و هفتاد است

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۷

طبرسی نیز «عم» گفته است.

۴- سوره مبارکه به شهادت آیات آن، مکی است زیرا چنان که در مقدمه تفسیر گفته‌ایم: آیات و سوره‌های مکی بیشتر در زمینه جنبه‌های عقیدتی و زیر-بنائی اسلام است، مانند توحید. معاد، نبوت، نظام متقن جهان و امثال آن، و نیز روشن است که همه سوره مانند یک پیام، به یک بار نازل شده است.

غرض سوره

۵- دقت در سوره مبارکه نشان می‌دهد که علت نزول آن، این بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله، مکرر از روز قیامت خبر می‌داد و آن سبب گفتگو میان مشرکان می‌شد و آن را انکار می‌کردند.

در این سوره بعد از نقل اختلاف و انکار معاد، ابتدا نظام فعلی جهان و نظام زندگی تذکر داده شده و سپس ماجرای قیامت درباره مؤمنان و کافران بیان گردیده است.

به نظر نگارنده: سوره در صدد اثبات قیامت از طریق قدرت خدا و قیاس آخرت به دنیا است، یعنی: خدایی که نظام متقن فعلی را به وجود آورده، می‌تواند آن را در شکل دیگر و شرائط دیگری که همان قیامت است به وجود بیاورد.

علی هذا مطالب آن نظیر: أَوْ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ يس / ۸۱ و أَلَيْسَ ذَلِكُمْ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ قِيَامَتِ / ۴۰، می‌باشد «۱» و این یک برهان بسیار قاطع می‌باشد و

(۱) بالاتر از این، ارتباط آیات دنیا و قیامت در این سوره نشان می‌دهد که آخرت ادامه خلقت فعلی است به تفسیر آیات رجوع شود تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۸

یکی از راههای ششگانه اثبات معاد است که در آخر سوره حجر مشروحا گفته‌ایم.

ناگفته نماند: در همین سوره مطالب زیادی راجع به اسرار کائنات آمده است که تذکر داده خواهد شد.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۹

سوره النبأ مکیه و هی أربعون آیه نزلت بعد سورة المعارج

[سوره النبأ (۷۸): آیات ۱ تا ۱۷]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ (۱) عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ (۲) الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ (۳) كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (۴)
ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (۵) أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا (۶) وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا (۷) وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا (۸) وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُباتًا (۹)
وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا (۱۰) وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا (۱۱) وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا (۱۲) وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا (۱۳) وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ
مَاءً نَبَّاجًا (۱۴)

لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا (۱۵) وَجَنَاتٍ أَلْفافًا (۱۶) إِنَّ يَوْمَ الْفُصْلِ كَانَ مِيقَاتًا (۱۷)

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۰

به نام الله که رحمتش همگانی و همیشگی است

۱- از چه چیز می‌پرسند؟

۲- از آن خبر مهم بزرگ

۳- خبری که آن را منکر هستند

۴- انکار نکنند، بزودی خواهند دانست

۵- سپس انکار نکنند، بزودی خواهند دانست

۶- آیا زمین را مهیا (برای زندگی) نکرده‌ایم

- ۷- آیا کوه‌ها را میخها قرار نداده‌ایم
 - ۸- شما را جفتها (نر و ماده) آفریده‌ایم
 - ۹- خوابتان را مایه راحتی قرار داده‌ایم
 - ۱۰- شب را لباس بخصوصی گردانیده‌ایم
 - ۱۱- روز را وقت معیشت قرار داده‌ایم
 - ۱۲- بالای شما هفت آسمان محکم بنا کرده‌ایم
 - ۱۳- چراغ پر نور و حرارت آفریده‌ایم
 - ۱۴- از ابرهای فشارنده آبی ریزان نازل کرده‌ایم
 - ۱۵- تا با آن دانه و علف را برویانیم
 - ۱۶- و نیز باغاتی انبوه (برویانیم)
 - ۱۷- روزی داوری وقت تمام شدن این نظام است
- تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۱

کلمه‌ها

عم: در اصل «عما» است، ما برای استفهام و «عن» حرف جر است «عم»: از چه چیز.
 نبأ: خبر مهم. نبأ و انباء در قرآن فقط در چیزهای پر اهمیت و عظیم- الشأن به کار رفته است (اقرّب الموارد).
 کلا: حرف ردع و ردّ و برای ابطال قول قائل است به معنی «چنین نیست و چنین نکنند» آید، گاهی به معنای «حقاً» نیز به کار می‌رود.

مهاده: مهده: آماده کردن. «مهده الفراش: بسطه و وطأه» گهوار را مهده گویند که برای استراحت بچه آماده شده است «مهاده» آماده شده برای زندگی.

اوتادا: وتد (بر وزن شرف): میخ، جمع آن «اوتادا» است ازواج: زوج: جفت. در نر و ماده به کار رود، زوجه و زوجات لغت غیر فصیح است، لذا در قرآن مجید فقط زوج و ازواج آمده است خَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا یعنی شما را زنان و مردان آفریدیم.

سباتا: سبت: قطع و بریدن «سبت الشیء: قطعه» سبات به معنی راحت است، در صحاح آمده: «السبات: النوم و اصله الراحة» پس خواب قطع عمل قوای فعّاله و موجب راحت و آرامش است.

لباس: لباس بدن انسان را می‌پوشاند، ظلمت شب نیز اشیاء را مستور می‌کند.

معاشا: عیش: زندگی. زندگی انسان و حیوان، آن از حیات اخصّ است زیرا حیات در خدا و ملائکه نیز به کار رود، معاش و معیشت مصدر

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۲

هستند به معنی زندگی. معاش را در آیه مصدر گرفته و مضاف مقدر کرده‌اند مثل «وقت معاش» ولی می‌شود آن را اسم زمان گرفت به معنی وقت زندگی و تلاش. چنان که شب وقت سکون و آرامش است.

شداد: شد: بستن به طور محکم. شدید: محکم و سخت. جمع آن شداد است.

وهاج: وهج: افروخته شدن و حرارت دادن. وهاج صیغه مبالغه است: بسیار حرارت ده و نور افشان، راغب گوید: وهج حصول نور و حرارت است از آتش، طبرسی فرموده: «و هو المشتعل بالنور العظیم».

معصرات: عصر. فشردن، معصر: فشارنده، معصرات: فشارنده‌ها.

ثجاجا: ثج: جاری شدن. «ثج الماء و الدم: سأل» ثجاج: آنکه به شدت جاری می‌شود و می‌ریزد.

الفافا: لف: پیچیدن و جمع کردن. لفیف: پیچیده، جمع آن الفاف است یعنی پیچیده‌ها و درهم فرو رفته‌ها (انبوه) میقات: وقت معین برای کاری. وعده وقتدار. مکان معین شده برای عملی مراد از آن در آیه معنای اول یا دوم است

شرحها

آیات هفده گانه ابتدا از اختلاف و گفتگویی که مشرکان درباره معاد داشته‌اند خبر می‌دهند و آن گاه نظام متقن خلقت را یادآوری می‌کنند که از آن نتیجه گرفته می‌شود: خدایی که این نظام احسن را به وجود آورده است می‌تواند آن را در شکل دیگری با شرایط دیگری به وجود آورد، در آخر فرموده: روز

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۳

قیامت و روز جدا شدن حق از باطل، وقت معین برای بر چیده شدن این نظام و آمدن نظام جدید است.

۱ و ۲- عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ

این سؤال و جواب از خداست و نشان می‌دهد که چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از معاد خبر می‌داد کفار از یکدیگر به طور مسخره و انکار و بی‌اعتنایی می‌پرسیدند چه می‌گوید، بعد از مردن زنده می‌شویم یعنی چه؟ ظاهر آیه آنست که این تسائل ما بین خود مشرکان بوده است نه ما بین مشرکان و مؤمنان. خداوند پس از طرح سؤال، جواب می‌دهد که، از خبر و واقعه بسیار مهمی گفتگو می‌کنند، توصیف نبأ با «عظیم» مهمتر بودن را می‌رساند.

۳ و ۴ و ۵- الَّذِينَ هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ

به قرینه «سيعلمون» معلوم می‌شود که مراد از «مختلفون» انکار کنندگانند نه اینکه خود درباره معاد اختلاف کنند، این اختلاف در واقع اختلاف با حق است که عبارت اخراج انکار می‌باشد، بعضی از بزرگان فرموده‌اند که کفار میان خود اختلاف می‌کردند، بعضی معاد را محال و بعضی بعید می‌دانستند و بعضی در قلب اقرار و به زبان انکار می‌کردند، در این زمینه آیاتی نیز از اقوال کفار که معاد را تکذیب می‌کردند نقل کرده است ولی حق آنست که ما انتخاب کردیم.

كَلَّا سَيَعْلَمُونَ به طور تکرار و تأکید می‌گوید: قیامت را انکار نکنند به زودی خواهند دانست که قیامت حق است و یا انکار نکنند که با این بیان خواهند دانست که آن حق است زیرا آن ادامه همین خلقت است که می‌بینند.

۶ و ۷- أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا.

از این آیات تا آخر سوره، استدلال به معاد و تحقق بخشیدن به كَلَّا سَيَعْلَمُونَ است، دقت در آیات نشان می‌دهد که خداوند می‌خواهد بفرماید:

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۴

چرا آخرت را انکار می‌کنند مگر نمی‌بینند که ما این خلقت را به وجود آورده‌ایم و آن را ادامه خواهیم داد، ادامه آن همان وجود و آمدن آخرت است کار این خلقت، وقتی که به مرحله انقلاب آخرت رسید، خلقت متوقف نخواهد شد بلکه در دنباله آن شما فوج فوج خواهید آمد و چنین و چنان خواهد شد و دنیا و آخرت هر دو یک خلقتمند، امید است خوانندگان در این بیان دقت فرمایند که کلید معما در اینجا است.

به هر حال در اینجا سخن از آماده شدن زمین برای زندگی است که در سوره فصلت گذشت: قُلْ أَإِنكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِاللَّهِ خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ ... وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سِوَاءِ لِلسَّائِلِينَ فَصَلت / ۹ و ۱۰، اینها

ظاهراً همان آماده کردن زمین از جانب خداست.

راجع به وَ الْجِبَالِ أَوْتَاداً در بسیاری از آیات آمده است: وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ در تفسیر آن آیات گفته‌ایم که اگر کوه‌ها نبود مرکز زمین که مذاب و دریایی سهمگین است در اثر حرکت، پوسته زمین را بالا و پائین می‌برد و زندگی را مختل می‌کرد اما کوه‌ها آن را در میان و وسط پوسته می‌خکوب کرده‌اند در نهج البلاغه خطبه اول فرموده است «و وتد بالصخور میدان ارضه»

یعنی خدا با سنگها بالا و پائین آمدن زمین را می‌خکوب کرد.

۸ و ۹- وَ خَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا.

این هر دو آیه راجع به ادامه حیات و تداوم آن در روی زمین است که عبارت اخرای ادامه خلقت و پشت سر هم بودن آنست تا برسد به خلقت آخرت، که گفتیم آخرت ادامه خلقت دنیا است، اگر انسانها نر و ماده و زن و مرد آفریده نمی‌شدند خلقت ادامه پیدا نمی‌کرد و نیز اگر خواب نبود خلقت انسان قطع می‌شد و ادامه پیدا نمی‌کرد و چون استمرار خلقت تا رسیدن به معاد در نظر است لذا از همه ویژه‌گی‌های انسان، فقط این دو تا را بیان فرموده است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۵

ناگفته نماند: مسئله نر و مادگی در انسان و حیوان و نباتات و یکی از اسرار عجیب خلقت و قدرت‌نمایی خداست که قلم از شرح آن عاجز است بلکه به حکم: وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ذاریات / ۴۹ این مسئله حتی به اتمها و الکترون و پروتون که بار مثبت و منفی دارند نیز می‌رسد.

وانگهی مسئله خواب یکی از حقائق عجیبی است که ادامه حیات بدون آن میسر نیست، دانشمندان به تجربه دریافته‌اند که: بدون خواب زندگی محال است، حیواناتی که بیست روز بی غذایی را تحمل می‌کنند چهار پنج روز بیخوابی آنها را از پا در می‌آورد، انسان ممکن است تا شش هفته بدون غذا زنده بماند ولی اگر ده شبانه روز خواب نرود خواهد مرد (دانستنیهای جهان علم / ۱۵۰) آزمایشهایی که در روی حیوانات انجام شده نشان داده است که بعد از هشت روز بی خوابی از پا در می‌آیند، اینجاست که اهمیت وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا بر ما روشن می‌شود که خواب مایه استراحت و تجدید قوا و آماده شدن برای زندگی جدید است.

۱۰ و ۱۱- وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا.

این دو آیه نیز در یک ردیف هستند، وجود شب و روز در ادامه زندگی دخالت کامل دارند، در نور دائم و در ظلمت مستمر حیات میسر نیست، شب لباسی است که با ظلمت خود اشیاء را می‌پوشاند و وقت آرامش و استراحت و تجدید قواست، روز وقت تلاش و تهیه وسائل زندگی است، استراحت و تلاش برای زندگی دو رکن تداوم حیات در روی زمین است رجوع شود به آیه ۱۶۴ از سوره بقره در زمینه شب و روز.

۱۲ و ۱۳- وَ بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا وَ جَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا.

آفتاب و آسمان در ارتباط با تأمین زندگی در زمین جزء العله هستند و بدون آنها حیات در زمین امکان پذیر نیست، به عبارت دیگر آن دو قسمتی از

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۶

نظام متقن جهان را تشکیل می‌دهند، منظور از سبع شداد و الله اعلم طبقات هفتگانه هوا است که در بقره / ۲۹ بیان گردید، شدید و محکم بودن شاید به مناسبت آنست که خواص و آثار خود را حفظ می‌کنند و از جای خود تکان نمی‌خورند و به حکم وَ أَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرًا فصلت / ۱۱ هر یک وظیفه محوله را به نیکی انجام می‌دهند، چراغ نور افشان که نور و حرارت می‌دهد همان آفتاب عالمتاب است.

۱۴ و ۱۵ و ۱۶- وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا در اثر حرارت آفتاب دریا تبخیر می‌شود و ابرها تشکیل می‌گردد، ابرها در اثر تراکم یکدیگر را می‌فشارند تا بخار تبدیل به آب شده و به صورت باران فرو می‌ریزد و در اثر باران، دانه‌ها، نبات و درختان و باغات انبوه از زمین می‌رویند از آیه: أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ ... نور/ ۴۳، روشن می‌شود که تراکم ابرها سبب فشار و تقطیر می‌گردد گرچه فشار طبقه هوای سرد بالا نیز مؤثر است و الله اعلم.

به هر حال این نظم عجیب دارای دقت بیشتر است، ادامه این خلقت همان آمدن آخرت است.

۱۷- إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ كَانَ مِيقَاتًا مراد از يَوْمَ الْفُضْلِ به قرینه آیه بعدی، روز قیامت است، فصل به معنی قضاوت و داوری و جدا کردن حق از باطل می‌باشد یعنی روز قیامت برچیده شدن این نظام و وقت تمام شدن آنست که بلافاصله، خلقت در شکل دیگر ادامه پیدا می‌کند و آخرت پدید می‌گردد. و یا منظور آنست که: روز قیامت وقت رسیدن به حساب شماست. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۷

[سوره‌النبأ (۷۸): آیات ۱۸ تا ۴۰]

اشاره

يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَنَأْتُونَ أَفْوَاجًا (۱۸) وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا (۱۹) وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا (۲۰) إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا (۲۱) لِلطَّاغِينَ مآبًا (۲۲)

لَا يَشِينُ فِيهَا أَحْقَابًا (۲۳) لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا (۲۴) إِلَّا حَمِيمًا وَعَسَاقًا (۲۵) جَزَاءً وَفَاقًا (۲۶) إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا (۲۷) وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا (۲۸) وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا (۲۹) فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا (۳۰) إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا (۳۱) حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا (۳۲)

وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا (۳۳) وَكَأْسًا دِهَاقًا (۳۴) لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَابًا (۳۵) جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا (۳۶) رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا (۳۷)

يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صِيْفًا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أذنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا (۳۸) ذَلِكَ الْيَوْمَ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بآ (۳۹) إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا (۴۰)

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۸

۱۸- روزی که در صور دمیده می‌شود و دسته دسته می‌آید:

۱۹- آسمان باز شده و درب‌ها می‌گردد.

۲۰- کوه‌ها به راه افتند و سراب می‌گردند.

۲۱- جهنم (در آن روز) کمینگاه است

۲۲- برای اهل طغیان محل رجوع است

۲۳- روزگاران در آن می‌مانند

۲۴- در آن نه خنکی می‌چشند و نه شرابی

۲۵- مگر آبی جوشان و چرکی بد بو

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۹

- ۲۶- کیفری است موافق اعمالشان
- ۲۷- که آنها حسابی را امید نمی‌داشتند
- ۲۸- آیات ما را مصرا انکار می‌کردند
- ۲۹- هر چیز را به طور نوشتن شمرده‌ایم
- ۳۰- بچشید که جز عذاب مزیدتان نمی‌کنیم
- ۳۱- حقا که متقیان را نجاتی هست
- ۳۲- باغها و تاکهایی
- ۳۳- و زنان سینه بر آمده، و همسال با شوهران
- ۳۴- و کاسه‌ای پر از شراب
- ۳۵- در آنجا نه بیهوده‌ای می‌شنوند و نه تکذیب همدیگر.
- ۳۶- پاداش و عطائی است از خدا، به حساب
- ۳۷- پروردگار آسمانها و زمین است که از طرف او به سخن گفتن مجاز نیستند
- ۳۸- روزی که روح و فرشتگان صف به صف می‌ایستند، سخن نمی‌گویند مگر آن کس که خدای رحمان به او اجازه دهد و حرف راست بگوید
- ۳۹- آن روز حتمی است، هر که بخواهد به سوی پروردگارش رجوع صحیحی اتخاذ کند
- ۴۰- ما شما را از عذابی نزدیک بیم دادیم، روزی که انسان به آنچه دو دستش فرستاده است می‌نگرد و کافر می‌گوید: ای کاش خاک می‌بودم.

کلمه‌ها

صور: (بضم اول): شیپور. در قاموس و اقرب الموارد گوید صور شاخی است که در آن می‌دمند. و نیز جمع صورت است چنان که در دو کتاب فوق آمده است، مجمع البیان آن را از حسن مفسر نقل می‌کند، آن ده بار در قرآن مجید آمده است و همه درباره قیامت است.

سراب: شیء بی واقعیت. چیز کاذب. اهل لغت گویند: زمین شوره‌زار که

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۰

در آفتاب می‌درخشد، منظور از آیه آنست که: کوه‌ها از دور کوه دیده می‌شوند حال آنکه کوه نیستند بلکه ذرات غبار می‌باشند مرصاد: رصد: مراقبت کردن و چیزی را زیر نظر گرفتن مرصاد اسم مکان است یعنی کمین و محل مراقبت مآب: اوب: رجوع و بازگشت. مأب: اسم مکان است یعنی محل بازگشت مصدر میمی و اسم زمان نیز آید.

لابثین: لبث: توقف. ماندن «لابثین»: ماندگان.

احقاب: حقب (بر وزن شتر): دهر. زمان. جمع آن احقاب است به معنی زمانها و روزگاران، راغب گوید: حقبه مدتی مبهم از زمان است در نهج البلاغه خطبه ۸۷ به معنی زمانها آمده است، به نظر بعضی آن هشتاد سال و در قول دیگری چهل سال است.

برد: خنک. «البرد: نقیض الحر و البرودة نقیض الحرارة» برد به معنی خواب نیز آید، راغب در علت این تسمیه گفته است که خواب سبب عروض سردی بر بدن است.

حمیم: آب جوشان. «الحمیم: الماء الحار» راغب قید شدت بر آن افزوده است، حمام نیز بدین مناسبت است، اقربا را نیز حمیم گویند

که در محبت انسان گرم و پر حرارتند.

غساق: چرک بد بو. «غسقت القرحة»: چرک زخم جاری شد، راغب گوید: آنچه از پوست اهل آتش متقاطر می‌شود، آن را آب کثیف و تیره نیز گفته‌اند.

وفاق: وفق (بر وزن عقل): مطابقت میان دو چیز، همچنین است وفاق آن در آیه به معنی فاعل و موافق است مفاز: مصدر میمی و اسم مکان است، در آیه هر دو معنی صحیح است،

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۱

نجات یا محل نجات گرچه معنای دوم انطباق است.

اعناب: عنب به انگور و درخت انگور هر دو گفته می‌شود، جمع آن اعناب است.

کواعب: کعوب و کعابه: بزرگ شدن پستان دختر، کاعب: دختری که پستانش بزرگ شده است، جمع آن کواعب می‌باشد.

اتراب: ترب (بر وزن جسر): همسال که با همسال خود در یک زمان به دنیا آمده است: «الترب: من ولد معک ... هذه ترب فلانة: اذا كانت فی سنها» علت این تسمیه آنست که هر دو با هم خاکبازی می‌کنند جمع آن اتراب است.

کاس: ظرف را که شراب در آن باشد کاس گویند «الاناء بما فیہ من الشراب» به شراب تنها و ظرف تنها و ظرف تنها نیز کاس گفته می‌شود چنان که در اقرب الموارد آمده است.

دهاق: دهق: پر کردن. دهاق در آیه ظاهراً مصدر به معنای مفعول است یعنی: کاسه پر شده.

کذاب: تکذیب شدید، شاید مفعول مطلق مفید شدت تکذیب باشد.

صواب: سخن حق و راست. «الصواب: الحق و ضد الخطاء».

شرحها

آیات شریفه در بیان چهار مطلب است اول از بین رفتن نظام کنونی و بعد تشکیل نظم جدید و زنده شدن مردگان، دوم شرح آخرت کفار، سوم شرح آخرت متقیان، چهارم مسأله شفاعت مشروط.

ارتباط این آیات با آیات قبلی همانست که در مقدمه سوره گفته شد یعنی آخرت ادامه خلقت در دنیا است و هر دو بهم متصل است، النهایه ادامه خلقت در

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۲

شکل دیگری خواهد بود و آن یک استدلال تام و تمام است که این جهان را خدا آفریده و در اشکال دیگری ادامه خواهد داد.

۱۸- یَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا نَاغْتَهُ نَمَانِدُ دَرِ عَدَايِ اَزِ اَيَاتِ اَمَدَه اَسْتِ كِه بَا نَفْخِ صُورِ اَوَّلِ مَرْدَمَانِ اَزِ بَيْنِ مِي رُونِدِ وَ بَا نَفْخِ دُومِي هَمِه زَنْدِه مِي شُونِدِ مَانِدِ وَ نَفْخِ فِي الصُّورِ فَصَيِّعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نَفْخُ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ زمر / ۶۸.

و در بعضی از آیات به جای نفخ صور، صیحه آمده است نظیر: مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ يَخِصِّمُونَ يس / ۴۹ و در زمینه زنده شدن فرموده:

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُخْضَرُونَ يس / ۵۳ علی هذا صیحه و نفخ صور یکی است درباره این آیه در گذشته ذیل آیات يُنْفَخُ فِي الصُّورِ صحبت شده است.

لفظ یَوْمَ يُنْفَخُ بدل است از یَوْمَ الْفُضْلِ چنان که در مجمع البیان فرموده است، جمله فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا شاید در رابطه با آیه یَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ اسراء / ۷۱، باشد یعنی این افواج با تبعیت از پیشوایان حق و باطل تشکیل خواهد یافت. مثلاً درباره فرعون آمده

است یَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ هود/ ۹۸.

در مجمع البیان درباره افواج حدیثی از معاذ بن جبل نقل شده است، به آنجا رجوع شود.

۱۹ و ۲۰- وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا ظاهر آنست که وقوع این دو آیه پیش از آمدن فوج فوج مردم است، در این صورت تقدم فَنَاتُونَ أَفْوَاجًا شاید به تناسب کَلَّا سَيَعْلَمُونَ است یعنی اختلاف نکنند به زودی می‌دانند آن گاه که نفخ صور می‌شود و فوج فوج می‌آیند و ممکن

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۳

است که این دو واقعه بعد از زنده شدن مردگان باشد.

فُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا نشان می‌دهد که حالت سقف محفوظ بودن از آسمان خواهد رفت که در آیه: وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سِيقًا مَحْفُوظًا انبیاء/ ۳۲ است و یا منظور آنست که عالم ملائکه به عالم انسان متصل می‌شود.

چنان که در مجمع البیان و المیزان نظر داده است و در سوره فرقان/ ۲۵ می‌خوانیم: وَيَوْمَ تَشَقُّقُ السَّمَاءِ بِالْغَمَامِ وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا در زمینه سراب بودن کوه‌ها و ریز ریز شدن آنها آیات زیاد است از جمله وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَكَانَتْ هَبَاءً مُتَّبَثًا واقعه/ ۵.

۲۱-۲۲- إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا لِلطَّاغِينَ مآبًا از این دو آیه ماجرای اهل جهنم شروع می‌شود که جهنم کمینگاه است برای صید اهل طغیان، آیه اخیر حاکی است: کسانی که از حد بندگی و اطاعت حق تجاوز کرده‌اند، بازگشت آنها به جهنم است.

۲۳ تا ۲۶- لَا يَثْبِغْنَ فِيهَا أَحْقَابًا. لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا، إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا. جَزَاءً وَفَاقًا از لفظ «احقاب» خلود فهمیده نمی‌شود و فقط روزگاران را شامل است در این زمینه در سوره انعام ذیل آیه: قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا/ ۱۲۸ سخن گفته‌ایم، المیزان آن را روزگاران بلانهایه فرموده و گوید: با خلود منافات ندارد ولی حق آنست که خلود را نمی‌رساند، طبرسی زمانهای زیاد فرموده است. در تفسیر برهان از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده که فرمود این آیه درباره کسانی است که از جهنم خارج می‌شوند «۱». در مجمع البیان آن را از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل کرده و به حدیث

(۱)

«... هذه الایة فی الذین یخرجون من النار»

رجوع شود به سوره هود/ ۱۰۶

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۴

امام صادق علیه السلام اشاره فرموده است.

منظور از «بردا» ظاهراً خنکی است گرچه آن را خواب نیز گفته‌اند، جزاءً وَفَاقًا حاکی است که این کیفر مطابق شرک و اعمال ناشایست آنهاست چنان که آمده است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَدِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ تحریم/ ۷.

۲۷، ۲۸- إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا تعلیل اهل جهنم بودن آنهاست، این تعلیل به دو بخش تقسیم می‌شود اول آنکه به حساب آخرت امید نداشتند و از آن مطمئن بودند و این مفید انکار آنهاست دوم: گفته پیغمبر را نیز تکذیب می‌کردند. تکذیبی عجیب و توأم با اصرار.

۲۹، ۳۰- وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا آیه اول متمم تعلیل سابق است، یعنی: کیفر موافق اعمال آنهاست، زیرا هر چیز از جمله اعمال آنها را به طور کامل شمرده‌ایم، نظیر: وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ یس/ ۱۲، آن وقت به طور التفات از غیبت به خطاب فرموده است:

پس بچشید عذاب را، مراد از فَلَنْ نَزِيدَكُمْ ... یا ادامه عذاب است و یا عذاب بعدی زائد بر عذاب قبلی است و عذابشان پیوسته در

حالت تزايد است (نعوذ بالله) ۳۱ تا ۳۴: إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا وَكَأَسَاءَ دِهَاقًا از این آیات بیان قیامت متقیان شروع می‌شود، در آیات کفار، عنوان «طاغین» به کار برده شده که طغیان از اطاعت حق سبب اهل جهنم بودن است و در این آیات «متقین» عنوان شده است که تقوی و دوری از بدیها و پرهیز از مخالفت حق سبب اهل بهشت شدن است.

مفاز می‌تواند مصدر میمی یا اسم مکان باشد، منظور از «اتراب» ظاهراً

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۵

همسال بودن با شوهران خود است، در اینجا دو تا مطلب را لازم است یاد کنیم اول: نکره آمدن الفاظی است که نعمتهای بهشت یا عذاب آخرت را بیان می‌کنند این در تمام قرآن مجید مورد نظر است و می‌رساند که نعمتها و عذابها از لحاظ اسم مانند اشیاء دنیا هستند ولی از لحاظ حقیقت، واقعیتی دیگر دارند.

دوم: در بسیاری از آیات قرآن، از زنان بهشتی یاد شده که برای مؤمنان زنان دلبخواهی خواهند بود ولی گفته نشده که برای زنان نیز مردانی اید آل وجود خواهد داشت، این به نظر نگارنده برای حفظ احترام زن است، و اگر قرآن می‌فرمود: ای زنان شما را نیز مردان چنین و چنان خواهد بود، آن مناسب مقام زن نبود، ولی در روایات این مطلب عنوان شده که زنان را مردانی پاک و مورد پسند خواهند بود.

۳۵ و ۳۶- لَا يَسْتَمِعُونَ فِيهَا لَعْوًا وَلَا كِدَابًا. جَزَاءٌ مِنْ رَبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا يَعْنِي أَهْلَ بَهْشْتِ دَرِ سَخْنِ كَفْتَنِ بِيَهْوَدَه نَمِي كَوِينْد و يَكْدِيْگَرِ رَا تَكْذِيب نَمِي كَنْنَد، در جای دیگر آمده است: لَا يَسْتَمِعُونَ فِيهَا لَعْوًا وَلَا تَأْتِيْمًا إِلَّا قَلِيْلًا سَلَامًا سَلَامًا واقعه / ۲۵-۲۶، آیه اخير حاکی است که نعمت بهشتی جزاء و پاداش است، در مقابل عمل و عطیه‌ای است حساب شده، «جزاء» حال است، عَطَاءٌ، حِسَابًا وصف جزاء است و هر دو به معنای مفعول می‌باشند.

در آیات بسیاری درباره اهل بهشت آمده است، يُزْرَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ آن ظاهراً راجع به اضافه کردن خداست مانند وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ و مانند آن، ولی در هر حال به هر کس مطابق اعمالش داده خواهد شد، جَزَاءٌ وَفَاقًا درباره اهل جهنم و عَطَاءٌ حِسَابًا درباره اهل بهشت همه روشنگر یوم الفصل هستند که داوری به عدالت خواهد بود.

۳۷- رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنِ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۶

بیان «ربک» در آیه قبلی است یعنی ربی که پیامبر، مردم را به سوی او می‌خواند، تنها رب انسانها نیست بلکه رب همه مخلوقات است و همان رب، رحمان است و رحمت او همه مخلوقات را مانند ربوبیتش احاطه کرده است چنان که فرموده است: رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا جَمَلَةً لَا يَمْلِكُونَ ... مربوط به آیه بعدی است.

۳۸- يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا كَلِمَةً يَوْمَ يَقُومُ ... ظرف است برای «لا يملكون» در آیه قبلی، ظاهراً مراد از خطاب، سخن گفتن درباره شفاعت باشد، فاعل «لا يملكون» همه حاضر شوندگان در محشر هستند اعم از جن و انس و ملائکه، فعل «لا يتكلمون» بیان است برای لا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا.

منظور از روح به احتمال قوی جبرئیل است که در این زمینه در ذیل آیه يَسْمَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي اسرأ / ۸۵ سخن گفته شده است، خلاصه آیه چنین می‌شود: روزی که روح و ملائکه صف می‌ایستند هیچ کس از جانب خدا مالک سخن گفتن و شفاعت نیست و تکلم نمی‌کنند مگر آن کس که خدا به او اذن تکلم داده است و او سخن بحق خواهد گفت. یعنی اولاً باید خدا اجازه سخن گفتن و شفاعت کردن داده باشد، ثانياً طرز شفاعت را بداند و بداند به کدام کسان شفاعت خواهد کرد، علی هذا شافعان می‌دانند که شفاعت درباره کدام اشخاص و کدام اعمال قبول است و در کدام قبول نیست در اینجا چند مطلب هست: اول تعبیر روح و ملائکه در سه جا از قرآن کریم آمده است یکی اینجا، دیگری در تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ

خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ مَعَارِجٍ / ۴، سومی تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ ... قدر / ۴.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۷

دوم: از حضرت صادق صلوات الله علیه در مجمع البیان نقل شده که فرمود روح ملکی است بزرگتر از جبرائیل و میکائیل «قال هو ملک اعظم من جبرائیل و میکائیل».

سوم: در تفسیر آیه شریفه از ائمه طاهرین علیهم السلام نقل شده که فرموده است به خدا قسم مائیم مأذون در روز قیامت و گویندگان صواب، راوی سؤال می کند چه خواهید گفت: فرمود: خدا را حمد خواهیم کرد، پیغمبران را صلوات خواهیم گفت و به شیعیان خویش شفاعت خواهیم کرد، خدا در آن روز سخن ما را رد نمی کند «۱» در تفسیر برهان پنج روایت در این زمینه از حضرت صادق و حضرت کاظم سلام الله علیهما نقل شده است، مفسر کبیر طبرسی آن را از معاویه بن عمّار از امام صادق علیه السلام نقل می کند، ناگفته نماند: روایت از قبیل بیان مصداق است و گر نه رسول خدا صلی الله علیه و آله، ملائکه، و دیگران نیز از جمله شافعاند رجوع شود به آیه و اَتَقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا بقره / ۴۸ ۳۹: ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَاءً این آیه نتیجه گیری از بیان سابق است، «ذلک» اشاره است به «یوم الفصل» یعنی روز قیامت روزی است حتمی و ثابت، «اتخذ» در معنای امر است یعنی اخذ کند، پس حالا که آن روز حتمی است هر که خواهد، به سوی خدایش رجوعی اخذ کند که او را در وصف متقین گرداند و از طاغین به دور کند.

۴۰: إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاہُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا آخِرِينَ آیه سوره است، نزدیک بودن آخرت از آن جهت است که

(۱)

«قال نحن و الله المأذون لهم يوم القيامة و القائلون صوابا قال قلت ما تقولون اذا تكلمتم؟ قال نحمد ربنا و نصلی علی نبینا و نشفع شیعتنا فلا یردنا ربنا» تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۸

به محض رسیدن مرگ اگر کافر در برزخ عذاب شود، کیفر او شروع می شود و به آخرت متصل می گردد و اگر در عالم برزخ چیزی احساس نکند، آن وقت آخرت در نظر او به وقت مرگ وی متصل است، میزان در علت قریب بودن فرموده است، چون آخرت حق است و شکی در آن نیست و هر آینده نزدیک است، نظر طبرسی نیز چنین است.

يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ ... حکایت از تجسم اعمال دارد، نظیر يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا و مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ آل عمران / ۳۰ معنی جمله اخیر این است که کافر می گوید: ای کاش خاک می بودم، یعنی ای کاش زنده نمی شدم و در همان خاک بودن می ماندم و شاید منظور آن باشد که ای کاش مانند خاک فاقد شعور بودم، چیزی و عذابی درک نمی کردم و الله العالم، ناگفته نماند انسان فقط با دو دست عمل نمی کند، علت آمدن ما قَدَّمَتْ يَدَاہُ شاید آنست که بیشتر کارها با دو دست انجام می گیرد.

روز شنبه ۲۵ رمضان ۱۴۰۲ مطابق ۲۶ / ۴ / ۱۳۶۱ طرف عصر تفسیر سوره نبأ به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۹

تفسیر احسن الحدیث ج ۱۲ ۹۳

سوره نازعات

اشاره

در مکه نازل شده و چهل و شش آیه است

نظری به سوره مبارکه

این سوره از لحاظ ترتیب نزل، هشتاد و یکمین سوره است که بعد از سوره نبأ در مکه نازل گردید به احتمال قوی نزول آن بعد از سال دهم بعثت بوده است «۱» از لحاظ ترتیب فعلی سوره هفتاد و نهم است.

۲- عدد آیات آن در شمارش کوفی چهل و شش و در غیر کوفی چهل و پنج است ولی نقل کوفی پیش ما معتبر است، این اختلاف به علت آنست که در شمارش کوفی و لَأَنْعَامِكُمْ به تنهایی یک آیه است و در شمارش دیگران، مجموع مَتَاعاً لَكُمْ و لَأَنْعَامِكُمْ یک آیه می‌باشد.

به نقل تفسیر خازن کلمات این سوره صد و نود و هفت کلمه و حروف آن هفتصد و پنجاه و سه حرف است.

۳- این سوره، نازعات نامیده شده است، علت این تسمیه ظاهراً وقوع لفظ النَّازِعَاتِ در اول آن است. این نامگذاری شاید به وسیله حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده و شاید به طور شهرت، در حال حیات آن حضرت انجام گرفته است.

۴- سوره مبارکه به شهادت آیات آن، مکی است، اهل تفسیر نیز چنین

(۱) در صورتی که ترتیب نزول قطعی باشد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۵۰

گفته‌اند، در مقدمه تفسیر گفته‌ایم که سوره‌های مکی، بیشتر در زمینه جنبه‌های عقیدتی و زیر بنایی اسلام بحث می‌کنند و نیز پیداست که سوره مبارکه به حکم یک پیام است و به یک بار نازل گشته است.

۵- در این سوره، سخن از گوشه‌ای از نظام خلقت شروع می‌شود، پشت سر آن مسئله آخرت پیش کشیده می‌شود که (و الله اعلم) قیامت ادامه همین زندگی است، نباید در وقوع آن تردید کرد، آن وقت اشکالی از کفار نقل و جواب داده می‌شود، سپس یک عینیت تاریخی از طاغوت‌هایی که در برابر پیامبران ایستادند و هلاک شدند نقل می‌شود، (فرعون و هلاکت او).

آن گاه اشاره به عظمت خلقت آسمانها و زمین و نظامات آن است که خلقت انسان در مقابل آنها کم مئونه‌تر است و در آخر با موعظه‌ای و سؤال و جوابی سوره مبارکه به آخر می‌رسد.

به نظر می‌آید سوره مبارکه در زمینه اثبات معاد دو مطلب را پیش کشیده است، اول: اینکه معاد ادامه خلقت این جهان است این خلقت که خدا شروع فرموده پایانش به آخرت می‌انجامد و هر دو به هم متصل هستند، معاد یک تحول و انتقالی بیش نیست و خدا آن را خواهد آورد.

دوم: از راه قدرت و توانایی خدا، خدایی که این نظام را به وجود آورده است قادر است که خلقت را در شکل دیگری و در قالب دیگری به وجود بیاورد و ادامه دهد، علی هذا تقریب این سوره در رابطه با مسئله معاد همان تقریب سوره نبأ است.

۶- علت نزول سوره را می‌توان از متن آن به دست آورد، در آیه دهم و ما بعد آن می‌خوانیم: يَقُولُونَ أَيْنَا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ أ إِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً ...

از این معلوم می‌شود که مشرکان معاد را به مسخره گرفته و آن را غیر ممکن قلمداد

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۵۱

کرده‌اند و آن سبب نزول این سوره بوده است، می‌شود قسمتی از علت نزول هم سؤال مشرکان باشد از وقت قیامت، چنان که در آیه ۴۲ آمده است: يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا.

به هر حال این دو امر سبب شده که این سوره در این سطح بسیار عالی با این حقائق بسیار بزرگ نازل شود.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۵۲

سوره النَّازِعَاتِ مکیه و هی ست و اربعون ایه نزلت بعد سوره النَّبَا

[سوره النَّازِعَاتِ (۷۹): آیات ۱ تا ۲۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و النَّازِعَاتِ غَزَقًا (۱) وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا (۲) وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا (۳) فَالسَّابِقَاتِ سَبِقًا (۴)

فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا (۵) يَوْمَ تَزْجُفُ الرَّاجِفَةُ (۶) تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ (۷) قُلُوبٌ يَوْمئِذٍ وَاجِفَةٌ (۸) أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ (۹)

يَقُولُونَ أِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ (۱۰) أ إِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً (۱۱) قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ (۱۲) فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ (۱۳) فَإِذَا

هُمْ بِالسَّاهِرَةِ (۱۴)

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى (۱۵) إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۱۶) اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۱۷) فَقَبَلْ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى

(۱۸) وَ أَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى (۱۹)

فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى (۲۰) فَكَذَّبَ وَ عَصَى (۲۱) ثُمَّ أَذْبَرَ يَسْعَى (۲۲) فَحَشَرَ فَنَادَى (۲۳) فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى (۲۴)

فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْأَخْرَةِ وَ الْأُولَى (۲۵) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى (۲۶)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۵۳

به نام الله، دارنده رحمت همگانی و همیشگی

۱- قسم به کنندگانی که به شدت می کنند

۲- و قسم به خارج شوندگان، خارج شدنی

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۵۴

۳- و قسم به شنا کنندگان شنا کردنی

۴- پس قسم به سبقت کنندگان سبقت کردنی

۵- پس قسم به تدبیر کنندگان فرمان مخصوص خدا

۶- یاد کن روزی را که لرزنده می لرزد.

۷- زلزله دومی آن را تعقیب می کند.

۸- دلهایی در آن روز مضطرب و ترسانند

۹- چشمهای آنها ذلیل است

۱۰- مشرکان می گویند: آیا ما به حالت اول بر خواهیم گشت؟

۱۱- آیا وقتی که استخوانهای پوسیده شویم!؟

۱۲- گفتند: آن رجوع در آن صورت رجوع زیانباری است

۱۳- قیامت فقط یک راندن با صیحه است

۱۴- آن گاه مردم در روی زمین باشند.

- ۱۵- آیا حکایت موسی را شنیده‌ای؟
- ۱۶- که پروردگارش او را در صحرای پاک طوی ندا کرد
- ۱۷- که بسوی فرعون برو که او از حد تجاوز کرده است
- ۱۸- بگو: آیا مایل هستی که پاک شوی؟
- ۱۹- و به سوی پروردگارت هدایت کنم تا از او بترسی؟
- ۲۰- معجزه بزرگ را به او نشان داد.
- ۲۱- نبوت موسی را تکذیب کرد و او را عصیان نمود
- ۲۲- سپس از موسی دور شد (برای جمع ساحران) تلاش می‌کرد
- ۲۳- مردم را گردآورد و در میان آنها فریاد کشید
- ۲۴- و گفت: پروردگار والاتر شما هستم.
- ۲۵- خدا او را با عقوبت آخرت و دنیا گرفتار کرد
- ۲۶- در حدیث موسی موعظه هست برای کسی که می‌ترسد
- تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۵۵

کلمه‌ها

نازعات: نزع: کندن، مانند کندن علف از جای آن، «نزع الشیء من مکانه: قلعه» نازع: کننده، جمع آن نازعات است، این وزن برای مفرد مذکر لا یعقل جمع بسته می‌شود. مانند ایام خالیات، مرفوعات و منصوبات.

غرقا: غرق (بر وزن شرف): فرو رفتن در آب یا در نعمت، و بر وزن عقل به معنی شدت است «غرق و اغرق فی القوس» یعنی کمان را به شدت کشید، تقدیر آن «نزعاً غرقاً» است.

ناشطات: ناشط: خارج شدن و خارج کردن «ناشط من المكان: خرج» منظور از آن در آیه معنای لازم است، این جمع مفردش ناشط است چنان که در نازعات گفته شد: یعنی خارج شونده.

سابحات: سبح: شنا کردن. سابحات: شنا کننده گان. مفرد آن سابح است چنان که در نازعات گفته شد.

مدبرات: تدبیر کنندگان و اداره کنندگان.

ترجف: رجف: لرزیدن و لرزانیدن. «رجفه رجفا: حرّ که» و نیز آمده است: «رجف: تحرك و اضطرب شدیداً» علی هذا راجفه به معنی لرزنده و حرکت کننده است.

رادفة: ردف: تبعیت. «ردفه ردفا: تبعه» طبرسی از این اعرابی آن را لاحق شدن نقل کرده است «رادفة»: تابع و آنکه در پی دیگری آید.

واجفة: وجف، و جوف: اضطراب. «وجف الشیء: اضطرب» «واجفة»:

مضطرب و ترسان

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۵۶

خاشعة: خشوع: تذلل و تواضع. ضد آن تکبر است خاشعه: متواضع، ذلیل، مطیع.

حافرة: حفر: کندن. حفره: گودال. در مجمع فرموده: عرب به اول شیء و ابتداء کار حافره گوید پس حافره به معنی حالت اول است «رجع علی حافرة» یعنی به راهی که آمده بود برگشت منظور از آن در آیه زندگی اول است.

نخرة: نخر (بر وزن فرس): پوسیدن و متلاشی شدن. «نخر العظم: بلی و تفتت» ناخر و نخر (بفتح نون و کسر خاء): پوسیده. نخرة جمع نخر است.

کرة: کرة: رجوع و برگشتن. «خاسرة»: زیانبار.

زجرة: زجر: راندن با صدا. «الزجر: طرد بصوت» در مطلق راندن و صدا نیز به کار می‌رود، آن را منع و نهی نیز معنی کرده‌اند، مراد از آن در آیه صیحه است و یا حرکت دادن.

ساهرة: سهر (بر وزن شرف): شب زنده داری. «سهر الرجل: لم ینم لیلاً» ساهرة: روی زمین و بیابان. عرب، بیابان را ساهرة گویند که شخص در آن از ترس بیدار می‌ماند.

واد: وادی: سیلگاه. دره طبرسی دامنه کوه فرموده است، اصل آن به معنی جریان آب است.

طوی: نام وادی است که در آن به موسی وحی آمد، فقط دو بار در قرآن مجید آمده است: طه/ ۱۲، نازعات/ ۱۶.

یسعی: سعی: تند رفتن. بطور استعاره به جدیت در کار سعی گفته می‌شود مراد از آیه همین است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۵۷

حشر: حشر: جمع کردن. «حشر الناس: جمعهم» نکال: نکل (بکسر نون): زنجیر. نکال عقوبتی است که برای مجرم کیفر، و برای دیگران موعظه و ارهاب باشد.

شرحها

در این آیات، ابتدا به قسمتی از موجودات طبیعت و نظام خلقت و یا به ملائکه‌ای که واسطه فیض در تدبیر جهان هستند سوگند یاد شده، سپس وقوع قیامت از آن نتیجه‌گیری شده است، که قیامت همان ادامه خلقت جهان و انسان است. آن گاه استبعاد مشرکین در زمینه قیامت نقل و جواب داده شده است، در آخر ماجرای فرعون که در مقابل حق ایستاد و کوبیده شد دیده می‌شود و اضافه شده که این راه برای هر طاغوت و منکر حق شامل خواهد بود.

۱ تا ۷- وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا فَالْمُتَبِعَاتِ مُبْتِغًا فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا. يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتَّبَعَهَا الرَّادِفَةُ باید دانست این سبک بیان، در سه محل از قرآن کریم آمده است و در هر- سه مورد، وقوع قیامت نتیجه‌گیری شده است، اول در سوره ذاریات که می‌خوانیم وَ الذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا. فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا. فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا. فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ ۱ تا ۵.

دوم سوره مرسلات که فرموده: وَ الْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا فَالْعَصِفَاتِ عَصْفًا وَ النَّاشِرَاتِ نَشْرًا فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا عُدْرًا أَوْ نُذْرًا إِنَّمَا تُوعَدُونَ ... است ولی در اینجا يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ می‌باشد، از این به نظر می‌آید که منظور خدا در این سوره آنست که آخرت ادامه این زندگی است و آن نظام تتمه و تکمیل این نظام می‌باشد بر خلاف

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۵۸

دو سوره فوق که سخن از تحقق وعده خدا و تخلف ناپذیری آنست.

ناگفته نماند: آفتاب بر سطح دریاها و اقیانوسها که هزار فرسخ در هزار فرسخ وسعت دارند می‌تابد، آنها تبخیر شده به هوا بلند می‌شوند، در اثر اختلاف حرارت خشکی‌ها و دریاها، نسیم و بادهای وزیدن آغاز می‌کند، بدان وسیله ابرها از سطح اقیانوسها حرکت کرده و مانند دریاها بالدار بر خشکی‌ها منتقل می‌شوند آن گاه به صورت باران و برف به زمین می‌ریزند، روئیدنی‌ها می‌روید، زندگی ادامه پیدا می‌کند و تدبیر خدایی انجام می‌گیرد.

علی هذا مراد از «نازعات» بادهایی هستند که ابرها را از بالای اقیانوسها می‌کنند و حرکت می‌دهند، «ناشطات» همان ابرها هستند که

از جای خود حرکت می‌کنند و از سطح اقیانوسها خارج می‌شوند، و به خشکی‌ها روی می‌آورند، یعنی بادهای ابر را حرکت می‌دهند و ابرها به آرامی و به طور مخصوص خارج می‌شوند و حرکت می‌کنند. «سابحات» همان ابرهای شناگر هستند که در دریای آسمان شنا می‌کنند، شنای کامل.

در نتیجه شنا کردن از یکدیگر سبقت می‌گیرند، بعضی جلو می‌روند، بعضی در اطراف دریا می‌مانند لذا با فاء تفریع فرموده: فَالسَّابِحَاتِ سَبْقًا نَتِيجَةُ دَوْمِ اَنَكِه: آنها تدبیر امر خدا می‌کنند، واسطه‌های فیض خدا هستند و این صنع عجیب و نظام متقن پیوسته تکرار می‌شود.

ناگفته نماند: این گفته در حد احتمال است، نمی‌گوئیم که منظور قرآن فقط همین است.

اهل تفسیر فرموده‌اند: جواب این سوگندها محذوف و آن کلمه «لیبعثن» است یعنی: قسم به نازعات و ناشطات و ... حتما مردم در روز قیامت برانگیخته می‌شوند، ارتباط این سوگندها با وقوع قیامت در گذشته گفته شد.

يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتَّبَعَهَا الرَّادِفَةُ لَفْظُ «يَوْمَ» مَنْصُوبٌ اسْتِ بِهٖ كَلِمَةٌ

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۵۹

«اذکر» یعنی یاد کن روزی را که زمین می‌لرزد و در تعقیب آن زلزله دیگری می‌آید مراد از «راجفه» زمین است، رادفه صفت «رجفه» است که از «راجفه» فهمیده می‌شود ممکن است رجفه اول اشاره به نفخ صور اول و دومی اشاره به نفخ صور دوم و زنده شدن مردگان باشد.

اما آنچه اهل تفسیر در این زمینه گفته‌اند:

نازعات: ملائکه‌ای که ارواح کفار را به شدت از بدنشان خارج می‌کنند یا ملائکه‌ای که ارواح انسانها را اعم از مؤمن و کافر از بدن خارج می‌کنند، یا مرگ که روح ما را قبض می‌کند یا ستارگان که از افقی به افقی نزع شده، طلوع و غروب می‌کنند، یا کمانهایی که تیرها را رها می‌کنند، درباره ناشطات و سابحات و نازعات نیز نظیر نازعات گفته‌اند چنان که در مجمع البیان نقل فرموده است. علامه طباطبائی در المیزان بعد از نقل اقوال فرموده است: اوصافی که در این مقسم به ما آمده است، قابل انطباق بر صفات ملائکه است در رابطه با امتثال امری که از جانب خدا به آنها صادر می‌شود و کار جهان تدبیر می‌گردد در این زمینه مطلبی در «المرسلات» گذشت و الله العالم.

۸ و ۹: قُلُوبٌ يَوْمَ يَمِيزُ وَاجِفَةٌ اَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ اَيْنَ دُوْ اَيَهٗ دَرَبَارَهٗ كَفَّارٌ اسْتِ يَعْنِي قُلُوبٌ كَفَّارٌ اَز دِيْدِنِ اِحْوَالِ قِيَامَتِ مَضْطَرِبٌ وَ تَرَسَانٌ اسْتِ، «ابصارها» راجع به قلوب است یعنی چشمهای آن قلوب ذلیل و مطیع است به عبارت دیگر حالت تواضع و تسلیم دارند نظیر وَ تَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَیْهَا خَاشِعِيْنَ مِّنَ الدَّلِّ شُورَى / ۴۵-۱۰-۱۲ يَقُولُونَ اِنَّا لَمَرْدُوْدُونَ فِی الْحَافِرَةِ. اِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً قَالُوْا تِلْكَ اِذَا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ نَقْلِ اشْكَالٍ وَ تَمَسْخَرُ مَشْرَكَانِ اسْتِ، جوابش در آیات بعدی خواهد آمد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۶۰

اشکال آن بود که در مقام انکار می‌گفتند: آیا ما پس از مردن و پوسیدن به حالت اول بر خواهیم گشت نظیر: وَ قَالُوْا اِذَا كُنَّا عِظَامًا وَ رُفَاتًا اِنَّا لَمَبْعُوْثُونَ خَلْقًا جَدِيْدًا اَسْرَاءُ / ۴۹ جمله: اِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً تَأْكِیْدُ اِنْكَارِ اسْتِ.

اما جمله: تِلْكَ اِذَا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ لَفْظِ تِلْكَ رَاجِعٌ اسْتِ بِهٖ رَجْعَتِ كِهٖ اَز لَمَرْدُوْدُونَ فَهَمِيْدَهٗ مِیْ شُود. خَاسِرَةٌ زِيَانِبَارِ یَا بِهٖ مَعْنَى «ذَاتِ خَسْرَانِ» اسْتِ ظَاهِرًا اَيْنِ جَمْلَهٗ رَا اَز بَابِ تَمَسْخَرُ كِهٖ مَعْنَى «بَرِ گِشْتِنِ زِيَانِبَارِیِ اسْتِ؟!» وَ شَایِدِ بِهٖ عِنْوَانِ تَشَامُّ وَ نَامِبَارِ كِی كِهٖ مَعْنَى «بَاشِنْدِ، يَعْنِي اِكْرَ چِنِيْنَ بَاشِدِ رَجُوعِ شُومِیِ شُود.»

۱۳ و ۱۴- فَاِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَاِذَا هُم بِالسَّاهِرَةِ جَوَابِ اسْتِبْعَادِ اَنَهَا اسْتِ كِهٖ وَجُودِ اٰخِرَتِ وَ زِنْدَهٗ شِدْنِ مَرْدِگَانِ دَرِ نَظْرِ شَمَا مَشْكَالِ وَ دِشْوَارِ اسْتِ وَ لِيْ بِاَيْكِ صِيْحَهٗ، مَرْدَمِ زِنْدَهٗ شِدْهٗ وَ دَرِ رُویِ زَمِيْنِ شُودِنْدِ بِهٖ نَظِيْرُ: اِنْ كَانَتْ اِلَّا صِيْحَةً وَاحِدَةً فَاِذَا هُم جَمِيْعٌ لَدَيْنَا

مُحَضَّرُونَ یس / ۵۳.

لفظ «هی» راجع است به «کره» مراد از «زجره» نفخه صور در مرحله دوم است، ثُمَّ نُفِّخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ زمر / ۶۸، گویا علت آمدن زجره که معنای راندن می‌دهد آنست که انسان‌ها بواسطه آن صیحه، از عالم مرگ به جهان قیامت رانده می‌شوند.

۱۵ - ۱۹- هَيْلُ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى أَذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى فَقُلْ هَيْلُ لِمَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى وَ أَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى در اینجا در ضمن دوازده آیه جریان فرعون و طغیان و هلاکت او بیان می‌شود، این در آن روز هشدار بود به مشرکان که در مقابل رسول خدا موضع گیری و انکار نکنند که فرعون چنین کرد و هلاک شد و در عین حال استدلال به معاد است از طریق تصحیح دعوت موسی علیه السلام.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۶۱

یعنی موسی رسول راستین بود به فرعون وعده عذاب داد و به وقوع پیوست پس موسی در دعوت به معاد نیز حق بوده است و نیز تسلیتی است به رسول خدا که در مقابل مشرکان صبر کند و مطمئن آینده باشد و آن تهدیدی است بر هر منگری که در مقابل حق قیام کند.

إِذْ نَادَاهُ ظَرْفٌ وَ بَيَانٌ «حدیث» است «هل اتی» برای تذکر و توجه دادن است یعنی: این سخن بشنو، «طوی» نام وادی مقدس است لفظ «هل لك» تقدیرش «هل لك ميل او رغبه» است، منظور از «ترکی» پاک شدن از کفر و شرک می‌باشد و أَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ ... بیان ترکی است «فتخشی» نتیجه هدایت است که روح خشیت در انسان بوجود می‌آورد.

۲۰- ۲۴ فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى فَكَذَّبَ وَ عَصَى ثُمَّ أَذْبَرَ يَسْعَى فَحَشَرَ فَنَادَى فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى منظور از آیه کبری، عصای موسی است که در پیش فرعون به زمین انداخت و در دم ازدها شد فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ اعراف / ۱۰۷، منظور از أَذْبَرَ يَسْعَى همان است که از موسی مهلت گرفت که در روز عید ساحران را برای موسی جمع کند یعنی: به موسی پشت کرد و از او کنار شد و برای جمع کردن ساحران تلاش می‌کرد و چون مردم را گرد آورد در میانشان فریاد کرد که أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى ظاهراً «یسعی» تلاش برای جمع کردن ساحران است ولی فحشر» راجع به جمع کردن همه مردم است.

ناگفته نماند: فرعون خودش بت پرست بود، آن گاه که درباریان فرعون به او پیشنهاد کردند که با موسی و قومش سخت بگیرد چنین گفتند: وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَ آلِهَتَكَ اعراف / ۱۲۷. پس فرعون معتقد به وجود خدایان بود که درباریان می‌گفتند: آیا موسی و قوم او را رها می‌کنی تا فساد کنند و تو و خدایان را ترک نمایند؟

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۶۲

از طرف دیگر فرعون خودش را اله و معبود معرفی می‌کرد و به موسی علیه السلام فرمود: ... لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ شعراء / ۲۹.

علی هذا منظور فرعون از أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى آنست که شما خدایان زیاد و ارباب زیادی دارید ولی من و الا مقامترین آنها هستم، مرادش آن نیست که من خالق و آفریننده شما هستم بلکه منظورش همان تربیت و اداره و کارگردانی و اصلاح شئون و ارزاق و امثال آنست و در جای دیگر به مردم گفته است يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي قصص / ۳۸.

به هر حال، این سخن فرعون حاکی از آن بود که باید از خدای خالق بریده و رو به من آورید.

۲۵- ۲۶- فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى یعنی در مقابل آن طغیان و لجاجت، خدا او را به عقوبت دنیا و آخرت گرفتار فرمود، عذاب دنیا همان غرق شدن بود و عذاب آخرت، خلود در آتش می‌باشد يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَ بَسَّ الْوَرْدُ الْمُؤْرُودُ هود / ۹۸ گویی «اخذ» در جای «نکله» است یعنی «نکله الله نكال الآخرة و الاولی» عذاب دنیا نکال است یعنی برای فرعون عقوبت. و برای دیگران عبرت است وعده عذاب آخرت نیز برای شنوندگان عبرت است.

در مجمع‌البیان از حضرت باقر صلوات‌الله‌علیه نقل شده: میان قول انا ربکم الاعلی و غرق شدن، چهل سال فاصله بود، ابو بصیر از آن حضرت نقل می‌کند جبرئیل گفت: خدایا فرعون را وا می‌گذاری با آنکه می‌گوید: اَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى خداوند فرمود: این سخن را مثل تو کسی می‌گوید که از فوت گناهکار می‌ترسد.

به نظر بعضی مراد از «الآخره» قول فرعون است که گفت انا ربکم الاعلی

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۶۳

و از «الاولی» قول او است که قبلاً گفته بود: مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي یعنی «فاخذه الله نکال کلمه الآخره و الاولی» ولی استفاده آن از آیه مشکل است إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى لفظ «ذلک» اشاره است به حدیث موسی مفعول یخشی به نظر المیزان نظیر شقاوت و عذاب است یعنی در این حدیث، موعظه است برای کسی که از شقاوت و گرفتاری آینده می‌ترسد که انسان موجودی است از آینده و از شقاوت خویش می‌ترسد. طبرسی فرموده است «لمن یخشی الله...».

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۶۴

[سوره‌النازعات (۷۹): آیات ۲۷ تا ۴۶]

اشاره

أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءِ بَنَاهَا (۲۷) رَفَعَ سَمَكُهَا فَسَوَّاهَا (۲۸) وَأَغَطَّشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا (۲۹) وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا (۳۰) أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا (۳۱)

وَالْجِبَالَ أُرْسَاهَا (۳۲) مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ (۳۳) فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَى (۳۴) يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى (۳۵) وَبُرْزَتِ الْجَحِيمِ لِمَنْ يَرَى (۳۶)

فَأَمَّا مَنْ طَغَى (۳۷) وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۳۸) فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى (۳۹) وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى (۴۰) فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى (۴۱)

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا (۴۲) فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا (۴۳) إِلَى رَبِّكَ مُتِّهَاهَا (۴۴) إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مَنْ يَخْشَاهَا (۴۵) كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبِتُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا (۴۶)

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۶۵

۲۷- آیا شما در خلقت محکمر هستید یا آسمان که خدا آن را بنا نهاد

۲۸- ارتفاع آن را بالا برد و آن را ساخت

۲۹- شبش را تاریک گردانید و نورش را خارج کرد

۳۰- زمین را پس از آسمان، بگسترانید

۳۱- از زمین آب آن و روئیدنی آن را خارج کرد

۳۲- و کوه‌ها را ثابت گردانید.

۳۳- متاعند برای شما و چهار پایانتان

۳۴- وقتی که آن حادثه فراگیرنده بزرگ بیاید

۳۵- در آن روز انسان آنچه را که کرده است یاد می‌آورد.

۳۶- جهنم بر همه بینندگان آشکار می‌شود

- ۳۷- پس اما هر که طغیان کند
- ۳۸- و زندگی دنیا را بر آخرت اختیار کند
- ۳۹- جایگاه او فقط آتش است.
- ۴۰- و اما کسی که از ربوبیت پروردگارش بترسد و نفس خویش را از خواهشها باز دارد
- ۴۱- جایگاه او فقط بهشت است.
- ۴۲- از تو از قیامت می‌پرسند که وقوع آن کدام وقت است؟
- ۴۳- تو در چه حالی از علم آن؟
- تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۶۶
- ۴۴- امر آن به پروردگارت مربوط است.
- ۴۵- تو فقط انذار کننده‌ای، کسی را که از آن می‌ترسد
- ۴۶- روزی که مردم آن را می‌بینند، گویا در دنیا توقف نکرده‌اند مگر بعد از ظهری یا قبل از ظهر آن.

کلمه‌ها

أشد: محکمتر. شد در اصل به معنی محکم بستن است.

سمکها: سمک (بر وزن عقل): سقف، ارتفاع «سمک السماء»: آسمان را بالا برد و مرتفع کرد، سقف خانه را «سمک البیت» گویند.

سواها: تسویه به معنی ساختن و پرداختن است «سواها»: ساخت آن را.

اغطش: غطش (بر وزن عقل): تاریک شدن. «غطش الليل غطشا: اظلم» اغطاش، لازم و متعدی هر دو آمده است «اغطش»: تاریک گردانید.

ضحیها: ضحی: نور. راغب و دیگران انتشار نور آفتاب و گسترش شعاع آن گفته‌اند.

دحاها: طبرسی فرموده: دحو و دحی به معنی بسط کردن و گستردن است، جوهری گستردن و غلطانیدن گفته است در نهج البلاغه خطبه ۸۹ فرموده «و سکنت الارض مدحوه فی لجة طیاره» یعنی زمین به حالت گسترده در دریایی مواج و روان آرام گرفت در خطبه ۷۰ فرموده است: «اللهم داحی المدحوات و داعم المسموکات ای خدایی که گسترده گسترده‌ها و بر پا کننده بالا رفته‌هایی. «دحاها» گسترانید آن را.

مرعی: چراگاه. رعی به معنی مراعات و محافظت است، چراگاه را از

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۶۷

آن مرعی گویند که چهارپایان در آن با چریدن محافظت می‌شوند.

ارساها: رسو: ثبوت و رسوخ. «رسا الشیء: ثبت»، ارساء: اثبات و پایدار کردن «ارساها»: استوار کرد آنها را.

طامه: طم: غلبه و تجاوز «جری الوادی فطم علی القرى» یعنی سیل جاری شد و بر روستاها غلبه کرد، قیامت را از آن طامه گفته‌اند که بر هر چیزی غلبه و برتری کند «طامه» حادثه بزرگ و فراگیرند، آن فقط یک بار در قرآن آمده است. برزت: بروز: آشکار شدن. «البروز: الظهور».

آثر: ايثار: برگزیدن و اختیار کردن آثر الحیاء الدنیا: زندگی دنیا را بر آخرت برگزید.

جحیم: آتش بزرگ الجحیم کل نار عظیمه فی مهواء» مرساها: مرسی: مصدر میمی، اسم زمان و اسم مکان آید، آن در آیه ظاهرا به معنی وقوع است که مصدر میمی می‌باشد.

الساعة: ساعة: وقت حاضر جزئی از اجزاء شب و روز، منظور از آن در آیه قیامت است.

یلبثوا: لبث: درنگ و توقف لَمْ يَلْبَثُوا توقف نکردند.

عشیه: طبرسی و زمخشری گفته‌اند: عشی از اول ظهر است تا غروب، عشیه همان عشی است، به قولی تاء آن برای وحدت است.

شرحها

این آیات استدلال بر معاد و جواب اِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ است و تقریر

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۶۸

آن چنین می‌باشد: خدایی که این آسمان محکمر از شما را آفریده و نور و ظلمت در آن بر قرار کرده و زمین را بگسترده است، به آفریدن و رزنده کردن شما تواناست و در عین حال اشاره به ادامه تدبیر و اتصال آخرت به دنیا است که ادامه خلقت آمدن قیامت را بدنبال دارد، آخرت جز تداوم خلقت نمی‌باشد، پس در آن شکی نداشته باشید وانگهی روشن است که آیات در قالب توییح و سرزنش بیان شده است، در آخر به قیامت نیکوکاران و بد کاران اشاره گردیده است.

۲۷- ۳۰- أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا. رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا وَ أَغْطَشَ لَيْلَهَا وَ أَخْرَجَ ضُحَاهَا وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا در این آیات چنان که ملاحظه می‌شود دحو الارض یعنی گسترانیدن زمین یا به حرکت در آوردن و غلطانیدن آن، بعد از تشکیلات آسمانهاست ولی در آیات دیگر، زمین پیش از منظم شدن آسمانها، خلق و منظم شده است مانند این آیه هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ بقره / ۲۹ و در آیات سوره فصلت چنین می‌خوانیم:

قُلْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا ... ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ ... فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ ... فَصَلَّتْ / ۹- ۱۲ به نظر می‌آید و الله العالم، در آیه بقره و فضیلت، سخن از زمین و هفت طبقه هوای محیط بر آن است، در این جریان به حکم ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ گازهای غلیظ و سیاه که از زمین خارج شده به تدریج به هفت طبقه جو مبدل شده است چنان که در سوره بقره به تفصیل گفته‌ام.

ولی در آیه اَم السَّمَاءُ بَنَاهَا سخن از مطلق آسمانها یا لا اقل از منظومه شمسی است لذا نسبت شب و روز را نیز به آسمان داده است، یعنی آیا شما در خلقت محکمر هستید یا این منظومه یا این آسمان که با این ستارگان تشکیل یافته است، خدا آن را بنا نهاد و ارتفاعش را بالا برد و شب آن را که نور آفتاب در

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۶۹

آن نیست تاریک گردانید و نور آن را خارج کرد و روز گردانید، در این نظم و نظام گسترده شدن و یا به حرکت در آمدن و غلطیدن زمین، بعد از آسمان است. آیه لَخَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ غافر / ۵۷ نشان می‌دهد که منظور از السماء، مطلق آسمان است.

۳۱- ۳۳- أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَ مَرْعَاهَا وَ الْجِبَالَ أَرْسَاهَا. مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ این‌ها نتیجه گسترده شدن زمین است همانطور که روئیدنی‌ها از زمین خارج می‌شود، از آیه فهمیده می‌شود که دریا نیز از زمین به صورت گاز غلیظ خارج شده و سپس در هوا تشکیل ابر داده و به صورت باران بر زمین ریخته و دریاها تشکیل شده است، به نظر بعضی منظور بیرون آمدن چشمه‌هاست.

مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ روشن می‌کند که مراد از «مرعی» مطلق روئیدنیها است اعم از خوراک انسان و حیوان این آیه نظیر وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سِوَاءِ لِلسَّائِلِينَ فَصَلَّتْ / ۱۰ است مَتَاعًا لَكُمْ .. مفعول له فعلهای مقدم می‌باشد. رجوع شود به (عبس / ۲۳).

۳۴- ۳۶- فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَىٰ يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَىٰ وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَىٰ فَاءَ تَفْرِيعٍ در «فاذا» حاکی است که آمدن

قیامت نتیجه و از لوازم خلقت دنیا است، یَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ روشن می‌کند که انسان کارهای دنیا را به یاد خواهد آورد، به واسطه حافظه خود و شاید به واسطه شهادت اعضاء و نامه اعمال هم.

منظور از «لمن یری» هر بیننده است، زمخشری می‌گوید: یعنی به همه بینندگان و به هر کس، آن مثلی است که به هر کار آشکاری که بر کسی پوشیده نیست، زده می‌شود و چون گویی: «یرز الامر لمن یری» منظور آنست که این کار

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۷۰

بر همه آشکار است.

مجمع البیان و المیزان نیز نزدیک به آن گفته‌اند. نظیر این آیات است آیات سوره تکویر و انفطار، که در اولی آمده: ... عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أُخْضِرَتْ ۱۴ و در دومی: ... عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ ۵.

۳۷-۳۹- فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ وَ آتَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ یعنی چون قیامت و طامه کبری واقع شود، مردم دو قسمت خواهند بود:

اهل آتش و اهل بهشت، اهل آتش هر آن کسی است که از مرحله عبودیت و بندگی و اطاعت خدا، تجاوز و طغیان کند. و زندگی دنیا را اختیار نماید و از آخرت دست بردارد. آتَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا یعنی تمام هم و غم و تلاش او برای دنیا باشد و به آخرت بی اعتنا گردد، این عبارت اخرای کفر است. زمخشری گوید: «فاما...» جواب فَاِذَا جَاءَتْ اِسْت.

الف و لام «المأوی» عوض از مضاف الیه و تقدیر آن «هی مأواه» است، لفظ «هی» مفید اختصاص است یعنی محل او فقط آتش می‌باشد.

۴۰ و ۴۱- وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ بیان قسمت دوم و اهل بهشت است «مقام» اسم مکان است یعنی محل ایستادن ولی گاهی از آن موقعیت و منزلت و عظمت اراده می‌شود، مثلاً- در کلام نوح علیه السّلام که فرموده: إِنْ كَانَ كَبِيرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَ تَذَكَّرِي بِآيَاتِ اللَّهِ يُونُسَ / ۷۱، منظور نبوت و تبلیغ احکام است.

امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: مقام خدا آنست که انسان را می‌بیند، گفته‌های او را می‌شنود و به آنچه می‌کند داناست، این مقام شخص را از کار بد باز می‌دارد و سبب وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ می‌شود.

روایت امام صادق علیه السّلام چنین است

«قال من علم ان الله يراه و يسمع ما يقول

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۷۱

و يعلم ما يعلمه من خير او شر فيحجزه ذلك عن القبيح من الاعمال فذلك الذي خاف مقام ربه و نهى النفس عن الهوى»

«۱» خلاصه اینکه بدانیم در حضور خدا هستیم.

۴۲-۴۴- يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا.

سؤال و جوابی است درباره وقت آخرت، که در قرآن مجید چندین بار تکرار شده است و در هر بار جواب آمده که علم آن پیش خداست نظیر: يَسْئَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ أَحْزَابُ / ۶۳ يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي ... يَسْئَلُونَكَ كَذَاتِكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ أَعْرَافُ / ۱۸۷ و آیات دیگر. نقل شده: روزی از آن حضرت درباره قیامت پرسیدند فرمود: «ما المسئول با علم من السائل» یعنی: از من که می‌پرسید من به قیامت از شما داناتر نیستم.

«یسئلونک» استمرار سؤال را می‌رساند، گویا مرتب درباره زمان آن از آن حضرت سؤال می‌کرده‌اند، کفار به طور استهزاء، مسلمانان به طور استفسار.

«مرسی» به معنی اثبات و استقرار است یعنی اثبات و وقوع آن چه زمانی خواهد بود؟ «ذکری» اگر به معنی علم باشد چنان که

طبرسی فرموده است، معنی فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا بطور استفهام انکاری آنست که: در چه چیزی تو از دانستن آن. یعنی تو نمی‌دانی و اگر ذکری به معنی یاد آوری بیشتر باشد معنایش «فی ای شیء انت من کثرة ذکر الساعة» یعنی یاد آوری زیاد تو را به آن، عالم نمی‌کند چنان که میزان فرموده است.

إِلَى رَبِّكَ مُتَّهَاتَا تَكْمِيلِ آيَةٍ سَابِقٍ وَ تَعْلِيلِ أَنْتَ، معنای این جمله چنین است: «الی ربک یتتهی امرها» یعنی کار قیامت به خدا می‌رسد وقت آن، وقوع آن. آوردن آن مربوط به خدا و در دست خداست، تو را و دیگران را به وقت

(۱) تفسیر برهان

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۷۲

آن علمی نمی‌تواند باشد، مانند قُلْ إِنَّمَا عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّئُهَا لَوْفَتِهَا إِلَّا هُوَ اعراف / ۱۸۷، بعضی گفته‌اند «الی ربک منتهی علمها». ۴۵ و ۴۶- إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ مَّنْ يَخْشَاهَا كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا یعنی وظیفه تو فقط انذار است نه تعیین وقت آن، مراد از خشیت چنان که میزان گفته است به طور شأنت است یعنی انذار می‌کنی کسی را که بعد از شنیدن، روح خشیت در او پیدا می‌شود نه اینکه قبلاً در او خشیت هست. مانند إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ يَسْ / ۱۱.

جمله كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا ... مثلی است برای زود آمدن و نزدیک بودن قیامت، گویی از سؤال أَيَّانَ مُرْسَاهَا دور بودن آن به نظر آمده است، نظیر إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَ نَرَاهُ قَرِيبًا معارج / ۶ و ۷. منظور از لَمْ يَلْبُثُوا ظاهراً ماندن در دنیا است یعنی: آخرت به قدری نزدیک است که مردم پس از رسیدن به قیامت و دیدن آن، به نظرشان خواهد آمد که در دنیا فقط به قدر نصف روز توقف کرده‌اند.

به نظر بعضی مراد توقف در قبور و برزخ است ضمیر أَوْ ضُحَاهَا راجع به عَشِيَّةً است یعنی: توقف نکرده‌اند در دنیا مگر به قدر بعد از ظهر یک روز یا قبل از ظهر آن، نظیر: كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ.

روز پنجشنبه پانزده شوال ۱۴۰۲ قمری مطابق ۱۴ / ۵ / ۱۳۶۱ تفسیر سوره نازعات به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۷۳

سوره عبس

اشاره

در مدینه نازل شده و چهل و دو آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- سوره مبارکه «عبس» بیست و چهارمین سوره است که بعد از سوره «النجم» در مکه معظمه نازل گردید. به نظر می‌آید که در سال سوم یا چهارم بعثت، بعد از نزول فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ حجر / ۹۴ نازل شده باشد که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله، مأمور شد دعوت خویش را علنی کند، زیرا از شأن نزول این سوره معلوم می‌شود که حضرت دعوت خود را علنی کرده بود، اما از لحاظ ترتیب فعلی قرآن مجید، سوره هشتادم است.

۲- عدد آیات آن در قول قارئان کوفه و حجاز، چهل و دو است ولی بصریها چهل و یک و شامیها چهل گفته‌اند قول کوفی‌ها به وسیله عاصم بن ابی النجود به امیر المؤمنین صلوات الله علیه می‌رسد، عدد کلمات این سوره بنا به نقل تفسیر خازن صد و سی و

حروف آن پانصد و سی و سه است.

۳- نامگذاری آن به «سوره عبس» ظاهراً به علت آمدن این لفظ در اول آنست و نیز «عبوس شدن» در نزول این سوره موضوعیت داشته است.

طبرسی رحمه الله فرموده: سوره «سفره» نیز خوانده می‌شود، آن ظاهراً در زمان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبِهِ زَبَانِ آن حضرت «سوره عبس» خوانده شده است.

۴- این سوره به شهادت آیات و بنا به شأن نزول آن، در مکه نازل گشته و

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۷۴

از سوره‌های قبل از هجرت می‌باشد و پیداست که همه به یک بار نازل شده است.

۵- در علت نزول این سوره مطلبی هست که مفسران اهل سنت به آن اعتماد کرده‌اند و در بعضی از روایات شیعه نیز به آن اشاره شده است، ما آن را از مجمع‌البیان نقل می‌کنیم.

مرحوم طبرسی چنین آورده است: گویند: این آیات درباره ابن ام مکتوم نازل گشته است اسم او عبد الله بن شریح بن مالک ... می‌باشد، او نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبِهِ زَبَانِ آن حضرت با عتبه بن ربیع و ابو جهل بن هشام و عباس بن عبدالمطلب و ابی و امیة پسران خلف، سخن می‌گفت و آنها را به خدا دعوت می‌کرد و امید داشت که اسلام آورند.

ابن ام مکتوم (که نابینا بود) گفت: یا رسول الله بر من قرآن بخوان و از آنچه خدا تعلیمت کرده مرا تعلیم کن، او با صدای بلند آن حضرت را می‌خواند و حرف خویش را تکرار می‌کرد و نمی‌دانست که او مشغول سخن گفتن با دیگری است، تکرار و بلند گفتن او که سبب قطع کلام آن حضرت گردید، موجب آن شد که قیافه آن حضرت تغییر کند و آثار کراهت در آن مشهود گردد آن جناب در دلش گفت: اکنون اینها می‌گویند: پیروان او فقط نابیناها و بردگانند «۱».

لذا حضرت توجهی بر او نکرد و به سخنش با آن پنج نفر ادامه داد، در نتیجه، این آیات (عتاب آمیز) نازل شد، پس از این ماجرا حضرت، ابن ام مکتوم را احترام می‌کرد و چون او را می‌دید می‌فرمود: به به کسی که پروردگارم مرا درباره او عتاب کرده است و به او می‌فرمود آیا حاجتی داری؟ و او را دو بار در مدینه چون به جنگ رفت، جانشین خود فرمود.

(۱) معلوم نیست ناقل این سخن از درون قلب آن حضرت چطور واقف شده که این سخن را گفته است به هر حال نقل مجمع‌البیان چنین است.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۷۵

طبرسی رحمه الله در ادامه قضیه فرموده است: از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبِهِ زَبَانِ چون ابن ام مکتوم را می‌دید می‌فرمود: مرحبا مرحبا، نه و الله دیگر کاری نمی‌کنم که خدا درباره تو مرا عتاب کند، آن حضرت به او بسیار تفقد می‌فرمود تا حدی که او از حضور در محضر آن حضرت خودداری می‌کرد (یعنی احساس می‌کرد که رسول خدا هر وقت او را می‌بیند از یاد آوری آن ماجرا ناراحت می‌شود).

آن گاه طبرسی در ادامه سخن چنین فرموده است: از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که این آیات درباره مردی از بنی امیه نازل گشته که در محضر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبِهِ زَبَانِ بود ابن ام مکتوم آمد، مرد اموی چون او را دید، او را چرکین حساب کرد و خودش را کنار کشید و روترش کرد و از او اعراض نمود، خدا در این جریان او را حکایت و اینکار را تقبیح فرمود.

آن گاه طبرسی رحمه الله از سید مرتضی علم‌الهدی نقل می‌کند که فرموده است: در ظاهر این آیات دلالتی نیست که عتاب متوجه آن حضرت، باشد نقل بالا- فقط یک خبر است که به «منجر به» تصریح نشده است وانگهی دلالت دارند که منظور آن حضرت

نیست زیرا رسول خدا با دشمنانش عبوس نبود کجا مانده دوستانش باشد آن گاه اینکه او به اغنیاء توجه کند و از فقراء غفلت نماید، دور از اخلاق نیک آن حضرت است، مؤید این سخن آنست که خدا در وصف او فرموده است إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ... پس ظاهر آنست که عَبَسَ وَ تَوَلَّى راجع به کسی غیر از آن حضرت است.

علامه طباطبائی نیز در المیزان قبول ندارد که عتاب در این آیات راجع به آن حضرت باشد، طبرسی رحمه الله در جوامع الجامع قول اول را بدون اظهار نظر نقل فرموده و به قول سید مرتضای مرحوم اشاره نمی‌کند.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۷۶

ناگفته نماند: دقت در آیات نشان می‌دهد که طرف خطاب یک مقام مسئول و بسیار بزرگ است، بسیار بعید است که این آیات خطاب به یک انسان غیر مسئول و خطاکار باشد، بلکه چنان که خواهیم گفت از آیات فهمیده می‌شود که این مقام مسئول به مکتب خود بسیار علاقه داشته و آن سبب این پیشامد ناگوار شده است. و الله العالم.

۶- در این ماجرا، پیشامد طوری شده که مؤمن فقیر تحقیر شده و کافر ثروتمند مورد احترام واقع گردیده است و این بر خلاف نظام اسلام است، بلکه اهانت از آن کافر و احترام از آن مؤمن باید باشد، آیات از اینکار بشدت نهی می‌کند و می‌گوید: مردم همه در استفاده از دین خدا یکسانند، کسی را بر کسی مزیتی نیست. می‌شود گفت فقر و ثروت در نظر نیست بلکه مؤمن تحقیر شده و کافر تکریم.

۷- مطالب سوره مبارکه از این قرار است: یک مقام مسئول و بسیار بزرگ مورد ملامت قرار می‌گیرد به علت آنکه از آمدن یک نفر نابینا عبوس گشته و به او بی اعتنا شده است، زیرا که همه حق استفاده از دین خدا را دارند نباید کسی را بر کسی مزیت و برتری قائل شد، سپس انسان عنود و لجوج مورد حمله سخت قرار گرفته است که بدون توجه به خلقت خود و اینکه اختیارش در دست خالق است با آیات خدا و رسول او مبارزه می‌کند.

و نیز انسان قطع نظر از خلقت خویش اگر به طعامی که می‌خورد توجه نماید و نظامی را که در به وجود آمدن آن طعام از قبیل باریدن باران، روئیدن روئیدنیها و غیره به کار رفته است، در نظر بگیرد، حتما به پدید آورنده این نظام خاضع خواهد شد، آن وقت فرموده ادامه خلقت به آخرت منتهی خواهد شد که مردم طبق ایمان و عمل و کفر و استکبار خویش، پاداش یا کیفر خواهند دید.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۷۷

سوره عبس مکیه و هی اثنان و اربعون آیه نزلت بعد سوره النجم

[سوره عبس (۸۰): آیات ۱ تا ۱۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
عَبَسَ وَ تَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى (۳) أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى (۴)
أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶) وَ مَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزَّكَّى (۷) وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى (۸) وَ هُوَ يَخْشَى (۹)
فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰) كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱) فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ (۱۳) مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ (۱۴)
بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (۱۵) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۶)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۷۸

به نام خدای رحمان رحیم

- ۱- عبوس شد و رو گردانید
 - ۲- از اینکه آن نابینا پیش او آمد
 - ۳- چه چیز تو را دانا کرد شاید که او پاک شود؟!
 - ۴- یا پند گیرد و تذکر به او نفع دهد؟!
 - ۵- کسی که خود را بی‌نیاز می‌داند!
 - ۶- تو به او توجه می‌کنی!
 - ۷- حال آنکه بر تو باکی نیست که از شرک پاک نگردد!
 - ۸- و اما آنکه به شتاب پیش تو می‌آید!
 - ۹- و از خدا می‌ترسد!
 - ۱۰- تو از او به دیگران مشغول می‌شوی!
 - ۱۱- این کار مکن، آیات ما پندی است
 - ۱۲- هر که بخواهد آن را یاد می‌گیرد
 - ۱۳- (آن آیات) در صفحه‌های با ارزش است
 - ۱۴- بلند مقام و پاک شده از باطل است
 - ۱۵- در دست نویسندگان است
 - ۱۶- که محترم و نیکوکارانند
- تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۷۹

کلمه‌ها

عبس: عبس (بر وزن فلس): روترش کردن و قیافه در هم کشیدن و رو ترش شدن، لازم و متعدی هر دو آمده است «عبس وجهه عبسا و عبوسا: کلح».

تولی: تولی اگر با «عن» باشد به معنی اعراض و اگر با «الی» باشد به معنی رو کردن آید، در آیه به معنی اعراض است. یزکی: آن در اصل «یتزکی» است تاء به زاء عوض شده و در آن ادغام گردیده است «تزکی» از باب تفاعل به معنی پاک شدن است «یزکی»: پاک می‌شود.

یذکر: آن در اصل «یتذکر» است به معنی پند گرفتن و یاد آور شدن می‌باشد تاء به ذال عوض شده و در آن ادغام گردیده است «تذکره» از باب تفعیل: یادآوری.

استغنی: استغناء: طلب بی‌نیازی «استغنی الله: سألہ ان یغنیه» به نظر راغب، آن مانند غنی به معنی بی‌نیازی است. تصدی: تصدیه: رد کردن. توجه کردن، اصل آن «صد و» به معنی کف زدن و دست به هم زدن است (قاموس قرآن) تلهی: لهو: مشغول شدن. «تلهی»: مشغول شدن و غفلت کردن.

صحف: (بر وزن عنق): جمع صحیفه، یعنی: صحیفه‌ای که در آن می‌نویسند.

مکرمة: کرم بر وزن شرف: شرافت. گرانقدری و عزیز بودن مکرمة:

گرانقدر و پرارزش. «کرام» جمع کریم به معنی محترم و با

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۸۰

ارزش است.

سفره: سفر (بر وزن عقل): آشکار کردن، پرده برداشتن. «السفر: کشف الغطاء» و به کسر سین به معنی کتاب و نامه است که حقائق و مطالب را روشن و آشکار می‌کند، سافر به معنی کتاب و نویسنده است «سفره»: نویسندگان. برره: بز به (فتح اول) نیکوکار و احسان کننده. جمع آن بر ره و ابرار است.

شرحها

در این آیات ماجرای آن مرد نابینا و موحد و تحقیر او و تکریم کافر نقل شده و این عمل مورد عتاب سخت قرار گرفته است، آن وقت گفته شده که همه در استفاده از دین خدا یکسانند، کسی را بر کسی در این کار مزیتی نیست و در آخر از قرآن و آنان که در ترویج قرآن می‌کوشند تجلیل شده است.

۱ و ۲- عَبَسَ وَ تَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى لفظ أَنْ جَاءَهُ تقدیرش: «لان جاءه» است و آن تعلیل عَبَسَ وَ تَوَلَّى می‌باشد یعنی به علت آمدن آن نابینا روترش کرد و از او اعراض نمود منظور از لی «اعراض از نابینا و عدم اعتنایی به او است.

۳ و ۴- وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكِي أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذُّكْرَى جمله اول در صورتی است که اعمی قبلا پند گرفته است و با آمدن پیش؟؟ ت، عملی یاد می‌گیرد و با آن عمل خود را پاک می‌کند یا با یاد گرفتن؟؟ قلب او از جهل پاک می‌شود، جمله دوم در صورتی است که قبلا پند نگرفته؟؟ ن پند می‌گیرد و سپس از آن پند استفاده می‌کند و با عمل به آن پاک

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۸۱

می‌شود «۱».

یعنی: توجه می‌دانی شاید آن اعمی با آمدن و یاد گرفتن از تو عمل کند و پاک شود و یا پند گیرد و بیاموزد و سپس از آن بهره برد.

در المیزان فرموده: در این چهار آیه عتاب شدیدی هست، و بر شدت عتاب می‌افزاید اینکه دو آیه اول به صورت غیبت است و به علت تشدید انکار عمل، از خطاب اعراض شده است و در دو آیه بعدی به صورت خطاب و روبرو و الزام حجت و توییح و بدون واسطه سخن گفته شده است.

طبرسی رحمه الله فرموده است: علت غیبت در دو آیه اول اجلال آن حضرت است که عبوس شدن و اعراض را به او نسبت نداده است.

المیزان فرموده است: این سخن با خطاب أَمَّا مَنِ اسْتَعْنَى فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى جور در نمی‌آید.

۵ تا ۱۰- أَمَّا مَنِ اسْتَعْنَى فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى وَ مَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكِي وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسِيْعِي وَ هُوَ يَخْشَى فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى به قرینه وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ ... به نظر می‌آید که مراد از «استغنی» بی‌نیازی در قبول دین است یعنی آنکه در قبول دین خود را بی‌نیاز می‌داند، تو به او توجه می‌کنی با آنکه بر تو باکی نیست که ایمان نیاورد و از شرک پاک نگردد، اما آنکه به شتاب پیش تو می‌آید تا پند گیرد و پاک شود و در حالی که از خدا می‌ترسد، تو از او به دیگران مشغول می‌شوی.

جمله وَ هُوَ يَخْشَى بیان آنست که تعلیم تو به او حتما مفید خواهد بود.

زیرا به حکم سَيِّدٌ كَرَّمَ مَنْ يَخْشَى اعلی / ۱۰ هر که خشیت دارد متذکر می‌شود المیزان فرموده است: جلو افتادن «انت» در دو محل و آمدن «له - عنه» همه

(۱) «فتنعه» را با نصب خوانده‌اند که جواب «لعله» با تقدیر «ان» است و با رفع نیز خوانده‌اند که عطف بر «یذکر» می‌باشد.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۸۲

برای تسجیل عتاب و ملامت است.

بعضی «ما» در وَ مَا عَلَیْكَ إِلَّا یَزِیُّکَ را استفهامیه دانسته‌اند یعنی چه محذوری بر تو لازم می‌آید اگر اسلام نیاورد و از شرک پاک نگردد؟ طبرسی رحمه‌الله درباره «استغنی» فرموده است «استغنی بالمال».

۱۱ تا ۱۶- کَلَّا إِنَّهَا تَذْکُرُهُ فَمَنْ شَاءَ ذَکَرُهُ. فِی صُحُفٍ مُّکْرَمَةٍ. مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ. بِأَیْدِی سَفَرَةٍ. کِرَامٍ بَرَرَةٍ از این آیات فهمیده می‌شود (و الله اعلم): توجه آن حضرت به آن چند نفر برای آن بود که ایمان بیاورند و اسلام قوت گیرد و تا حدی عجله به خرج می‌داده است، گویی مختصر نگرانی هم در قلب مبارکش بوده تا آن قضیه ناگوار واقع شده است. خدا در این آیات می‌فرماید: چنین ممکن و از آینده اسلام نگران مباش.

این آیات از باطل و شک پاک شده‌اند، در جزوه‌های با ارزش و والا مقام با دست نویسندگان محترم و نیکوکار ثبت می‌شود و تبلیغ می‌گردد و به همه می‌رسد و در قلبها جای می‌گیرد و از بین نمی‌رود، علی‌هذا این آیات، هم آن حضرت را از تکرار جریان نابینا منع می‌کند و هم اطمینان می‌دهد که دین تو پایدار خواهد بود، نیازی به توجه به سران مشرکان نیست.

این تفسیر در صورتی صحیح است که مراد از «سفره» نویسندگان معمولی قرآن و مبلغین آن باشد چنان که طبرسی از قتاده نقل می‌کند که گفته است:

مراد از «سفره» قارئان قرآنند که آن را می‌نویسند و می‌خوانند، باید دانست که قرآن به وسیله همین قارئان، نویسندگان، مفسرین، باقی مانده و به دست دیگران رسیده است، در تفسیر برهان از ابو ایوب حذاء از امام صادق صلوات الله علیه نقل کرده که مراد از

سَفَرَةٍ کِرَامٍ بَرَرَةٍ امامان علیهم‌السلام می‌باشند

«قال هم الأئمة»

آری آنها علیهم‌السلام فرد اکمل «سفره» هستند.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۸۳

ابن عباس و مجاهد «سفره» را ملائکه گفته‌اند. المیزان سفره را جمع سفیر به معنی فرستاده و نماینده دانسته که ملائکه می‌باشند و فرموده: «بایدی سفراء من الملائکه کرام علی ربهم...» با مراجعه به لغت خواهیم دید: سفیر به این معنی در لغت نیامده است فقط به معنی نماینده‌ای که برای اصلاح اعزاز می‌شود آمده است، آنهم در آیه مناسب نیست علی‌هذا معنای اول اصح است.

إِنَّهَا تَذْکُرُهُ یعنی آیات قرآن، و شاید «ها» راجع به قرآن باشد و تأنیث آن بجهت «تذکره» است فِی صُحُفٍ مُّکْرَمَةٍ یعنی: آن تذکره نوشته شده است در صحیفه‌های با ارزش مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ یعنی والا مقام و گرانقدر هستند و پاک شده‌اند از باطل و شک و تناقض و اختلاف. لَا یَأْتِیهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَیْنِ یدَیْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ حم سجده / ۴۲ إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَضْلٌ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ طارق / ۱۴.

بِأَیْدِی سَفَرَةٍ صفت چهارم «صحف» است یعنی آن صحیفه‌های پاک در دست نویسندگان کریم و نیکوکار است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۸۴

[سوره عبس (۸۰): آیات ۱۷ تا ۴۲]

اشاره

قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ (۱۷) مِنْ أَى شَیْءٍ خَلَقَهُ (۱۸) مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ (۱۹) ثُمَّ السَّبِيلَ یَسَّرَهُ (۲۰) ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱) ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ (۲۲) كَلَّا لَمَّا یَقْضِ مَا أَمَرَهُ (۲۳) فَلَیَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ (۲۴) أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا (۲۵) ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۲۶)

فَأْتَيْنَا فِيهَا حَبًّا (۲۷) وَ عِنْبًا وَ قَضْبًا (۲۸) وَ زَيْتُونًا وَ نَخْلًا (۲۹) وَ حَدَائِقَ غُلْبًا (۳۰) وَ فَاكِهَةً وَ أَبًّا (۳۱)
 مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ (۳۲) فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَةُ (۳۳) يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (۳۴) وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ (۳۵) وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ (۳۶)
 لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (۳۷) وَ جُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُشْفِرَةٌ (۳۸) ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ (۳۹) وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ (۴۰) تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ
 (۴۱)

أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ (۴۲)

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۸۵

۱۷- بمیرد انسان چه ناسپاسی است!؟

۱۸- بنگرد خدا او را از چه آفرید

۱۹- از نطفه آفرید و ساخت او را

۲۰- سپس راه هدایت را بر او آسان کرد

۲۱- آن گاه او را بمیرانید و در قبر کرد

۲۲- سپس وقتی که بخواهد او را زنده می کند

۲۳- نه، هنوز انسان امر خدا را به انجام نبرده است

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۸۶

۲۴- بنگرد انسان به طعام خویش.

۲۵- ما آب را به طرز مخصوصی از آسمان ریختیم

۲۶- سپس زمین را به نحو مخصوصی شکافتیم

۲۷- پس در آن دانه‌ها رویانیدیم

۲۸- و انگور سبزی

۲۹- و درخت زیتون و درخت خرما

۳۰- و باغهای انبوه

۳۱- و میوه و چراگاه

۳۲- متاع است برای شما و چهارپایان شما

۳۳- چون آن صیحه گوش خراش آید

۳۴- در روزی که شخص از برادرش بگریزد

۳۵- و از مادر و پدرش

۳۶- و از زن و فرزندانش

۳۷- برای هر کس را در آن روز کاری است که مشغولش می کند

۳۸- چهره‌هایی در آن روز نورانی هستند.

۳۹- خندان و شادمانند.

۴۰- و چهره‌هایی در آن روز بر آنها تیرگی هست

۴۱- سیاهی آنها را احاطه کرده است

۴۲- آنها کافران و بدکارانند

کلمه‌ها

ما اکفراه: صیغه تعجب است، یعنی چه قدر کافر یا چه قدر ناسپاس است.

نطفه: آب اندک. طبرسی رحمه الله ذیل نُطْفَةٍ اَمْشَاجٍ فرموده است اصل نطفه به معنی آب کم است، گاهی به آب زیاد نیز گفته میشود ولی راغب آن را آب صاف معنی کرده است: «النطفة: الماء الصافی»

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۸۷

این با «سلالة» که در آیات آمده است بهتر می‌سازد.

اقبره: اقبار: در قبر کردن و میراندن «اقبره»: در قبر کرد او را انشیره: نشر: گستردن و گسترده شدن. لازم و متعدی آمده است آن گاه نشر و انشار به معنی زنده کردن به کار می‌رود «نشر الله الموتی و انشرهم: احیاهم» صبیئا: صب: ریختن. لازم و متعدی هر دو آمده است.

شقا: شق: شکافتن و شکاف. مصدر و اسم به کار می‌رود.

قضب: قضب در اصل به معنی قطع است، سبزی خوردنی را قضب گویند که پیوسته چیده می‌شود، اهل لغت آن را «قَت» معنی کرده‌اند که سبزی خوردنی است.

غلبا: غلباء: باغ انبوه و پر درخت. «الغلباء: الحديقة المتکاثفة»، جمع آن «غلب» (بر وزن قفل) است.

اب: چراگاه. «الأب: المرعى من الحشیش و سائر النباتات تأکله الدواب» الصاخة: صاخه: فریادی که شدت آن. گوش را کر می‌کند، آن از نامهای قیامت است در اقرب الموارد گوید: «صخ الصوت الاذن: اصمها» یعنی فریاد: گوش را کر نمود.

شأن: کار. حال. «الشأن: الامر و الحال» بکار عظیم نیز شأن گویند «الخطب من الامور» مسفرة: سفر (بر وزن عقل): پرده برداشتن و آشکار کردن. «مسفرة» نورانی.

مستبشرة: شادمان. استبشار: طلب شادی، یافتن یا دانستن چیزی که شاد

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۸۸

می‌کند، آن به معنی بشارت دادن نیامده است.

غبرة: غبار. راغب گوید: غباری است که بر روی چیزی نشیند و آنچه به رنگ غبار باشد، ظاهرا مراد از آن تیرگی و گرفتگی است در مقابل «مسفرة» مثل یَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهُ و تَسْوَدُّ وُجُوهُ آل عمران / ۱۰۶.

ترهقها: رهق: احاطه کردن «ترهقها»: احاطه می‌کند آنها را.

قتره: قتر (بر وزن شرف): غبار. دودی که از بریان و چوب و نحو آن بلند شود. شاید مراد از آن سیاهی باشد نظیر: كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا

شرحها

در این آیات به مناسبت: أَمَّا مَنِ اسْتِغْنَىٰ دو مطلب بیان شده است، یکی اینکه: انسان از آیات «انفس» که راجع به خلقت خودش باشد، استفاده نکرده و در راه توحید قرار نمی‌گیرد. قَاتِلِ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ بمیرد انسان چقدر ناسپاس است!!! دوم از آیات آفاقی بهره نمی‌برد اگر دقت کند در طعامی که می‌خورد و نظامی که در به وجود آمدن آن به کار رفته است، در مقابل قدرت و مشیت خدا خاضع می‌شود.

آری تفکر در اینکه میکروبی با یک نظام بسیار عجیب و حساب شده، پس از هزاران مراحل، به صورت انسان در می‌آید و روی

همان نظام متولد می‌شود و اعضاء بدنش در ظاهر و باطن شامل میلیونها اسرار پیچیده است که هنوز برای بشر کشف نشده است و تفکر در هماهنگی نظام جهان، با بقاء این موجود عجیب که

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۸۹

همه حوائجش در جهان بیرون تأمین می‌شود و به زندگی ادامه می‌دهد، هر انسان عاقل را ناچار می‌کند که به آفریننده این نظام خاضع شود.

ناگفته نماند: قرآن مجید گرچه در اینگونه آیات راه شناخت خداوند را در مطالعه طبیعت با روش حسّی بیان می‌کند، اما راه فلسفه و تعقل را نیز عنوان کرده است چنان که در لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ انبياء/ ۲۲ و در مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ ... مؤمنون/ ۹۱ گذشت. در آخر آیات در زمینه معاد که ادامه آفرینش و متصل به خلقت دنیا است مطالبی ذکر شده و روشن می‌کند که دنیا و آخرت یک مجموعه هستند و از یکدیگر جدا نیستند. آنها که وجود دنیا را پذیرفته‌اند باید آخرت را نیز بپذیرند.

۱۷- ۲۰- قِتْلَ الْإِنْسَانِ مَا أَكْفَرَهُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ. مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ در اینجا اول می‌گوید: بمیرد انسان چقدر کافر یا ناسپاس است!! آن گاه استدلال شده که اگر انسان در خلقت خویش بیانیدشد، به خدا و آفریننده‌اش خاضع می‌شود و در راه او زندگی می‌کند، اینهمه انسانهای ستمگر که در طول تاریخ خار راه بشریت بوده و هستند، توجهی به خلقت و ضعف خویش در مقابل آفریننده ندارند مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ یعنی فکر کند انسان که خدا او را از چه چیز آفریده است، نظیر فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ. خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ ...

طارق/ ۵ و ۶.

«قدره» به معنی اندازه گرفتن است، مراد از آن تکمیل خلقت و ساختن انسان در حد معتدل و با اعضاء مناسب و مورد احتیاج است، نظیر الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى اعلیٰ/ ۲ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ انفطار/ ۷.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۹۰

«السبیل» را، راه تولد و آمدن به دنیا گفته‌اند یعنی در شکم مادر او را ساخت و پرداخت سپس راه خروج و ولادت را بر او آسان کرد، این قول ابن عباس است دیگران سبیل را طاعه الله گفته‌اند یعنی راه رسیدن به خیر و سعادت را برای او آسان کرد، این قول صحیح‌تر است.

۲۱- ۲۳- ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ. ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ. كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ این آیات تتمه ادوار وجود انسان است که پس از زندگی دنیا، خدا او را می‌میراند و سپس روز قیامت او را زنده می‌کند، بشر در مسیر خلقت و مردن و زنده شدن در آخرت مسلوب الاختیار است و جریان منها خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى را باید به پیماید.

كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ گویی: کسی سؤال می‌کند: انسان در مقابل این خلقت و تدبیر و هدایت و اقبال و انشاء چه کرد؟ آیا به خدای خود خاضع شد؟

و راه توحید را اختیار کرد؟ در جواب می‌گوید: نه، هنوز انسان فرمان خدا را انجام نداده است.

ناگفته نماند: آیه راجع به حالت اولیه انسان است قطع نظر از تربیت توحیدی که موحدان با آن زینت شده و حالت اولیه را ترک کرده‌اند.

۲۴- ۳۲- فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَ عِنَبًا وَ قَضْبًا وَ زَيْتُونًا وَ نَخْلًا وَ حَدَائِقَ غُلْبًا وَ فَاكِهَةً وَ أَبَا مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِنَعَامِكُمْ در آیات گذشته، خلقت و ادوار زندگی و مرگ انسان بررسی شده که دقت در آنها انسان را در مسیر توحید می‌اندازد، در این آیات به قسمتی از جهان خارج اشاره شده که تأمین زندگی و بقاء انسان بسته بر آنست و آن دسترسی انسان به طعام است از راه روئیدنیها و نیز از راه حیوانات، که مواد روی زمین و گازهای هوا در اثر یک نظام اتم و اکمل،

به خوردنیها و گوشت حیوانات مبدل

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۹۱

شده و در اختیار انسان قرار می‌گیرد.

دریها در اثر نور آفتاب تبخیر می‌شوند، ابرها تشکیل می‌گردند بارانها در زمین فرو می‌روند، جوانه‌ها از زمین سر در می‌آورند، حبوبات، انگور، تریه‌های خوردنی درختان زیتون و خرما باغات انبوه، میوه‌ها و چراگاهها، بوجود می‌آیند تا انسان و چهارپایان از آنها استفاده کنند و مدار زندگی به گردش در آید، در زمینه متاعاً لکم و لانتعامکم باید دانست یکی از دلایل دخالت عقل و شعور در کاری، غایت و نتیجه آنکار است. شما اگر اطاقی را ملاحظه کنید از چیدن فرش و ظرف و صندلی خواهید دانست که برای غایتی آنها را مرتب کرده‌اند هکذا از اینکه انسان و حیوان حاجت به غذا دارد و آن با روئیدن از زمین تأمین شده است دخالت اراده خدایی را روشن می‌کند.

اگر انسان فکر کند که این انگورها و سیب‌ها مثلاً- چطور از درختان که هیزمی بیش نیستند، به وجود می‌آیند، یا این هندوانه و خربوزه مثلاً- از این تخمهای کوچک چگونه متولد می‌شوند یا دانه‌ها و هسته‌ها در درون زمین چگونه شکافته شده، درختان و بوته‌ها را تشکیل می‌دهند و هزاران امثال اینها، خود را ناگزیر خواهد دید از خضوع در مقابل آن مشیت که اینها را به وجود می‌آورد تکرار این کارها به انسان عادت شده و حیرت‌انگیز بودن آنها را در نظر انسان کم کرده است، قرآن مجید این تذکر را در ما به وجود آورد که در اینها دقت نمائیم، در خصوص «ابا» روایتی هست که در نکته‌ها خواهد آمد.

۳۳-۳۷- فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاعَةُ. يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ

آیه اول اشاره به خاتمه نظام دنیا و آمدن صیحه آخرت است که نظام زندگی از بین می‌رود. آیات يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ در اشاره به شدت احوال قیامت است انسان چون در وجود خود گرفتار شود و گرفتاری شدت گیرد همه چیز و همه

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۹۲

کس را فراموش می‌کند، آیه لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ در بیان این مطلب است یعنی کار و گرفتاری خود، او را چنان مشغول کرده که در فکر دیگران نمی‌تواند باشد شاید فرار از آن جهت باشد که مبدا از من چیزی و یاری بخواهند در آیات دیگری آمده است وَلَا يَسْتَلُّ حَمِيمٌ حَمِيمًا يُبْصِرُونَهُمْ يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابٍ يَوْمَئِذٍ بَنِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ وَفَصَّ يَلْتَهُ الَّتِي تُؤْوِيهِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ معارج / ۱۰-۱۴.

در مجمع‌البیان روایت شده: از سوده زن حضرت رسول صلی الله علیه و آله که آن حضرت به وی گفت: مردم روز قیامت عریان و پا برهنه و غیر مختون محشور می‌شوند، عرقشان به آنها مانند لجام می‌شود و به نرمه گوشها می‌رسد

«يبعث الناس عراة حفاة غرلا» (۱) «يلجهم العرق و يبلغ شحمة الاذن»

سوده گفت: یا رسول الله واویلا- بعضی از ما به بعضی نگاه می‌کند؟! حضرت فرمود: مردم در آن روز از چنین فکری مشغول می‌شوند آن گاه فرمود: لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ۳۸-۴۲- وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجَرَةُ.

ناگفته نماند: آثار شادی و بلا و گرفتاری پیوسته در چهره انسان نمایان می‌شود و چهره از غم یا شادی حکایت می‌کند، لذا در بسیاری از آیات «وجوه» و مجسم شدن سعادت و شقاوت در آنها ذکر شده است، بعضی از چهره‌ها نورانی و خندان و شادمانند، آنها اهل ایمان و عملند، منظور از «غبره» ظاهراً رنگ غبار و تیرگی آن است «قتره» به معنی سیاهی و شدت «غبره» است مثل: يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ آل عمران / ۱۰۶ كَانَمَا أُغْشِيَتْ وَوُجُوهُهُمْ قَطَعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا يونس / ۲۷، آنها کسانی هستند که حق را انکار کرده و فاجر و بدکار شده‌اند.

(۱) غرل: ختنه نشدن. اغرل: ختنه نشده. جمع آن غرل بر وزن قفل است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۹۳

نکته‌ها

و فاکهه و أبا: در رابطه با این آیه در ارشاد مفید نقل شده: از ابو بکر معنای «اب» را پرسیدند؟ گفت: فاکهه را می‌دانیم، اما «اب» خدا به آن داناتر است. این سخن به امیر المؤمنین علیه السلام رسید فرمود:
سبحان الله مگر ندانسته که «اب» علف و چراگاه است، خدا در وَفَاكِهَةً وَأَبًّا نعمتهایی که بر خلق و چهارپایان داده است، می‌شمارد، زمخشری این روایت را از عمر نقل کرده و اعتذار می‌کند که همت آنها مصروف به عمل بود نه دانستن چیزی که مورد عمل نیست.

در روز دو شنبه دهم ذو القعدة هزار و چهار صد و دو مطابق ۸/ ۶/ ۱۳۶۱ تفسیر سوره عبس به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۹۴

تفسیر احسن‌الحدیث ج ۱۲ ۱۴۴

سوره تکویر

اشاره

در مکه نازل شده و بیست و نه آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- بنا بر آنکه در مقدمه تفسیر گفته شد: سوره مبارکه که تکویر هشتمین سوره است که بعد از سوره «مسد» در مکه نازل گردید و در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره هشتاد و یک است قرائن نشان می‌دهد که در سال اول یا دوم بعثت نازل شده است.

۲- عدد آیات آن در قول همه بیست و نه است و اختلافی مشاهده نشده است و دارای صد و چهار کلمه و پانصد و سی حرف است.

۳- در روایات سوره إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ نامیده شده.

طبرسی رحمه الله آن را «سوره کورت» می‌نامد و گوید: بعضی آن را سوره تکویر نامیده‌اند.

غرض سوره

۴- این سوره بی شک مکی است، آیات آن به مکی بودن شهادت می‌دهد کسی خلاف آن را ظاهراً نگفته است و قهراً همه‌اش به یک بار نازل شده است.

۵- در این سوره ابتدا، مسأله قیامت با شرائط عجیب و بسیار مهم آن، مطرح است که در آن روز برای انسان همه اعمالش مکشوف و روشن می‌گردد سپس با قسمهای بسیار حیرت‌انگیز، بیان شده که قرآن توسط فرشته آسمان به آن حضرت

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۹۵

القاء می‌شود و آن تلقین شیطانی نیست.

آن گاه تهمت جنون که به آن حضرت می‌زدند، رفع شده است و بعد فرموده **إِن هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ** این قرآن برای بیداری نازل شده است و در آخر مشیت خدا را در ایمان مردم شرط می‌کند.

به خدا قسم: اگر کسی در ترکیب این آیات و مطالب بسیار عجیب آن فکر کند، آن گاه به نظر آورد که این کلمات در محیط جهل، از حلقوم یک انسان درس نخوانده خارج شده است، به یقین خواهد دانست که قرآن از جانب خدا است امکان ندارد که ساخته دست بشر باشد.

۶- شأن نزول به خصوصی برای این سوره نقل نشده است، ولی دقت در آیات آن نشان می‌دهد که انکار معاد، نسبت دادن قرآن به تلقینات شیطان و نسبت جنون به آن حضرت، علت نزول این سوره بوده است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۹۶

سوره التکویر مکیه و هی تسع و عشرون آیه نزلت بعد سوره المسد

[سوره التکویر (۸۱): آیات ۱ تا ۱۴]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ (۱) وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ (۲) وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ (۳) وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ (۴)
وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ (۵) وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ (۶) وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ (۷) وَإِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ (۸) بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ (۹)
وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ (۱۰) وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ (۱۱) وَإِذَا الْجَحِيمُ سُجِّرَتْ (۱۲) وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ (۱۳) عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أُخْضِرَتْ (۱۴)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۹۷

به نام خدای رحمان رحیم

۱- وقتی که آفتاب درهم پیچیده شود.

۲- وقتی که ستارگان تاریک شوند.

۳- وقتی که کوه‌ها سیر داده شوند.

۴- وقتی که حامله‌ها خالی گردند.

۵- وقتی که حیوانات وحشی محشور گردند.

۶- وقتی که دریاها گداخته گردند.

۷- وقتی که روحها با بدنها جفت شوند.

۸- وقتی که از دختر زنده به گور سؤال شود

۹- که به چه گناهی مقتول شده است

۱۰- وقتی که نامه‌های اعمال توزیع شوند

۱۱- وقتی که آسمان برکنده شود

۱۲- وقتی که جهنم فروخته گردد

۱۳- وقتی که بهشت نزدیک شود

۱۴- می‌داند هر کس هر عملی را که حاضر کرده است

کلمه‌ها

کورت: کور و تکویر: پیچیدن. در مصباح فیومی آمده: «کار العمامه کورا: ادارها علی رأسه» در اقرب الموارد گوید: کور العمامه علی رأسه تکویرا: لفها» تکویر شمس، انقباض و پیچیده و خاموش شدن آنست.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۹۸

انکدرت: کدر و کدورت: تیرگی. به معنی پراکنده شدن نیز آید گویند «انکدرت النجوم: تناثر».

عشار: حامله‌ها. مفرد آن عشاء است. ابن اثیر در نهایت گوید: عشاء شتری است که ده ماه از حاملگی آن گذشته است، سپس این کلمه عمومیت یافته که به هر حامله عشاء گویند.

عطلت: عطالت: خالی شدن. «عطل الرجل من المال و الادب: خلا».

تعطیل: خالی کردن. «التعطیل: التفریغ» علی هذا «عطلت» به معنی خالی شدن است.

وحوش: وحشی در مقابل اهلی است. راغب گوید: وحش خلاف انس است حیواناتی که با انسان انس ندارند، وحش نامیده می‌شوند، جمع آن وحوش است.

سجرت: سجر: افروختن آتش. پر کردن. سرخ کردن تنور. این هر سه معنی را اهل لغت گفته‌اند، در قاموس آمده: «سجر التنور:

احماه و النهه: ملائه» سجرت»: افروخته یا سرخ کرده شد.

موءوده: و واد: زنده به گور کردن. «واد بنته» یعنی دخترش را زنده- به گور کرد «موءوده»: دختر زنده به گور شده، «وئیده» نیز همانست.

کشطت: کشط: کندن پوست شتر. برداشتن پرده از روی چیزی در کندن پوست شتری به جای سلخ، کشط گویند. «کشطت»: کنده شد بر داشته شد.

سعرت: سحر: افروختن آتش و افروخته شدن آن سحر، اسعار و تسعیر همه به معنی افروختن است.

ازلفت: زلف: نزدیک شدن و مقدم گشتن. در اقرب الموارد گوید. «زلف

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۹۹

زلفا: تقدم و تقرب» در صحاح آمده: «ازلفه: قربه» «ازلفت» نزدیک کرده شد.

شرحها

قیامت دارای سه مرحله است: مرحله اول ویرانی عالم و از بین رفتن نظم کنونی.

مرحله دوم: تشکیل نظام جدید، زنده شدن مردگان و رسیدگی به حساب خلائق.

مرحله سوم: زندگی در بهشت و جهنم. در این آیات به مرحله اول و دوم اشاره شده و با وضع بسیار عجیبی از ویرانی جهان سخن به میان آمده است. این سخنان به بزرگی جهان بزرگ هستند، این آیات انسان را به دریای حیرت فرو می‌برد، این آیات برای آمدن قیامت مقدماتی بیان می‌کند که مانند سنگینی قیامتند. این آیات از حلقوم انسانی خارج شده که لحظه‌ای پای درس استادی و معلمی ننشسته است این آیات توسط قلبی همچون آئینه صاف، از جهان غیب به جهان ما منعکس شده است.

عجب!!! آفتاب خاموش می‌شود، ستارگان تاریک می‌گردند، کوه‌ها مانند غبار به راه می‌افتند، حامله‌ها خالی می‌شوند، اقیانوسها تبخیر می‌گردند، ارواح به ابدان مراجعت می‌کنند، طبقات هوا از اطراف زمین کنده می‌شوند، شما را به خدا در عظمت این سخنان فکر کنید تا بدانید قرآن چیست.

۱ و ۲- إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ منظور از تکویر شمس در هر حال خاموش شدن آنست.

در مجمع البیان فرموده: «ای ذهب ضوؤها و نورها فاضحلت» در المیزان

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۰۰

فرموده: شاید مراد از آن، ظلمانی شدن جرم آفتاب است به طوری که ظلمت آن را احاطه کند، زمخشری گوید: نور آن پیچیده شده و می‌رود.

ناگفته نماند: تکویر و خاموش شدن خورشید در حال حاضر یک مسأله علمی است و دانشمندان بر آن اذعان دارند، چنان که در کتاب «معاد از نظر قرآن و علم» مشروحا توضیح داده‌ام «۱» اگر در کتب نجوم عکس سحابی را ملاحظه کنید خواهید دید که به طور مارپیچی می‌پیچند، خورشید چنان که دانشمندان گفته‌اند از مرکز خاموش می‌شود و در آینده قسمت خاموش شده آن به قشر ظاهری منتقل شده و قشر ظاهری به مرکز آن خواهد رفت و آن قهرا به طور مارپیچی خواهد بود که همان تکویر است و شاید: منظور منقبض شدن آن در اثر خاموشی باشد و الله العالم.

به هر حال ماجرای عجیبی است، وانگهی، بیان آن در روزگاری که کسی از آن خبر نداشت. عجیبتر است.

غرض از انکدار نجوم، اگر تاریک شدن آنها باشد، در اینصورت اگر مراد از آن ثوابت است که آنها آفتابند و از کثرت فاصله به صورت نقطه‌های نورانی دیده می‌شوند، آنها نیز سرنوشتی همچون آفتاب دارند، و اگر منظور سیارات هستند، پیداست که با خاموش شدن خورشید، تاریک خواهند گردید.

ممکن است منظور از انکدار پراکنده شدن باشد که در سوره انفطار خواهد آمد.

۳-۷- وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ وَ إِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ

(۱) ناگفته نماند مسائل علمی مسائل پایداری نیستند، هر آن احتمال هست که فرضیه جدیدی در جای آنها بنشیند، کمک گرفتن از آنها درباره قرآن فقط احتمال است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۰۱

پنج علامت از علامات آخرت و از بین رفتن نظام کنونی، مقدماتی هستند به سنگینی قیامت و ناقوس مرگ جهان هستند که به صدا در خواهند آمد.

اول و إِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ تحول و دگرگونی کوه‌ها در بسیاری از آیات با تعبیرهای گوناگون آمده است مانند وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ قارعه/ ۵، وَ سَيَّرَتِ الْجِبَالَ فَكَانَتْ سَرَابًا نَبأ/ ۲۰ وَ بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَكَانَتْ هَبَاءً مُتَّبَثًا واقعه/ ۵ و ۶ و آیات دیگر، اینها همه حکایت از تحول همگانی در کوه‌ها دارند.

دوم: وَ إِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ گفته‌اند: منظور از عشار شتران آبستن است که عرب به آنها علاقه شدیدی داشت، «عطلت» یعنی رها کردند، بی آنکه صاحبی و حافظی داشته باشند، در اینصورت، نسبت به آیات قبلی و بعدی از لحاظ مفهوم بسیار کوچک خواهد بود. ممکن است منظور مطلق حامله‌ها باشد حامله‌ها خالی می‌شوند، چیزی درون چیزی نمی‌ماند، طبرسی از جبائی نقل کرده که منظور از عشار ابرها است، این معنای مناسبی است ولی از هری گوید: این را در لغت نیافته‌ام.

سوم: وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ اگر این آیه راجع به مرحله اول قیامت و شروع فنای عالم باشد، منظور آن می‌شود که از واهمه و

دگرگون شدن شرائط زندگی، از لانه‌ها و کنامها و بیشه‌ها خارج شده و دورهم جمع می‌شوند و اگر راجع به روز قیامت باشد، منظور آنست که مانند انسانها زنده می‌شوند.

المیزان فرموده: ظاهر آیه ... آنست که وحوش مانند انسان محشور می‌شوند مؤید آن آیه و ما مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ / انعام / ۳۸ است اما بعد از حشر کارشان به کجا خواهد رسید، در قرآن و اخبار معتمد چیزی که قضیه را روشن کند نرسیده است ... نگارند گوید: باید علم آن را موکول به خدا کرد.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۱۰۲

چهارم: و اذا البحار سجرت» در سوره انفطار آمده است: وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ به نظر می‌آید منظور از تسجیر دریاها، جوشیدن و تبخیر شدن آنها در اثر حرارت باشد، قرآن صریح است در اینکه: آن روز آسمان مانند فلز مذاب داغ خواهد بود يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ معارج / ۸ در اینصورت دیگر دریایی نخواهد ماند و همه تبخیر خواهند گردید، شاید منظور از انفجار و شکافتن نیز همان باشد که در آیه انفطار آمده است، تحول بس عظیمی!!! اقیانوسها که کران تا کران سطح زمین را گرفته‌اند، به هوا می‌روند و بستر آنها مکشوف می‌گردد (سبحان الله).

پنجم: وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ به نظر می‌آید: منظور آنست که ارواح به ابدان بر می‌گردند و با هم جفت می‌شوند، چنان که طبرسی رحمه الله از عکرمه و شعبی و ابو مسلم نقل کرده است.

ناگفته نماند: مبعوث شدن عین انسانها فقط به واسطه روح مجرد است که در جهان باقی است و گرنه، با روئیدن انسان از ذرات ابدان. فقط مثل بودن محقق می‌شود نه عینیت، شما هر قدر به مغز خود فشار آورید، عینیت را نمی‌توانید تصور کنید مگر با برگشتن روحی که در جهان زنده بوده است.

این روایت در بیان مطلب کافی است

«عن الصادق عليه السلام قال: من مات و هو ما حض للایمان محضا او ما حض للكفر محضا نقلت روحه من هیکله الی مثله فی الصورة و جوزی باعماله الی یوم القیامة فاذا بعث الله من فی القبور، انشأ جسمه و رد روحه الی جسده و حشره لیوفیه اعماله ...» بحار ج ۶ / ۲۵۳.

در المیزان فرموده: نفوس پاکان با زنان بهشت جفت می‌شوند نظیر لهم فیها أزواج مطهرة نساء / ۵۷ و زَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِینِ دُحَانٍ / ۵۲ و نفوس اشقیاء با قرین‌های خود که شیاطین هستند، نظیر آیه: وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ زَخْرَفَ / ۳۶.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۱۰۳

نگارنده گوید: این سخن مطابق روایتی است که از ابی‌الجارود از امام باقر علیه السلام نقل شده است و الله اعلم.

۸-۱۴- وَإِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ ...

در این آیات شش مسأله عنوان شده که دو تا راجع به انسان و چهار تا راجع به مقدمات قیامت است.

اول: وَإِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ این آیه گرچه یک مطلب جزئی است و در ردیف موضوعات ما قبل و ما بعد نیست ولی به نظر می‌آید مسأله به قدری هولناک است که لازم بوده در ردیف آنها مطرح شود، بعضی‌ها آن را سمبل حقوق ضایع شده دانسته‌اند، جریان زنده به گور کردن دختران در میان بعضی از قبائل عرب عادت بود چنان که در ذیل آیه، وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا ...

نحل / ۵۹ مفصلاً گفته‌ایم. مسؤل در حقیقت، پدر دختر است، اسناد سؤال به دختر شاید برای آنست که، قاتل لیاقت آن را ندارد، لذا از خود دختر سؤال می‌شود.

طبرسی فرماید: معنی این سؤال توبیخ قاتل است، زیرا دختر خواهد گفت: من بدون گناه کشته شده‌ام، دقت در آیه نشان می‌دهد:

این تعبیر برای مجسم کردن جنایت، بسیار مناسب است، گویی غضب به قاتل در حدی است که از روبرو شدن با او صرف نظر شده است.

دوم: وَإِذَا الصُّحُفُ نُصِّرَتْ منظور از آن ظاهراً توزیع نامه‌های عمل است که در آیات دیگر آمده است فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ ... وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ ... و یا منظور از باز شدن، متوجه شدن مردم به آنهاست که می‌بینند و می‌خوانند چنان که فرموده است: ... وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا اسراء/ ۱۳، به هر حال هنگامه عجیبی است که تفصیل آن را جز خدا نمی‌داند.

سوم: وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ به نظر می‌آید: منظور از «السماء» هوای

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۰۴

محیط بر زمین است که از اطراف زمین کنده می‌شود، در آیات دیگری آمده است يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا طور/ ۹، مور به معنی جریان سریع است مانند گردباد.

طبرسی رحمه الله فرموده: آسمان از موضع خودش زایل می‌شود مانند کنار شدن پوست از بدن حیوان و شاید اشاره باشد به وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ زمر/ ۶۷، به هر حال تحول بسیار عظیمی است و ویرانگر.

چهارم: وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ آن گاه که آتش بزرگ و جهنم افروخته شود این وصف برای جهنم در بسیاری از آیات آمده است، و در بعضی هست که جهنم را در آن روز می‌آورند وَ جِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ فجر/ ۲۳، ظهور آیه در آنست که افروخته شدن، در آن روز خواهد بود.

پنجم: وَإِذَا الْجَنَّةُ أُنزِلَتْ بهشت برای داخل شدن اهل آن، نزدیک کرده شود: وَأُنزِلَتْ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ شعراء/ ۹۰.

ششم: عَلِمْتُ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ این آیه جواب «اذا» ها است منظور از «نفس» جنس نفس و شامل همه است و از «ما» مطلق عمل می‌باشد این آیه نظیر يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ آل عمران/ ۳۰ است، در سوره انفطار آمده است: عَلِمْتُ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ به هر حال تمام اعمالی که انسان انجام داده است در پیش چشم او خواهد بود «الهم انصرنا على احوال يوم القيامة».

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۰۵

[سوره التکویر (۸۱): آیات ۱۵ تا ۲۹]

اشاره

فَلَا أُفْسِمُ بِالْخُنَّسِ (۱۵) الْجَوَارِ الْكُنَّسِ (۱۶) وَاللَّيْلِ إِذَا عَشْعَسَ (۱۷) وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ (۱۸) إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (۱۹) ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ (۲۰) مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ (۲۱) وَ مَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ (۲۲) وَ لَقَدْ رَأَاهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ (۲۳) وَ مَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ (۲۴)

وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ (۲۵) فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ (۲۶) إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۲۷) لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ (۲۸) وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۲۹)

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۰۶

۱۵- پس نه، قسم می‌خورم به ستارگان پنهان شونده.

۱۶- که در حرکت هستند و فانی شونده.

- ۱۷- قسم به شب وقتی که پشت می کند
 ۱۸- قسم به صبح وقتی که گسترش می یابد.
 ۱۹- که این قرآن سخن فرشته عزیزی است
 ۲۰- قوی و نزد خدا صاحب تقرب است
 ۲۱- مطاع در نزد خدا و امین است
 ۲۲- رفیق شما دیوانه نیست
 ۲۳- جبرئیل را در آن ناحیه روشن دیده است
 ۲۴- رسول خدا بروحی بخیل نیست
 ۲۵- این قرآن سخن شیطان رانده شده نیست
 ۲۶- پس به کجا می روید؟!
 ۲۷- آن فقط تذکر است برای مردمان
 ۲۸- برای آنکه بخواهد در بندگی حق، استوار باشد
 ۲۹- شما استوار شدن را نخواهید خواست مگر آنکه پرودگار جهانیان بخواهد

کلمه‌ها

خنس: خنس (بر وزن عقل): پنهان شدن، کنار رفتن، واپس ماندن.

در اقرب الموارد گوید: «خنس عنه: رجوع و تنحی و تأخر و انقبض» خانس اسم فاعل، جمع آن «خنس» است یعنی: پنهان شونده‌ها کنار رونده‌ها طبرسی فرموده: خنوس پنهان شدن بعد از ظهور است. کشاف آن را رجوع کنندگان گفته است. الجوار: جوار در اصل جواری به معنی جاری شونده‌گان است، مفرد آن جاری (جار) است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۰۷

کنس: کنس (بر وزن عقل): نهان شدن «کنس الظبی کنوسا: تغیب، و استتر فی کناسه» یعنی آهو در نهانگاه خود نهان شد، این کلمه فقط یک بار در قرآن آمده است.

عسعس: راغب گوید: «عسعسه» رقیق شدن تاریکی است و آن در اول و آخر شب است از این رو «عسعس اللیل» به رفتن و آمدن شب معنی شده که در هر دو، تاریکی رقیق می شود. ولی به تناسب و الصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ معناى رفتن بهتر است. این کلمه فقط یک بار در کلام الله آمده است.

تنفس: نفس (بر وزن فرس) و تنفس: گسترش و وسعت یافتن دم زدن به علت گسترش یافتن و بزرگ شدن «ریه» نفس نامیده شده است.

مکین: دارای مکانت و منزلت.

ثم: اشاره است به مکان بعید یعنی «آنجا» و آن فقط چهار بار در قرآن مجید آمده است.

افق: در کلام عرب به معنی ناحیه و طرف است، جمع آن آفاق می باشد به معنی اطراف و نواحی.

ضنین: «ضنین» به معنی بخیل و «ضنه» بخل ورزیدن به چیز نفیس است.

یستقیم: استقامت: استواری و پایداری،

این آیات در رابطه با نزول قرآن و آمدن آن به وسیله فرشته وحی است

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۰۸

و اینکه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ او را بالعیان دیده است و او در میان ملائکه مورد اطاعت است، و این سخنان تلقین و سخن شیطان رجیم نیست، بلکه بیداری و تذکر است برای مردمان، مشیت خدا در ایمان آوردن مردم، شرط و دخیل است و اگر خدا نخواهد کسی ایمان آوردن را نخواهد خواست.

به عبارت اخری: این آیات استدلال است بر مطالب گذشته که در اول سوره خواندیم.

۱۵- ۱۹- فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ وَاللَّيْلِ إِذَا عَشَيْتَ وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ در این جا به سه پدیده از نظام خلقت سوگند یاد شده که قرآن سخن یک فرشته بزرگوار است، نه سخن شیطان یعنی در تلقینات شیطانی و در گفته‌های دیوانگان چنین مطالب شدنی نیست، سخن از ستارگان، سخن از شب و روز سخن از ناموس خلقت، سخن از خاموشی آفتاب، سخن از تبخیر دریاها و ... سخن دیوانگان و سخن شیطان نمی‌تواند باشد، علی‌هذا اینها یعنی سوگندها خود دلیل است که قرآن از جانب خداست.

به بینید دیوانگان چه می‌گویند، به بینید جن زده‌ها چه تکلم می‌کنند آن گاه قرآن را با سخن آنها مقایسه کنید، به هر حال این آیات، ترسیم عجیبی هستند.

نظیر اینها است آیات: فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ واقعه / ۷۵- ۸۰ در اینجا هم در حقانیت قرآن سخن از محلهای ستارگان و این قسمت از کائنات است.

در توضیح آیات، اشاره به چند امر لازم است اول اینکه: از باب تفسیر

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۰۹

فرموده‌اند: لفظ «لا» در «فلا أقسم» برای تأکید قسم است و معنای آن «سوگند می‌خورم» است.

طبرسی در جوامع فرموده: دخول «لاء» نافیه بر فعل قسم. مستفیض است ...

و فائده آن تأکید قسم است، قول دیگر آنست که این «لا» نفی سخن خصم است مثلاً در آیه لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْظُورٌ أَنْتَ كَهْ:

نه، ای منکر قیامت حرف تو صحیح نیست، سوگند می‌خورم به قیامت که قیامت حق است، به نظر نگارنده این قول صحیحتر است.

دوم: منظور از «خنس - کنس» ظاهراً همه ستارگان است که در شب آشکار و در روز پنهان می‌شوند و همه در حرکت هستند و آن

گاه همه مانند پنهان شدن آهو در لانه‌اش، تاریک خواهند شد و منکدر خواهند گشت، علی‌هذا منظور از خانس بودن استتار آنها

در روز و از «جوار» در حرکت بودن آنها و غرض از کانس بودن، سیر نهایی است که در اول سوره خواندیم: وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ

و اینکه سخن از پنهان شدن و تاریک شدن و جریان است، در رابطه با قیامت است که بسوی زوال می‌روند، رفتن شب و گسترش

روز که در آیات بعدی عنوان شده ادامه همین مسیر است.

المیزان اول ترجیح می‌دهد که مراد همه ستارگان یا بعضی آنها باشد آن گاه فرموده: صفات خنوس، حرکت و کنوس بیشتر با

«خمسه متحیره»: زحل، مشتری، مریخ، زهره و عطارد تطبیق می‌شود.

نگارنده گوید: بسیار بعید است که مراد ستارگان پنجگانه باشد، بلکه آیات از کلیت و مشمول و عموم حکایت دارند.

در تفسیر صافی فرموده: از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل شده: آنها ستارگان پنجگانه هستند: زحل، مشتری، مریخ، زهره و عطارد.

روایت به لفظ «عن

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۱۰

امیر المؤمنین است و الله اعلم.

«آیه» إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ جواب قسمها است، ضمیر «انه» ظاهراً راجع به قرآن است و یا به آیات سابق، منظور از «رسول» جبرئیل است، آن گاه در وصف جبرئیل فرموده:

۲۰ و ۲۱- ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطَاعٌ ثُمَّ أَمِينٌ لَفْظ «ثم» اشاره است به عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ از این آیه معلوم می‌شود که در آنجا ملائکه‌ای هستند که از جبرئیل اطاعت می‌کنند، به هر حال در این آیه و آیه قبلی، جبرئیل با شش صفت موصوف شده است و خداوند بهترین صفات را برای او آورده است، اول اینکه رسول و فرستاده خداست برای پیامبران، دوم: در نزد خدا کریم و عزیز است. سوم: صاحب قدرت و نیرومندی است، شاید منظور سرعت انتقال او در رفتن به آسمان و آمدن به زمین باشد، در جای دیگر نیز او با شَدِيدُ الْقُوَى توصیف شده است عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى نَجْمٍ / ۵ و ۶، به نظر می‌آید نیرومند بودن در رساندن وحی دخیل است.

چهارم عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ یعنی در نزد خدا صاحب مکانت و تقرب است، پنجم: مطاع بودن برای ملائکه است، ششم: امین بودن در رساندن وحی و عدم خیانت در تبلیغ پیامهای خداوند است.

درباره نیرومند بودن جبرئیل در مجمع البیان و در المیزان از «در منشور» خبری نقل شده که خالی از بعد نیست.

۲۲-۲۶- وَ مَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ وَ لَقَدْ رَآهُ بِالْمُفْقِ الْمُبِينِ وَ مَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ فَأَيُّ تَذَهُبُونَ این آیات در نفی جنون از آن حضرت و نفی بودن قرآن، از تلقینات شیاطین است منظور از صاحب، رسول خداست، آمدن این لفظ اشاره به آنست که دو رفیق شماس مدت‌ها با او در یک شهر زندگی کرده‌اید و از او اختلاف مشاعر مشاهده نکرده‌اید.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۱۱

در یک شهر زندگی کرده‌اید و از او اختلال مشاعر مشاهده نکرده‌اید.

فاعل «رآه» رسول خداست یعنی رسول خدا جبرئیل را در یک ناحیه روشن دیده است، مثل ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى وَ هُوَ بِالْمُفْقِ الْأَعْلَى نَجْمٍ / ۷ «۱» مراد از «الغیب» وحی است که خبر غیبی می‌باشد یعنی: آن حضرت بر وحی آسمانی بخیل نیست هر چه خدا وحی می‌کند در اختیار مردم می‌گذارد بی‌آنکه تصرفی در آن بکند و یا از تحویل آن بخل ورزد.

لفظ «رجیم» در جمله وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ استدلال است بر اینکه قرآن از تسویلات شیطان نیست، زیرا رجیم و رانده شده از درگاه خدا کارش تخریب و اضلال می‌تواند باشد نه آیاتی پر از هدایت و سعادت انسانها، چنان که در جای دیگر آمده است وَ مَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَ مَا يَسْتَطِيعُونَ شعراء / ۲۱ آری شیطان و شریر، کلمات هدایت تلقین نمی‌کند.

آن گاه در نتیجه‌گیری از آیات سابق، آمده است: فَأَيُّ تَذَهُبُونَ پس کجا می‌روید و از پیروی حق کنار می‌شوید؟ استفهام برای توییخ است.

۲۷-۲۹- إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

در تکمیل نفی جنون از آن حضرت و اینکه قرآن از تسویلات شیطان نیست بلکه از جانب خداست، در این آیات فرموده: قرآن فقط تذکر است برای مردمان، آری قرآن برای همه مردم جهان، بیداری است، این آیه ترسیم بسیار عجیبی است که الفاظ از ادای حق آن عاجز است.

«لمن شاء» بدل است از «العالمین» یعنی: هر که بخواهد در اطاعت حق استوار باشد، اما برای دیگران: وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا، آیه وَ مَا تَشَاؤُنَ ...

(۱) در سوره هود و جاهای دیگر از تمثیل فرشته و ظاهر شدن بر پیامبران خدا سخن رفته است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۱۲

دفع دخل است یعنی شما در اراده استقامت مستقل نیستید بلکه باید خواستن شما را اول خدا بخواهد، بعد شما بخواهید. ناگفته نماند: اراده خداوند در طول اراده بنده است یعنی: خدا خواسته است که بندگان با اختیار خود کار کنند، خوب باشد یا بد، علی‌هذا، مشیت خدا اثر اراده بنده را باطل نمی‌کند. خواست قبلی خدا ایجاد وسائل، فراهم آوردن امکانات است، اگر این اراده از خدا نباشد، بندگان به هیچیک از کارهای حق یا باطل قدرت نخواهند داشت، نظیر این دو آیه است آیات: **إِنَّ هَذِهِ تَذَكُّرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا** دهر / ۲۹ - ۳۰.

در شب پانزدهم ذو الحجه الحرام یکهزار چهار صد و دو مصادف با شب ولادت حضرت امام هادی صلوات الله علیه و علی آبائه و ابناؤه مطابق ۱۳۶۱ / ۷ / ۱۱ تفسیر تکویر به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۱۳

سوره انفطار

اشاره

در مکه نازل شده و نوزده آیه است

نظری به کلیات سوره

۱- بنا بر ترتیب نزول که در مقدمه گذشت، این سوره هشتاد و دومین سوره است که بعد از سوره نازعات در مکه معظمه نازل گردید، اتفاقاً از لحاظ ترتیب فعلی قرآن نیز: سوره هشتاد و دوم می‌باشد.

طبرسی رحمه الله آن را سوره «انفطرت» نامیده و فرماید: سوره انفطار نیز گفته‌اند.

۲- عدد آیات آن نوزده است، در این زمینه اختلافی مشاهده نگردید و به نقل تفسیر خازن دارای هشتاد کلمه و سیصد و بیست و هفت حرف است.

۳- نامگذاری آن به «انفطار» ظاهراً به علت وقوع کلمه «انفطرت» در اول آنست و تسمیه کل باسم الجزء می‌باشد وانگهی همه مطالب این سوره در اثر انفجار آسمان و پشت سر آن به وقوع خواهد پیوست، علی‌هذا گویی: این سوره یک پارچه انفطار می‌باشد و الله العالم.

۴- سوره مبارکه به شهادت آیات آن، مکی است، کسی خلاف آن را نگفته است و از ترتیب نزول به نظر می‌آید که در نزدیکیهای هجرت نازل شده باشد.

غرض سوره

۵- در این سوره مقداری از شرایط قیامت و به هم ریختن نظام کنونی و زنده

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۱۴

شدن انسانها سخن رفته و حالات نیکوکاران و بدکاران در قیامت بیان گردیده است و با این سخن که: در آن روز همه کارها مربوط به خداست و کسی حق تصمیم‌گیری درباره کسی ندارد، مطلب تمام شده است.

ولی می‌شود گفت: بیان همه آن مطالب مربوط به یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ است یعنی منظور از این سخنان بیدار کردن انسان و توجه دادن او به توحید و خداست و بالاخره: ای انسان تو که جزئی از این نظام هستی و مقهور اراده خدا می‌باشی و از خود چیزی نداری، کدام علت سبب می‌شود که به پروردگارت نافرمان و عاصی باشی؟! و ادعای منم، منم کنی؟! ۶- دقت در آیات سوره نشان می‌دهد که شأن نزول بخصوصی نداشته و وضع آن روز، نزول و بیان آن را ایجاب می‌کرده است و الله اعلم.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۱۵

سوره الانفطار مکیه و هی تسع عشره آیه نزلت بعد سوره النازعات

[سوره الانفطار (۸۲): آیات ۱ تا ۱۹]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ (۱) وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ (۲) وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ (۳) وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ (۴)
 عَلِمْتَ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ (۵) يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ (۶) الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ (۷) فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا
 شَاءَ رَكَّبَكَ (۸) كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالذِّينِ (۹)
 وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ (۱۰) كِرَامًا كَاتِبِينَ (۱۱) يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ (۱۲) إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ (۱۳) وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ (۱۴)
 يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ (۱۵) وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ (۱۶) وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ (۱۷) ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ (۱۸) يَوْمَ لَا تَمْلِكُ
 نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ (۱۹)

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۱۶

به نام خدای رحمان رحیم

۱- وقتی که آسمان شکافته شود

۲- وقتی که ستارگان پراکنده شوند.

۳- وقتی که دریا منفجر شوند

۴- وقتی که قبرها متحول گردند!

۵- می‌داند هر کس آنچه از پیش فرستاده و آنچه به تأخیر انداخته است

۶- ای انسان چه چیز تو را به پروردگار کریمت جری کرده است.

۷- پروردگاری که تو را آفریده و ساخته و متعادل کرده است.

۸- و در هر شکلی که خواسته ترکیبت کرده است.

۹- نه، بلکه جزا را تکذیب می‌کنید.

۱۰- حقا که برای شما نگهبانانی هست

۱۱- بزرگواران نویسندگان

۱۲- می‌دانند آنچه را که می‌کنید

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۱۷

۱۳- راستی که نیکوکاران در نعمت وسیع می‌باشند

- ۱۴- و فاجران در آتش بزرگی هستند
 ۱۵- روز جزا به آن داخل و ملازم می‌شوند.
 ۱۶- و از آن غائب (کنار) نخواهند بود.
 ۱۷- چه چیز دانایت کرد که روز جزا چیست
 ۱۸- سپس چه چیز دانایت کرد که روز جزا چیست
 ۱۹- روزی است که کسی برای کسی مالک چیزی نیست فرمان در آن روز مخصوص خداست.

کلمه‌ها

انفطرت: فطر به معنی شکافتن و انفطار به معنی شکافته شدن است، طبرسی فرماید: «اصل الفطر: الشق» راغب، شکافتن طولی گفته است کواکب: کواکب: ستاره، جمع آن کواکب است.
 انتثرت: نثر: پراکندن. انتشار: پراکنده شدن. راغب گوید: «نثر الشیء نشره و تفریقه» فجرت: فجر و تفجیر: شکافتن، بعضی قید وسعت را بر آن افزوده‌اند.

بعثرت: بعثرت: باز شدن. آشکار شدن. مجمع البیان آن را زیر و رو شدن گفته است، جوهری استخراج و کشف معنی کرده است، ابن اثیر در نهاییه گوید: «تبعثرت نفسی: جاشت و انقلبت».

غرک: غر و غرور و غره: فریب دادن و تطمیع به باطل. در اقرب الموارد آمده: «ما غرک بفلان» یعنی چطور بر او جرئت کردی علی هذا ما غرک بربک یعنی چطور به پروردگارت جرئت پیدا کردی سواک: مراد از تسویه در آیه، ساختن و گذاشتن هر عضو از بدن در جای

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۱۸
 مناسب خود است (المیزان).

عدلک: منظور از عدل در آیه ظاهراً تناسب اعضاء با همدیگر است اگر مثلاً با این بدن، درازی دست دو متر بود تعادل وجود نداشت.

نعیم: نعمت پر وسعت و زیاد «النعیم: النعمه الكثيره» (راغب).
 جحیم: آتش بزرگ. در صحاح اللغه گفته: «الجحیم کل نار عظیمه فی مهواء».
 یصلونها: صلی: داخل شدن با ملازمت «صلی الرجل النار: لزمها» «یصلونها»: داخل و ملازم آن می‌شوند.

شرحها

مطالب این سوره به قرار ذیل است.

- ۱- شرایط قیامت، ویرانی جهان در ابعادی بسیار وسیع که به بزرگی قیامت بزرگ است و از یک فکر عادی مخصوصاً در آن روز امکان پذیر نبود لذا خبر دهنده از ویرانی این موجودات همان آفریننده آنهاست.
 - ۲- مستحضر شدن انسان در روز قیامت، به همه اعمال که کرده است.
 - ۳- توبیخ انسان که با اینهمه دلایل چرا به خدایش تسلیم نمی‌شود؟! ۴- جریان نیکوکاران و بدکاران در قیامت.
 - ۵- حکومت و سلطه مطلق خدا در قیامت.
- ۱ و ۲- إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ وَإِذَا الْكُوَاكِبُ انْتَثَرَتْ سماء عبارت است از همین آسمان، ستارگان. اجرام سماوی، کهکشانشان خورشید،

ماه و امثال آن به نظر می‌آید منظور از شکافته شدن آن، از بین رفتن جاذبه یا هر نیروی دیگری است که خداوند به واسطه آن موجودات بالا را نگاه

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۱۹

داشته است. در این صورت پراکنده شدن ستارگان و بیرون شدن از مدارات نتیجه همان انفطار است، در سوره انشقاق خواهد آمد که: إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ

آیه: فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ رَحْمَنَ / ۲۷ وَ انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ حَاقَّةٌ / ۱۶ نیز خبر از شکافتن آسمان است که گذشت، اینها خبرهای عجیبی هستند، اینها به بزرگی قیامت بزرگند اگر در عظمت این سخنان و در محیط آن روز مکه که جز جهالت چیزی نبود دقت کنیم خواهیم دید که این گفته‌ها، ساخته بشر نمی‌تواند باشد، بلکه از جانب آفریننده این کائنات است، بزرگی و عظمت این سخنان «یدرک و لا یوصف» است:

۳- وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ این حقیقت در سوره تکویر به لفظ: وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّجَتْ گذشت، ظاهراً مراد از هر دو یکی است و آن تبخیر شدن دریاها در اثر تخلیه نیروها و در اثر یَوْمِ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ معارج / ۸ است و اللَّهُ الْعَالِمُ.

مفسران در تفسیر آن گفته‌اند: دریاها بعضی بر بعضی باز می‌شوند حایل از میان آنها برداشته می‌شود، شور به شیرین مختلط می‌شود و همه یک دریا می‌شوند ولی نگارنده این سخن را بعید می‌دانم. حقیقتی است بسیار بزرگ و اللَّهُ الْعَالِمُ.

۴- وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ بنا بر معنای «بعثت» که گذشت، به نظر می‌آید: منظور از این کلمه متحول شدن خاکهای قبر به انسانهاست، آیات و روایات شاهد هستند که انسانها در درون خاک می‌رویند و ساخته می‌شوند آن گاه زمین شکافته می‌شود و انسانها از درون آن سر بیرون می‌آورند یَوْمَ تَشَقُّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعاً ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ ق ۴۴ در جای دیگر آمده: يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعاً علی هذا منظور! «بعثت» منقلب شدن و متحول شدن قبرها است چنان که دانه‌ها در زیر زمین متحول می‌شوند و می‌رویند كَذَلِكَ الْخُرُوجُ

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۲۰

۵- عَلِمْتُ نَفْسٌ مَا قَدَّمْتُ وَ أَخَّرْتُ در سوره تکویر خواندیم: عَلِمْتُ نَفْسٌ مَا أَخْصَرْتُ این آیه جواب «اذا» ها، است، ظاهراً منظور از «ما قدمت» اعمالی است که انسان پیش از مرگ کرده است و از «ما اخرت» آثاری است که در دنیا از خود باقی گذاشته است، نظیر: إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ یس / ۱۲، نظیر این آیه یُنَبِّئُوا الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ قیامه / ۱۳.

در این زمینه روایات زیادی داریم که: هر کس سنت خوبی در دنیا از خود بگذارد، به اندازه پاداش آنان که به آن سنت عمل کرده‌اند، خدا به او پاداش خواهد داد، آنها هم پاداش خود را به طور کامل دریافت خواهند کرد و هر که سنت بدی از خود بگذارد، به اندازه گناه کسانی که به آن سنت عمل کرده‌اند، پیش خدا گناه خواهد داشت، آنها هم سزای گناهشان را به طور کامل خواهند دید.

طبرسی رحمه الله در ذیل آیه از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نقل کرده:

«فقال النبی من استن خیرا فاستن به فله اجره و مثل اجور من اتبعه غیر منتقص من اجورهم شیئا و من استن شرا فاستن به فعلیه مثل وزره و مثل اوزار من اتبعه غیر منتقص من اوزارهم»

این روایت در المیزان از «در منثور» نقل شده و همین مضمون در اصول کافی باب «ثواب العالم و المتعلم» در زمینه تعلیم هدایت و تعلیم ضلالت از حضرت باقر و حضرت صادق صلوات الله علیهما نقل شده است.

به هر حال، این آیه نظیر یَوْمِ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ ... آل عمران / ۳۰، است، منظور از «نفس» جنس نفس و شامل همه است و غرض از عَلِمْتُ نَفْسٌ حاضر شدن اعمال است نه فقط دانستن آنها اگر میان إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ ... و

عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ عَلَيَّ وجود داشته باشد، مراد آن می‌شود که آمدن قیامت همه چیز را متحول و منقلب خواهد کرد اعمال را نیز که به صورت نیروها بوده‌اند به ماده مبدل کرده و مجسم خواهد نمود.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۲۱

۶- ۸- يا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا عَزَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ اين سه آیه يك نتیجه‌گیری است از آیات سابق و مقدمه است نسبت به مطالب آیات ما بعد.

پس از آنکه در آیات گذشته روشن شد که جهان رو به زوال است و انسان مقهور قدرت خدایی می‌باشد، در این آیات خطاب به انسان می‌گوید: چه چیز تو را به پروردگارت جری کرد و وادارت نمود تا طغیان کنی و خاضع نباشی؟! آن گاه با جملات الَّذِي خَلَقَكَ ... به ربوبیت استدلال شده است.

در اینجا در انسان چند جهت در نظر گرفته شده اول: خلقت و آفرینش انسان، دوم: تسویه و گذاشتن هر یک از اعضاء انسان در جای مناسب خود، سوم:

متعادل کردن اعضاء و تناسب آنها نسبت به همدیگر، مثلا اگر دست به اندازه دو متر بود تعادل از بین می‌رفت، از این تسویه و تعادل، شکل و صورتی که منظور نظر خداست به وجود می‌آید، صورت و شکلی که برای هر کس مخصوص است و به واسطه آن شناخته می‌شود لذا بدون عطف فرموده: فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ در اینجا دو چیز باید مورد توجه باشد.

اول: آفریده شدن انسان با آن اعضاء مختلف ظاهری و باطنی و گذاشته شدن هر یک از اعضاء در جای مناسب خود و تعادل اعضاء درونی و بیرونی با هم از دلایل بسیار روشن بر ربوبیت خالق یکتاست که عقول از این نظام عجیب در حیرت هستند فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ

دوم: چهره و قیافه و شکل انسانها که مخصوص و منحصر به فرد است و اگر آدمها مانند اجناس یک کارخانه، از همدیگر شناخته نمی‌شدند، نظام زندگی از بین می‌رفت، انسان، دوست و دشمن را از هم نمی‌شناخت، فرزندان و زنان خود را از دیگران تمیز نمی‌داد، به طور کلی زندگی مختل می‌گردید آری

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۲۲

اختلاف اشکال و قیافه‌های انسانها، یکی از اسرار عجیب خلقت است.

به نظر بعضی کلمه «الکریم» تلقین حجت از جانب خداست که اگر روز قیامت خدا به انسان فرماید: مَا عَزَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ در جواب بگوید: کرم تو مرا مغرور کرد، از بعضی نقل شده که در جواب خدا چنین خواهیم گفت.

ولی آمدن دو وصف بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ چنان که المیزان فرموده، برای تکمیل استدلال و ابلغ بودن توییخ است یعنی کسی که تو را تربیت کرده و بزرگوار است و از نیکی به تو قصد بهره‌بردن ندارد. چرا با او مخالفت می‌کنی؟! ۹- ۱۲- كَلَّا بَلْ تُكذَّبُونَ بِالذِّينِ وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ به نظر می‌آید «کلا» راجع به ربوبیت و کرامت است یعنی: نه، ربوبیت و کرامت خدا سبب جرئت و جسارت شما نیست که آن دو سبب طاعت می‌باشند، بلکه سبب جرئت و طغیان شما آنست که به جزاء و قیامت ایمان نمی‌آورید.

این آیات اولاً علت جرئت به ساحت خدا را بیان می‌کند و آن گاه محفوظ بودن اعمال و نویسندگان اعمال را شرح می‌دهد یعنی: آخرت هست، اعمالتان نیز محفوظ است، راجع به نوشته شدن اعمال انسان توسط ملائکه کرام در بسیاری از آیات سخن رفته است در سوره ق/ ۱۷ و ۱۸ آمده: إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدًا مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ در جای دیگر آمده:

بلى وَرُسُلْنَا لَهُمْ يَكْتُوبُونَ زخرف / ۸۰.

از آیات گذشته معلوم می‌شود: ملائکه موکل بر انسان، دو وظیفه دارند یکی حفظ انسان از بلیات و حوادث که در ذیل *يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ* رعد/ ۱۱ گذشت، دیگری نوشتن اعمال انسان و در آخر فرموده: آنچه می‌کنید می‌دانند (۱)

(۱) در نهج البلاغه حکمت ۲۰۱ آمده:

«ان مع کل انسان ملکین یحفظانه فاذا جاء القدر خلیا بینه و بینه و ان الاجل جنه حصینه». تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۲۳
در وسائل از موسی بن جعفر صلوات الله علیه نقل شده: که راوی از آن حضرت می‌پرسد آیا وقتی که بنده قصد گناه می‌کند دو فرشته می‌دانند؟ فرمود:

بوی کنیف و بوی خوب یکی است؟ گفتم: نه. فرمود: بنده چون قصد عمل خوب کند نفس او با بوی خوش خارج می‌شود، فرشته‌ای که در طرف راست اوست به فرشته طرف چپ می‌گوید: پاشو او قصد عمل خوب کرده است، چون عمل را انجام دهد زبانش قلم و آب دهانش مرکب او می‌شود، فرشته آن عمل را برای او ثبت می‌کند، و چون قصد گناه کند نفس او بدبو خارج می‌شود. فرشته‌ای که در طرف چپ او است به فرشته طرف راست می‌گوید: دست نگهدار که او قصد گناه کرده است، وقتی که آن گناه را انجام داد زبانش قلم و آب دهانش مرکب می‌شود، فرشته آن عمل را برای او ثبت می‌کند (وسائل ج اول ابواب مقدمات عبادات باب ۷).

از روایت معلوم می‌شود که از وقت قصد عمل خوب و بد، ملائکه آن را می‌دانند و گرنه نیت مردم را ندانند، خوب و بد اعمال را نمی‌توانند تشخیص بدهند.

۱۳-۱۶- *إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ يَصِلُونَهَا يَوْمَ الدِّينِ وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ* این آیات، جایگاه و آینده طرفداران توحید و طرفداران شرک را معین می‌کند. یعنی کتابت اعمال آخرش باین امر منتهی می‌شود و جمله‌های فعلیه که دلالت بر ثبوت دارند، حکایت از حتمیت می‌کنند، ضمیر «یصلونها» به جحیم راجع است، جمله *وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ* دلالت بر خلود دارد، یعنی آنها از جهنم خارج نخواهند شد و *وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ* بقره/ ۱۶۷.

۱۷-۱۹- *وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ*

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۲۴

جمله *وَمَا أَدْرَاكَ* که در بسیاری از آیات آمده است برای نشان دادن اهمیت می‌باشد، تکرار این جمله برای آیه اخیر است یعنی روز قیامت روزی است هیچ کس درباره هیچ کسی حق تصمیم‌گیری ندارد، کارها فقط مربوط به خداست حکومت و سلطه مطلقه مال او است، روابط دنیوی در آن روز به کلی از بین خواهد رفت و *تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ* بقره/ ۱۶۶.

در روز یکشنبه ۲۹ ذو الحجه الحرام هزار و چهار صد و دو مطابق ۲۵/۷/۱۳۶۱ تفسیر سوره انفطار به پایان رسید.
و الحمد لله و هو خیر ختام.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۲۵

سوره مطففین

اشاره

در مکه و مدینه نازل شده و سی و شش آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- در مقدمه گفته شد: این سوره هشتاد و ششمین و آخرین سوره است که در مکه نازل گردید، ولی آن حتمی نیست، آیات سوره خلاف آن را می‌رساند.

در المیزان فرموده: مناسبت آنست که اول سوره، در مدینه نازل شده باشد چون در تهدید کم فروشان است و بقیه در مکه معظمه. به نظر نگارنده: این سخن حق است، نمی‌شود اول سوره در مکه نازل شده باشد چون چنان مناسبتی آن روز در مکه نبود، آن در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره هشتاد و سوم است.

۲- عدد آیات سوره به اتفاق همه سی و شش آیه است در تفسیر خازن گفته شده: آن دارای صد و شصت و نه کلمه و هفتصد و سی حرف است.

۳- تسمیه به «مطفین» به علت وقوع این کلمه در اول آنست. به نقل طبرسی رحمه الله: آن را سوره تطفیف نیز نامیده‌اند، می‌شود گفت که این تسمیه توسط حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است.

۴- در شأن نزول این سوره نقل شده: وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مدینه شدند مردم آن از بدترین کم فروشان بودند، خداوند وِئِلٌ لِّلْمُطَفِّينَ را نازل فرمود در نتیجه پیمانانه را درست کردند.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۱۲۶

این سخن در مجمع البیان از ابن عباس و دیگران نقل شده و در برهان آن را از ابی‌الجارود از حضرت باقر سلام الله علیه نقل فرموده است و نیز در مجمع فرموده: چون آن حضرت به مدینه آمدند مردی به نام: ابو جهنه در بازار دو پیمانانه داشت: با یکی می‌خرید و با دیگری می‌فروخت، به نقل «سدی» آیات در این زمینه نازل گردید.

ناگفته نماند: اوائل سوره، نشان می‌دهد که چنین کاری بوده است.

۵- در اینسوره، ابتدا کم فروشان به شدت تهدید شده‌اند، و آن گاه حقایقی چند در اصالت عمل و اینکه سعادت اهل ایمان و شقاوت کفار ناشی از اعمال آنهاست در عبارات بسیار عالی بیان شده است، مسأله تجسم عمل در آیات آن دیده می‌شود و نیز می‌فرماید:

فقط متجاوزان و اهل عناد، روز قیامت را تکذیب می‌کنند و ایضا از انقلاب قلب انسان در اثر اعمال بد سخن رفته است، در آخر سوره می‌خوانیم: اهل باطل که امروز اهل حق را مسخره می‌کنند در جهان بعدی توسط اهل حق مسخره خواهند شد.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۱۲۷

سورة المطففين مكيه و هي و سته و ثلاثون آية نزلت بعد سورة العنكبوت

[سوره المطففين (۸۳): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّينَ (۱) الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ (۲) وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ (۳) أَلَا- يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ (۴)

لِيَوْمٍ عَظِيمٍ (۵) يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۶)

به نام خدای رحمان رحیم

۱- وای بر کم فروشان

- ۲- کسانی که چون از مردم کیل می‌گیرند تمام می‌گیرند.
- ۳- و چون برای فروختن به آنها پیمانه یا وزن می‌کنند کم می‌کنند.
- ۴- آیا آنها گمان نمی‌کنند که برانگیخته شدگانند.
- ۵- برای روز بزرگی؟
- ۶- روزی که مردم برای حکم و داوری خدا از قبرها بر می‌خیزند؟

کلمه‌ها

مطففین: تطفیف: کم کردن پیمانه و ترازو. طفیف: شیء قلیل مطفف: کم

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۲۸

فروش. جمع آن مطففین است.

اکتالوا: کیل: پیمانه کردن و آلت پیمانه. اکتیال به معنی کیل گرفتن است، اگر گوئیم: «کلته الطعام» یعنی به او کیل دادم و فروختم و اگر بگوئیم «اکتلت علیه» یعنی از او کیل گرفتم و خریدم، پس اکتالوا علی الناس یعنی کیل می‌خرند از مردم إذا کالوهم یعنی زمانی که کیل می‌فروشند به مردم.

یخسرون: خسر: کم شدن و کم کردن. اخسار: کم کردن «یخسرون»:

کم می‌کنند.

شرحها

چنان که در شأن نزول گفته شد: این آیات تهدیدی است بر کم فروشان، کم فروشی و خیانت در معامله، قطع نظر از عذاب اخروی باعث سلب اعتماد در زندگی است لذا در جای دیگر می‌خوانیم: وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا اسراء/ ۳۵ تأویل همان نتیجه و آینده کار است یعنی در صورت صحیح بودن ترازو و پیمانه، در میان شما اعتماد پیدا می‌شود و آینده این کار برای شما بهتر است.

۱-۳- وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ لفظ «ویل» حاکی از مسئولیت و عذاب است إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ فی نفسه کار بدی نیست زیرا وقت خریدن اگر انسان حق خود را به طور کامل بگیرد مانعی ندارد، اما آن توأم باشق دوم، کار بدی است و آن اینکه وقت خریدن تمام بگیرد و وقت فروختن کم بدهد، کالوهم ... تقدیرش «کالوا لهم و زنوا لهم» است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۲۹

۴-۶- أَلَا- يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ این آیات در مقام تعجب است یعنی: آیا نمی‌دانند که روز جزائی هست پس چطور کم فروشی می‌کنند، ایمان به قیامت، باعث منظم شدن انسان در کارها است. به نظر بعضی، ظن در آیه به معنی علم است ولی اگر به معنی خود هم باشد مطلب تمام است، زیرا ظن به خطر و ظن به اینکه خدا مجازات خواهد کرد باعث می‌شود که انسان از کار بد اجتناب کند.

منظور از «یقوم» ظاهراً زنده شدن و برخاستن از قبرهاست، لام در «لرب» برای تعلیل است یعنی برای حکم و قضاوت خدا از قبرها بیرون می‌آیند علی هذا یوم یقوم بیان «مبعوثون» است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۳۰

[سوره المطففین (۸۳): آیات ۷ تا ۱۷]

اشاره

كَلَّا- إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سِجِّينٍ (۷) وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ (۸) كِتَابٌ مَرْقُومٌ (۹) وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۱۰) الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ (۱۱)

وَ مَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ (۱۲) إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۱۳) كَلَّا- بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۴) كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ (۱۵) ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ (۱۶) ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۱۷)

۷- کم فروشی نکنند که عمل فاجران در سجین است.

۸- چه چیز دانایت کرد که سجین چیست؟

۹- کتابی است نوشته شده

۱۰- وای در آن روز بر مکذبین

۱۱- کسانی که قیامت را تکذیب می کنند

۱۲- قیامت را تکذیب نمی کند مگر هر متجاوز عاصی

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۳۱

۱۳- وقتی که آیات ما بر او خوانده شود گوید: افسانه‌های گذشتگان است.

۱۴- افسانه نیستند، بلکه اعمالی که می کردند بر قلوبشان زنگ گذاشته است.

۱۵- نه، آنها در آن روز از پروردگارشان در حجابند.

۱۶- سپس آنها حتما وارد شونده جحیم هستند

۱۷- سپس گفته می شود: این، آنست که تکذیب می کردید.

کلمه‌ها

فجار: فاجر: گناهکار. جمع آن فجار و فاجرون است، فجر در اصل به معنی شکافتن می باشد، به نظر راغب گناه را از آن فجور گویند که پرده دیانت را پاره می کند.

سجین: سجن: زندان. سجین: زندان سخت. کثرت حروف آن روشن کننده شدت آنست چنان که گفته اند.

مرقوم: رقم: نوشتن. نقطه گذاشتن. آشکار کردن (اقرّب الموارد) «مرقوم» نوشته شده.

معتد: عدو: تجاوز. اعتداء نیز به معنی متجاوز است «معتد»: متجاوز اثم: اثم: گناه. «اثیم» صیغه مبالغه است یعنی: بسیار گناهکار.

اساطیر: افسانه‌ها. سطر به معنی نوشتن و خط وصف است، منظور از اساطیر نوشته‌های باطل و حکایت‌های دروغ است، راغب از مبرّد نقل می کند که آن جمع اسطوره است مثل احدثه و احادیث.

بعضی آن را جمع الجمع دانسته و گفته اند: آن جمع اسطار است، در مجمع البیان از اخفش نقل کرده: آن جمعی است که واحد ندارد مثل ابابیل. اساطیر ۹ بار در قرآن آمده و همه به «الاولین» اضافه شده است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۳۲

ران: رین: زنگ. به معنی غلبه و تغطیه نیز آمده است «ران علی قلبه» بر قلبش زنگار گذاشت.

صالوا: در اصل «صالون» است که نون به علت اضافه افتاده است، «صالون»: داخل شوندگان و ملازم شوندگان. «صلی»: دخول ملازمت.

شرحها

در این آیات حقیقت عجیبی درباره گناهان بیان شده است و آن اینکه:

گناهان مانند آجرهای یک ساختمان است، همانطوری که ساختمان از آجرها به وجود می‌آید، گناهان نیز به شکل مصالح ساختمانی مجسم شده و زندانی به وجود می‌آورند که گناهکار در آن زندانی می‌شود، در این آیات، زندان کتاب خوانده شده و حروف و کلمات این کتاب همان اعمال است، علی‌هذا می‌شود یک ساختمان را کتاب نامید که حروف و کلمات آن آجرها و تیرها و درهای آن است در این زمینه روایتی هست که در ذیل کتاب الأبرار لقی علیین خواهد آمد.

ایضا: در این آیات آمده است: علت تکذیب قیامت از طرف مکذبین آنست که اعمال بد، قلوب آنها را عوض و تاریک کرده که نور حقیقت در آنها نفوذ نمی‌کند و گرنه به آن ایمان می‌آوردند، در نتیجه، آنها در آخرت از مواهب الهی در حجاب خواهند بود و به آنها گفته خواهد شد: این همان جهنم است که تکذیب می‌کردید.

این آیات نشان می‌دهد که اگر انسان، با انصاف به دلایل معاد گوش بدهد و در آنها دقت نماید، اعتقاد به معاد بر او آسان خواهد شد نه اینکه چیز ناممکنی است، ولی بدکاران در اثر لجاجت آن را تکذیب می‌کنند و پیش خدا معذور نمی‌باشند.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۳۳

۷-۹- کَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِّينٍ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَجِّينٌ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ این سه آیه اولاً ردع و رد عمل کم فروشان است یعنی: کم فروشی نکنید که اعمال بدکاران برای آنها زندان خواهد شد، علی‌هذا «کلا» در معنای اصلی خود می‌باشد.

ثانیاً: در بیان حقیقتی است که گفته شد، منظور از کتاب نوشته‌ها است که همان اعمال باشد، این اعمال در یک زندان سخت و سجين می‌باشند و چون سجين نیز کتاب نوشته شده‌ای است، علی‌هذا اعمال مجسم شده در سجين است سجين نیز از اعمال به وجود آمده است، نظیر اینکه بگوئیم: آجرها در ساختمان است ساختمان نیز از آجرها به وجود آمده است این یک واقعیت عجیبی است که عمل بد به انسان زندان می‌شود این کتاب با عمل نوشته شده است، منظور از «مرقوم» همین معنی است و الله اعلم.

المیزان کتاب را در هر دو جا به معنی مجازات حتمی گرفته و سجين را محل عذاب فرموده است یعنی: مجازات حتمی فجار در سجين خواهد بود و سجين مجازات حتمی است، منظور از مرقوم، آشکار و غیر مبهم است.

۱۰-۱۳- وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ يَوْمَ الدِّينِ وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلٌّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ در آیات گذشته سخن از معاد و مجازات روز قیامت بود، به همین تناسب این آیات در بیان منکرین معاد است، می‌فرماید: انسانهای منصف معاد را دروغ نمی‌شمارند بلکه متجاوزان و آنهایی که به گناه عادت دارند آن را تکذیب می‌کنند که به وقت شنیدن آیات معاد، گویند: این افسانه گذشتگان است، آری آنها در مقابل فرموده رسولان خدا می‌گویند.

از اینجا معلوم می‌شود که ایمان به معاد کار مشکلی نیست اما حالت عصیان

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۳۴

و تمرد انسان را به تکذیب و ادا می‌کند.

۱۴-۱۷- كَلَّا يَلِ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ لفظ «کلا» در اول مربوط است به «اساطیر»، یعنی آیات ما افسانه‌ها نیست بلکه اعمال ناشایست کفار قلوبشان را منحرف کرده تا درباره آنها چنین گویند.

از این آیه معلوم می‌شود اولاً- قلوب به حسب طبیعت اولی دارای صفا و نورانیت است که اگر عوامل، آنها را منحرف نکند درک توحید و معاد برای آنها آسان است، ثانیاً: گناهان در قلوب، نقش می‌بندند، ثالثاً آن نقشها از ورود نور ایمان به قلوب، مانع می‌شوند، در این زمینه روایتی در نکته‌ها خواهد آمد.

«کلا» ی دوم شاید به معنی «حقاً» بوده باشد که یکی از معانی «الا» است و شاید ردع باشد از گناهان، یعنی بواسطه گناه قلوب خود را از کار نیاندازند که چنین کسان از رحمت خدا در حجاب و حرمان خواهند بود. از امیر المؤمنین صلوات الله علیه در مجمع البیان درباره «محبوبون» نقل شده: که آنها از ثواب و کرامت خدا محرومند. نتیجه حرمان همان وارد شدن به آتش است، آن وقت برای شدت توبیخ گفته می‌شود: این همان عذابی است که در دنیا دروغ حساب می‌کردید «ثم» در اول تراخی در ترتیب کلام است و در دوم شاید به حسب وقت باشد.

نکته‌ها

اثرات گناه در قلب: در زمینه آیه: بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ روایتی از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده که قابل تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۳۵

دقت است، زراره از آن حضرت نقل کرده که فرمود: در قلب هر بنده‌ای نکته سفیدی هست چون گناه کند در آن نکته، نکته سیاهی پدید می‌شود، اگر توبه کند آن نکته سیاه از بین می‌رود و اگر به گناهان ادامه دهد آن سیاهی زیاد می‌گردد تا جایی که همه آن سفیدی را فراگیرد و چون سفیدی را فراگرفت دیگر صاحب چنین قلبی به خیر بر نمی‌گردد، آن است قول خدای عز و جل:

كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ اینک متن روایت:

«عن زرارۀ عن ابی جعفر علیه السلام قال قال قال ما من عبد إلا و فی قلبه نکتة بیضاء فاذا اذنب ذنبا خرج فی النکتة، نکتة سوداء فان تاب ذهب ذلك السواد و ان تمادی فی الذنوب زاد ذلك السواد حتی یغطی البیاض فاذا غطی البیاض لم یرجع صاحبه الی خیر ابدًا و هو قول الله عز و جل كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (کافی کتاب الایمان و الکفر باب الذنوب حدیث ۲۰). در روایت دیگری امام صادق علیه السلام از پدرش نقل کرده که می‌فرمود: هیچ چیز بیشتر از گناه قلب را فاسد نمی‌کند قلب خطا می‌کند و ادامه می‌دهد تا گناه بر قلب غالب شود و بالای آن را پائین آن کند (همان محل حدیث اول).

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۳۶

[سوره المطففین (۸۳): آیات ۱۸ تا ۲۸]

اشاره

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ (۱۸) وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ (۱۹) كِتَابٌ مَرْقُومٌ (۲۰) يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ (۲۱) إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ (۲۲) عَلَى الْأَرَائِكِ يُنظَرُونَ (۲۳) تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ (۲۴) يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَحْتُومٍ (۲۵) خِتَامُهُ مِسْكٌَ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ (۲۶) وَمِمَّا رَجَعُ مِنْ تَسْنِيمٍ (۲۷) عَيْنًا يُشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ (۲۸)

۱۸- نه، حقا که ابرار در علین است.

۱۹- تو چه می‌دانی علین چیست

- ۲۰- کتابی است نوشته شده (با عمل).
- ۲۱- مقربان در گاه حق در آن حاضر می‌شوند.
- ۲۲- حقا که نیکوکاران در نعمت وسیع می‌باشند
- ۲۳- بر تخت‌های مزین تماشا می‌کنند.
- ۲۴- در چهره آنها طراوت نعمت را می‌شناسی.
- تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۳۷
- ۲۵- از شرابی مهر شده خورنده شوند
- ۲۶- مهر آن از مشکی است به خصوص، و در آن سبقت گیرندگان سبقت گیرند.
- ۲۷- مخلوط آن از چشمه تسنیم است
- ۲۸- چشمه‌ای که مقربون از آن می‌آشامند

کلمه‌ها

کتاب: در اصل مصدر است به معنی نوشتن، ولی به معنای مفعول (نوشته شده) به کار رود، منظور از آن در آیه ظاهرا اعمال مجسم شده است.

ابراز: بَرّ (بفتح اول): نیکوکار، جمع آن ابرار است.

علیین: طبرسی فرموده: عَلیون به معنی علو مضاعف (چند برابر) است و برای اظهار تفخیم و عظمت شأن با واو جمع بسته شده و به اولواالعقل تشبیه گردیده است، عَلیون مراتب بالایی است توأم با جلال، اهل لغت آن را جمع علی (به کسر عین و تشدید لام و یاء) گفته‌اند ولی ظاهرا مفرد مضاعف است.

نعیم: نعمت وسیع و گسترده. مفرد است جمع نیست.

ارائک: اریکه: تخت زینت شده. جمع آن ارائک است.

نضره: طراوت. زیبایی. «النضرة: الحسن كالنظارة».

رحیق: راغب رحیق را خمر، طبرسی شراب خالص، صحاح شراب صاف گفته است، این کلمه فقط یک بار در قرآن مجید آمده است.

مختوم: مهر شده. ختام: آنچه با آن مهر می‌کنند یا آخرین طعم.

بعضی آن را مهر گفته‌اند.

یتنافس: تنافس به معنی مسابقه دو نفر است در رسیدن به چیز مطلوب.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۳۸

راغب گوید: آن مجاهده نفس است در رسیدن و شبیه شدن به فضلاء بی آنکه ضرری به دیگری برساند.

مزاجه: مزج: آمیختن. «مزج الشراب بالماء مزجا: خلطه به» مزاج مصدر است و به معنی مفعول آید (مخلوط شده) آن در آیه به معنای ممزوج «ما یمزج به» می‌باشد.

تسنیم: آن در اصل به معنی بالا- بردن است «سنم الشیء: رفعه» آن در آیه نام چشمه‌ای است در جوامع الجامع فرموده: علت این تسمیه آنست که آن بالاترین شراب بهشت است و یا اینکه از فوق جاری می‌شود مثل آبشار.

این آیات در مقابل آیات گذشته است و درباره اعمال نیکوکاران همان حساب را پیش کشیده، که در زمینه اعمال بدکاران گذشت. اعمال نیک مجسم می‌شوند و به صورت واحدهایی در می‌آید و از آنها علیون یعنی «غرف فوقها غرف» زمر ۲۰ به وجود می‌آید، مقربون در آنجا ساکن می‌شوند.

اینها واقعتهایی است که جز قرآن مجید کسی آنها را مطرح نکرده است حقائق است بس عجیب.

مطلب دیگر آنست که: در سوره واقعه مردم در روز قیامت به سه دسته تقسیم شده‌اند: اصحاب یمین، اصحاب شمال و سابقون (مقربون): وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ واقعه/ ۷-۱۱ در همان سوره آخرت و قیامت هر سه گروه به تفصیل بیان شده است در این آیات خواهیم دید که مقربون از

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۱۳۹

خالص چشمه تسنیم می‌آشامند ولی به شراب اصحاب یمین قسمتی از آن را مخلوط می‌کنند.

۱۸- كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ لَفِظ «كلا» مانند گذشته مربوط به تطفیف است، یعنی: کم فروشی نکنند و نیکوکار باشند که اعمال نیکوکان چنین و چنان است.

۱۹- ۲۱- وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ آنچه به نظر می‌آید و الله العالم این است که منظور از کتاب، اعمال مجسم شده است که علیون را تشکیل می‌دهند و علیون کتابی و مکان والایی است که از اعمال مجسم نوشته شده به وجود آمده است. این حقیقتی است که قرآن بیان می‌دارد و اگر غرض از «علیون» مقامات همه اهل بهشت باشد باز مطلب صحیح است که اعمال هر انسان قسمتی از آن را به وجود آورده است، نظر المیزان در این باده در آیات كِتَابِ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِّينٍ گفته شد. مراد از يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ آنست که آنجا جایگاه مقربون است و مقربون در آنجا حاضر می‌شوند، علی هذا مراد از «الأبرار- المقربون» همان وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ هستند، اما اینکه بگوئیم: مقربون آن را می‌بینند یا مراد از مقربون ملائکه می‌باشند، بسیار بعید است.

۲۲ و ۲۴- إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ عَلَى الْأَرَائِكِ يُنظَرُونَ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نُضْرَةٌ النَّعِيمِ بنا بر آیه تسنیم که خواهد آمد، مراد از «الأبرار» اصحاب یمین هستند که مقامشان از مقربین تا حدی پائین است، اگر «ینظرون» را اعم بگیریم شامل هر آن چیزی است که اهل بهشت به آن می‌نگرند، از مناظر بهشتی، حتی عذاب اهل جهنم، آثار نعمت گسترده خدایی از طراوت و زیبایی چهره‌شان پیدا است.

۲۵- ۲۶- يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ خِتَامُهُ مِسْكٌ وَ فِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۱۴۰

الْمُتَنَافِسُونَ نکره آمدن رحیق دلالت بر عظمت و خصوصیت آن دارد غرض از خِتَامُهُ مِسْكٌ آنست که مهر آن از مشک بخصوصی است و یا آخرین طعمی که از آن به مذاق می‌رسد طعم مشک بخصوصی است «ذلک» اشاره است به همه آنچه در این آیات و آیات سه گانه فوق گذشت یعنی پیشی گیرندگان برای این نعمت پیشی گیرند مانند سابقوا إلى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ ... حدید/ ۲۱.

در وصیت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به علی علیه السلام آمده است:

«من ترك الخمر لله سقاه من الرحيق المختوم».

۲۷ و ۲۸- وَ مَزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ تسنیم چنان که گفته شد نام چشمه‌ایست و لفظ «عینا» تمیز و بیان آن است علت این تسمیه در کلمه‌ها گفته شد، ضمیر «مزاجه» راجع به «رحیق» است یعنی آنچه به رحیق مخلوط شده مقداری از چشمه تسنیم

است و آن چشمه‌ای است که مقربون از خالص آن می‌آشامند، این فرق ما بین مقربین و اصحاب یمین است نظیر این است آیه: إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ ... دهر / ۵ و ۶: «شربه و شرب به» هر دو به یک معنی است. اللهم اجعلنا من المقربين.

در تفسیر برهان از امام سجاد علیه السلام از جابر بن عبد الله از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است: «قال هو (تسليم) اشرف شراب في الجنة يشربه محمد و آل محمد و هم المقربون السابقون، رسول الله و علي بن ابي طالب و الأئمة و فاطمة و خديجة و ذريتهم الذين اتبعوهم باحسان ...» صلوات الله عليهم اجمعين.

تفسیر احسن الحديث، ج ۱۲، ص: ۱۴۱

[سوره المطففين (۸۳): آیات ۲۹ تا ۳۶]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ أَجْرُمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ (۲۹) وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ (۳۰) وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ (۳۱) وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُونَ (۳۲) وَمَا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ (۳۳) فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ (۳۴) عَلَى الْأَرَائِكِ يُنظَرُونَ (۳۵) هَلْ تُؤْتِبُ الْكُفَّارَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۳۶)

۲۹- آنان که مجرمند به کسانی که ایمان آورده‌اند می‌خندند
 ۳۰- و چون بر آنها گذر کنند با چشم اشاره می‌کنند
 ۳۱- و چون پیش اهل خویش بر می‌گردند شادمان بر می‌گردند.
 ۳۲- و چون آنها را ببینند گویند: اینان گمراه‌اند.
 ۳۳- با آنکه بر آنها نگهبان فرستاده نشده‌اند
 ۳۴- امروز کسانی که ایمان آورده‌اند به کفار می‌خندند
 ۳۵- بر تختهای مزین تماشا می‌کنند
 ۳۶- آیا کفار با عمل خود مجازات شدند؟

کلمه‌ها

یتغامزون: غمز: اشاره با چشم و پلک و ابرو. «غمزه بالعين ... اشاره الیه».

«یتغامزون»: به یکدیگر با چشم اشاره می‌کنند. آن فقط یک

تفسیر احسن الحديث، ج ۱۲، ص: ۱۴۲

بار در قرآن مجید آمده است.

فکھین: فکه (بفتح اول و کسر دوم) بذله گو و متکبر. جمع آن فکھین است.

ثوب: ثواب در اصل به معنی رجوع است پاداش را از آن، ثواب گویند که به انسان بر می‌گردد، لذا به کیفر اعمال نیز اطلاق ثواب درست است، آن، در آیه به معنی مجازات می‌باشد.

شرحها

این آیات حاکی است: آنهایی که در این دنیا به اهل ایمان مسخره می‌کنند و ایمان و توحید را به باد استهزا می‌گیرند، روز قیامت از طرف مؤمنان مسخره می‌شوند و با کاری که خود در دنیا انجام داده‌اند مجازات می‌شوند، مشرکان وقتی که مؤمنان را می‌دیدند به آنها می‌خندیدند و آنها را به یکدیگر با اشاره چشم نشان می‌دادند و چون پیش خانواده خویش می‌رفتند به آن کار افتخار می‌کردند لذا در آخرت به همان کار گرفتار خواهند شد، شاید این آیات برای تسلیت اهل ایمان و موعظه کفار آمده باشد.

۲۹ و ۳۰- إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامِرُونَ إِنَّ آيَةَ مجرمین است، به نظر می‌آید «کانوا» منسلخ از زمان و به معنی «هستند» است لفظ «من» در «من الذین» نشان می‌دهد که منشأ خنده کفار، مؤمنان است، در لغت آمده: «ضحک منه، به، علیه» فاعل «مروا» جمله الَّذِينَ آمَنُوا است منظور از «یتغامرون» اشاره به طور استهزاء و تحقیر است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۴۳

در مجمع‌البیان آمده: گویند آیه درباره علی بن ابی طالب علیه‌السلام نازل شد، او با گروهی از مسلمانان محضر رسول خدا صلی‌الله‌علیه و آله آمدند، منافقان آنها را مسخره کردند و خندیدند و به یکدیگر اشاره نمودند آن گاه پیش رفقای خود برگشته و گفتند: امروز اصلح «۱» را دیدیم و خندیدیم، حاکم حسکانی در شواهد التنزیل نقل کرده: از ابن عباس که گفت: إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا منافقان قریشند و «الذین آمنوا» علی بن ابی طالب و یاران او هستند، روایت اول در کشاف نیز آمده است بنا بر این آیه مدنی است، به هر حال مورد، مخصص آیه نیست بلکه آیه یک واقعت کلی را نشان می‌دهد. در نقل دیگر کشاف شأن نزول آیه، عمار، خباب و بلال و سائر مسلمانان می‌باشند.

۳۱-۳۳- وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ بقیه تحقیر و استهزاء مجرمین است نسبت به مؤمنین، آنها وقت برگشتن به اهل خویش از استهزاء خود شادمان بودند و آن را به حالت لذت بردن نقل می‌کردند، در وقت دیدن مؤمنان می‌گفتند: اینها گمراه هستند، محمد آنها را گمراه کرده است و مَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ یعنی این کفار نگهدارنده و متولی کار مؤمنان نیستند، آنها را چه رسد در حق مؤمنان قضاوت کنند، این گفته آنها بدون منطوق است.

۳۴-۳۵- فَأَلْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ، عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ اینجا است که استهزاء به خودشان بر می‌گردد، لفظ «من» حاکی است که منشأ خنده مؤمنان، کفار و گرفتار بودن آنها در عذاب است، منظور از

(۱) کسی که در جلو سرش موی نروئیده باشد او را «اصلح» گویند، آن از اوصاف امیر المؤمنین صلوات‌الله‌علیه است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۴۴

«ینظرون» ظاهراً تماشا کردن به کفار است.

۳۶- هَلْ تُؤْتِبُ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ استفهام برای تقریر است این جمله در مقام مفعول برای «ینظرون» می‌باشد یعنی مؤمنان تماشا می‌کنند به مجازات کفار در مقابل اعمالشان.

در روز اول صفر الخیر هزار و چهار صد و سه مطابق ۲۶/۸/۱۳۶۱ تفسیر سوره مطفین به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۴۵

تفسیر احسن‌الحدیث ج ۱۲ ۱۸۱

سوره انشاق

اشاره

در مکه نازل شده و بیست و پنج آیه است

نظری به کلیات سوره

- ۱- انشقاق هشتاد و سومین سوره است که بعد از سوره انفطار در مکه نازل گردید، به نظر می‌آید: حدود سالهای دوازدهم یا سیزدهم بعثت نازل شده است «۱» در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره هشتاد و چهارم می‌باشد.
- ۲- عدد آیات آن در نظر قارئان بصره و شام بیست و سه و در شمارش دیگران از جمله قرائت کوفی بیست و پنج است که توسط «عاصم» به امیر المؤمنین علیه السلام می‌رسد، در تفسیر خازن فرموده: عدد کلمات آن صد و هفت و حروف آن چهار صد و سی می‌باشد.
- ۳- تسمیه آن به «انشقاق» به علت کلمه «انشقت» در اول آنست و نیز به علت آن است که همه ماجراهای این سوره معلول شکافته شدن آسمان است.
- طبرسی و زمخشری نام آن را «سوره انشقت» گفته‌اند طبرسی اضافه کرده: به قولی نام آن انشقاق است.
- ۴- سوره مبارکه به شهادت آیات آن، مکی است، ارباب تفسیر نیز چنین

(۱) در صورتی که ترتیب نزول قطعی باشد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۴۶

گفته‌اند، النهایه بنا بر ترتیب نزول، باید در نزدیکهای هجرت نازل شده باشد و نیز پیداست که همه آن در یک دفعه نازل شده است.

۵- این سوره در سطح بسیار عالی و بهت آور، قسمتی از نظام متقن جهان را بیان می‌کند که انسان در عین فاعل مختار بودن، از قبول این نظام ناچار است و باید در فراز و نشیب آن بالا و پائین برود.

در پایان این نظام آسمان شکافته می‌شود، زمین گسترش پیدا می‌کند و آنچه در درون دارد بیرون می‌اندازد و خالی می‌ماند. انسان تا رسیدن به پروردگار در این نظام باید تلاش کند و در رنج و تعب باشد، این کدح و تلاش اگر در راه مثبت و توحید باشد نامه عملش به دست راست داده می‌شود، و اگر در راه منفی و شرک و معاصی باشد به دست چپش آن گاه مشرکان مورد ملامت واقع شده‌اند که چرا در مقابل این واقعیت تسلیم نمی‌شوند.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۴۷

سوره الانشقاق و مکیه و هی خمس و عشرون آیه نزلت بعد الانفطار

[سوره الانشقاق (۸۴): آیات ۱ تا ۱۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ (۱) وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ (۲) وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ (۳) وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ (۴)

وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ (۵) يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ (۶) فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ (۷) فَسَوْفَ يُحَاسَبُ

حَسَابًا يَسِيرًا (۸) وَ يَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا (۹)
 وَ أَمَّا مَنِ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ (۱۰) فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا (۱۱) وَ يَصِيلى سَعِيرًا (۱۲) إِنَّهٗ كَانَ فِىٓ أَهْلِهِ مَسْرُورًا (۱۳) إِنَّهٗ ظَنَّ أَن لَّنْ
 يَحُورَ (۱۴)

بلى إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا (۱۵)

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۴۸

به نام خدای رحمان رحیم

۱- وقتی که آسمان شکافته شود

۲- و اطاعت کند از پروردگارش و اطاعتش حتمی است.

۳- وقتی که زمین گسترش یابد.

۴- و آنچه در درون دارد بیافکند و خالی ماند.

۵- و اطاعت کند از پروردگارش و اطاعتش حتمی است

۶- ای انسان تو تا رسیدن به پروردگارت در رنج و تلاش بوده و او را ملاقات خواهی کرد.

۷- پس اما هر کس کتابش به دست راستش داده شود.

۸- به زودی حساب می‌شود حسابی آسان.

۹- و بر می‌گردد به طرف اهل خود، شادمان.

۱۰- و اما هر کس کتابش از پشت سرش داده شود.

۱۱- به زودی فریاد می‌کشد: و اهلاکا.

۱۲- و داخل می‌شود به آتش افروخته.

۱۳- که او در میان اهلش مسرور بود.

۱۴- او گمان کرد که هرگز به آخرت، بر نخواهد گشت

۱۵- بلى که پروردگارش به حال او بینا بود.

کلمه‌ها

انشقت: شوق: شکافتن و شکاف، مصدر و اسم هر دو آمده است انشقاق: شکافته شدن.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۴۹

اذنت: اذن در قرآن به معنای اجازه، اراده، اعلام، علم و اطاعت آمده است، مراد از آن در اینجا اطاعت است.

حقت: حق: ثابت. راغب گوید: حق در اصل به معنی مطابقت و موافقت است «حقت» یعنی حتمی و ثابت شد.

مدت: مدّ به قول طبرسی به معنی زیادت است و به قول راغب به معنی کشیدن. «مدت»: کشیده شد و گسترش یافت.

کادح: کدح: تلاش توأم با رنج. این قول راغب است، طبرسی فرموده:

«الكدح السعی الشدید فی الامر و الدأب فی العمل».

ثبورا: ثبور: هلاکت. «ثبر ثبورا: هلك» سعیرا: سحر: افروختن آتش و افروخته شدن آن. «سعیر»: آتش افروخته فعلیل در اینجا به معنی مفعول است.

یحور: حور: رجوع. «المحور: الرجوع. حار یحور: اذا رجع».

شرحها

در این آیات، ابتدا سخن از مرحله اول آخرت است یعنی از بین رفتن نظام کنونی، شکافتن آسمان و گسترش و تخلیه زمین، این مطالب در آن روز به ذهن کسی نمی‌آید، آنهم مطالبی به این عظمت و دهشت. آن‌گاه سخن در این است که انسان، خوب باشد یا بد تا رسیدن به پروردگار و ملاقات او، باید در تلاش و مشقت باشد، این تلاش اگر در راه ایمان و توحید باشد نتیجه‌اش بهشت و اگر در راه شرک و کفر باشد نتیجه‌اش عذاب خواهد بود.

۱ و ۲- إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ در سوره انفطار خواندیم: إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ و در سوره حاقه آمده تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۵۰

است: وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ/ ۱۶ مراد از هر سه آیه و لا اقل از آیه اول و دوم، یکی است.

فضایی را در نظر بگیرید که در آن صدها توپ بازی کوچک و بزرگ با ریسمانهایی به هم بسته و در فاصله‌های معین به دور خود و یکدیگر حرکت می‌کنند، اگر انفجار بزرگی رخ دهد این توپها از هم پاشیده و در فضا پراکنده خواهند گشت، به قرینه: وَإِذَا الْكُوكِبُ انْتَثَرَتْ که در سوره انفطار گذشت، به نظر می‌آید، شکافتن آسمانها چنین خواهد بود، اینهمه اجرام که در فواصل معین به دور خود و دیگران حرکت می‌کنند، در اثر انفجار قیامت از هم می‌پاشند و ظاهراً خود اجرام نیز منفجر شوند.

وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ معنایش آنست که: در این انفجار و شکافتن به دستور پروردگارش گوش می‌دهد و اطاعت می‌کند و حتمی است که اطاعت خواهد کرد «ای و حق لها ان تطیع».

۳-۵: وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ

در سوره زلزال آمده است: إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا از این آیات همین قدر می‌فهمیم که زمین گسترش پیدا می‌کند و آنچه در جوف خود از مردگان و غیر آنها را دارد بیرون می‌اندازد، احتمال هست منظور از بیرون انداختن همان زنده شدن و بیرون آمدن مردگان باشد مانند:

يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا معارج/ ۴۳، هر چه هست زمین در اینکار از پروردگار خود اطاعت خواهد کرد و اطاعت کردنش حتمی است.

۶- يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ نظیر این آیه است آیه: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ بلد/ ۴، این یک واقعیت است که انسان باید تا رسیدن به پروردگار در تلاش توأم با رنج خواهد

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۵۱

بود، بد و خوب هیچ یک قادر نیستند که خویش را از این قانون مستثنی کنند و باید در میان منگنه روزگار فشرده شوند به قول امیر المؤمنین صلوات الله علیه «دار بالبلاء محفوفة»

ضمیر «ملاقیه» راجع به «ربک» است، احتمال دارد که به «کدحا» راجع باشد یعنی عمل خویش را ملاقات خواهی کرد.

در اینجا دو نکته هست. اول اینکه: انتهاء زندگی و سیر انسان به خداست منظور از رسیدن به خدا، رسیدن به ثواب یا عذاب خدایی و رسیدن به جایی است که جز حکم خدا حکمی و حکومتی نیست أَنْ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ.

دوم اینکه: همانطور که سماء و ارض مقهور قدرت و اراده خدا هستند، همین طور انسان نیز مقهور اراده و مشیت او است و باید این مسیر را ادامه دهد و نیز از این آیه جواب «اذا» ها معلوم می‌شود یعنی: وقتی که اینکارها به وقوع پیوست، انسان خدای خویش را ملاقات می‌کند و به پاداش یا کیفر اعمال خود می‌رسد، نظیر عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ که در سوره انفطار گذشت.

۷- ۹ فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا مسئله داده شدن نامه عمل به دست راست یا چپ انسان در بسیاری از آیات آمده است در سوره جاثیه/ ۲۷ آمده است که امتها را نیز نامه عملی خواهد بود، منظور از حساباً یسیراً حساب سهل و بدون مناقشه است، شاید ملائکه فقط به آن اکتفاء کنند که ببینند کتاب در دست راست او است.

در تفسیر برهان از امام باقر علیه السلام نقل شده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند هر حساب شده معذب است، شخصی گفت: یا رسول الله پس فسوف يحاسب حساباً يسيراً یعنی چه؟ فرمود: آن فقط باز کردن است اینک متن حدیث:

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۵۲

«عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كل محاسب معذب. فقال له قائل یا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فاین قول الله: فسوف يحاسب حساباً يسيراً قال ذلك العرض یعنی التصفيح».

مراد از «اهله» هر کسی است که مؤمن در بهشت با او زندگی خواهد کرد، حور، غلمان و اهل دنیا که مانند مؤمن اهل بهشت باشد در تفسیر برهان در روایت امام صادق علیه السلام آمده است:

«اهله فی الدنيا هم اهله فی الجنة ان كانوا مؤمنين».

۱۰- ۱۲: وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا وَيَصْلِي سَعِيرًا در بعضی از آیات آمده: وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهٗ حاقه/ ۲۵، جمع آیه با این است که از پشت سر به دست چپش داده می‌شود، و چون آن علامت جهنمی بودن است، لذا با دادن آن فریاد «و اهلکاکا» می‌کشد و وارد آتش می‌شود، (نعوذ بالله منه) لفظ وَرَاءَ ظَهْرِهِ تقدیرش «من وراء ظهره» است.

۱۳- ۱۵: إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا یعنی در عصیان حق بود و به آن افتخار می‌کرد شاید مراد از «اهله» همه کسانی باشد که در دنیا با آنها مانوس بود وانگهی معاد را تکذیب می‌کرد و گمان می‌کرد که برگشتی نیست، آمدن «ظن» شاید برای آن باشد که به عدم معاد نمی‌شود یقین کرد. این دو آیه، نظیر: وَكَانُوا يُصْعِقُونَ عَلَىٰ الْحِنْتِ الْعَظِيمِ وَكَانُوا يَقُولُونَ إِذَا مِنَّا وَإِذَا مِنَّا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أِنَّا لَمَبْعُوثُونَ واقعه/ ۴۶-۴۷ است.

بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا ردّ ظن او است یعنی: بلی رجوع می‌کند زیرا که پروردگارش به او بینا بود و این ربوبیت و دانایی موجب آن بود که آخرت

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۵۳

و مجازات و حساب و کتاب باشد تا کارها با عدل و قسط فیصله یابد چنان که در آخر سوره «حجر» مفصلاً گفته‌ایم: علی هذا ربوبیت و دانایی خدا به حال بندگان، مستوجب وجود آخرت است.

ناگفته نماند: آیات فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ معلوم نیست همه اهل آخرت را شامل باشد که اولی درباره مؤمنان و اهل بهشت و دومی درباره کفار و اهل جهنم است، با آنکه گناهکاران اهل ایمان، اول به آتش می‌روند و سپس آزاد می‌شوند، اینها جزء هیچ یک از دو گروه نیستند و کسانی که مشمول آیه وَآخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يُتُوبُ عَلَيْهِمْ توبه/ ۱۰۶، هستند ظاهراً جزء هیچ یک نیستند، در سوره واقعه مردم را به سه قسمت تقسیم کرده: اصحاب میمنه و اصحاب مشئمه و و سابقون، به نظر می‌آید که سابقون از دو گروه که کتاب به دست راست یا چپشان داده می‌شود خارج می‌باشند.

در المیزان فرموده: جایز است که بگوئیم تقسیم اهل آخرت به اصحاب یمین و اصحاب شمال شامل همه نیست بلکه بهشتیان و اهل خلود در آتش مخصوص شده‌اند بذکر وصفشان که همان داده شدن کتاب بدست راست یا چپشان باشد همچنین است حال مکذبین و متقین در سوره مرسلات و نبأ و نازعات و عبس و مطففین و غیر آنها، پس غرض ذکر نمونه‌ای از اهل ایمان و طاعت و اهل کفر و تکذیب است، دیگران مسکوت مانده‌اند تا مردم بدانند سعادت در جانب تقوی و شقاوت در جانب تمرد و طغیان است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۵۴

[سوره الانشقاق (۸۴): آیات ۱۶ تا ۲۵]

اشاره

فَلَا أُفْسِمُ بِالنَّفَقِ (۱۶) وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ (۱۷) وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ (۱۸) لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ (۱۹) فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۲۰)
وَ إِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْمِعُونَ (۲۱) بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يَكْذِبُونَ (۲۲) وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ (۲۳) فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۲۴) إِلَّا
الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۲۵)

۱۶- پس نه قسم به سرخی شامگاهان

۱۷- و قسم به شب و آنچه جمع می کند

۱۸- و قسم به ماه وقتی که جمع می شود.

۱۹- حتما و یقینا بالا می روید به حالی از حالی.

۲۰- چه شده بر آنها که ایمان نمی آورند

۲۱- و چون قرآن بر آنها خوانده می شود سجده نمی کنند.

۲۲- بلکه آنان که کافر شده اند تکذیب می کنند.

۲۳- خدا به آنچه در قلب دارند دانایتر است

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۵۵

۲۴- بشارتشان بده به عذاب دردناکی

۲۵- مگر آنان که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند، آنها راست پاداشی دائم.

کلمه‌ها

شفق: (بر وزن شرف) سرخی مغرب پس از غروب آفتاب. در مجمع البیان فرموده: از ائمه طاهرین علیهم السلام نقل است که شفق را سرخی مغرب فرموده اند.

وسق: وسق (بر وزن عقل): جمع کردن «وسق الشیء: جمعه» راغب جمع کردن اشیاء متفرق گفته است. اتساق به معنی جمع شدن می باشد.

طبق: طبرسی فرموده: اصل طبق به معنی حال است زمخشری نیز آن را حال گفته است طَبَقًا عَن طَبَقٍ یعنی به حالی از حالی. راغب آن را چیزی را بالای چیزی گذاشتن گفته است.

یوعون: وعی: حفظ کردن. اعم از آنکه حدیث باشد یا غیر آن ایفاء حفظ و جمع کردن، گویند: «اوعی المتاع» یعنی متاع را در ظرفی گذاشت و ذخیره کرد.

ممنون: من: قطع. غَيْرُ مَمْنُونٍ یعنی غیر مقطوع.

شرحها

در این آیات، ابتدا حال به حال شدن و تغییر یافتن بعضی از عوامل طبیعت یاد شده و آن گاه انسان نیز در همان ردیف قرار گرفته و

شاهدی است برای کَادِحٍ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا و نشان می‌دهد که سیر الی الله حالی بعد از حالی و تغییری بعد از تغییری است و نیز مقدمه است بر آیات: فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ...

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۱۵۶

واقعا انسان که چنین مقهور است و از خود قدرتی ندارد چرا به خدایی که او را چنین کرده است خاضع نشود آن وقت باز مردم دو قسمت شده‌اند و هر یک به پاداش کیفر عمل خود می‌روند.

۱۶- ۱۸: فَلَا أَقْسِمُ بِالشَّفَقِ وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ اینها سه عامل طبیعی است یکی پس از دیگری، اول شفق است که با غروب آفتاب شروع می‌شود، پس از آن شب می‌آید و موجودات مرئی را جمع می‌کند و در ظلمت و تاریکی فرد می‌برد، پس از آن ماه می‌آید و به تدریج وسعت می‌یابد، یعنی بر نورش افزوده می‌شود تا چهارده شبه می‌گردد، اینها حال به حال شدن و یکی پس از دیگری است.

گویند: «لا» در «فلا-اقسم» برای تأکید قسم است، و گویند نفی سخن خصم است یعنی: نه، حرف شما درست نیست بلکه قسم می‌خورم ...

۱۹- لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ بالا می‌روید بحالی از حالی، از نطفه تا جنین، طفولیت، جوانی، پیری، مرگ، برزخ، قیامت، لقاء الله. لفظ «عن» نشان می‌دهد که هر درجه بعدی بالاتر از قبلی است، آری انسان در سیر الی الله با کدح و فشار باید این مراحل را سیر نماید. در مجمع‌البیان از امام صادق صلوات الله علیه نقل شده:

«لترکبن سنن من کان قبلکم من الاولین و احوالهم»

یعنی هر چه به سر اقوام گذشته آمده به سر شما نیز خواهد آمد، این ظاهرا یک نوع استفاده از قرآن است، نه اینکه معنی آیه آن باشد که امامان علیهم السلام از اینگونه تطبیقها نسبت به قرآن مجید بسیار دارند.

۲۰ و ۲۱- فَمَا لَهُمْ لَا- يُؤْمِنُونَ وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا- يَسْمَعُونَ تفریع و نتیجه‌گیری از آیات سابق است، یعنی مطالب گذشته، می‌بایست

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۱۵۷

سبب ایمان آنها باشد و وقت خوانده شدن به قرآن خاضع باشند و تسلیم شوند، سجده در آیه به معنی خضوع و اطاعت است نه سجده معمولی اسلام.

۲۲ و ۲۳- يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا يَكْفُرُوْنَ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا يُوعُوْنَ یعنی نه تنها ایمان نمی‌آورند بلکه آن را تکذیب هم می‌کنند، روشن می‌شود که علت تکذیب، کفر دیرینه آنهاست، خدا داناتر است به کفری که در قلب خود نگاه می‌دارند. در نهج البلاغه آمده است:

«ان هذه القلوب اوعية فخيرها.

أوعاها».

۲۴- فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ عاقبت و نتیجه تکذیب آنهاست، بشارت در خیر و شر هر دو آمده است گویند:

استعمال آن در شر به طور تحکم است.

۲۵- إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ

استثناء منقطع است به معنی «لکن» منظور از غَيْرُ مَمْنُونٍ پیوسته و دائمی است میزان ممت را به معنی ثقل گرفته و فرماید: مراد از اجر غیر ممنون ثقیل نبودن آن به انسان است.

روز سیزده صفر الخیر هزار و چهار صد و سه قمری مطابق ۸/ ۹/ ۱۳۶۱ با دلی آکنده از غم در اثر جور دشمنان دوست نما، تألیف

سوره انشقاق به پایان رسید.
و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین
تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۵۸

سوره بروج

اشاره

در مکه نازل شده و بیست و دو آیه است

نظری به سوره مبارکه

- ۱- این سوره از حیث ترتیب نزول بیست و هفتمین سوره است که بعد از سوره «الشمس» در مکه نازل گردید احتمال قوی آنست که در اوائل سال چهارم بعثت بعد از اظهار دعوت آن حضرت نازل شده باشد از آیات آن معلوم می‌شود: مسلمانان در آن زمان شکنجه میشده‌اند، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره هشتاد و پنجم است.
- ۲- عدد آیات آن به اتفاق همه بیست و دو آیه است، طبرسی رحمه الله فرمود «مکیه اثنتان و عشرون آیه بالاجماع» و دارای یکصد و نه کلمه و چهار صد و شصت و پنج حرف است.
- ۳- تسمیه آن به «سوره بروج» ظاهراً به علت وقوع لفظ «بروج» در اول آنست، علی هذا تسمیه «کل باسم جزء» می‌باشد.
- ۴- سوره مبارکه بشهادت آیات آن مکی است، ظاهراً کسی خلاف آن را نگفته است.

غرض سوره

- ۵- در این سوره به آسمان و روز قیامت و شاهد و مشهود قسم یاد شده آن وقت واقعه‌ای بیان گردیده که عده‌ای را در کانالی به علت مقاومت در دین توحید
تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۵۹
سوزانده‌اند، قهراً آن یک عینیت تاریخی بوده است و این نشان می‌دهد که به وقت نزول سوره مؤمنان در مکه به دست مشرکان زیر شکنجه می‌رفته‌اند و این سوره می‌گوید: تنها شما نیستید که در راه خدا شکنجه می‌شوید، بلکه دیگران نیز چنین بوده‌اند خویشتن دار باشید که پیروزی از آن شماست، علی هذا غرض سوره تسلیت بر مؤمنان است.
از اینجا معلوم می‌شود که این سوره پس از نزول فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ حجر / ۹۴ نازل شده، آن گاه که در سال چهارم بعثت آن حضرت رسالت خویش را آشکار کرد و کفار شروع به شکنجه مؤمنان کردند تا جایی که خباب بن ارت به آن حضرت گفت:
«یا رسول الله ادع لنا قال: انکم لتعجلون لقد کان الرجل ممن کان قبلکم یمشط بامشاط الحدید و یشق بالمنشار فلا یرده ذلک عن دینه ...» (تاریخ یعقوبی ج ۱۶ / ۲).
آن گاه در این سوره آمده: شکنجه گران اگر توبه نکنند در عذاب سوزان خدا خواهند بود و مؤمنان در بهشت و نیز شواهدی از فرعون و ثمود آورده شده و تسلط خدا بر همه و حق بودن قرآن و وعده‌های آن بیان گردیده است.
تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۶۰

سوره البروج مکیه و هی اثنان و عشرون آیه نزلت بعد سوره الشمس

[سوره البروج (۸۵): آیات ۱ تا ۱۱]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ (۱) وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ (۲) وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ (۳) قِيلَ أَصْحَابُ الْأُحْدُودِ (۴)
النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ (۵) إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ (۶) وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ (۷) وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ
(۸) الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۹)
إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ (۱۰) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ
جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ (۱۱)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۶۱

به نام خدای رحمان رحیم

۱- قسم به آسمان که دارای ستارگان است.

۲- قسم به روز وعده شده (قیامت)

۳- قسم به نظاره گر و نظاره شده

۴- ملعون شد اهل آن کانال

۵- اهل آن آتش که دارای آتشگیره است.

۶- وقتی که آنها کنار آتش نشسته بودند

۷- و آنها بر آنچه به مؤمنان می کردند نظاره گر بودند.

۸- از مؤمنان مکروه نداشتند مگر ایمان آورد نشان را به خدای توانا و پسندیده.

۹- خدایی که سرپرستی آسمانها و زمین در دست او است و او بر هر چیز حاضر است.

۱۰- آنان که مؤمنین و مؤمنات را شکنجه کردند، سپس توبه نمودند برای آنهاست عذاب جهنم و برای آنهاست عذابی سوزان.

۱۱- کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، برای آنهاست بهشتهایی که از زیر آنها نهرها روان است و آن نجات بزرگی است.

کلمه‌ها

بروج: منظور از بروج ستارگانند که به علت روشن و درخشان بودن بروج نامیده شده‌اند. برج و تبرج در اصل به معنی ظهور و آشکار شدن است طبرسی در ذیل آیه ۶۰ از سوره نور فرماید: تبرج آنست که زن زینت خود را آشکار کند، اصل آن به معنی ظهور است.

اخذود: راغب گوید: خد و اخذود به معنی گودال مستطیل و عمیق است، جمع آن اخادید می‌باشد، به نظر راغب اصل آن به معنی رخسار است و استعمال آن در گودال استعاره است در نهج البلاغه خطبه

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۶۲

۱۶۳ فرموده: »

اضرع الله حدودکم

«: خدا چهره‌هایتان را ذلیل کند، دیگران نیز احدود را کانال و جدول گفته‌اند.

وقود: و قد: افروخته شدن آتش. ایقاد: افروختن آتش، و قود (به فتح واو): هیزم و مانند آن که وسیله آتش افروزی است و قود (بضم واو): مصدر است ولی در قرآن نیامده است.

قعود: جمع قاعد به معنی نشستگان است، قعود مصدر نیز آمده است نقموا: نقم: انکار. «نقم الامر: نقما: انکره» آن را انکار و اشد الکراهه نیز گفته‌اند، انتقام در واقع انکار کردن کار بد به واسطه عقوبت است، آن در آیه به معنی مکروه داشتن است فتنا: فتنه به معنی امتحان است، آن با عذاب کردن نیز سازگار است و در آیه به معنی عذاب است در اقرب الموارد گوید: «فتن الشیء فتناء:

احرقه» و منه یوم هم علی النار یفتنون

حریق: سوزان، فعل در اینجا به معنی فاعل است.

شرحها

در این آیات، اول به آسمان و روز قیامت و شاهد و مشهود قسم یاد شده و آن گاه به جریان اصحاب احدود اشارت رفته که آنها مؤمنان را در آتش سوزاندند و خود در کنار گودال نشسته و شکنجه مؤمنان را تماشا می‌کردند علت سوزاندن این بود که چرا آنها به خدای واحد ایمان آورده‌اند، آن گاه گفته شده که حکومت آسمانها و زمین در دست خداست چنین کسان را به عذاب سوزان خواهد برد و مؤمنان را به بهشت برین.

۱-۳- وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۶۳

منظور از بروج ستارگانند به علت روشن و درخشان بودن بروج نامیده شده‌اند، این تعبیر سه بار در قرآن مجید آمده است یکی در این آیه، دیگری در آیه وَ لَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ زَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ حَجْر/ ۱۶، سوم: تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ جَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَ قَمَرًا مُنِيرًا فرقان/ ۶۱ آیه اخیر در معنی ستارگان کاملآ روشن است زیرا «قمرآ» و سراجا که آفتاب است قرینه آن می‌باشد. در تفسیر برهان ذیل آیه سوم از امام باقر علیه السلام نقل شده:

بروج عبارتند از کواکب.

اما اینکه بگوئیم: منظور بروج دوازده گانه یونانی هستند مانند حمل ثور، جوزا ... این سخن درست نیست، یونانیان قدیم آن نامها را از نام بت‌های خود گرفته‌اند و آن بروج اعتباری هستند.

در قاموس قرآن (برج) در این زمینه صحبت کرده و از بعضی روایات مجعول نیز جواب داده‌ام.

منظور از یوم موعود روز قیامت است، نکره آمدن شاهد و مشهود برای تفخیم و عظمت است مراد از شاهد کسی است که شکنجه آن مؤمنان را مشاهده کرده و دیده است و شهادت خواهد داد و از مشهود: ظاهراً مؤمنان و شکنجه آنهاست.

به حکم: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا نساء/ ۴۱ پیامبران درباره اعمال امت خود شهادت خواهند داد، این مستلزم آن است که در دنیا شاهد اعمال امت خود باشند و به حکم: ... أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَ يَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ هود ۱۸، شاهدانی بر اعمال بدکاران وجود خواهند داشت.

علی هذا شاهد تطبیق می‌شود به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به این امت و به

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۶۴

حضرت عیسی علیه السلام نسبت بامت خویش، می‌شود به خدای متعال نیز تطبیق شود که هُوَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ در تطبیق شاهد و مشهود اقوال زیادی هست که در مجمع البیان و کتابهای دیگر آمده است.

به نظر می‌آید: سوگند به آسمان به علت آنست که مؤمنان در وقت شکنجه و انداخته شدن به آتش، به آسمان نگاه کرده و خدا را می‌خواندند، یعنی: سوگند به آسمان پر از ستاره که مؤمنان رو به آن کرده و به آتش رفتند، قسم به روز قیامت که در آن مؤمنان به پادشاه و کافران به کیفر خواهند رسید و قسم به شاهد که بر این ستمها گواهی خواهد داد و قسم به آن شکنجه و شکنجه شدگان که مشهود همه بودند حقا که اصحاب اخدود ملعون شده و از رحمت خدا به دور گشتند.

۴-۷- قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ. النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ. إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ وَهُمْ عَلٰی مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ در تفسیر برهان از علی بن ابراهیم رحمهما الله نقل شده: مردی از پادشاهان یمن بنام ذو نواس دین یهودیت اختیار کرد و خودش را یوسف نامید، مدتی در این کار بود، به وی اطلاع دادند قومی در «نجران» در دین نصرانیت و عیسی مسیح هستند و بزرگ آنها «عبد الله بن بریامن» می‌باشد، مردم ذو نواس را وادار کردند که به نجران لشکر کشد او با لشکریان خویش به آنجا آمد و مردم نجران را به دین یهود دعوت کرد، مردم از قبول درخواست وی امتناع کردند، آنها را تهدید به قتل نمود ولی مؤثر واقع نشد، بالاخره به دستور ذو نواس کانال بزرگی کنده و در آن آتش افروختند عده‌ای از مؤمنان در آتش سوختند، گروهی با شمشیر شهید شدند و گروهی تکه تکه پاره گردیدند ... آیات شریفه در صدد بیان همان مطلب است این جریان طور دیگری هم نقل شده که باید در مجمع البیان و برهان و

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۶۵

کتابهای دیگر دیده شود.

منظور از «قتل» لعن و رانده شدن از رحمت خداست، گویی دیگر روحی در او نمانده است تا رحمت و توفیق خدا در او اثر کند. در اقرب الموارد آمده است: «قتل الله الانسان: لعنه» لفظ «النار» بدل است از «الاحدود»، تقدیر آن «قتل اصحاب النار» است این ظاهرا برای آنست که، آن تنها یک کانال نبود بلکه دریایی از آتش بود، شاید ذاتِ الْوُقُودِ نیز اشاره به عظمت و بزرگی آن آتش باشد.

لفظ «هم» راجع به اصحاب اخدود است و دو آیه بعدی نشان می‌دهد که آنها سوخته شدن مؤمنان را تماشا می‌کرده‌اند.

۸ و ۹- وَ مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ.

این دو آیه، علت شکنجه کردن مؤمنان را بیان می‌کند یعنی: علت این شکنجه آن بود که چرا آنها به خدای توانا و پسندیده ایمان آورده‌اند، خدایی که سرپرستی آسمانها و زمین در دست اوست و خدایی که بر هر چیز شاهد و ناظر است؟! آری گناه آنها تنها آن بود که به خدای توانا و سرپرست جهان و شاهد بر هر چیز، ایمان آوردند، پس به چه چیز ایمان می‌آوردند؟! ۱۰- إِنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَ لَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ این آیه مآل کار شکنجه‌گران است، در عین حال که وعده عذاب می‌دهد باز مسأله توبه را عنوان می‌کند که اینگونه اشخاص اگر بخواهند می‌توانند بر گردند، توبه یکی از درهای بزرگ رحمت خداست که انسان تا در دنیاست

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۶۶

می‌تواند خود را بازسازی کند و گرنه عاقبت چنان کسان عذاب سوزان است لفظ «فتنوا» می‌شود شامل اصحاب اخدود و مشرکان مکه هر دو بوده باشد.

۱۱- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ شق دوم مسأله است، راجع به انهار بهشتی که چه چیز در آنجا جاری می‌شود در سوره بقره/ ۲۵ و سوره قتال توضیح داده شد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۶۷

[سوره البروج (۸۵): آیات ۱۲ تا ۲۲]

اشاره

إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ (۱۲) إِنَّهُ هُوَ يُبْدِي وَيُعِيدُ (۱۳) وَهُوَ الْعَفُورُ الْوَدُودُ (۱۴) ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ (۱۵) فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ (۱۶)
هَلْ أَتَاكَ خَبْرٌ الْجُنُودِ (۱۷) فِرْعَوْنُ وَثَمُودَ (۱۸) يَلِ الْذِّينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ (۱۹) وَاللَّهُ مَتَنٌ وَرَائِهِم مَّحِيطٌ (۲۰) يَلِ هُوَ قُرْآنٌ
مَجِيدٌ (۲۱)

فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ (۲۲)

۱۲- مؤاخذه و انتقام خدا بسیار سخت است

۱۳- او بحقیقت نخست خلق را بیافریند و باز بعرصه قیامت برگرداند

۱۴- و هم او بسیار آمرزنده و مهربان است

۱۵- و خداوند عرش اقتدار و عزت است

۱۶- و هر چه بخواهد آن را در کمال قدرت و اختیار انجام دهد

۱۷- ای رسول آیا احوال لشکرها بر تو حکایت شده است؟

۱۸- داستان فرعون و قوم ثمود

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۶۸

۱۹- بلکه کافران در تکذیب هستند

۲۰- خدا از هر جهت بر آنها احاطه دارد

۲۱- بلکه آن قرآنی است با عظمت

۲۲- در لوحی محفوظ از خطا و دروغ

کلمه‌ها

بطش: اخذ شدید. آن با عذاب و انتقام نیز می‌سازد که هر دو گرفتن و اخذ است. راغب آن را اخذ به صلابت گفته است در کتب لغت آمده است «بطش به بطشا: اخذه بالعنف و تناوله بالشده عند الصوله» بیده: بدء: شروع. ابداء: در آیه به معنی آفریدن و شروع به آفریدن است.

الودود: ود (بفتح و ضم و کسر اول): دوست داشتن. و دود از اسماء حسنی است به معنی دوست دارنده. اقرب الموارد آن را صیغه مبالغه (کثیر الحب) فرموده است، این کلمه فقط دو بار در قرآن مجید آمده است.

مجید: مجد: عظمت و بزرگواری. «المجد: العز و الرفعه» مجید:

پر عظمت و بزرگواری. منظور از آن اهمیت و پرفائده بودن قرآن است، مجید بودن عرش به سبب عظمت آن می‌باشد.

لوح: لوح در اصل به معنی آشکار شدن است «لاح الشیء لوحا: بدا» آن گاه به هر تخته و صفحه لوح گویند که معانی در آن به وسیله کتابت آشکار می‌شود. آن به صورت مفرد فقط یک بار در قرآن مجید آمده است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۶۹

شرحها

در تعقیب وعده و وعیدهای گذشته، در این آیات که تکمیل مطالب قبلی است ابتداء سخن از قدرت و توانایی پروردگار است و اینکه همه چیز در اختیار اوست، آن وقت ماجرای فرعون و ثمود شاهد آورده شده که طغیان کردند و هلاک شدند و آن گاه گفته شده: خبرهای قرآن حق است و آن از هر اشتباه و غلط محفوظ است و آنچه خبر می‌دهد عین صدق می‌باشد.

۱۲-۱۶- إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ وَيُعِيدُ وَ هُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ. ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ هر پنج آیه در رابطه با وعده عذاب و رحمت در آیات سابق است در بطش قید شدت ملحوظ است آمدن «لشدید» مفید مبالغه است، آمدن «رب» و اضافه آن به کاف مطلب را تأکید و قلب آن حضرت و شنونده را تسلیت می‌دهد.

منظور از «بید» آفرینش اول و از «یعید» آفرینش در آخرت است نظیر:

وَ هُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ روم/ ۲۷، این آیه تعلیل آیه قبلی است آنکه خلقت اولی و دوم در دست اوست قدرت انجام هر کاری را دارد.

آیه وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ در رابطه با وعده بهشت و توبه است که خدا بسیار آمرزنده و بسیار دوست دارنده است.

و نیز حکومت مجید و فراگیرنده در دست او است، منظور از عرش تسلط و حکومت است، فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ حاکی است که دست خدا در کارهایش باز است.

۱۷-۲۰- هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ فِرْعَوْنٌ وَ ثَمُودَ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ وَ اللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ آیه اول و دوم شاهد تاریخی برای عذاب کافران و مکذبان است و در رابطه

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۷۰

با بطش شدید و فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ است، فرعون و ثمود بدل است از «الجنود» یعنی آنهایی که نیروهای خود را در مقابل انبیاء بسیج کردند، زمخشری گوید:

«بل» حاکی است که جریان قوم تو از گذشتگان عجیبتر است (که آنها فقط از پیامبران وعده هلاک را شنیدند و تکذیب کردند) ولی اینها هلاکت آنها را دانستند اما باز تو را تکذیب کردند، آیه اخیر نشان می‌دهد که آنها از چنگ خدا رهایی ندارند «ورائهم» شامل هر شش جهت می‌شود.

۲۱ و ۲۲- بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ یعنی تکذیبشان درست نیست، قرآن دروغ نیست بلکه قرآنی است مجید و با عظمت و در لوحی است محفوظ از غلط و اشتباه و دستکاری.

در قرائت مشهور لفظ «محفوظ» مجرور است که صفت «لوح» بوده باشد، علی هذا آن لوح از هر غلط و خطا محفوظ است، در آیات دیگر درباره قرآن مجید آمده است: وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ زخرف/ ۲-۴ و نیز آمده است: إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ واقعه/ ۷۷-۷۹، از این آیات معلوم می‌شود که قرآن مجید را اصلی و مکانی هست که از آن نازل گردیده و در آن غلطی، خطایی و دروغی نیست و از همه آنها محفوظ است، پس قرآن که از آن اصل محفوظ نازل شده غلطی و دروغی در آن نمی‌شود باشد علی هذا فی لَوْحٍ مَحْفُوظٍ نشان می‌دهد که جای قبلی و اصلی قرآن همانجاست.

روز بیست و پنجم صفر الخیر هزار و چهارصد و سه مطابق ۲۰/۹/۱۳۶۱ تفسیر سوره بروج به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۷۱

اشاره

در مکه نازل شده و هفده آیه است

نظری به سوره مبارکه

- ۱- طارق سی و ششمین سوره است که بعد از سوره «بلد» در مکه نازل گردید «۱» در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره هشتاد و ششم است، آیه إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا نشان می‌دهد که نزول آن بعد از سال چهارم بعثت و بعد از نزول فَاصْبِرْ لِمَا تُؤْمَرُ وَاَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ حجر/ ۹۴ بوده است و آن وقت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَعْوَتِ خُوَيْش را آشکار کرده بود.
- ۲- عدد آیات آن به اتفاق همه هفده است، به نقل تفسیر خازن، این سوره دارای شصت و یک کلمه و دویست و سی و نه حرف می‌باشد.
- ۳- تسمیه آن به «طارق» به علت وقوع این کلمه در اول آنست از باب تسمیه کل باسم جزء، به نظر می‌آید که این نامگذاری توسط حضرت رسول اللهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بوده است.
- ۴- سوره مبارکه بی‌شک مکی است، مطالب آن از مکی بودن حکایت دارد، و کسی خلاف آن را نگفته است.

غرض سوره

- ۵- این سوره در صدد اثبات معاد است، به این بیان که انسان در آفریده

(۱) بنا بر آنکه ترتیب نزول قطعی باشد که نیست.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۷۲

شدن هیچ نقشی از خود ندارد، بلکه طبق نقشه و اراده الهی با یک وضع حیرت- آوری خلق می‌شود، همان مشیت که او را آفریده باز او را زنده خواهد کرد.

این مطلب با دو واقعیت در اول و آخر سوره تأیید شده است، به تعبیر دیگر از اول سوره معلوم می‌شود که آسمان و ستارگان در چرخش و رفت و آمد از اراده خدا پیروی می‌کنند و از خود اختیاری ندارند، و از آخر آن روشن می‌گردد که زمین و آسمان در «رجع و صدع» مسلوب الاختیار هستند پس انسان نیز در ردیف آنهاست و از خود اختیاری ندارد، خدایی که او را آفریده دوباره زنده‌اش خواهد کرد، اگر قدرت زنده کردن نداشت قدرت آفریدن هم نداشت.

آن گاه در مقام تأکید فرموده: این سخن جدی است، شوخی نیست إِنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلٍ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۷۳

سوره الطارق مکیه و هی سبع عشر آیه نزلت بعد سوره البلد

[سوره الطارق (۸۶): آیات ۱ تا ۱۰]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ (۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ (۲) النَّجْمُ الثَّاقِبُ (۳) إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ (۴)

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ (۵) خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ (۶) يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ (۷) إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ (۸) يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ (۹)
فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ (۱۰)

به نام خدای رحمان رحیم

۱- قسم به آسمان و قسم به طارق

۲- و چه می‌دانی تو که طارق چیست؟

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۷۴

۳- آن ستاره درخشنده است

۴- نیست هیچ نفسی مگر آنکه او را حافظی است.

۵- بنگرد انسان از چه چیز خلق شده؟

۶- آفریده شده از آبی جهنده

۷- که از میان استخوانهای سخت و نرم خارج می‌شود

۸- خدا به برگرداندن او قادر است

۹- روزی که سریره‌ها آشکار شود

۱۰- او را نه قدرتی هست و نه یاری

کلمه‌ها

طارق: طرق در لغت به معنی کوبیدن است مانند کوبیدن آهن و در زدن «طرقه طرقاً: ضربه بالمطرقة- طرق الباب: قرعه» و نیز به معنی آمدن در شب باشد گویند: «طرق القوم طرقاً: اتاهم لیلاً» این شاید بدان علت است که چنین شخصی درها را می‌زند، و به راه طریق گویند که راه رو آن را با قدم می‌زند مراد از طارق، ستاره است به علت ظاهر شدن در شب.

نجم: ستاره. این کلمه در اصل به معنی آشکار شدن است گویند: «نجم القرن و النبات» یعنی: شاخ و علف روئید و ظاهر شد، ستاره را از آن نجم گویند که طلوع می‌کند و ظاهر می‌شود.

ثاقب: ثقب: نفوذ، پاره کردن. ثاقب: نافذ، نجم ثاقب: ستاره نافذ و نورانی که ظلمت را می‌شکافد و در آن نفوذ می‌کند.

دافق: دفق: جهیدن. دافق: جهنده.

صلب: (بر وزن قفل) سخت و محکم. در نهج البلاغه خطبه ۴۵ فرموده:

«الاولان الشجرة البریه اصلب عودا» منظور از آن در آیه مهره‌های

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۷۵

پشت و مجاری نطفه است که به علت محکم بودن صلب گفته شده است.

ترائب: استخوانهای نرم. طبرسی آن را استخوانهای سینه زن گفته و گوید علت این تسمیه آنست که استخوانهای سینه مانند خاک به آسانی حرکت می‌کنند که ترائب از «تراب» به معنی خاک است رجوع شود به (شرحها).

تبلی: بلی (بر وزن علم): کهنه شدن. گویند: «بلی الثوب بلی و بلاء» یعنی لباس کهنه شد. امتحان را از آن ابتلاء گویند که گویی امتحان کننده امتحان شده را از کثرت سؤال کهنه می‌کند، منظور از تَبْلَى السَّرَائِرُ امتحان شدن و آشکار شدن آنهاست لذا بعضی «تبلی» را آشکار شدن گفته است.

سرائر: سر: نهان. امر پوشیده. در صحاح گوید: «السر: الذی یکتم» سریره مانند سر. به معنی امر پوشیده است، جمع آن سرائر می‌باشد

منظور از آن، افکار و اعمال انسان است که روز قیامت آشکار خواهند شد.

شرحها

در این آیات بعد از دو قسم مهم، فرموده: انسان را نگهدارنده‌ای هست اگر باور نمی‌کند در خلقتش بیاندیشد که چطور از آب جهنده و با چه وضع شگفت آوری آفریده شد، همان نگهدارنده و آفریننده، به خلقت مجدد او تواناست، هم چنان که در خلقت و مردن و آفریده شدن مجدد، اختیاری از خود ندارد، روزی که اسرارش برملا گردد نه قدرت پنهان کردن دارد و نه یاوری خواهد یافت.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۷۶

به جان خودم قسم: استدلال این آیات چنان قوی و محکم است که برای مجسم کردن آن کلمه‌ای را پیدا نمی‌کنم اگر در نظر آوریم که این سخنان در آن محیط پر از جهل از حلقوم یک انسان درس ناخوانده خارج شده است شکی نخواهیم داشت در اینکه: این سخنان، سخن آفریننده جهان است.

۱ و ۲ و ۳- وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ النَّجْمُ الثَّاقِبُ منظور از سماء مطلق آسمان و منظور از طارق ستاره‌ای است که در شب می‌درخشد و نور آن فضا را شکافته و به زمین می‌رسد، وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ برای تفخیم مطلب است، مراد از «النجم» ظاهراً مطلق نجوم است «النجم» بیان «الطارق» می‌باشد.

در هر حال این آیات، آسمان و ستاره آن را مطرح می‌کند که با زمین ارتباط دارد، نورش به زمین می‌رسد، آری آن مقام بالا و فضای پهناور ارتباط با زمین دارد آیا می‌خواهد بفهماند که قرآن نیز چنین است و از مقام بالا و صقع ربوبیت درخشیده و به زمین آمده است، مانند آیات فَلَا أُفْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ واقعه / ۷۵- ۸۰ و یا می‌خواهد بفهماند که آسمان و ستاره نیز مانند زمین مسلوب الاختیار هستند.

۴- إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ:

این آیه جواب قسم است «لما» به معنی «الا» می‌باشد، مراد از نفس ظاهراً شخص و انسان است نه فقط روح او. ارتباط قسم با مقسم به برای من روشن نشد العلم عند الله. یعنی: نیست هیچ انسانی مگر آنکه برای او حافظی است که خود او و اعمال او را حفظ و نگهداری می‌کند، نظیر: وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ انفطار / ۱۰ که ملائکه هم حافظ انسانند و هم کاتب اعمال او، چنان که در و يُؤَسِّلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً انعام / ۶۱ و ... يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رعد / ۱۱ گذشت

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۷۷

ولی منظور از «حافظ» در آیه خداست، نکره آمدن برای تفخیم است.

۵- ۷- فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ. خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ يُخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ این آیات استدلال است بر آیه فوق که برای هر نفسی حافظی هست، انسان اگر در آفرینش خودش فکر کند که با چه راههای مرموز و عجیبی از نطفه آفریده می‌شود و چطور یک «سلول» نامرئی به صورت انسان در می‌آید، شکی نخواهد داشت در اینکه او در خلقت خود دستی نداشته و آفریننده او خدای دانا و توانا است. قید «دافق» که فقط یک بار در قرآن مجید آمده است، ظاهراً برای آنست که دفع و جهیدن نطفه، در خلقت انسان ضروری است، نطفه در وقت انزال اگر جهیدن نداشته باشد نمی‌تواند وارد لوله رحم شود.

اکثریت قریب به اتفاق مفسران، ترائب را استخوانهای سینه زن گفته‌اند یعنی ماء دافق از میان صلب مرد و استخوانهای سینه زن خارج می‌شود ولی این بسیار عجیب است چون مسأله دفع و جهیدن فقط در نطفه مرد است، تحقیقات علمی اثبات کرده که نطفه زن پس از پنج روز از عادت ماهانه از تخمدان زن جدا شده و در لوله رحم قرار می‌گیرد، اگر در این مدت، مقاربت روی دهد

نطفه مرد خودش را به نطفه زن می‌رساند و مبداء فرزند می‌شود پس ماء دافق در کجای زن است؟! باید منظور از صلب، استخوان محکم و از ترائب استخوانهای نرم باشد، ناگفته نماند: مجرای منی از بیضه امتداد یافته و از مجرای معینی در امتداد کشاله ران به طرف داخل شکم می‌رود و به طرف مثانه که در پشت استخوان عانه است بر می‌گردد و در زیر مثانه از میان پروستات (غده‌ای است که در محل خروج بول قرار دارد و مجرای ناقل منی از وسط آن عبور می‌کند) رد شده، وارد مجرای بول می‌شود، قسمتی از این مجری که داخل شکم است، اطرافش

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۷۸

حلقه استخوانی است که در جلو، استخوان عانه و در طرفین و عقب، استخوان خاصره و در پشت، ستون مهره و استخوان خارجی می‌باشد. علی‌هذا مقصود از صلب، قسمت آخر ستون مهره و از ترائب استخوان دیگری است که منی از میان آنها گذشته وارد مجرای ادرار می‌شود، به عبارت دیگر منظور از ترائب استخوانهای نرم است و الله العالم.

۸- ۱۰- إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ. يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ نتیجه‌گیری است از آیات سابق. یعنی: خدایی که او را آفریده است، قدرت دارد که او را بعد از مردن به حیات جدید برگرداند و زنده کند، ضمیر «رجعه» راجع به خداست که برای واضح بودن ذکر نشده است، احتمال دارد که به «حافظ» برگردد، این آیه یکی از راه‌های استدلال به معاد است که در آخر سوره حجر توضیح داده شد.

«یوم» ظرف رجوع است یعنی رجوع در روزی خواهد بود که در آن روز سریره‌ها و اعمال و افکار مخفی آشکار می‌شوند، دیگر نه نیرویی برای مخفی کردن دارد و نه یاری و کمکی برای دفاع: **إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ بقره / ۲۸۴.** در مجمع‌البیان از معاذ بن جبل نقل شده که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پرسید:

«ما هذه السرائر التي تبلى بها العباد في الآخرة؟ فقال: سرائرکم هي اعمالکم من الصلاة و الصيام و الزکاة و الوضوء و الغسل من الجنابة ...»

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۷۹

[سوره الطارق (۸۶): آیات ۱۱ تا ۱۷]

اشاره

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ (۱۱) وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ (۱۲) إِنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلٍ (۱۳) وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ (۱۴) إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا (۱۵)
وَأَكِيدُ كَيْدًا (۱۶) فَمَهْلِ الْكَافِرِينَ أَهْمِلْهُمْ زُوَيْدًا (۱۷)

۱۱- قسم به آسمان که ستارگان را بر می‌گرداند

۱۲- قسم به زمین که شکافته می‌شود

۱۳- این قرآن قول جدی است

۱۴- آن شوخی و عبث نیست

۱۵- مشرکان به گونه‌ای حيله می‌کنند

۱۶- من نیز بگونه‌ای حيله می‌کنم

۱۷- مهلت بده کافران را، مهلت بده اندکی

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۸۲

تفسیر احسن الحدیث ج ۱۲ ۲۲۶

سوره اعلی

اشاره

در مکه نازل شده و نوزده آیه است

نظری به کلیات سوره

۱- سوره اعلی هفتمین سوره است که بعد از سوره تکویر در مکه (لا اقل اوائل آن) نازل گردید علی هذا باید در اوائل بعثت نازل شده باشد، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره هشتاد و هفتم می باشد.

۲- عدد آیات آن نوزده آیه است، مجمع البیان گوید نوزده بودن آیات آن اجماعی است و به نقل خازن این سوره شامل هفتاد و دو کلمه و دویست و نوزده حرف است.

۳- در مجمع البیان از ابن عباس نقل کرده که این سوره مکی است و از ضحاک نقل نموده که گوید مدنی است، زمخشری و بیضاوی نیز آن را مکی گفته‌اند.

در میزان آمده: سیاق آیات اول سوره نشان می دهد که در مکه نازل شده ولی آیات ذیل سوره از قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى تا آخر، از طریق اهل بیت علیهم السلام و نیز از طریق اهل سنت وارد شده که مراد از آن زکاة فطره و نماز عید است.

و معلوم است که روزه، زکاة فطره و صلاه عید در مدینه بعد از هجرت تشریح شده است، پس صدر سوره مکی و ذیل آن مدنی است، آنچه در اقوال بزرگان آمده که این سوره مکی است منافاتی ندارد که آن، قابل حمل بر اوائل سوره

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۸۳

است. طبرسی رحمه الله در ذیل آیه قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى فرموده: احتمال دارد صدر سوره در مکه نازل شده و آخر آن در مدینه انجام یافته باشد.

۴- تسمیه آن به «اعلی» به علت وقوع این کلمه در اول آنست، و این تسمیه ظاهرا در زمان رسول خدا و توسط ایشان بوده است.

۵- در فضیلت این سوره روایاتی نقل شده که مناسب است به بعضی از آنها اشاره شود:

اول: در مجمع البیان از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى را دوست می داشت و اولین کسی که «سبحان ربی الاعلی گفت» میکائیل بود.

دوم: در همان کتاب از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام منقول است:

هر کس سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى را در نماز واجب یا نافله بخواند، روز قیامت به او گفته می شود: از هر کدام درهای بهشت می خواهی داخل شو.

من قرء سبح اسم ربك الاعلی فی فریضه او نافله قیل له یوم القیامه ادخل من ای ابواب الجنه شئت»

این روایت در تفسیر برهان از حضرت باقر علیه السلام نقل شده است.

سوم: در همان کتاب از تفسیر عیاشی از مردی به نام ابی حمیصه منقول است که گوید: بیست شب، پشت سر امیر المؤمنین علیه السلام نماز خواندم. جز سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ را نخواند، و فرمود: اگر مردم بدانند در آن چه هست، هر کس روزی بیست بار آن را

می‌خواند و هر که آن را بخواند گویا صحف موسی و ابراهیم را خوانده است.

غرض سوره

۶- برای سوره مبارکه شأن نزولی نقل نشده ولی می‌شود از آیات آن فهمید که آیه سَنُنْفِرُكَ فَلَا تَنْسَى و تشریح صلوة عید و زکاة فطره، سبب نزول این

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۸۴

سوره بوده است، خدا به آن حضرت قول می‌دهد که او را طوری خوانای وحی کند که آیات را مطلقا فراموش ننماید.

۷- این سوره با سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى شروع می‌شود، آن گاه مقداری در وصف خدا و در توجیه رَبِّكَ الْأَعْلَى سخن گفته می‌شود سپس به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله خطاب می‌شود که ما تو را خوانا خواهیم کرد علی هذا حقائق را یادآوری کن که هر کس روح خشیت دارد متذکر خواهد شد، در آخر به ذکر نماز عید و زکاة فطره می‌رسد و می‌گوید: این مطالب در نامه‌های ابراهیم و موسی نیز آمده است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۸۵

سوره الاعلی مکیه و هی تسع عشر آیه نزلت بعد سوره التکویر

[سوره الاعلی (۸۷): آیات ۱ تا ۱۹]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى (۱) الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى (۲) وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى (۳) وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى (۴)
فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى (۵) سَنُنْفِرُكَ فَلَا تَنْسَى (۶) إِلَّا- مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا يَخْفَى (۷) وَ نُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى (۸) فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ
الذِّكْرَى (۹)

سَيَذَكِّرْ مَنْ يَخْشَى (۱۰) وَ يَتَجَبَّبَهَا الْأَشْقَى (۱۱) الَّذِي يَصِيلِي النَّارَ الْكُبْرَى (۱۲) ثُمَّ لَا- يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَى (۱۳) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى (۱۴)

وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى (۱۵) بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۱۶) وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى (۱۷) إِنْ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى (۱۸) صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ
وَ مُوسَى (۱۹)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۸۶

به نام خدای رحمان رحیم

۱- تنزیه کن نام پروردگارت را که والاتر است

۲- خدایی که آفرید و ترکیب کرد (پرداخت).

۳- و خدایی که اندازه گرفت و هدایت کرد

۴- و خدایی که چراگاه را رویانید

۵- سپس آن را خشک و سیاه کرد

۶- حتما تو را خوانا می‌کنیم که فراموش نکنی

۷- مگر آنچه را که خدا بخواهد، او دانای آشکار و نهان است

۸- تو را به آسانترین راه موفق می‌کنیم

۹- یاد آوری کن اگر یاد آوری نفع دهد

۱۰- آنان که از خدا بترسد حتما متذکر می‌شود

۱۱- آدم بدبخت از تذکره اجتناب می‌کند

۱۲- همان کس که به آتش بزرگ داخل می‌شود.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۸۷

۱۳- سپس در آن نه می‌میرد و نه زنده می‌شود

۱۴- رستگار شد آن کس که پاک شد

۱۵- و نام پروردگارش را یاد کرد و نماز خواند

۱۶- ولی شما زندگی دنیا را اختیار می‌کنید

۱۷- آخرت بهتر و پایدارتر است

۱۸- این مطلب در نامه‌های اولین هست

۱۹- که نامه‌های ابراهیم و موسی باشد

کلمه‌ها

سبح: تسبیح یعنی تنزیه خدا از هر نقص و نالایق چنان که در مجمع البیان گفته است. راغب گوید: «التسبیح: تنزیه الله» پس تسبیح

آنست که در زبان بگوئیم و در قلب باور کنیم که خدا از هر نقص و ناپسند به دور است.

اعلی: اسم تفضیل علی است یعنی: والاتر.

سوی: مساوات: برابری. تسویه: برابر کردن. پرداختن و مرتب کردن.

قدر: قدرت و مقدرت: توانایی. ایضا قدر به معنی اندازه‌گیری آید، هکذا تقدیر. راغب گوید: «القدر و التقدير: تبين كمية

الشيء»:

مرعی: رعی: چرانیدن. مرعی: چراگاه.

غشاء: خاشاک. «غشاء السيل و غشاء القدر» یعنی خاشاک سیل و کف دیک که به اطراف می‌ریزد. آن فقط دو بار در قرآن آمده

است مؤنون / ۴۱، اعلی / ۵. مراد علفهای خشکیده است.

احوی: حوه: سیاهی. احوی: سیاه‌تر. راغب گوید «احوی: شدید

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۸۸

السواد» منظور تیره رنگی است.

نقرئک: قرائت: خواندن. قرء در اصل به معنی جمع کردن است، خواندن را قرائت گویند که حروف و کلمات کنار هم جمع

می‌شوند، اقراء:

خوانا کردن «نقرئک»: خوانا می‌کنیم تو را.

نیسرک: یسر (بر وزن قفل): آسانی. تیسیر: آسان کردن. «نیسرک»:

آسان می‌کنیم تو را یعنی توفیق می‌دهیم به تو چنان که در مجمع و صحاح گفته است «یسری» مؤنث ایسر است یعنی آسانتر،

موصوف آن باید مؤنث باشد مانند شریعت و طاعت و طریقه.

تزکی: آن از باب تفاعل به معنی پاک شدن است، منظور پاک شدن با دادن زکاء فطره است بنا بر روایات. توثرون: ایثار: اختیار کردن. انتخاب کردن «توثرون» اختیار می‌کنید

شرحها

در این آیات، ابتدا امر به تسبیح و تنزیه خدا شده است و اینکه آفریننده و اداره کننده اوست. قدرتی که جهان پهناور هستی را آفریده، آن را در راه کمال و غرض غایی پیش می‌برد و تو را خوانا خواهد کرد که آیات وحی را از یاد فراموش نکنی و ...

۱- سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى تسبیح و تنزیه ذات خدا آنست که او را از هر بدی، عجز، شریک، نیاز و مانند آن پاک و منزّه بدانیم، تسبیح اسم خدا آنست که در سخن گفتن درباره خدا غیر خدا را به طوری که منافای پاکی باشد با خدا قرین نکنیم و نگوئیم: غیر خدا در آفرینش یا اداره جهان دخیل می‌باشند و یا لیاقت پرستش دارند. این بالاخره

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۸۹

به تنزیه ذات بر می‌گردد، در آیات دیگر آمده است: وقتی که خدا را به یکتایی یاد کنی مشرکان ناراحت می‌شوند:

وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ زمر / ۴۵ یعنی: خوش دارند که خدایان آنها نیز با خدا یاد شوند، پیداست که در این صورت تسبیح اسم نخواهد بود، ایضا آیه:

وَ إِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوَّا عَلَىٰ أذْبَارِهِمْ نُفُورًا اسراء / ۴۶. بقیه مطلب در فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ واقعه / ۷۴ گذشت.

رَبِّكَ الْأَعْلَى می‌تواند تعلیل تسبیح باشد، ربوبیت و برتر و غالب بودن خدا مقتضی آنست که او را پاک و منزّه بدانیم از شرک و نقائص. او که پرورش دهنده است، او که از هر والا والاتر است، پس نمی‌شود کسی یا چیزی را با او قرین کرد.

در مجمع‌البیان از تفسیر عیاشی از عامر جهنی نقل کرده:

«قال لما نزلت فسبح باسم ربك العظيم قال رسول الله صلى الله عليه وآله اجعلوها في ركوعكم ولما نزلت سبح اسم ربك الاعلى قال اجعلوها في سجودكم».

۲- ۵- الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَىٰ این چهار آیه برهان ربوبیت است که در «ربك» گذشت. يك مسأله خلقت و آفرینش است، مسأله دوم تسویه و ترکیب موجودات و گذاشتن هر عضوی در جای خودش است، مثلاً هر عضو اعضاء بدن در محل خودش باشد، مسأله سوم متناسب و متعادل بودن اعضاء و اجزاء است مثلاً اگر سر انسان به قدر گنبدی بود با بدن تناسب نداشت چنان که خواندیم: الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ انْفطار / ۷ در آیه خَلَقَ فَسَوَّىٰ به مسأله اول و دوم اشاره شده که از دلایل ربوبیت و نفوذ مشیت خدا در جهان است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۹۰

وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ این آیه نظیرِ قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ طه / ۵۰، یعنی خداوند برای هر موجودی نحوه زندگی او را اندازه گرفت و در همان راه آن را به طور تکوین هدایت و رهبری کرد و همه را در راهی که معین کرده پیش می‌برد، کرات و اجرام آسمانی، کائنات عالم حیوانات و نباتات و انسان و به طور کلی کاروان خلقت همه در راههایی که خدا قرار داده است پیش می‌روند مثلاً- یک پرنده مانند یک متخصص دوره دیده به طرز زندگی خود آشناست و در آن راه به حیات خود ادامه می‌دهد، پس از او نسل وی جای او را می‌گیرد همچنین است حرکت اجرام، دریاها، تغییرات فصول و ...

گوشه‌ای از این نظام و هدایت تکوینی، روئیدن چراگاه‌ها و سپس خشکیدن آنهاست تا راه برای روئیدنهای دیگر باز شود، آری وَ الَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَىٰ

۶-۸- سَنُقِرُّكَ فَلَا تَنْسَى إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى

در مجمع‌البیان از ابن عباس نقل کرده: چون جبرئیل وحی می‌آورد، حضرت از ترس آنکه از یادش فراموش شود آن را می‌خواند، گاهی می‌شد که جبرئیل به آخر وحی نرسیده بود که حضرت شروع به اول آن می‌کرد. تا این آیه نازل شده دیگر چیزی را فراموش نکرد.

ناگفته نماند ظهور آیه بر این مطلب دلالت دارد.

منظور از اقراء و خوانا کردن آنست که، خداوند بالاتر از وضع معمولی به آن حضرت چنان عنایت فرماید که آیات وحی را مطلقاً فراموش نکند و همانطور که نازل شده به دیگران تعلیم دهد.

إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ استثناء است و دلالت می‌کند که جریان به حدی نیست که حتی خدا هم نتواند از یاد تو ببرد، گرچه این کار را نخواهد کرد مانند

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۱۹۱

وَأَمَّا الَّذِينَ سَبَّحُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرٌ مَجْدُودٍ هود/ ۱۰۸، معلوم است که خدا آنها را از بهشت خارج نخواهد کرد، پس معنی إِلَّا مَا شَاءَ... آنست که خدا در اینکار مسلوب الاختیار نیست.

إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى یعنی خدا آنچه آشکار است از دیدنی و شنیدنی و آنچه پنهان است می‌داند، این جمله چنان که المیزان فرموده: تعلیل «سنقرئک» است یعنی خدایی که آشکار و پنهان را می‌داند حال تو را نیز می‌داند و می‌داند که احتیاج به خوانا شدن داری تا چیزی از وحی را فراموش نکنی.

وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى این آیه عنایت دوم از خداست نسبت به آن حضرت و آن اینکه: خدا او را موفق خواهد فرمود که با طریقه آسان و طریقه فطرت، مردم را هدایت کند، به نظر می‌آید منظور آماده کردن آن حضرت و سعه صدر و تحمل بر شدائد است نظیر: أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ الَّذِي أَنقَضَ ظَهْرَكَ انشراح/ ۱-۳، پس مراد از «نيسرك» موفق کردن و آسان کردن و از «يسرى» طریقه آسان است یعنی تو را موفق می‌کنیم برای تبلیغ دین با راه آسان.

۹-۱۳- فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذُّكْرَى سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى وَيَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَخْيَى این آیات نتیجه‌گیری است از سَنُقِرُّكَ... و نشان می‌دهد که خدا با این وعده آن حضرت را خوانا و موفق فرموده است، یعنی: حالا که تو را خوانا و موفق کردیم، پس مردم را تبلیغ کن که گروهی هدایت می‌شوند و گروهی را حجت تمام می‌شود.

به نظر المیزان: شرط در إِنْ نَفَعَتِ الذُّكْرَى شرط حقیقی است، چون اگر تذکر فائده نداشته باشد لغو خواهد بود و خدا امر به لغو نمی‌کند، اگر انسان روح خشیت داشته باشد تذکر در اول دفعه، او را مایل به حق می‌کند

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۱۹۲

و تکرارش بر میل او می‌افزاید، اما آنکه در قلب خشیت ندارد تذکر بار اول حجت را بر او تمام می‌کند و از این جهت نافع است اما بار دوم فائده‌ای نخواهد داشت و لغو خواهد بود، لذا در آیه فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا نجم/ ۲۹ امر به اعراض فرموده است (از المیزان).

به نظر بعضی: شرط حقیقی نیست و آن حاکی است که تذکر حتما مفید خواهد بود، به نظر بعضی: شق دوم کلام حذف شده است یعنی: «ان نفعت أو لم تنفع» و گویند: «ان» به معنی «قد» است، اما آنچه از المیزان نقل شد مورد اعتماد می‌باشد.

غرض از «یخشی» خوف از خداست چنان که فرموده: إِنْ مَا تُنذِرُ مَنْ اتَّبَعَ الذُّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ يس/ ۱۱ منظور از لا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَخْيَى آنست که (نعوذ بالله) انسان در جهنم نه می‌میرد تا با مردن راحت باشد و نه زنده ماندنش طوری است که به آن زندگی گویند: لَا تَبْقَى وَلَا تَذَرُ مدثر/ ۲۸ پس منظور از حیات زندگی لذت بخش است.

۱۴-۱۷- قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ بَلْ تُؤَثِّرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ

به قرینه بَلْ تُؤَثِّرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا مراد از «ترکی» پاک شدن از علائق دنیا است که انسان را دنیا پرست می‌کند، حتی یاد خدا و نماز خواندن و وضو از مصادیق «ترکی» و پاک شدن است، پس «ترکی» یعنی پاک شد از علائق مادی پاک شد روحش به وسیله نماز و توجه به خدا و ...

در روایات اهل بیت علیهم السّلام و اهل سنت آمده: منظور از آیه، زکاء فطره و نماز عید فطر است در وسائل الشیعه کتاب ابواب صلوة العید باب ۱۷ از فقیه نقل شده:

«و سئل الصادق عن قول الله عز و جل: قد افلح من تزكى؟ قال: من اخرج الفطرة فقيل له و ذكر اسم ربه فصلّى؟ قال خرج الى الجبانه فصلّى»

در کشف

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۹۳

آن را از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل کرده است (جبانه به معنی صحراء است).

بَلْ تُؤَثِّرُونَ ... اعراض است از کلام سابق، یعنی: حق آنست که از علائق مادی و به وسیله نماز و صدقه پاک باشید ولی شما زندگی دنیا را انتخاب می‌کنید:

با آنکه آخرت، بهتر و پایدارتر است. ما عِنْدَكُمْ يَنْقَدُ وَا مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ نَحْل / ۹۶.

۱۸ و ۱۹- إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ

هذا اشاره است به آنچه در این سوره گفته شد، یعنی این مطالب تازگی ندارد، بلکه در کتابهای پیامبران گذشته نیز گفته شده است. نظیر وَ إِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ شعراء / ۱۹۶. به نظر می‌آید منظور از صحف موسی الواح تورات باشد، در تفسیر برهان از حضرت باقر علیه السلام نقل شده که فرمود:

«... ان عندنا الصحف التي قال الله سبحانه صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ قال قلت جعلت فداك و ان الصحف هي الالواح؟ قال نعم».

طبرسی رحمه الله فرموده: از صحف ابراهیم معلوم می‌شود که به آن حضرت کتاب نازل شده بود بر خلاف بعضی (از یهود و نصاری) که گویند به آن حضرت کتاب نازل نشده است و فرموده: از ابو ذر نقل شده: که گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله پیامبران چند نفر بودند؟ فرمود: صد و بیست و چهار هزار. گفتم: چند نفر از آنها مرسل بودند؟ فرمود سیصد و سیزده نفر، بقیه انبیا بودند. گفتم آدم نبی بود؟

فرمود: آری خدا با او سخن گفت و با دست خود او را خلق کرد.

ای ابا ذر چهار نفر از انبیا عرب بودند: هود، صالح، شعیب و پیامبر تو گفتم: یا رسول الله خدا چند کتاب نازل کرده است؟ فرمود: صد و چهار کتاب ده لوح به آدم علیه السلام، پنجاه صحیفه بر شیت، سی صحیفه بر اخنوخ که همان ادریس

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۹۴

است، و اول کسی که با قلم خط نوشت، بر ابراهیم ده صحیفه و تورات و انجیل و زبور و قرآن. گویند همه کتابهایی که از طرف خدا نازل شده در رمضان نازل شده است.

روز سیام ربیع الاول هزار و چهار صد و سه مطابق ۲۵ / ۱۰ / ۱۳۶۱ تفسیر سوره مبارکه اعلی به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۹۵

اشاره

در مکه نازل شده و بیست و شش آیه است

نظری به سوره مبارکه

- ۱- غاشیه شصت و هفتمین سوره است که بعد از سوره ذاریات در مکه نازل گردید، احتمال دارد که حدود سال دهم بعثت نازل شده باشد «۱» در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره هشتاد و هشتم است.
- ۲- عدد آیات آن به اتفاق قراء بیست و شش آیه است، در تفسیر خازن آمده که عدد کلمات آن نود و دو و حروف آن سیصد و هشتاد و یک می‌باشد.
- ۳- تسمیه آن به «غاشیه» به علت وقوع این کلمه در اول آنست از باب «تسمیه کل باسم جزء» ظاهر آنست که این نامگذاری توسط حضرت رسول الله بوده است، در روایتی از حضرت صادق علیه السلام نام آن هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ می‌باشد (مجمع البیان).
- ۴- همه ارباب تفسیر آن را مکی گفته‌اند، سیاق و مطالب آیاتش شاهد این مطلب است که سوره‌های مکی بیشتر جنبه عقیدتی دارند و در زمینه توحید، معاد نبوت، نظام حاکم بر جهان و امثال آن صحبت می‌کنند.
- ۵- شأن نزولی برای سوره، نقل نشده است، مطالب عالیه آن نشان می‌دهد که وضع آن روز اسلام و هدایت انسانها مقتضی آن بوده که این سوره مبارکه نازل شود و گوشه‌ای از نظام اتم کائنات و آخرین مسیر حیات بشری را روشن نماید.

(۱) در صورتی که ترتیب نزول قطعی باشد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۹۶

غرض سوره و مطالب آن

- ۶- در این سوره مبارکه، از وقوع قیامت خبر می‌دهد، آن گاه مردم به دو دسته تقسیم می‌شوند، سپس روشن شده که کار این دو گروه به نعمت جاوید و عذاب الیم خواهد رسید، آن گاه با خلقت و نظام کنونی جهان، به وجود آخرت استدلال شده است یعنی خدایی که این نظام را به وجود آورده، می‌تواند آن را در شکل دیگر و با شرائط دیگری به وجود می‌آورد آخرت همان شکل دیگر این جهان است، در پایان به رسول خدا فرمان می‌دهد که تبلیغ کن، یاد آوری کن که کار تو همین است، خدا به حساب کافران خواهد رسید.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۹۷

سوره الغاشیه مکیه هی و سته و عشرون آیه نزلت بعد سوره الذاریات

[سوره الغاشیه (۸۸): آیات ۱ تا ۲۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ (۱) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ (۲) عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ (۳) تَصَلِي نَارًا حَامِيَةً (۴)

تَشْقَى مِنْ عَيْنِ آيِنِهِ (۵) لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيحٍ (۶) لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ (۷) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ (۸) لِسْعِيهَا رَاضِيَةٌ (۹)
 فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ (۱۰) لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِاغْيَةً (۱۱) فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ (۱۲) فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ (۱۳) وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ (۱۴)
 وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ (۱۵) وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ (۱۶) أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ (۱۷) وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ (۱۸) وَإِلَى الْجِبَالِ
 كَيْفَ نُصِبَتْ (۱۹)
 وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ (۲۰) فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ (۲۱) لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ (۲۲) إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ (۲۳) فَيَعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ
 الْأَكْبَرَ (۲۴)

إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَتُهُمْ (۲۵) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ (۲۶)

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۹۸

(۱-۲۶/۸۸)

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۹۹

به نام خدای رحمان رحیم

- ۱- آیا حکایت روز فراگیرنده به تو رسیده است؟
- ۲- چهره‌هایی در آن روز ذلیل هستند.
- ۳- کار کننده و زحمت بیننده می‌باشند.
- ۴- به آتش شدید داخل می‌شوند.
- ۵- از چشمه جوشان آشامیده می‌شوند.
- ۶- برای آنها طعامی نیست مگر از ضریحی
- ۷- که فربه نمی‌کند و گرسنگی را فرو نمی‌نشانند.
- ۸- چهره‌هایی در آن روز در نعمت قرار می‌گیرند.
- ۹- از تلاشی که در دنیا کرده‌اند خوشنودند.
- ۱۰- در بهشت والایی قرار دارند.
- ۱۱- در آن بیهوده‌ای نمی‌شنوند.
- ۱۲- در آن چشمه‌ای است روان.
- ۱۳- در آن تخت‌هایی است بلند شده.
- ۱۴- جامه‌هایی است در کنار هم.
- ۱۵- پستی‌هایی است ردیف هم.
- ۱۶- فرش‌هایی است گسترده.
- ۱۷- آیا نمی‌نگرند به شتر چگونه آفریده شده است؟
- ۱۸- آیا نمی‌نگرند به آسمان چگونه برافراشته شده است؟
- ۱۹- و به کوه‌ها که چگونه ایستاده شده‌اند؟
- ۲۰- و به زمین که چگونه گسترده شده است؟
- ۲۱- یادآوری کن که تو فقط یادآوری.
- ۲۲- بر آنها مسلط و مراقب نیستی.

۲۳- مگر آنکه از حق اعراض کرده و کافر شده است.

۲۴- که خدا او را به عذاب بزرگتر عذاب خواهد کرد.

۲۵- حقا که بازگشت آنها به سوی ماست.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۰۰

۲۶- سپس حسابشان بر عهده ماست.

کلمه‌ها

غاشیه: غشی: پوشاندن و فراگرفتن «غشیه الامر: غطاء» غاشیه: فراگیرنده و پوشاننده، آخرت را غاشیه گفته است که عموم را فرا می‌گیرد و احدی از آن مستثنی نیست و حَشْرُنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا خاشعاً: ذلیل و متواضع «خضع خشوعاً: ذل و تطامن». ناصبه: نصب (بر وزن عقل): رنج دادن، رنج دیدن و بر پا داشتن مراد از آن در آیه «رنج دیده و زحمت کشیده» است. حامیه: حمی: حرارت شدید «حمی النهار و حمی التنور: اشتد حرهما» «حامیه»: شدید الحرارة. آئیه: انی (بر وزن عقل و جسر): نزدیک شدن و رسیدن عَيْنِ آئِيَةٍ چشمه‌ای که آبش به شدت حرارت رسیده است. ضریع: طعام اهل آتش است. در نهاییه گوید: علفی است در حجاز که خارهای بزرگ دارد. در مجمع فرموده: علفی است که شتر آن را می‌خورد، نفع و ضرری ندارد. لا یسمن: سمن (بر وزن عقل): چاقی. اسمان: چاق کردن «لا یسمن»: فربه نمی‌کند.

ناعمه: ناعم: صاحب نعمت. کسی که در نعمت است مؤنث آن ناعمه است.

لاغیه: لغو: کلام بی فائده «لاغیه» کلام قبیح و بی فائده.

اکواب: کاسه‌ها، جام‌ها، مفرد آن کوب است (طبرسی و راغب).

نمارق: نمرق و نمرقه: پستی «النمرق: الوساده» جمع آن نمارق است

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۰۱

نَمَارِقٌ مَّصْفُوفَةٌ پستی‌های صف کشیده.

زرابی: زریبه: فرش فاخر. جمع آن زرابی است راغب گوید: زرب (بر وزن قفل) نوعی از لباس راحت است ... زَرَابِيٌّ مَبْتُوثَةٌ فرشهای گسترده.

مصیطر: مسلط. «تصیطر فلان علی فلان و صیطر: اذا تسلط» در اقرب الموارد گوید: المصیطر و المصیطر: الرقیب الحافظ و المسلط علی الشیء». ایابهم: اوب و ایاب: برگشتن. «آب: رجع».

شرحها

کلیات مطالب سوره در بند ۶ از مقدمه آن نقل گردید، اینک آیات آن را بررسی می‌کنیم.

۱- ۷- هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ، عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آئِيَةٍ لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيْعٍ لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ در این آیات بعد از گفتن اینکه قیامت هست، آخرت و عذاب کفار و مکذبان ذکر شده است.

علت تسمیه به غاشیه ظاهراً آنست که قیامت فراگیرنده همه است و حَشْرُنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا كهف/ ۴۷ خاشع و ذلیل بودن

عده‌ای در اثر دیدن عذاب و آثار معاصی است درباره عامله ناصبه.

در میزان فرموده و در مجمع نقل کرده که عمل کننده است در دنیا و زحمت افتاده است در آخرت یعنی در دنیا در معاصی و خلاف حق تلاشی می‌کنند و در آخرت به رنج و عذاب می‌افتند، این گفته با آینده لَسَعِيهَا رَاضِيَةً تأیید

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۰۲

می‌شود. تقدیر آن «وجوه یومئذ ناصبه».

در مجمع از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل کرده: همه دشمنان ما اهل بیت هر چند عبادت کنند و تلاش نمایند مصیرشان به این آیه است عامله ناصبه «۱» این یک نوع تطبیق و استفاده از قرآن مجید است.

نسبت عامله، تصلی، تسقی به «وجوه» باعتبار ذکر الجزء و اراده الكل است، لفظ «ضریع» نکره است، هر چه باشد یک خوراک بی‌فایده است چنان که در تعریف آن فرموده است: فربه نمی‌کند و از گرسنگی بی‌نیاز نمی‌کند قهرا از روی اضطرار آن را می‌خورند.

ناگفته نماند: برای اهل جهنم چندین قسم طعام در قرآن مجید نقل شده است بدین طریق: زقوم إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ طَعَامٌ الْأَثِيمِ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ دَخَانٌ / ۴۳، غسلین فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسْلِينَ لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ حاقه / ۳۶. صدید: وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ. يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ ابراهیم / ۱۶، ضریع: لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيْعٍ لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ غاشیه / ۷.

۸ و ۹- وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ لَسَعِيهَا رَاضِيَةٌ از این آیات حالات گروه دوم که اهل بهشتند شروع می‌شود، نسبت ناعمه به وجوه یا برای آنست که نعمت در چهره‌ها متجلی می‌شود و یا از باب ذکر الجزء و اراده کل است نظیر تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ / ۲۴، «لسعیها» مفعول «راضیه» است یعنی: «رضیت سعیها» از تلاشی که در دنیا کرده راضی است زیرا مشاهده می‌کند که علت بهشت رفتن همان سعی و عمل صالح اوست، به نظر میزان «لام» آن برای تقریب است، طبری تقدیر آن را «لثواب سعیها»

(۱)

«و قال ابو عبد الله عليه السلام كل ناصب لنا و ان تعبد و اجتهد يصير الي هذه الایة عامله ناصبه». تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص:

۲۰۳

گفته است، به هر حال، آن، مقابل عامله ناصبه است.

۱۰ و ۱۱- فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَٰغِيَةٌ يَعْنِي: آنها در بهشتی عالی هستند که در آن کلام بیهوده و باطل از همدیگر نمی‌شنوند لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيَمًا إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا واقعه / ۲۶ عالی بودن جنت در اثر نعمتها و پیوسته بودن و خالی از نقض بودن آنست وَ جَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ توبه / ۲۱.

در مجمع فرموده: گویند عالی بودن بهشت هم از جهت شرافت و هم از جهت علو مکان است که بر جاهای دیگر اشراف دارد.

۱۲- ۱۶- فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ. فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ وَ أَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ وَ نَمَارِقٌ مَضْفُوفَةٌ وَ زُرَابِيٌّ مَبْتُوثَةٌ هر یک از عین، سرر، اکواب، نمارق و زرابی نکرده‌اند یعنی یک نوع چشمه و یک نوع تختها، که از جهت اسم، با آنچه در دنیا می‌شناسیم شریکند، اما از لحاظ واقع چیز دیگر هستند گویی مراد از «عین» جنس آنست و گرنه در آیات دیگر فی جَنَاتٍ وَ عُيُونٍ آمده است، «مصفوفه»: صف شده است و «مبثوثة» به معنی گسترده می‌باشد.

ناگفته نماند: غرائزی که در وجود انسان هست، خداوند آنها را در قیامت به حد اعلا ارتقاء می‌دهد و در همان حد آنها را از نعمتهای بهشتی اشباع و ارضاء خواهد فرمود، بهشت مادی است و جای لذائذ مادی و معنوی است وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ اللَّهُمَّ

ارزقنا بحق محمد و آله الطاهرين صلواتك عليهم.

۱۷- ۲۰- أفلا- يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ وَ إِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ وَ إِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ وَ إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ به نظر می‌آید: این آیات یک استدلال لطیفی است بر معاد که از اول سوره تا اینجا ذکر شده است، یعنی شما اگر می‌خواهید معاد را بفهمید در خلقت این

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۰۴

جهان و نظام جاری آن بنگرید، خدایی که این کائنات را آفریده و این نظام را به وجود آورده است، می‌تواند آن را در شکل دیگری به وجود آورد، آخرت، همان این جهان است که در قالب دیگری و در شکل دیگری به وجود خواهد آمد یَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاوَاتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ابراهیم / ۴۸.

آری مسأله همین است و این یکی از استدلال‌های قیامت است که در آخر سوره «حجر» گذشت و آن مقایسه آخر خلقت به اول آن می‌باشد چنان که فرموده:

وَ هُوَ الَّذِي يَبْدُو الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ روم / ۲۷.

به هر حال این آیات در معنای آیه: يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ لِلْكِتَابِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَ عِدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ انبیاء / ۱۰۴ است.

اشاره به حال شتر برای آنست که سوره مکی است و آنها با شتر مأنوس بوده‌اند، منظور از سماء همه اجرام آسمانی و مانند آنها هستند که بالای زمین قرار گرفته‌اند، نصب کوه‌ها ایستادن و سر به فلک کشیدن آنهاست که در تعادل هوای زمین و بارانها و برف‌ها و حرکت زمین، اثر مستقیم دارند، منظور از «سطح» گسترده و هموار بودن قسمت‌های مفصلی از زمین است که اگر همه جا، کوهستان و به صورت دیوارهای طبیعی بود، امکان زندگی در آن نبود، چنان که در ذیل آیه: وَ جَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سَبِيلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ انبیاء / ۲۱ شرح داده‌ایم نظیر:

وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا نوح / ۲۰.

۲۱- ۲۶- فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ. لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ. إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَ كَفَرَ فَيَعْدُبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ. إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابُهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ نتیجه‌گیری است از آیات و مطالب سابق، یعنی حالا که قیامت حتمی است و مآل نیکوکاران و بدکاران روشن است، پس تذکر بده تا بیدار شوند و به راه سعادت و توحید در آیند، إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ راجع به این است که حسابرس و عذاب کننده و نعمت دهنده خداست، رسولان و وظیفه‌شان تبلیغ است نظیر: فَإِنْ

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۰۵

أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ شوری / ۴۸. این منافی آن نیست که کار پیامبر بالا گیرد و حکومت تشکیل دهد، زیرا جزای اعمال مربوط به خدا است. «مصیطر» راجع به حسابرسی و مجازات است.

به نظر بعضی إِلَّا مَنْ تَوَلَّى استثنا است از مفعول محذوف «فذكر»، و تقدیر آن «فذكر الناس إلا من تولى و كفر» است یعنی: به مردم تذکر بده مگر کسی را که از حق رو گردانده و کافر شده است، که تذکر به چنین کسی بی فایده است.

طبرسی رحمه الله فرموده: استثناء منقطع است به معنی «لکن» بنا بر قول اول این آیه مانند فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذُّكْرَى می‌باشد، دو آیه:

إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابُهُمْ ...

تعلیل فَيَعْدُبُهُ اللَّهُ ... است.

از علی بن ابراهیم نقل شده است:

«قال الصادق عليه السلام كل امه يحاسبها امام زمانها و يعرف الأئمة اوليائهم و اعدائهم بسيماهم و هو قوله و على الاعراف رجال

يعرفون كلا بسيماهم ...» (تفسیر برهان).

در المیزان بعد از نقل حدیث فرموده: آن در بصائر از امام صادق علیه السلام و در کافی از امام باقر و امام کاظم علیهما السلام و در فقیه از امام هادی علیه السلام در زیارت جامعه نقل شده است.

روز یکشنبه پانزدهم ربیع الثانی هزار و چهار صد و سه مطابق ۱۰/۱۱/۱۳۶۱ تفسیر سوره غاشیه به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۰۶

سوره فجر

اشاره

در مکه نازل شده و سی آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- فجر دهمین سوره است که بعد از سوره «و اللیل» در مکه نازل گردید اگر این نقل قطعی باشد، باید در سال دوم یا سوم بعثت نازل شده باشد، در ترتیب فعلی قرآن کریم سوره هشتاد و نهم است.

۲- عدد آیات آن به نقل قارئان کوفی سی آیه، به نقل حجازی‌ها سی و دو و به نقل بصری‌ها بیست و نه می‌باشد (مجمع البیان) در تفسیر خازن می‌گوید:

عدد کلمات آن صد و سی و نه و حروف آن پانصد و نود و هفت است.

۳- تسمیه آن به «فجر» به علت وقوع این کلمه در اول آنست، ظاهراً این نامگذاری توسط حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است.

۴- در فضیلت آن روایاتی از معصومین علیهم السلام نقل شده که لازم است به بعضی از آنها اشاره شود، صدوق علیه الرحمه در ثواب الاعمال از داود بن فرقد از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: سوره فجر را در نمازهای واجب و مستحب خود بخوانید که آن سوره حسین بن علی علیهما السلام است، هر که آن را بخواند در قیامت با حسین علیه السلام خواهد بود در درجه او در بهشت:

«قال: اقرءوا سورة الفجر فی فرائضکم و نوافلکم فانها سورة الحسين بن علی علیه السلام من قرأها کان مع الحسين علیه السلام یوم القيامة فی درجه من الجنة ان الله عزیز حکیم»

به نظر می‌آید: نظر امام علیه السلام به آیه یا أَيْتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ است که به امام حسین علیه السلام تطبیق می‌شود.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۰۷

۵- سوره مبارکه به شهادت آیات آن، مکی است و همه به این اعتراف دارند، ظاهراً شأن نزولی برای آن نقل نشده، هدایت بشری لازم گرفته بود که این حقائق از طرف خدا نازل شود.

غرض سوره و مطالب آن

۶- در این سوره قسمهایی یاد شده که رویهم رفته دلالت بر گذشت زمان و رسیدن وعده‌های خدا دارند، به عبارت دیگر: همه چیز

در مسیر گذر و سیلان و زمان قرار گرفته است، روزگار به سرعت پیش می‌رود، وعده‌های ظالمان فرا می‌رسد، در این رابطه بلاهایی که بر عاد و ثمود و دیگران وارد آمد، نقل می‌شود که یعنی: حساب آیندگان نظیر گذشتگان است. آن گاه این واقعیت مطرح می‌شود که: انسان در صورت به قدرت رسیدن خود را فعال ما یشاء دانسته و طغیان می‌کند بی آنکه بیاندیشد که آن امتحانی بیش نیست و انسانی که در ضیق قرار گرفته کافر می‌شود که این چه زندگی است چرا خدایم مرا خوار کرده است؟ با آنکه او نیز در معرض آزمایش است، می‌شود گفت: غرض عمده از سوره همین مطلب است. آن وقت فرموده: قدرتمند چگونه می‌تواند بگوید پیش خدا عزیزم با آنکه جامعه را به فساد می‌کشد، یتیمان را بی چاره می‌کند، اینگونه اشخاص آن وقت بیدار می‌شوند و به خود می‌آیند که نظام کنونی متلاشی گردد و عذاب حاضر شود ولی آن وقت بیداری فائده‌ای نخواهد داد» و آنی لَهُ الذُّكْرُ

ولی آنان که در راه خدا قدم برداشته، و قلبشان به ایمان و وعده‌های الهی مطمئن است مانند بدکاران نخواهند بود.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۰۸

سوره الفجر مکیه و هی ثلاثون آیه نزلت بعد سوره الیل

[سوره الفجر (۸۹): آیات ۱ تا ۱۴]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالْفَجْرِ (۱) وَ لَيَالٍ عَشْرٍ (۲) وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ (۳) وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ (۴)
هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ (۵) أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَرَّبُّكَ بِعَادٍ (۶) إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ (۷) الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ (۸) وَ ثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ (۹)
وَ فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ (۱۰) الَّذِينَ طَعَنُوا فِي الْبِلَادِ (۱۱) فَمَا كَثُرُوا فِيهَا الْفَسَادَ (۱۲) فَصَيَّبَ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَيْوُطَ عَذَابٍ (۱۳) إِنَّ رَبَّكَ لَبَالِغُ صَادٍ (۱۴)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۰۹

به نام خدای رحمان رحیم

۱- قسم به صبح (درخشان).

۲- قسم به شبهای ده گانه.

۳- قسم به زوج و فرد.

۴- قسم به شب وقتی که می‌رود.

۵- آیا در اینها برای خردمند سوگندی هست؟

۶- آیا ندانستی که پروردگارت به قوم عاد چه کرد؟

۷- به شهر «ارم» که کاخهای مرتفع داشت؟

۸- شهری که نظیر آن در سرزمینها به وجود نیامده بود؟

۹- و قوم ثمود که سنگها را در دره قطع کردند؟

۱۰- و فرعون که دارای وسائل حکومت بود؟

- ۱۱- کسانی که در شهرها طغیان کردند.
 ۱۲- در آن شهرها تباهی زیاد کردند
 ۱۳- پروردگارت تازیانه عذاب را بر آنها فرو ریخت.
 ۱۴- که پروردگارت در کمین است

کلمه‌ها

فجر: شکافتن. «فجر القنأه: شقه» بعضی قید وسعت را در آن ذکر کرده‌اند صبح را از آن فجر گویند که شب را می‌شکافد. منظور از آن در آیه صبح است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۱۰

شفع: شفیع و شفاعت: منضم کردن چیزی به چیزی. راغب گوید:

«الشفع: ضم شیء الی مثله» در اقرب‌الموارد گفته است «شفع العدد: صیره زوجه ای اضاف الی الواحد ثانیاً» شفیع در آیه اسم است به معنی جفت.

وتر: تک و فرد، مقابل زوج. آن در آیه به فتح واو و کسر آن خوانده شده است. طبرسی فرموده: اصل آن به معنی قطع است، فرد را از آن وتر گویند که از غیر قطع شده و تنها مانده است.

حجر: عقل. اصل آن به معنی منع است، علّت این تسمیه آنست که: عقل انسان را از ناشایسته‌ها منع می‌کند در اقرب‌الموارد گوید: «لحجره الانسان عما لا ینبغی» رجوع شود به قاموس قرآن.

یسر: سری: (بر وزن صرد) رفتن در شب. راغب گوید: «السری:

سیر اللیل» آن در آیه «یسری» است که یاء آن حذف شده است عاد: نام قومی است که در یمن در سرزمین احقاف سکونت داشتند و از اعراب ما قبل تاریخ می‌باشند، هود علیه السلام بر آنها مبعوث گردید با باد هلاک شدند.

ارم: بر وزن عنب، ابن اثیر در نهاییه گوید: ارم به معنی سنگهایی است که برای نشان دادن راه در بیابانها روی هم می‌چینند، جمع آن آرام است. «ارم» در آیه نام شهری است دارای بناهای بزرگ که تا آن روز نظیر آن ساخته نشده بود و آن مرکز و پایتخت قوم عاد بوده است.

عماد: بناهای رفیع مفرد آن عماده است. در اقرب‌الموارد گوید:

«العماد ... الأبنیه الرفیعه» و نیز مفرد آید به معنی ستون جمع

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۱۱

آن عمد (بر وزن عنق) آید. عمد بر وزن شرف اسم جمع است.

ثمود: نام قومی است از اعراب ما قبل تاریخ که در شمال عربستان (شام) می‌زیسته‌اند صالح علیه السلام بر آنها مبعوث گردید با صاعقه از بین رفتند.

جابوا: جوب: بریدن. «جاب الثوب جوبا: قطعه» منظور در آن بریدن و تراشیدن سنگ است در آیات دیگر آمده وَ تَنْحُتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُیُوتاً شعراء / ۱۴۹.

الواد: دره. راغب گوید: وادی در اصل به معنی سیلگاه است، دره را از آن وادی گفته‌اند، طبرسی کرانه کوه گفته است به هر حال مراد از آن دره و جلگه‌ای است که در آن ساکن بودند.

اوتاد: وتلد: میخ. جمع آن اوتاد است، آن در سوره ص / ۱۲ نیز آمده است، گویند علّت این تسمیه آن بود که فرعون چون

می‌خواست کسی را شکنجه کند او را به چهار میخ می‌کشید ولی ظاهراً منظور از او تاد لشکریان، ساز و برگ و وسائل حکومت و مانند آن است که همچون میخهایی حکومت او را محکم کرده بودند (قاموس قرآن).
 صب: صب: ریختن. لازم و متعدی آمده است.

سوط: شلاق. که از پوست بافند، آن در اصل به معنی آمیختن است که تارهای شلاق به هم بافته و آمیخته است (راغب).
 مرصاد: رصد: مراقبت کردن. زیر نظر گرفتن. به معنی مراقب نیز آید مرصاد: کمینگاه. اسم مکان است یعنی: محل مراقبت.
 تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۱۲

شرحها

در این آیات به زمان و آنچه در مسیر زمان واقع است سوگند یاد شده که عذاب خدا در دنیا و آخرت کافران را خواهد گرفت و نعمت و فقر از جانب خدا امتحان است، سپس به قسمتی از عقوبتهای دنیا که کافران و اهل طغیان را گرفت اشاره شده است.
 ۱-۵- وَالْفَجْرِ، وَ لَيَالٍ عَشْرٍ، وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ، وَ اللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ، هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ پيش از آنکه اقوال مفسران را نقل کنیم به نظر ما این آیات، قسمهایی است به زمان و موجوداتی که در مسیر زمان واقع هستند گذشت زمان وعده‌های خدا را به مرحله وجود می‌رساند، در نتیجه نیکوکاران به سعادت و بدکاران به شقاوت می‌رسند قید «یسر» در وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ بهترین دلیل است که منظور از این قسمها زمان و گذشت آنست و گرنه قید «رفتن» در آن نمی‌آمد.

توضیح اینکه: فجر، لیال عشر و لیل، همه زمانند و همه در حرکتند اما شفع و وتر، باید بدانیم که موجودات دو گونه هستند، یکی مذکر و مؤنث (نر و ماده) مانند انسان و حیوانات و نباتات، دیگری آنکه نر و ماده بودن در آنها نیست مانند کوه‌ها، دریاها، زمین و امثال آنها، به نظر می‌آید مراد از «الشفع» قسمت اول و از «وتر» قسمت دوم است یعنی قسم به موجوداتی که نر و ماده هستند و قسم به موجوداتی که جفت بودن در آنها نیست یعنی: قسم به همه کائنات.

بدین بیان هضم و فهم آیه: هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ آسان خواهد بود یعنی: قسم به زمان و قسم به آفریده‌ها که در مسیر زمانند آیا در این سخن برای خردمند قسم هست؟ آری که قسم هست. و الله العالم مانعی نیست که مردم آن زمان این مطلب را به طور کامل نفهمیده باشند، زیرا قرآن برای همه و برای هر زمان

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۱۳

است، آنها فقط مقداری فهمیده‌اند، مقداری هم اهل این زمان می‌فهمند اینک می‌پردازیم به مفردات آیات شریفه:
 «و الفجر» قسم به فجر. آنچه طبیعی به نظر می‌رسد آنست که خدا در این آیه به مطلق فجر و روشنایی اول روز سوگند می‌خورد. چنان که در مجمع البیان از عده‌ای نقل کرده و المیزان آن را اختیار کرده است، اهل تفسیر گفته‌اند: فجر ذی الحجّه، فجر اول محرم، فجر روز عید قربان مطلق روز، اما روایتی در این زمینه که نبوی باشد یا از امامان نرسیده است.
 وَ لَيَالٍ عَشْرٍ ممکن است منظور دهه اول ذو الحجّه باشد که میان اهل مکه مشهور بود، نکره آمدن برای تفخیم است، به نظر بعضی منظور دهه آخر رمضان است، ولی این چگونه می‌شود؟ با آنکه روزه در مدینه واجب شده است گویند: منظور آن ده روزی است که بر وعده موسی در طور سینا افزوده شد وَ وَاَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ اَتَمَمْنَا بِعَشْرِ اَعْرَافٍ / ۱۴۲، در این زمینه روایتی از اهل بیت علیهم السلام نقل نشده است، ولی در تفسیر ابن کثیر از جابر بن عبد الله از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله نقل شده که فرموده است:

«ان العشر عشر الاضحى ...»

وَ الشَّفْعِ وَالْوَتْرِ طبرسی فرموده: در روایت ابو سعید خدری از آن حضرت منظور از شفع مخلوق و از «وتر» خداست. در روایت ابن

حسین از آن حضرت منظور از شفع و وتر نماز است که بعضی زوج و بعضی فرد است و در روایت جابر از آن حضرت، شفع: روز قربان، و وتر: روز عرفه است، این روایات در تفسیر اهل سنت نیز آمده است.

در تفسیر برهان از تفسیر قمی نقل کرده: *الْفَجْرِ وَ لَيَالٍ عَشْرٍ*

قال قال: عشر ذی الحجه و الشفع قال قال: رکعتان و الوتر رکعہ

قال و فی حدیث آخر قال الشفع: الحسن و الحسين و الوتر امیر المؤمنین «علیهم السلام».

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۱۴

ناگفته نماند: جواب قسم محذوف است و آن همه مطالب بعدی است که در اول «شرحها» گفته شد، المیزان نیز آن را اختیار کرده است.

۶- ۸- *أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ. إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ. الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ* این سه آیه یکی از شواهد قسمها و یکی از وعده‌های الهی که در مسیر زمان به قوم عاد رسیده است، ماجرای آنها در بسیاری از آیات قرآن ذکر شده است با بادی سوزان منجمد شده و از بین رفتند. *وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا* حاقه / ۶- ۸. ولی مراد از آیه ظاهراً از بین رفتن شهر آنهاست *أَلَمْ تَرَ* در آیه به معنی دانستن است که یکی از معانی «رأی» علم است.

«ارم ...» عطف بیان است از «عاد» و تقدیر آن: «*أَلَمْ تَرَ* کیف فعل ربك بآرم ذات العمداد» می‌باشد و اگر اینطور نبود معلوم نمی‌شد که آن شهر مربوط به قوم عاد بوده است.

به هر حال آیه صریح است در اینکه شهر ارم شهری بود که در آن روزگار شهری به عظمت و شکوه آن در روی زمین وجود نداشت، بهشت شداد که در تفسیر این آیه در تفاسیر نقل شده است، از افسانه‌هاست، پهلوان این افسانه کعب الاحبار یهودی و وهب بن منبه است. من مشروح آن را در قاموس قرآن (ارم) نوشته‌ام به آنجا رجوع شود.

۹- ۱۲- *وَتَمُودَ الَّذِي جَاءَ بِالصَّخْرَةِ بِالْوَادِ. وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأُوتَادِ. الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ. فَمَا كَثُرُوا فِيهَا الْفُسَادَ* این آیات دومین شاهد قسم‌ها و مقسم به‌های ادله سوره است یعنی قسم به زمان و انسانهایی که در مسیر زمان واقع هستند که عذاب خدا در کمین طاغیان است.

«و تمود» عطف است به «عاد» و تقدیر آن «*أَلَمْ تَرَ* کیف فعل ربك بتمود»

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۱۵

است، علت نصب آن غیر منصرف بودن است مانند «فرعون». قوم تمود چنان که در بسیاری از آیات آمده است ناقه صالح علیه السلام را کشتند در نتیجه عذاب خدا آنها را گرفت و از ابری که بالای سرشان بود آن قدر صاعقه ریخت تا همه هلاک شدند، علت هلاکت آنها و فرعون همان طغیان و فساد بود که در روی زمین به وجود آوردند، تفصیل جریان آنها در سوره هود گذشت، لفظ *جَاءُوا الصَّخْرَةَ* ...

که در جاهای دیگر نیز آمده است حاکی از پیشرفت آنها در زندگی است.

در تفسیر برهان از علل الشرائع از ابان احمر نقل کرده گوید از حضرت صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از *وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأُوتَادِ* چرا فرعون را ذی الأوتاد گفته‌اند؟ فرمود: او چون می‌خواست مردی را شکنجه کند او را بر روی زمین می‌انداخت، دستها و پاهایش را به چهار میخ می‌بست، گاهی او را روی چوبی می‌گذاشت و به چهار میخ می‌کشید و می‌گذاشت تا بمیرد لذا خدا او را ذی الأوتاد نامید.

۱۳ و ۱۴- *فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ إِنَّ رَبَّكَ لَبَالِغٌ صَادٍ* یعنی نتیجه طغیانها و افسادها آن بود که خدا پشت سر هم عذاب شدید و دردناک را بر آنها فرو ریخت. آمدن «صب» بجای «انزل» حاکی از متتابع و پشت سر هم بودن، و نکره آمدن عذاب حاکی

از تفخیم و بزرگ بود آن است.

إِنَّ رَبَّكَ بِالْمِرْصَادِ تَعْلِيلَ آمَدِنِ عَذَابِ فِي اثر طغیانها است، یعنی این عذاب تار و مار کننده به علت آنست که پروردگار در کمین ظالمان و طاغیان است این جمله از آنست که عذاب و انتقام خدا در پی بدکاران و ستمگران می‌باشد نه اینکه خدا در مکانی نشسته باشد، آری این یک قانون لا یزال الهی است در گذشته و حال و آینده، خاندان منفور پهلوی نیز روی این قانون تار و مار شدند.

در خطبه ۹۵ نهج البلاغه فرموده:

«و لئن امهل الله الظالم فلن يفوت اخذه

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۱۶

و هو له بالمرصاد علی مجاز طریقه و بموضع الشجی من مساع ريقه»

یعنی اگر خدا به ظالم مهلت می‌دهد که از گرفتن او غفلت نمی‌کند. خدا در گذرگاه راه اوست و در جای استخوان از محل فرو رفتن آب دهان اوست.

در مجمع‌البیان آمده: روایت شده که علی علیه السلام در معنی این آیه فرموده خدای تو قادر است که اهل معاصی را با جزایشان مجازات کند:

«قال معناه ان ربك قادر علی ان یجزی اهل المعاصی جزائهم»

و نیز در مجمع‌البیان از حضرت صادق علیه السلام نقل شده: مرصاد پلی است بر صراط که بنده‌ای با ظلم به بنده‌ای از آن نمی‌گذرد:

«عن الصادق علیه السلام انه قال المرصاد قنطرة علی الصراط لا یجوزها عبد بمظلمة عبد».

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۱۷

[سوره الفجر (۸۹): آیات ۱۵ تا ۳۰]

اشاره

فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ (۱۵) وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ (۱۶) كَلَّا بَلْ لَا تَكْرُمُونَ الْيَتِيمَ (۱۷) وَ لَا تَحَاضُونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ (۱۸) وَ تَأْكُلُونَ الثَّرَاتِ أَكْلًا لَمًّا (۱۹) وَ تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا (۲۰) كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا (۲۱) وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا (۲۲) وَ جِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَ أُنِّي لَهُ الذِّكْرَى (۲۳) يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي (۲۴) فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا (۲۵) وَ لَا- يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ (۲۶) يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (۲۷) ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً (۲۸) فَادْخُلِي فِي عِبَادِي (۲۹) وَ ادْخُلِي جَنَّتِي (۳۰)

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۱۸

۱۵- اما انسان، چون پروردگارش او را امتحان کند، اکرام نماید و نعمتش دهد گوید پروردگار من مرا اکرام کرده است.

۱۶- و اما چون او را امتحان کند و روزی‌اش را بر او تنگ گیرد، پروردگارم مرا ذلیل گردانید.

۱۷- نه، بلکه یتیم را اکرام نمی‌کنید.

۱۸- بر طعام مسکین یکدیگر را تشویق نمی‌کنید

- ۱۹- میراث را با حصه دیگران می‌خورید.
- ۲۰- مال را به طور افراط دوست می‌دارید.
- ۲۱- نه، چون زمین به طور کامل کوبیده شود.
- ۲۲- پروردگارت و ملائکه صف صف بیایند.
- ۲۳- آن روز جهنم آورده شود، آن روز این گونه انسان متذکر می‌شود ولی تذکر چه فائده‌ای بر او دارد.
- ۲۴- گوید: ای کاش برای این زندگیم چیزی از پیش می‌فرستادم.
- ۲۵- آن روز کسی مانند خدا عذاب نمی‌کند.
- ۲۶- و کسی مانند خدا نمی‌بندد.
- ۲۷- ای نفس با اطمینان.
- ۲۸- بر گرد به سوی پروردگارت راضی و مرضی
- ۲۹- داخل شومیان بندگان من
- ۳۰- داخل شو به بهشت من.

کلمه‌ها

قدر: تنگ گرفت. یکی از معانی قدر، تنگ گرفتن است: «قدر الله علیه الرزق: ضيقه».

اهانت: هون (بضم-ه) و هوان: خواری و ذلت. اهانت: خوار کردن

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۱۹

و ذلیل کردن.

تکرمون: کرم (بر وزن شرف) و کرامت: شرافت، نفاست، عزت «لا تکرمون» عزیز و محترم نمی‌دارید.

یتیم: کودکی که پدرش مرده است، اگر به سن بلوغ رسید باو یتیم گفته نمی‌شود، در حیوانات با مردن مادر است.

تحاضون: حض: تشویق و ترغیب محاضه: بین الاثنین و تشویق کردن یکدیگر است.

تراث: وراثت: منتقل شدن مال به کسی از دیگری بدون خریدن و نظیر آن، لذا مال میت را میراث، ارث و تراث گفته‌اند «المیراث ما صار للباقي من جهة البادی».

لما: لم (بر وزن شم): جمع کردن. «لم الشيء لما: جمعه و ضمه» آن در آیه به معنی (ملموم- مجموع) است یعنی حصه او با حصه وراث دیگر جمع شده است.

جما: جم کثیر و بسیار. «جم الماء: کثر و اجتمع» به معنی متعدی نیز آید: یعنی زیاد کردن.

دکا: کوبیدن. و کوبیده شده. «دک الحائط دکا: دقه و هدمه و کسره حتی سواه بالارض» علی هذا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًا دَكًا یعنی به طور کامل کوبیده شد.

وثاق: وثوق، ثقه: اعتماد کردن «وثق به وثوقا و ثقه» یعنی به او اعتماد کرد. وثاق (بکسر اول و فتح آن): چیزی است که با آن می‌بندند مانند زنجیر و ریسمان. مصدر نیز آید به معنی بستن.

ایثاق نیز به معنی بستن است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۲۰

شرحها

در این آیات می‌فرماید نعمت و گرفتاری هر دو آزمایشی است از جانب خدا، صاحب نعمت پیش خدا عزیز نیست گرفتار پیش خدا ذلیل نیست، بلکه هر دو در معرض آزمایش هستند تا از امتحان چطور خارج شوند. انسان دارای نعمت، که در مال دیگران خیانت می‌کند، به وارث صغار ظلم می‌کند به مسکینان بی‌اعتناست چطور می‌تواند پیش خدا عزیز و محترم باشد؟! او در وقت آمدن عذاب بیدار خواهد شد ولی فائده‌ای به حالش ندارد، اما آنکه از آزمایش خوب در آید وارد ردیف بندگان خاص خدا خواهد شد، خدا از او خشنود، او از خدا خشنود (اللهم ارزقنا).

۱۵ و ۱۶- فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ این دو آیه تفریع است بر آیات: أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ... و نیز این دو آیه زبان حال و حکایت وضع دو گروه است، نه اینکه به زبان چنین سخنی بگویند. و ایضا حکایت حال «انسان بما هو انسان» است و گر نه تربیت شدگان توحید چنین نیستند.

ناگفته نماند: انسانها به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروهی در نعمت و گروهی گرفتار و مبتلا- گروه اول خود را مورد کرامت و لیاقت ذاتی پنداشته و نعمت را به برتری و فضیلت ذاتی خود مستند می‌دانند و بحکم: إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ / ۶ و ۷، طغیان می‌کنند و کوس اَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى می‌زنند چنان که درباره عاد، ثمود و فرعون گفته شد.

گروه دوم کفر می‌ورزند، به زمین و زمان بد می‌گویند و بیدین می‌شوند، خود را مورد اهانت خدا می‌دانند و «خدا زده» می‌پندارند. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۲۲۱

ولی هر دو گروه، با نعمت و گرفتاری امتحان می‌شوند، نه گروه اول پیش خدا عزیز هستند و نه گروه دوم نزد خدا خوار و ذلیل می‌باشند. عزت و ذلت بسته به آنست که چگونه از عهده امتحان بر بیایند، نظیر این دو آیه بسیاری داریم از جمله: وَ بَلَّوْنَاَهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ اعراف / ۱۶۸ یعنی انسانها با نعمتها و گرفتاریها آزمایش می‌شوند: وَ نَبَلُّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ اِلَيْنَا تُرْجَعُونَ انبیاء / ۳۵، آری شر و خیر هر دو امتحانند. ایضا: فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ انعام / ۴۲، صریح است در اینکه گرفتاری برای آزمایش و برای برگشتن به سوی خدا بوده است.

بنا بر آنچه گفته شد: منظور از فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فقر و گرسنگی نیست بلکه عبارت اخراج گرفتاری و مبتلا شدن به بلاهاست و این جمله در جای «سینات- شر- بأساء و ضراء» است و اینکه کسانی در اثر عدم کار و فعالیت و عدم تفکر صحیح گرسنه بمانند و فقیر شوند بگوئیم گرسنه ماندن آنها امتحان خدایی است بسیار بعید است، تنگ شدن روزی گرسنه ماندن نیست بلکه آنست که گرفتاری و بلاها نمی‌گذارد از رزقی که دارد بهره ببرد و الله العالم.

گرچه سخن مفصل شد ولی باز چند نکته باقی است، اول اینکه به قرینه رَبِّي أَكْرَمَنِ رَبِّي أَهَانَنِ ظاهرا مراد از «الانسان» در آیه انسان خداشناس است آیات بعدی در زمینه ارث و مسکین نیز آن را تأیید می‌کند اگر منظور انسان مشرک باشد کلمه «ربی» ندای فطرت او است گرچه به زبان انکار می‌کند.

دوم: امتحان لازمه زندگی و طریق تکامل در مراحل انسانیت است در صورتی که از عهده آن بر بیاید و در تکامل برای اهل عذاب شدن است، اگر از عهده‌اش بر نیاید آری إِنَّمَّا نُمَلِّئُ لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ آل عمران / ۱۷۸.

سوم: فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ نشان می‌دهد که نعمت دادن یک نوع اکرام ابتدایی

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۲۲۲

است که اگر از عهده امتحان بر بیاید مداوم خواهد بود.

۱۷- ۲۰- كَلَّا بَلْ لَّا- تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ وَ لَّا- تَحْرِصُونَ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ وَ تَأْكُلُونَ الثَّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا وَ تَحْبُونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا لَفْظ «كلا» ردع است از رَبِّي أَكْرَمَنِ یعنی: نه، خدا با نعمت دادن شما را محترم و عزیز نداشته است زیرا که شما یتیم را اکرام نمی‌کنید و در

کار مسکینان بی اعتنائید ... و نیز این آیات روشن می‌کند که اکرام خدا در صورتی است که به این فرمانها و تحریمها عمل کنند. یعنی اگر یتیم را اکرام کردید و نگذاشتید ضایع شود و اگر یکدیگر را بر انفاق و طعام نیازمندان تشویق کردید و جامعه را متعادل نمودید، و مال فرزندان صغار را تصاحب نکردید، و دنیا پرست و مال پرست نشدید، پیش خدا محترم هستید. این مطالب اگر مورد عمل قرار گیرند جامعه انسانی روی سعادت خواهد دید.

در مجمع البیان فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله انگشت سبابه و انگشت وسطی دستش را نشان داد و فرمود:

«انا و کافل الیتیم فی الجنة لهاتین».

۲۱-۲۴- کَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذُّكْرَى يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي آيات شریفه در رابطه با انسانی است که اهل طغیان است و می‌گوید:

رَبِّي أَكْرَمَنِ یعنی اینگونه انسان بعد از آمدن قیامت و عذاب نادم می‌شود ولی ندامت به حال او سودی نخواهد داشت.

لفظ «کلا» باز ردع است از فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ یکی از شرائط آمدن قیامت کوبیدن و ریز ریز شدن زمین است، تکرار «دکا» دلالت بر کمال کوبیده شدن دارد «کشاف گوید: «دکا بعد دک» منظور از آمدن خدا، آمدن فرمان

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۲۳

خداست «۱» وَالْأَمْرُ يُؤْمَدُ لِلَّهِ انْفِطَارًا / ۱۹، به عبارت دیگران منظور از آمدن خدا آنست، وعده‌های خدا چنان عملی می‌شود و چنان تحقق پیدا می‌کند که تمام حجابات و ابهامها از آنها بر طرف می‌شود نظیر: يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ نور / ۲۵، علی هذا نسبت «آمدن» به خدا مجاز عقلی است.

آمدن ملائکه برای اجراء فرمان خداست، در جای دیگر آمده است وَيَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا فرقان / ۲۵، «صفا صفا» حال است به معنی «مصطفین» زمخشری در تفسیر آن گوید: «فیصطفون صفا بعد صفا».

ظهور وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ آنست که جهنم قابل نقل و انتقال است و آن را می‌آورند، شاید منظور از آن آشکار شدن جهنم باشد نظیر: وَبُرْزَتِ الْجَحِيمِ لِمَنْ يَرَى نازعات / ۳۶ وَبُرْزَتِ الْجَحِيمِ لِلْغَاوِينَ شعراء ۹۱.

در زمینه آمدن جهنم روایتی در مجمع البیان از رسول خدا صلی الله علیه و آله از طریق ابو سعید خدری نقل شده که آن حضرت فرمود ... هفتاد هزار ملک جهنم را می‌آورند و با هفتاد هزار افسار آن را می‌کشند، یکباره چنان گسترده می‌شود که اگر در آن حال بماند همه را می‌سوزاند، من پیش جهنم می‌آیم، جهنم می‌گوید ای محمد صلی الله علیه و آله با من چکار داری؟ خدا گوشت تو را بر من حرام کرده است همه در آن روز «نفسی نفسی» گویند

«و ان محمدا يقول رب امتی امتی».

این روایت در کشاف و تفسیر ابن کثیر و جاهای دیگر با کمی تفاوت نقل

(۱)

عن علی بن فضال قال: سئلت الرضا علیه السلام عن قول الله عز وجل وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا فقال ان الله سبحانه لا يوصف بالمجىء و الذهاب تعالی عن الانتقال انما یعنی بذلك و جاء امر ربك (الميزان) تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۲۴ شده است.

و در تفسیر برهان از امالی شیخ از حضرت رضا از پدرانش از امیر المؤمنین از رسول خدا صلوات الله عليهم نقل گردیده است. وَأَنَّى لَهُ الذُّكْرَى کنایه از بی فائده بودن تذکر است، یعنی «من انی ینفع له الذکرى»، آن وقت با نهایت تأثر می‌گوید: يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي ای کاش برای این زندگیم عملی از پیش می‌فرستادم، منظور از «حیاتی» حیات آخرت است.

۲۵-۲۶- فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدًا قرائت مشهور در «يعذب- يوثق» صیغه معلوم است، از مردی بنام ابو قلابه نقل شده که مردی که از رسول خدا خوانده بود که بر من بفتح ذال و ثاء خواند (مجمع البيان).

ضمیر «عذابه- وثاقه» راجع به خداست یعنی در آن روز هیچ کس مانند خدا عذاب نمی‌کند و هیچ کس مانند خدا به زنجیر نمی‌کشد، یعنی عذاب و بستن خدا در آن روز بالاتر از بستن و عذاب خلق است، این تعبیر برای تشدید انداز است. و این اختیار مجمع البيان و المیزان می‌باشد.

بنا بر قرائت دوم ضمیر «عذابه- وثاقه» راجع به انسان است یعنی در آن روز کسی مانند این انسان طاغی عذاب نمی‌شود و مانند او به زنجیر کشیده نمی‌شود (نعوذ بالله من النار).

۲۷-۳۰- يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي ترسیم مرگ و آخرت انسانی است که موخید است و از عهده امتحان بر آمده است، نفس مطمئن انسانی است که قلبش با وعده‌های خدا اطمینان و آرامش پیدا کرده و در زندگی مطیع خدا بوده است، این نفس، مطمئن و آرام است،

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۲۲۵

می‌داند که هر چه برای خدا انجام دهد بی پاداش نخواهد بود و هر گرفتاری که در راه خدا پیش آید سبب رفعت مقام او است، پس قلبش کاملاً مطمئن و آرام است.

در اثر اطاعت از خدا و رسیدن به پاداش، به مقام «راضیه مرضیه» رسیده است که او از خدا و خدا از او خوشنود است (اللهم ارزقنا منظور از «عبادی» بندگان خالص خداست که از پیش گذشته‌اند.

خطاب ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ ... شامل وقت مرگ تا رسیدن به بهشت است و اَدْخُلِي جَنَّتِي راجع به دخول بهشت است، اضافه جنت بیاء متکلم برای تشریف و عظمت بهشت است، این تعبیر فقط یک بار در قرآن مجید آمده است.

ناگفته نماند: ظاهراً منظور از «نفس مطمئنه» در آیه روح انسان است در این زمینه روایتی در کافی کتاب جنائز نقل شده است:

سدیر صیرفی گوید به امام صادق علیه السلام گفتم: فرزند رسول خدا فدایت شوم آیا مؤمن قبض روح خود را ناپسند می‌دارد؟ فرمود: نه و الله چون ملک الموت برای قبض روح او می‌آید، جزع و ناله می‌کند، ملک الموت می‌گوید: ای دوست خدا ناله مکن به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را برانگیخته است من برای تو از یک پدر مهربان، نیکوکارتر و مهربانترم که بالای سر تو حاضر شود، نگاه کن بین.

در این هنگام رسول خدا، امیر المؤمنین، فاطمه، حسن، حسین، امامان که از فرزندان آنها هستند علیهم السلام بر او ممثل و نمودار می‌شوند، به او گفته می‌شود: این رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و امامان صلوات الله علیهم که رفقای تو هستند، فرمود: چشم خود را باز کرده و نگاه می‌کند.

در آن موقع ندا کننده‌ای از جانب خدای با عزت روح او را ندا می‌کنند یا ايتها النفس المطمئنة که به محمد و اهل بیت او مطمئن بودی ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۲۲۶

راضیه (بالولاية) مرضیه (بالثواب) فَادْخُلِي فِي عِبَادِي (یعنی محبدا و اهل بینه) وَادْخُلِي جَنَّتِي در آن وقت چیزی به او محبوبتر از خروج روح او و لا حق شدن به منادی نیست.

روز چهارشنبه دوم جمادی الاولی سال هزار و چهار صد و سه مطابق ۲۷ / ۱۱ / ۶۱ تفسیر سوره «و الفجر» به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۲۲۷

تفسیر احسن الحدیث ج ۱۲ ۲۶۹

سوره بلد**اشاره**

در مکه نازل شده و بیست آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- سوره بلد سی و پنجمین سوره است (۱) که بعد از سوره «ق و القران» در مکه نازل گردید، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره نود می‌باشد، احتمال دارد که در سال سوم بعثت، قبل از اظهار دعوت و پیش از نزول فَاَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَاَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ حجر/ ۹۴ نازل شده باشد و الله العالم.

۲- عدد آیات آن به اجماع قارئان بیست آیه است و به نقل تفسیر خازن دارای هشتاد و دو کلمه و سیصد و بیست حرف است.

۳- علت نامگذاری با «بلد» ظاهراً وقوع کلمه بلد در اول آن است از حضرت صادق صلوات الله علیه در فضیلت آن چند روایت در تفسیر برهان نقل شده است.

۴- سوره مبارکه به شهادت آیات آن، مکی است، میزان گوید: به قولی مدنی است، ولی سیاق آیات آن را تأیید نمی‌کند.

۵- شأن نزولی برای این سوره ظاهراً یافته نیست، هدایت بشر نزول آن را لازم گرفته است.

۶- خلاصه مطالب سوره به گفته میزان چنین است: خلقت انسان بر رنج و مشقت پایه گذاری شده، هیچ کاری از کارهای زندگی خالی از مشقت و زحمت

(۱) در صورتی که ترتیب نزول قطعی باشد

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۲۸

نیست، راحتی خالص فقط در آخرت میسر است، پس چه بهتر که انسان بر تکالیف و فرموده‌های خدا صبر و عمل کند و رنج ترک معصیت را بر خود هموار سازد و داخل عقبه اطعام گرسنگان و اکرام یتیمان شود تا از اصحاب یمین و نیکوکاران گردد و الا آخرتش مانند دنیا پر از عذاب و رنج خواهد بود هُم اَصْحَابُ الْمَشَاةِ عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّوَصَّاةٌ.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۲۹

سوره البلد مکیه و هی عشرون آیه نزلت بعد سوره ق

[سوره البلد (۹۰): آیات ۱ تا ۲۰]**اشاره**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا اَقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ (۱) وَاَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ (۲) وَاَلِدِّ وَاَمَا وَلَدٌ (۳) لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِي كَبَدٍ (۴)

أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ (۵) يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَا لَا يُبَدَأُ (۶) أَيْحَسِبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ (۷) أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ (۸) وَاَلْسَانًا وَشَفَتَيْنِ

(۹)

وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ (۱۰) فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ (۱۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ (۱۲) فَكَيْ رَقَبَهُ (۱۳) أَوْ إِطْعَمَ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْعَبَةٍ (۱۴)
 يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ (۱۵) أَوْ مَسِيكِيًا ذَا مَتْرَبَةٍ (۱۶) ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ (۱۷) أُولَئِكَ أَصْحَابُ
 الْمَيْمَنَةِ (۱۸) وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ (۱۹)
 عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤَصَّدَةٌ (۲۰)

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۳۰

به نام خدای رحمان رحیم

- ۱- نه، قسم می‌خورم به این سرزمین
 - ۲- حال آنکه تو ساکن هستی در این سرزمین
 - ۳- قسم به پدری بزرگوار و پسری که تولید کرد.
 - ۴- حقا که انسان را در رنج آفریده‌ایم
 - ۵- آیا گمان می‌کند که هرگز کسی بر او قادر نیست
 - ۶- می‌گوید: مال فراوانی را تباه کردم
 - ۷- آیا می‌پندارد کسی او را ندیده است؟
 - ۸- آیا برای او دو چشم نیافریده‌ایم؟
 - ۹- و یک زبان و دو لب؟
 - ۱۰- و هدایت کرده‌ایم او را به دو راه خیر و شر
 - ۱۱- داخل آن گردنه نشد
 - ۱۲- چه می‌دانی آن گردنه چیست؟
- تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۳۱
- ۱۳- آزاد کردن برده است.
 - ۱۴- یا طعام دادن در روز گرسنگی
 - ۱۵- یتیمی را که خویشاوند است
 - ۱۶- یا مسکین خاک افتاده‌ای را
 - ۱۷- سپس (نشد) از آنان که ایمان آورده و سفارش به صبر کردند و سفارش به رحمت.
 - ۱۸- آنها اهل برکت هستند کسانی که آیات ما را انکار کردند آنها
 - ۱۹- اهل شومی و شقاوتند
 - ۲۰- بر آنهاست آتشی پیوسته

کلمه‌ها

بلد: سرزمین. در قاموس گوید: «البلد و البلده ... کل قطعۀ من الارض مستحیزه عامره او غامره» علی هذا بلد به معنی شهر نیست بلکه به معنی سرزمین و دیار است، استعمال قرآن نیز چنین است.
 حل: مصدر است به معنی نازل شدن. گویند: «حل به حلا و حلولاً»
 نزل: آن در آیه به معنی فاعل «نازل-مقیم» است. در مجمع فرموده «الحل: الحال و هو الساکن».

کبد: (بر وزن شرف) سختی و رنج. «الکبد: شده الامر» و بر وزن کتف به معنی جگر است. راغب گوید: بر وزن فرس، به معنی درد جگر و بر وزن کتف به معنی جگر است.

لبداء: (بضم اول و فتح دوم) به معنی کثیر و بسیار است، طبری فرموده:

لبد به معنی کثیر و مأخوذ است از «تلبد الشیء» یعنی شیء رویهم انباشته شد.

نجدین: نجد: محل مرتفع. سرزمین نجد را در عربستان از آن نجد گفته‌اند

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۳۲

که نسبت به «تهامه» مرتفع است، هر زمین مرتفع را نجد گویند (مجمع‌البیان) مراد از «النجدین» در آیه دو راه خیر و شر است است، به علت واضح و آشکار بودن نجدین گفته شده است «نجد الامر نجودا: وضوح و استبان».

اقتحم: اقتحام: هجوم و داخل شدن به تندی، «اقتحم النزل: هجمه» «اقتحم فلان عقبه» رمی نفسه فیها بشده و مشقه».

العقبه: گردنه. راهی در قله کوه طبری در علت تسمیه آن فرموده:

لازم است در آن، عقوبت و تنگی و خطر را متحمل شد، به قولی علت تسمیه آن است که باید با تعاقب از آن عبور کرد.

فك: باز کردن، جدا کردن «فك الشیء فکا: فصله و ابان بعضه عن بعض».

رقبه: گردن. اطلاق آن به انسان از باب «قصد الكل من الجزء» است مراد از آن در آیه «برده» است.

مسغبه: سغب و مسغبه: گرسنگی. راغب و اقرب توأم با رنج بودن را اضافه کرده‌اند.

مقربه: مقربه و قریبی: قرابت نسبی.

متربه: مجمع‌البیان آن را احتیاج شدید گفته است که گویی: فقیر از کثرت فقر به خاک چسبیده است «ذا متربه»: به خاک افتاده.

مرحمة: رحمت و مرحمت هر دو به یک معنی است.

میمنة: یمن (بر وزن عقل و قفل) مبارک بودن «الیمن: البركة» میمنه را قاموس برکت گفته و راغب طرف راست معنی کرده مثل میسره.

اقرب الموارد هر دو را گفته است، آن در آیه به معنی برکت است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۳۳

مشئمة: شومی و نامبارکی. همچنین است «شؤم».

مؤصدة: وصد: بافتن. ثبوت. «وصد الثوب: نسجه» و گویند: «و صد الشیء» یعنی ثابت شد «و صد بالمكان» یعنی ملازم و مقیم شد،

ایصاد را بستن و در تنگنا قرار دادن گفته‌اند، ظاهراً مراد از «مؤصده» پیوسته، ثابت و ملازم است.

شرحها

خلاصه مطالب این سوره همان است که در بند ۶ از المیزان نقل گردید، اینک می‌رسیم به تفسیر آیات شریفه.

۱- ۴- لا اُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ وَ اَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ وَ الْوَالِدِ وَ مَا وُلَدَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِي كَبَدٍ در این آیات، خداوند سوگند یاد می‌کند که انسان را در سختی و رنج آفریده است، نظیر: یا اَیُّهَا الْاِنْسَانُ اِنَّكَ کَادِحٌ اِلَى رَبِّكَ کَدْحًا فَمَلَّاقِيهِ انشقاق / ۶، ابتدا مفردات آیات سپس تناسب قسم با مقسم به را مطرح می‌کنیم.

درباره «لا اقسام» در سوره تکویر / ۱۵ توضیح داده‌ایم که به احتمال قوی «لا» برای نفی کلام مفروض خصم است یا برای تأکید قسم، آیه وَ اَنْتَ حِلٌّ مَوْقِعِ بَلَدٍ را مستحکم می‌کند یعنی: سزاوار است که به بلد سوگند یاد شود که تو در آن ساکن هستی، تو که حامل وحی خدایی، سبب عظمت این سرزمین می‌باشی.

در میان احتمالاتی که درباره والد و ما ولد گفته‌اند، مناسبتر از همه آنست که مراد از «والد» ابراهیم و از «ما ولد» پسرش اسماعیل علیهما السلام باشد که بانی کعبه و سبب به وجود آمدن مکه بوده‌اند، نکره آمدن «والد» حاکی از عظمت -

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۲۳۴

آنست و اطلاق «ما» به اولی‌العقل نظیر و الله اعلم بما وضعت آل عمران / ۳۶ است که حاکی از عظمت مریم می‌باشد، اینکه گفته شد مورد قبول‌المیزان است «۱» به نظر بعضی مراد ابراهیم و همه فرزندان او است و به قولی منظور آدم و فرزندان او می‌باشد.

ناگفته نماند: تربیت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآل‌ه‌وسلمت که در رسالت خویش با آنها مواجه شد از آن طرف اسکان هاجر و اسماعیل در مکه توسط حضرت ابراهیم که گفت: رَبَّنَا إِنِّي أَسِيَّكُنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِعَوْدِ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ ابراهیم / ۳۷، از نمونه‌های بارز مشقات زندگی است، بدین وسیله رابطه قسم و مقسم به در آیات کاملاً روشن می‌شود.

علی‌هذا این سوگندها در آیات، سوگند به دلیل مطلب است گویی نویسنده‌ای می‌گوید: قسم به این نوشته که نویسنده‌ام یعنی قسم به این سختیها و گرفتاریها که انسان در مشقت آفریده شده است.

۵-۷- أَيْحَسِبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا أَيْحَسِبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ.

آیه اول نتیجه مطلب سابق است یعنی انسان در مشقت آفریده شده اگر اختیار در دست خودش بود، در مشقت نبود، پس انسان مقهور قدرت و اراده خداست، نمی‌تواند بگوید: کسی بر من قدرت و برتری ندارد و آن وقت تکبر و طغیان بکند.

از آیه دوم فهمیده می‌شود که بعضی از مردم ایمان آورده و مقداری در راه خدا انفاق کرده و در مقام منت گفته است: مالی زیادی تلف کردم. ولی آیا

(۱) جمع آمدن موازین دلالت دارد که هر یک از اعمال از لحاظ حق بودن میزان بخصوصی دارد مگر آنکه بگوئیم: موازین جمع موزون است.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۲۳۵

می‌پندارد که کسی او را نمی‌بیند، حال آنکه خدا او را می‌بیند و پاداش خواهد داد، در آیات بعدی آمده: سعادت در ایمان، عمل، انفاق و امثال آن است.

طبرسی رحمه‌الله فرموده: گویند او حرث بن عامر بن نوفل بن عبد مناف بود که گناه کرد و از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره آن پرسید، حضرت امر فرمود مقداری کفاره بدهد، گفت: از وقتی که به دین محمد وارد شدم مال من در کفارات و نفقات از بین رفت.

۸-۱۰- أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ این سه آیه ظاهراً در رابطه با آیه أَيْحَسِبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ است یعنی: خدایی که به انسان دو چشم داده و به واسطه آن دو، او را بینا کرده، آیا می‌شود خودش بینا نباشد و انفاقگران را نبیند؟! خدایی که به او زبان و دو لب داده تا ما فی الضمیر خویش را به دیگران بفهماند و آنها را دانا کند، آیا می‌شود خودش دانا نباشد و از کار بندگان بیخبر ماند؟! خدایی که راه خیر و شر را به او فهمانده و او خوب و بد را تشخیص می‌دهد آیا می‌شود خودش اعمال نیک و بد بندگان را تشخیص ندهد؟! منظور از «نجدین» دو راه آشکار خیر و شر است نظیر وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا شمس / ۷ و ۸.

در مجالس شیخ از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است آن حضرت به هشام بن سالم درباره وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ فرمود:

«الخیر و الشر»

و در روایت دیگری از آن حضرت:

«قال نجد الخیر و نجد الشر ۳» (برهان).

۱۱- ۱۶- فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَ مَا ادْرَاكُ مَا الْعَقَبَةُ فَكُّ رَقَبَةٍ اَوْ اِطْعَامٌ فِی یَوْمٍ ذِی مَسْئَعَةٍ یَتِیْمًا ذَا مَقْرَبَةٍ اَوْ مِسْکِیْنًا ذَا مَتْرَبَةٍ اِیْنَ آیَاتِ نَتِیْجَهٗ گِیْرِی اَسْتِ اِز آیَاتِ سَابِقِ، یَعْنِی حَالَا کَه اِنْسَانِ دَر مَشَقَّتِ اَفْرِیْدَهٗ شُدَهٗ، حَالَا کَه خَیْر و شَر رَا تَشْخِیصِ مِی دَهْد چِرَا اِیْنَ قِسْمَتِ مَشَقَاتِ رَا

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۳۶

اختیار نمی‌کند تا به سعادت برسد، او که بناست پیوسته در مشقت باشد، لا اقل راه خوب را اختیار کند تا آخرتش مثل دنیا نباشد. در این آیات، آزاد کردن برده، اطعام یتیم و مسکین، داخل شدن به عقبه و تحمل مشکل خوانده شده است. در کافی کتاب الزکاة باب «فضل اطعام الطعام» از معمر بن خلاد نقل کرده: حضرت رضا صلوات الله علیه وقت غذا خوردن کاسه‌ای در نزد خویش می‌گذاشت، طعامی که محضر آن حضرت می‌آوردند از هر یک مقداری در آن کاسه می‌گذاشت، بعد می‌فرمود آن را به مساکین بدهند، سپس آیه فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ را تلاوت می‌کرد و می‌فرمود خدای عز و جل دانسته است که همه قدرت آزاد کردن بنده ندارند، طعام دادن را راه برای بهشت گردانیده است.

۱۷- و ۱۸- ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ اُولَئِكَ اَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ بِه نَظَرِ الْمِيزَانِ «ثم كان عطف است بر «اقتحم» یعنی: «فلا اقتحم العقبة و لا كان من الذين آمنوا» قول الميزان از همه آنچه گفته‌اند، قوی به نظر می‌رسد «تواصوا» سفارش کردن به همدیگر است، آمدن توصیه راجع به صبر و رحمت در زمینه خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِی کَبَدٍ است یعنی به این دو مشقت در راه خدا، یکدیگر را سفارش می‌کنند یکی خویشتن داری به کف نفس از گناهان و فرمانبری از خدا، دیگری رحمت و عاطفه نسبت به فقراء و یتیمان.

«اولئك» اشاره است به آنچه از فحوای آیات گذشته معلوم می‌شود یعنی آنان که وارد عقبه شده و ایمان آورده و سفارش به صبر و رحمت کرده‌اند اهل برکت می‌باشند و مبارک می‌باشند، منظور از «ميمنه» به قرینه «مشمئه» به یمن و مبارکی است نه اصحاب یمن، آری آنها مفید و پرفائده هستند هم به خودشان و هم به دیگران.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۳۷

۱۹- ۲۰- وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ اَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ مَقَابِلِ آيَةِ قَبْلِي اَسْتِ، شَايْد مَرَادِ اِز آیَاتِ، هَمْ آیَاتِ اَفَاقِی و اِنْفَسِی بَاشْد کَه بَوِجُودِ خُدَا و تَوْحِيدِ اَوْ دَلَالَتِ دَارِنْد و هَمْ آیَاتِی کَه تَوْسُطِ اَنْبِیَا بَر مَرْدَمِ خَوَانْدَه مِی شُود، اَنّهَا اَهْلِ شُومِی و بَدْبَخْتِی مِی بَاشْنْد کَه آتَشِی جَاوِیْدَانِ و مَلَاذِمِ دَر کَمِیْنِ اَنّهَا سْتِ، اَخْرَتَشَانِ مَانِنْدِ دَنِیَا شِیْشَانِ پَر اِز زَحْمَتِ و رَنَجِ خَوَا هَدِ بُوْد. دَر رُوزِ چَهَار شَبَه نَهْمِ جَمَادِیِ الْاُولَى هَزَار و چَهَار صَد و سَه مَطَابِقِ ۴/ ۱۲/ ۱۳۶۱ تَفْسِیْرِ سُوْرَه بِلْدِ بَه پَايَانِ رَسِیْد.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۳۸

سوره شمس

اشاره

در مکه نازل شده و پانزده آیه است

نظری به سوره مبارک

- ۱- سوره مبارکه شمس بیست و ششمین سوره است که بعد از سوره «قدر» در مکه نازل گردید. در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره نود و یک است.
- ۲- عدد آیات آن در شمارش قارئان مکی شانزده و در شمارش دیگران پانزده است و چون قارئان کوفی جزء غیر مکی‌هاست، لذا پانزده بودن را انتخاب کردیم «۱» علت اختلاف آن است که قارئان مکی، فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا را یک آیه شمرده‌اند ولی بقیه، آن را تا «فسواها» یک آیه دانسته‌اند، به نقل تفسیر خازن، این سوره دارای پنجاه و چهار کلمه و دویست و چهار حرف است.
- ۳- نامگذاری آن به «سوره شمس» ظاهراً برای وقوع لفظ شمس در اول آن است.
- ۴- آیات سوره شاهد صدق است که سوره مکی است و ظاهراً کسی خلاف آن را نگفته است.
- ۵- شأن نزولی برای این سوره نقل نشده است، وانگهی سؤال از چنین حقیقتی به خیال کسی نمی‌رسید، خداوند طبق نیاز انسانها و به مقتضای مصلحت یک حقیقت بسیار عالی را در این سوره بیان فرموده است.
- ۶- خلاصه مطالب سوره بعد از نقل آیات و «کلمه‌ها» در اول «شرحها» بیان خواهد شد.

(۱) شیخ طوسی رحمه الله نیز در تبیان پانزده را انتخاب کرده است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۳۹

سوره الشمس مکیه و هی خمس عشر آیه نزلت بعد سورة القدر

[سوره الشمس (۹۱): آیات ۱ تا ۱۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا (۱) وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا (۲) وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّهَا (۳) وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا (۴)
 وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا (۵) وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَّاهَا (۶) وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا (۷) فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (۸) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا (۹)
 وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (۱۰) كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا (۱۱) إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا (۱۲) فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا (۱۳) فَكَذَّبُوهُ
 فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا (۱۴)
 وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا (۱۵)

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۴۰

به نام خدای رحمان رحیم

- ۱- قسم به آفتاب و قسم به شعاع گسترده آن.
- ۲- قسم به ماه، آن گاه که در پی آفتاب آید.
- ۳- قسم به روز، آن گاه که آفتاب را ظاهر می‌سازد.
- ۴- قسم به شب آن گاه که آفتاب را می‌پوشاند.
- ۵- قسم به آسمان و قسم به قدرتی که آن را بنا نهاده است.
- ۶- قسم به زمین و قسم به قدرتی که آن را گسترده است.
- ۷- قسم به نفس انسان و قسم به قدرتی که آن را ساخته است.

- ۸- پس فاجر شدن و تقوی را به آن الهام کرده است.
- ۹- قطعاً رستگار شد آنکه نفس را پاک کرد.
- ۱۰- و قطعاً نومید شد آنکه نفس را با آلودگی‌ها پوشانید.
- ۱۱- قوم ثمود در اثر طغیانش، پیامبر را تکذیب کرد.
- ۱۲- وقتی که شقی‌ترین آنها بپاخواست.
- ۱۳- رسول خدا به آنها گفت از ناقه خدا و از حصه آب آن حذر کنید.
- ۱۴- پیامبر را تکذیب کرده و ناقه را کشتند.
- ۱۵- خدا عذاب را در اثر گناهشان بر آنها آورد و همگانی کرد خدا از عاقبت عذاب نمی‌ترسد.

کلمه‌ها

ضحیها: ضحی: راغب گوید: ضحی: شعاع گسترده آفتاب است طبرسی فرموده: آن در اصل به معنی ظهور است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۴۱

تلاها: تلو (بر وزن جسر) و تلاوت: تبعیت و از پا رفتن، گوید: «تلا فلانا تلو: تبعه» طبرسی فرموده: تبعه «طبرسی فرموده: تلاوت به معنی تبعیت است، خواندن را بدان علت تلاوت گویند که بعضی حروف را به بعضی تابع می‌کنند و الْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا قسم به ماه که در پی آفتاب می‌آید و آن را تعقیب می‌کند.

جلاها: جلو (بر وزن عقل): آشکار شدن و آشکار کردن، تجلیه به معنی آشکار کردن است. «جلاها» یعنی آشکار کرد آن را.

طحیها: طحو مانند دحو به معنی گسترش دادن است «طحا الشیء: بسطه و مده» طبرسی فرموده: طحو و دحو هر دو به یک معنی است. آن فقط یک بار در قرآن مجید آمده است.

سواها: تسویه به معنی پرداختن و مرتب کردن است.

الهمها: لهم در اصل به معنی بلعیدن است «لهم الشیء لهما: ابتلعه بمرء» الهام تفهیم بخصوصی است از جانب خدا، راغب گوید: الهام القاء چیزی است در قلب و مخصوص است به اینکه از جانب خدا و از ملاء اعلی باشد، آن فقط یک بار در قرآن مجید آمده است.

فجور: گناه کردن. فجر در اصل به معنی شکافتن است. راغب گوید:

گناه را از آن فجور گویند که پرده دیانت را پاره می‌کند.

افلح: فلح (بر وزن شرف) و فلاح و افلاح: رستگاری، افعال آن در همه قرآن از باب افعال آمده است.

زکاهها: تزکیه در آیه به معنی پاک کردن است از آلودگی و گناهان.

دساها: دس: پنهان کردن. «دسه فی التراب» آن را در خاک پنهان کرد.

طغوی: اسم است از طغیان. «الطغوی: الاسم من طغا».

انبعث: برخاست. گویی در آن قید سرعت ملحوظ است، در اقرب الموارد

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۴۲

آمده: «انبعث: اندفع ... اسرع فی السیر».

سقیها: سقی: آب دادن. «سقیاء»: حصه آب. بعضی آن را مصدر و بعضی اسم مصدر گفته‌اند، مراد از آیه حصه آب است.

عقروها: عقر: بریدن. «عقر الکلب و الفرس: قطع قوائمه بالسیف» ظاهراً کشتن ناقه صالح به واسطه قطع پاهایش بوده است.

دمدم: دمدمه به چندین معنی آمده است یکی: به زمین چسباندن، گویند: «دمدمت الشیء» یعنی: آن را به زمین چسباندیم. دیگری: مشمول و فراگیری در کشف گوید: فَدَمَدَمَ عَلَيْهِمْ اَطْبَقُ عَلَيْهِمُ الْعَذَابُ در قاموس آن را غضب معنی کرده است «دمدم علیه: غضب علیه» ظاهراً منظور از آن در آیه، شمول و فراگیری است.

عقبی: عقب (بر وزن قفل) و عقبی: عاقبت شیء «العقبی: جزاء الامر و آخر کل شیء».

شرحها

در این آیات چند مطلب هست اول: این نوع قسمها و مقسم به در تمام قرآن نظیر آن نیامده است، حتی خداوند سه دفعه به خودش به عنوان بانی آسمان، گسترنده زمین و آفریننده نفس انسان، قسم یاد می‌کند، و آن گاه در جواب قسم می‌گوید: نجات در پاکیزه کردن نفس و حرمان از رحمت خدا در ناپاک کردن آن است، عجباً!!! خداوند چنین می‌گوید: قسم به آفتاب و شعاع تابناک آن، قسم به ماه که در پی آفتاب می‌آید، قسم به روز که آفتاب را ظاهر می‌سازد، قسم به شب که آفتاب را می‌پوشاند، قسم به قدرتی که آسمان را ساخته است، قسم به زمین پهناور و قسم به آن مشیتی که آن را گسترده است، قسم به نفس و قسم به خدایی که نفس را آفریده است که هر کس نفس خود را از آلودگی

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۴۳

شرک، کفر و هواها پاک کرد، نجات یافت، عجباً!!! پس عجباً!!! از این قسمها و از این مقسم به، آری تفهیم مطلب به این سوگندها نیاز داشته است.

دوم: فرمانده تمام اعمال نیک و بد، نفس انسان و قلب و درک انسان است اگر نفس و قلب، نورانی، موحد، پاک و با تقوی شد، اعمال آدمی مفید و مؤثر واقع خواهد شد و گر نه، جز فساد و تباهی از او بروز نخواهد کرد، این همه قتل و کشتارها، این همه افساد و ظلم، این همه محروم کردن انسانها به دست طاغوتیان، همه و همه نتایج درونهای تیره، قلوب مشرک و کافر، و دل‌های پر از هواهای نفسانی است، نگارنده کلماتی پیدا نمی‌کنم که عظمت این سوگندها و این مقسم به را مجسم نمایم، «یدرک و لا یوصف» است.

سوم: ارتباط قسمها با مقسم به، دو گونه است، اول قسم خوردن خدا به خودش که روشن است، دوم در قسم خوردن به آفتاب و ماه و روز و شب، نور بر ظلمت غلبه دارد، زیرا فقط شب از عوامل ظلمت است، شاید نظر آن باشد که عوامل هدایت بیشتر از عوامل گمراهی است و نیز نشان می‌دهد که این عوامل دست بدست هم داده و به هم مرتبط شده‌اند تا انسان آفریده شده و در مسیر اللہ قدم بردارد، آری خدا برای خلقت انسان این همه سرمایه گذاشته است از آیه كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِكُفْرَائِهِمْ وَاتَّخَذُوا آلِهَتَهُمْ آلِهَةً إِلَّا اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِكُفْرَائِهِمْ وَاتَّخَذُوا آلِهَتَهُمْ آلِهَةً إِلَّا اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ناپاک شدن نفس به وجود آمده، ذکر شده است.

۱-۴- وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاها وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا به نظر می‌آید «ضحی» برای کثرت توضیح است زیرا در گفتن شمس غیر از شعاع و نور چیزی به نظر نمی‌آید مگر آنکه بگوئیم: هم نور در نظر است و هم منبع نور، چنان که در «نفس» هم خودش در نظر است و هم اعمالی که از آن صادر می‌شود.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۴۴

به نظر می‌آید مراد از قید «تلاها» ادامه نور است یعنی قسم به ماه که با نور آن، نور آفتاب تداوم پیدا می‌کند، در آیه وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا ظاهر آن است که ضمیر «ها» به شمس بر می‌گردد یعنی: قسم به روز که آفتاب را ظاهر می‌کند، آری آمدن روز در اثر حرکت زمین، سبب آشکار شدن آفتاب می‌گردد گرچه در تعبیر دیگری، وجود روز بسته به آمدن خورشید است، اینکه گفته‌اند: ضمیر «ها» راجع است به ارض یا ظلمت یا دنیا همه بعید هستند که ذکر از آنها در سابق نیامده است.

ایضا ضمیر مؤنث در «یغشاها» به شمس راجع است که آمدن شب در اثر حرکت زمین سبب پنهان شدن آفتاب می‌گردد، رجوع ضمیر به ارض بعید است.

۵-۸- و السَّمَاءِ وَ مَا بَنَاهَا وَ الْأَرْضِ وَ مَا طَحَاهَا وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا مراد از لفظ «ما» در هر سه مورد، خداست آمدن «ما» به جای «من» اشاره به تفخیم و تعجب است یعنی قسم به آن قدرتی که آسمان را بنا نهاده است و هکذا، نظیر آن در آیات دیگر نیز آمده است مانند وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى لَیْلٍ / ۳، علی هذا مراد از «ما» قدرت و مشیت و نظیر آنست که همان خدای سبحان باشد.

مسأله «طحاها» و گستردن زمین در بسیاری از آیات آمده است، شاید منظور از آن ظهور اولین قسمت خشکی از زمین و وسعت یافتن آن باشد، ذوبان مرکز زمین نشان می‌دهد که زمین در ابتدای خلقت مذاب بود، سپس در اثر کاسته شدن از حرکت و حرارت آن، اولین قسمت از آن منجمد گردید و به تدریج وسعت یافت تا همه مذاب را پوشانید، در روایات آمده است که اولین قسمت منجمد شده زمین کعبه بوده است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۴۵

در کافی کتاب الحج باب

«اول ما خلق الله من الارضین موضع البیت»

از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل کرده:

«ان الله دحی الارض من تحت الکعبه الی منی، ثم دحاها من منی الی عرفات ... فالارض من عرفات و عرفات من منی من الکعبه». مراد از «نفس» قهرا نفس انسان و روح اوست که یک موجود مستقل است و اگر بگوئیم مراد شعور و درک انسان است باز به روح او تطبیق می‌شود به هر حال، آیه حاکی از استقلال آن است نه اینکه شیء اعتباری باشد و همان است که در یا ایتها النفس المطمئنه فجر / ۲۷ کذلک سولت لی نفسی ان النفس لاماره بالسوء یوسف / ۵۳ و لا أقسم باللؤامه قیام / ۲ و آیات دیگر، آمده است. لفظ «سواها» حاکی است که نفس یک ساخته و پرداخته الهی است، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا ... نشان می‌دهد که خدا به طور تکوین زمینه خیر و شر و ضلالت و هدایت را در نفس قرار داده است.

۹ و ۱۰- قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا این دو آیه جواب سوگندهاست، منظور از تزکیه نفس آنست که آن را از آلودگیهای شرک و هواهای نفسانی پاک کند و با تقوی و توحید آن را مزین نماید دس نفس آنست که با شرک و کفر و هوی، زمینه هدایت آن را مهمل و بلا اثر گذاریم تا در راه توحید رشد نکند، در واقع هواها ظاهر شده و تقوای آن پنهان گشته است به عبارت دیگر: به حسب فطرت، خدا به نفس فهم فجور و تقوی را الهام کرده است هر که زمینه تقوایی آن را رشد داد، رستگار شد و اگر با شرک و کفر و خواهشهای حرام زمینه تقوایی آن را از کار انداخت از رحمت خدا نومید گردید.

۱۱-۱۳- كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۴۶

آیات تا آخر سوره یک شاهد عینی است از خاب من دساها که قوم صالح طغیان کردند و صالح را تکذیب نمودند یعنی قلوبشان را طغیان گرفت، زمینه تقوای آن را از کار انداخت، مصداق «خاب» و نومیدی شدند و تار و مار گشتند.

منظور از اشقای ثمود همانست که ناقه صالح را پی کرد و کشت گفته‌اند:

نام او «قدار بن سالف» بود که شقاوت و طغیان او و تشویق قوم او، سبب آن جنایت گردید.

در مجمع البیان نقل کرده: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: شقی ترین گذشتگان کیست؟ گفت: کشنده ناقه صالح. فرمود: شقی ترین آخرین کیست؟

گفت نمی‌دانم فرمود: آن کس است که بر فرق تو شمشیر می‌زند «۱» در تفسیر برهان نظیر آن از عمار یاسر نقل شده است «۲».

نَاقَةُ اللَّهِ تَقْدِيرُهَا «احذروا ناقة الله» است یعنی حذر کنید از ناقة خدا و از اینکه به آن صدمه‌ای برسانید و حذر کنید از حصه آب او و از اینکه مانع آب خوردن او شوید و گرنه عذاب خدا شما را خواهد گرفت، این آیه نظیر آیه قَالَ هَذِهِ نَاقَةُ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَظِيمٍ شعراء / ۱۵۵ می‌باشد.

۱۴ و ۱۵ - فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا.

(۱)

«عن صهيب عن ابيه قال: قال رسول الله (ص) لعلي بن ابي طالب (ع) من اشقى الاولين؟ قال عاقر الناقة: صدقت فمن اشقى الاخرين قال قلت لا اعلم يا رسول الله قال: الذي يضربك على هذه و اشار الى يافوخه».

(۲)

«عن عمار انه قال: قال النبي (ص) يا علي اشقى الاولين عاقر الناقة و اشقى الاخرين قاتلك» تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۴۷

مفعول «دمدم» محذوف است، تقدیر آن «دمدم علیهم ربهم العذاب» است یعنی خدا عذاب را بر آنها عمومی و فراگیرنده کرد. ضمیر «سواها» اگر راجع به دمدمه باشد، معنایش آنست که: خدا عذاب را بر آنها همگانی کرد به طوری که احدی نجات نیافت و اگر راجع به «ثمود» باشد به تعبیر قبیله بودن می‌باشد، یعنی آنها را با خاک یکسان کرد، این هر دو در تفاسیر آمده است. ضمیر «عقباها» راجع به دمدمه یا تسویه است یعنی خدا از عاقبت و پی آمد عذاب نمی‌ترسید، خدا مانند طاغوتها نیست که عذاب کند و از ته دل لرزان باشد او فعال ما یشاء است و دستی بالای دستش نیست.

روز جمعه هیجدهم جمادی الاولی یکهزار و چهار صد و سه مطابق ۱۳/۱۲/۱۳۶۱ تفسیر سوره «الشمس» به پایان رسید و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۴۸

سوره لیل

اشاره

در مکه یا در مدینه نازل شده و بیست و یک آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- سوره مبارکه «و اللیل» نهمین سوره است که بعد از سوره «اعلی» در مکه معظمه نازل گردید، علی هذا باید در سال اول بعثت نازل شده باشد «۱» در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره نود و دوم می‌باشد، اما بنا بر شأن نزولی که خواهد آمد، احتمال هست که مدنی باشد.

۲- عدد آیات آن به اتفاق همه بیست و یک آیه است، شیخ طوسی در تبیان و شیخ طبرسی در مجمع البیان به اجماعی بودن آن تصریح کرده‌اند به نقل تفسیر خازن این سوره دارای هفتاد و یک کلمه و سیصد و ده حرف است.

۳- نامگذاری آن به «اللیل» به علت وقوع لفظ «لیل» در اول آن است.

۴- مفسران از قبیل طبرسی، شیخ طوسی در تبیان به نقل از ابن عباس زمخشری، خازن، نسفی، بیضاوی و امثال آنها تصریح کرده‌اند

که سوره مکی است ولی شأن نزولی که شیعه و سنی نقل کرده است و همچنین آیات سوره به نظر می‌رساند که آن مدنی است. در المیزان فرموده: به مکی و مدنی بودن هر دو احتمال می‌رود.

در تفسیر برهان از قرب الاسناد حمیری نقل شده: محمد بن ابی نصر بزندی

(۱) در صورتی که ترتیب نزول قطعی باشد و انگهی مکی بودن حتمی نیست.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۴۹

گوید: از حضرت رضا صلوات الله علیه شنیدم که در تفسیر وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى فرمود: مردی در باغ مردی دیگر درخت خرمایی داشت و صاحب باغ را اذیت می‌کرد، او به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله شکایت کرد، حضرت صاحب درخت را خواست و فرمود: آن درخت را به من بده در مقابل درخت خرمایی در بهشت، او قبول نکرد.

مردی از اهل مدینه که او را ابو دحداح می‌گفتند پیش آن مرد رفت و گفت: درخت خرماي خود را به من بفروش در مقابل باغی که دارم، او قبول کرد، ابو دحداح نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله آمده و گفت یا رسول الله درخت خرماي فلانی را در مقابل باغ خودم خریدم، حضرت فرمود: برای تو در مقابل آن نخلی است در بهشت خداوند بر رسول خود نازل کرد وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى ... تَرَدَّى

طبرسی رحمه الله آن را به نحو مفصلی از اسباب النزول و احدی نقل کرده خازن نیز آن را در تفسیر خود مانند طبرسی نقل می‌کند، در تفسیر ابن کثیر نیز چنین است.

ناگفته نماند: آیات سوره نیز از وقوع قضیه‌ای حکایت دارد.

۵- مطالب سوره بعد از «کلمه‌ها» خواهد آمد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۵۰

سوره الیل مکیه و هی احدی و عشرون آیه نزلت بعد سوره الاعلی

[سوره الیل (۹۲): آیات ۱ تا ۲۱]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى (۱) وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى (۲) وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى (۳) إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى (۴)

فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى (۵) وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى (۶) فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى (۷) وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَى (۸) وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى (۹)

فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى (۱۰) وَ مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى (۱۱) إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى (۱۲) وَ إِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَ الْأُولَى (۱۳) فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى (۱۴)

لَا يَصِيْهَا إِلَّا الْأَشْقَى (۱۵) الَّذِي كَذَّبَ وَ تَوَلَّى (۱۶) وَ سَيَجْزِيْهَا الْأُنْفَى (۱۷) الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى (۱۸) وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى (۱۹)

إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى (۲۰) وَ لَسَوْفَ يَرْضَى (۲۱)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۵۱

به نام خدای رحمان رحیم

- ۱- قسم به شب وقتی که موجودات را می‌پوشاند
 - ۲- قسم به روز وقتی که آشکار می‌شود
 - ۳- قسم به قدرتی که مذکر و مؤنث را آفریده است
 - ۴- که تلاش شما انسانها گوناگون است
 - ۵- اما کسی که انفاق کند و در آن تقوی داشته باشد
 - ۶- و وعده خوبتر خدا را تصدیق کند
 - ۷- حتما او را به خصلت آسان‌تر موفق می‌کنیم
 - ۸- و اما کسی که بخل ورزد و با آن بی‌نیازی جوید
 - ۹- و وعده نیکوتر خدا را تکذیب کند
 - ۱۰- حتما او را به خصلت سخت‌تر می‌رسانیم
- تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۵۲
- ۱۱- چون به هلاکت مشرف شود مالش او را بی‌نیاز نمی‌کند
 - ۱۲- هدایت انسانها بر عهده ما است
 - ۱۳- آخرت و دنیا ملک ما است
 - ۱۴- شما را از آتشی مشتعل بیم می‌دهم
 - ۱۵- که به آن جز شقی‌تر داخل نمی‌شود
 - ۱۶- شقی‌تری که حق را تکذیب کرده و از آن اعراض نموده است
 - ۱۷- پرهیزکارتر به طور حتم از آن دور می‌شود
 - ۱۸- کسی که مال خویش را انفاق می‌کند و می‌خواهد که پاک شود
 - ۱۹- کسی را نزد او نعمتی نیست که پاداش داده شود
 - ۲۰- لیکن برای طلب رضای پروردگارش انفاق نمی‌کند
 - ۲۱- به زودی از پاداش خدا خوشنود می‌شود

کلمه‌ها

یغشی: غشی: پوشاندن و فراگرفتن «غشیه الامر: غطاء».

تجلی: تجلی: آشکار شدن. جلو (بر وزن عقل): آشکار شدن و آشکار کردن.

شتی: شت و شتات و شتیت: پراکنده شدن و پراکنده کردن. شت و شتیت وصف نیز آمده است به معنی متفرق و پراکنده جمع اولی اشتات و جمع دومی شتی است مثل مریض و مرضی.

نیسره: یسر (بر وزن قفل): آسانی. تیسیر: آسان کردن نیسره: آسان می‌کنیم او را یعنی توفیق می‌دهیم به او چنان که در مجمع و کشاف گفته است.

یسری: مؤنث ایسر است یعنی: آسانتر، موصوف آن باید مؤنث باشد مانند: طریقه، طاعت و شریعت.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۵۳

استغنی: استغناء: طلب بی‌نیازی «استغنی الله: سأله ان یغنیه» آن در آیه به معنی بی‌نیازی جستن با بخل است. به نظر راغب استغنا مثل

غنی به معنی بی‌نیازی است.

عسری: مؤنث اعسر است یعنی: سختتر، موصوف آن باید مؤنث باشد مانند طریقه و نحو آن.

تردی: ردی: هلاکت. تردی: قرار گرفتن در معرض هلاکت. «تردی»:

در معرض هلاکت قرار گرفت.

تلظی: لظی: شعله خالص. زبانه آتش. «اللظی: اللهب الخالص» تلظی:

مشتعل شدن. «تلظی»: مشتعل شد.

تولی: تولی چون با «عن» باشد معنای اعراض می‌دهد.

یتزکی: زکاء: نمو و زیادت. «یتزکی»: پاک می‌شود و زیادت پیدا می‌کند.

وجه: چهره. و نیز به معنی ذات شیء و نفس شیء آید چنان که در مصباح فیومی، صحاح جوهری، قاموس فیروزآبادی، مفردات راغب و اقرب‌الموارد تصریح شده است، مفسران وجه الله را ذات الله تفسیر کرده‌اند. غرض از ابتغاء وجه الله، طلب رضای خداست.

شرحها

این سوره در زمینه انفاق در راه خدا و کمک رسانی به خلق خداست و نیز در بیان بخل و امساک می‌باشد و روشن می‌کند که خدا انفاقگر را توفیق می‌دهد تا عمل خود را به آسانی و با طوع و رغبت انجام دهد و بر او سنگینی نداشته باشد اما انسان مکذب و بخیل در وضعی و حالتی می‌افتد که کار نیک بر او ثقیل و سنگین باشد و از مالی که اندوخته نتواند کسب آبرو کند. بالاخره اولی کار را تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۵۴

در دنیا بی‌زحمت انجام می‌دهد و در آخرت اهل بهشت می‌شود، دوم کار نیک بر او سخت می‌شود لذا کار نیک انجام نمی‌دهد و در آخرت اهل عذاب می‌شود.

سوگندها که در اول سوره آمده است بعدا بررسی خواهد شد.

۱-۴- وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ

در این آیات چند مطلب را می‌شود مطرح کرد. اول اینکه شب و روز و مذکر و مؤنث بودن از مظاهر قدرت خدا و از نظام اتم جهان است و یکی از اسرار عجیب خلقت مسئله نر و مادگی است، در انسان و حیوان و نباتات و به وسیله آنست که خلقت به طور خود کار پیش می‌رود و جای نقصها پر می‌شود «سبحانک ما اعظمک و اعلمک» خدایا چقدر با عظمت و دانا و توانایی!!! سوگندها انسان را به طبیعت و نظام جهان متوجه می‌کند.

دوم: اینها همه مخالف هم هستند و آثار مخالف دارند، شب اثرش پوشاندن و پنهان کردن اشیاء است، روز اثرش ظاهر و آشکار کردن اشیاء می‌باشد مؤنث و مذکر در عین حال که خلاف همند، آثار مخالف دارند، اولی جنبه قابلی و دومی جنبه فاعلی دارد. سوم: تناسب این آیات با مقسم به شاید آن باشد که شما انسانها نیز جزئی از جهان خلقت هستید، اعمال و آثارتان مختلف و متفرق است، بعضی آتشنا و بعضی بهشترا است. و الله العالم.

منظور از «ما» در «وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ» خداست، آمدن «ما» برای تفخیم و تعظیم است یعنی سوگند به آن موجود عظیم و سوگند به آن قدرت بزرگی که مذکر و مؤنث را آفریده است. آیه: إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ جواب قسمهاست یعنی تلاش شما انسانها متفرق و مخالف است، در آیات زیر تلاشهای مخالف که بعضی در راه حق و بعضی در راه انکار حق تلاش می‌کنند بیان گردیده

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۵۵

است.

۵-۷- فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى مراد از اعطاء، انفاق مال و از «اتقی» ظاهراً تقوی در انفاق است یعنی اعطاء و انفاق او باید فی سبیل الله باشد، منظور از «الحسنی» وعده ثواب و بهشت است که لازمه‌اش اعتقاد به معاد می‌باشد، یعنی: «و صدق بالعهده الحسنی او المثوبه الحسنی»، مقصود از جمله اخیر ظاهراً آن است که او را به حالت و خصلتی موفق می‌کنیم که کارهای خوب را به نحو آسان و از روی رغبت انجام دهد، آری اگر کار از روی تقوی و اعتقاد به معاد و پاداش باشد، بر انسان سهل و آسان می‌شود چون دادن یک باغ در مقابل یک نخل و انفاق آن در راه خدا که برای ابو دحداح آسان بود، زحمت در راه خدا برای مؤمن شیرین‌تر از عسل است.

۸-۱۰- وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى

این به عکس انسان اولی است «استغنی» یعنی با بخل کردن بخواهد که غنی شود، تکذیب وعده حسنی لازمه‌اش انکار معاد است، عسری حالت و خصلتی است که عمل به کارهای نیک را بر انسان تنگ و دشوار می‌کند و مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضَمَّ لَهُ يَجْعَلْ صِدْرَهُ ضَيْقًا حَرْجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ انعام/ ۱۲۵ در نتیجه به اعمال خوب توفیق پیدا نمی‌کند.

۱۱ و ۱۳- وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَى

دنباله مطلب گذشته است، در اینجا سه مطلب هست.

اول: آنکه معاد را تکذیب کرده و با بخل، به مال و ثروت رسیده است، چون مشرف به هلاکت و مرگ شود ثروتش او را از هلاکت کفایت نمی‌کند و باز نمی‌دارد، ممکن است منظور از آن رسوایی دنیا نیز باشد چنان که مثلاً

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۵۶

امثال ابو لهب‌ها و پهلوی‌ها را مال و ثروت کفایت نکرد. إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِي عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ آل عمران/ ۱۰.

دوم: این سخنان که به انسان گفته می‌شود از آن جهت است که خدا هدایت بشر را به عهده گرفته و بر خود واجب کرده است، و مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا اسراء/ ۱۵، منظور از هدایت همان ارائه طریق به وسیله انبیاست.

سوم: دنیا و آخرت، خلقت و اعاده آن، همه ملک خدا و در اختیار خداست، کسی را حق تعرض به خدا نیست آنچه خدا انجام می‌دهد از روی عدالت و صلاح انجام می‌دهد فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى نجم/ ۲۵.

۱۴-۱۶- فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى. لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى

این آیات نتیجه‌گیری است از بخل ورزیدن و تکذیب معاد. یعنی اینکار عاقبتش جز آتش نخواهد بود، پس شما را می‌ترسانم از اینکه چنین باشید و اهل آتش شوید، منظور از «کذب» اعم از تکذیب معاد و نبوت است که شخص هر دو را تکذیب و از هر دو اعراض می‌کند. این تکذیب و اعراض، او را مصداق «الاشقی» می‌گرداند.

ناگفته نماند: اشقیای بسیار هستند، نظیر بدبختی در بدن، بدبختی در مال بدبختی در گرفتاریها. ولی بدبختتر و اشقی کسی است که در آخرتش بدبخت و شقی باشد، علی‌هذا آیه شامل همه کفار و اهل عذاب می‌شود، نه اینکه بگوئیم اشقی اهل آتش است، اما شقی نه.

۱۷-۱۸- وَ سَيَجْزِيهَا الْأَتَقَى الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى

این دو آیه هم راجع به شخص اول است که از آتش مذکور بدور می‌شود الف و لام «الأتقی» برای عهد ذکر است و اشاره به فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى می‌باشد، «یتزکی» تقدیرش «یطلب ان یتزکی» و مانند آن است یعنی می‌خواهد

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۵۷

که با آن انفاق، پاک شود و نمو کند.

ناگفته نماند: آیه شریفه به قرینه اَلَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ عام است و همه پرهیزکاران را شامل می‌باشد زیرا که يُؤْتِي مَالَهُ وصف عام است. در المیزان فرموده: بعضی از ضایع شدن نفوس تقوی و پرهیز می‌کنند، بعضی از فساد اموال، بعضی از فقر و بیچارگی و بعضی از عذاب خدا پرهیز می‌کند و در راه خدا مال بذل می‌نماید، اما پرهیزکارتر از همه، این قسمت اخیر است پس مفضل علیه «الأتقی» کسی است که با اعطاء مال تقوی نمی‌کند گرچه از دیگر خطرها پرهیز می‌نماید.

۱۹- ۲۱- وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى وَكَسُوفَ يَرْضَى

آیه اول بیان يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى است یعنی: کسی را نزد این شخص نعمتی نیست که برای مقابله با آن چیزی عطا کند، لکن فقط برای طلب رضای خدا عطا می‌کند، علی هذا «تجزی» تقدیرش «تجزی به» است و ضمیر آن به «عطاء» راجع است، «الا» استثناء منقطع و به معنی «لکن» می‌باشد، «الاعلی» وصف «ربه» است، رب والا مقام.

وَكَسُوفَ يَرْضَى یعنی: چنین شخصی به زودی از طرف خدا پاداش داده می‌شود به طوری که راضی و خوشنود شود.

روز جمعه بیست و پنجم جمادی الاولی هزار و چهار صد و سه مطابق ۱۲ اسفند ماه ۱۳۶۱ تفسیر سوره مبارکه به پایان رسید و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۵۸

سوره الضحی

اشاره

در مکه نازل شده و یازده آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- سوره «الضحی» یازدهمین سوره است که بعد از سوره «فجر» در مکه نازل گردید، علی هذا باید در اوائل بعثت مثلاً در اواخر سال اول و یا در اوائل سال دوم نازل شده باشد «۱». در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره نود و سوم است.

۲- عدد آیات آن یازده است، کسی را در آن شکی نیست، طبرسی رحمه الله در آن ادعای اجماع می‌کند. در تفسیر خازن گوید: این سوره دارای چهل کلمه و صد هفتاد و دو حرف است.

۳- تسمیه آن به «الضحی» به علت وقوع این کلمه در اول آنست ظاهراً توسط حضرت رسول صلی الله علیه و آله بدان نام، نامیده شده است.

۴- مفسران معروف امثال طبرسی، زمخشری، بیضاوی، ابن کثیر و مانند آنها گفته‌اند که این سوره مکی است ولی در المیزان فرموده: احتمال مکی و مدنی بودن هر دو می‌رود.

نگارنده گوید: دقت در آیات سوره به طور قطع روشن نمی‌کند که سوره مکی است یا مدنی، زیرا به مطالب مکی و مدنی هر دو قابل تطبیق است، مگر آنکه بگوئیم شأن نزول آینده یقینی است و در مکه اتفاق افتاده است.

۵- در شأن نزول این سوره مبارکه نقل شده که مدتی آمدن وحی به آن

(۱) در صورتی که ترتیب نزول را قطعی بدانیم.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۵۹

حضرت قطع شد، مشرکان گفتند: خدایش محمّد را دشمن داشته، و به وی وحی نمی‌فرستد، این سوره در جواب آنها نازل گردید که خدا تو را نه دشمن داشته و نه رها کرده است، اینک اقوال را نقل می‌کنیم، قبلاً باید بدانیم که این اقوال از اهل بیت علیه السّلام نقل نشده است، فقط در این زمینه یک روایت ضعیف از حضرت باقر علیه السّلام هست که خواهد آمد. ابن عباس گوید: پانزده روز وحی از آن حضرت قطع گردید، مشرکان گفتند: خدایش محمّد را ترک کرده و دشمن داشته است، و گر نه وحی قطع نمی‌شد سوره در جواب آنها نازل گردید.

ابن جریر گوید: فقط دوازده روز وحی قطع گردید، مقاتل چهل روز گفته است، اقوال دیگر نظیر اینها است. در تفسیر برهان از ابی الجارود از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده:

جبرئیل در آمدن به حضور آن حضرت تأخیر کرد، اولین سوره یعنی اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ به آن حضرت نازل شد، سپس در آمدن وحی تأخیر روی داد.

خدیجه (همسر ارجمند آن حضرت) گفت: شاید خدایت تو را رها کرده است که وحی نمی‌فرستد، در این زمینه ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى نماند زیاد بن منذر ابی الجارود زیدی مذهب است که امام باقر علیه السّلام به او لقب سرحوب (شیطان مخصوص) داده بود.

ناگفته نماند: آیه ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى نشان می‌دهد که جریانی در کار بوده و سبب نزول این سوره گشته است ولی قطع وحی را نمی‌شود باور کرد، از آیه وَ لَمَّا خِرَّةٌ خَيْرٌ لَمَكَ مِنَ الْأُولَى و ما بعد آن می‌شود احتمال داد که وسائل مادی علت نزول بوده است، یعنی آن حضرت از لحاظ مالی وسعت نداشته و مشرکان گفته‌اند: اگر پیامبر است چرا خدا به او ثروت نمی‌دهد تا زندگی اش روبراه باشد چنان که در سوره فرقان/ ۸ می‌خوانیم که گفتند: أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنْزٌ

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۶۰

أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا ... و یا منظور احتمال مشقتهاست که فکر نکند این گرفتاریها دلیل قهر خداست و الله العالم. ۶- مطالب سوره و اینکه «و الضحی و الم نشرح» یک سوره‌اند بعدا خواهد آمد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۶۱

سوره الضحی مکیه و هی إحدى عشرة آیه نزلت بعد سوره الفجر

[سوره الضحی (۹۳): آیات ۱ تا ۱۱]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالضُّحَى (۱) وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى (۲) مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى (۳) وَ لَمَّا خِرَّةٌ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَى (۴)
وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى (۵) أَلَمْ يَجِدَكَ يَتِيمًا فَآوَى (۶) وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى (۷) وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى (۸) فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ (۹)

وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ (۱۰) وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (۱۱)

به نام خدای رحمان رحیم

۱- قسم به شعاع گسترده آفتاب

- ۲- قسم به شب وقتی که آرام گیرد
- تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۶۲
- ۳- پروردگارت تو را رها نکرده و دشمن نداشته است
- ۴- آخرت برای تو از دنیا بهتر است
- ۵- به زودی خدایت پاداش می‌دهد که راضی شوی
- ۶- آیا تو را یتیم نیافت و پناه داد؟
- ۷- تو را بیراه دید و هدایت کرد
- ۸- و تو را فقیر یافت و بی‌نیاز کرد
- ۹- پس یتیم را مقهور نکن
- ۱۰- وسائل را با خشونت مران
- ۱۱- نعمت خدایت را بازگو کن

کلمه‌ها

ضحی: گسترش نور آفتاب. چنان که راغب و دیگران گفته‌اند. در صحاح و اقرب گوید: ضحوه بعد از طلوع خورشید و پس از آن ضحی است در مجمع آمده که در اصل آن ظهور است.

سجی: سجو: سکون و آرام شدن. «سجی سجوا: سکن و دام» در نهج- البلاغه خطبه ۱۶۱ آمده: «فی لیل داج و لا غسق ساج» نه در شب تار و نه در ظلمت آرام.

ودعک: ودع: ترک کردن. «ودع الشیء: ترکه» تودیع به معنی پشت سر گذاشتن (ترک کردن) است «ودع فلانا: هجر».

قلی: قلی: بغض شدید «قلاه یقلیه و یقلوه: ابغضه و کرهه غایه الکراهه» طبرسی مطلق بغض گفته است.

آوی: اوی: نازل شدن «اوی منزله و الی منزله: نزل به» ایواء: نازل کردن «آویته ایواء: انزلته» به معنی رحم کردن نیز آمده است منظور از آن ظاهرا پناه دادن باشد، نظیر: لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۶۳

آوی اِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ هود/ ۸۰ و مثل فَأَوَاكُم وَاَيْدِكُمْ بِنَصْرِهِ انفال/ ۲۶، خدا آن حضرت را در منزل ابو طالب پناه داد.

عائل: عیل (بفتح-ع): فقر. «عال یعیل عیلا: افتقر» عائل:

فقیر.

تقهر: قهر: غلبه کردن. دلیل کردن، منظور از «لا تقهر» ظاهرا غلبه در خوردن مال یتیم و در مظلوم کردن او است.

تنهر: نهر: (بر وزن عقل) راندن، زجر کردن، راغب شدت را در آن قید کرده است «نهر السائل: زجره» طبرسی فرموده: آن راندن سائل است با صیحه.

شرحها

در این آیات، ابتدا نور آفتاب و ظلمت شب، مورد قسم واقع می‌شود که یعنی جهان همه‌اش فراز و نشیب و احوال مختلف است، راه توحید از میان اینها می‌گذرد، یتیم، ضال، عائل، سائل همه نمونه‌هایی از ظلمت و نشیب است پناه دادن، و هدایت نمودن و غنی کردن از نمونه‌های فراز نور است، علی‌هذا نباید فکر کنی که گرفتاری نمونه قهر خداست زیرا ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى

سپس اشاره شده به پاداش فعالیتی که در این فراز و نشیب است و **لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ ...** آن گاه فشارهای گذشته آن حضرت را تذکر داده و فرمان می‌دهد:

حالا که با چشم خود آن گرفتاریها را دیده‌ای بر یتیم قهر نکن، سائل را با خشونت مران و نعمت خدایت را بازگو کن. مطالب این سوره در زندگی پر از فراز و نشیب، برای انسان یک تعادل روحی و تشخیص مسیر نشان می‌دهد که انسان چه جور باید زندگی کند و این راه را چطور برود.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۶۴

۱-۴- **وَ الضُّحَىٰ وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَىٰ وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ قِيد «سَجَى»** حاکی از استقرار از ظلمت است تا مقابل باشد با ضحی که گسترش شعاع خورشید است، **ما وَدَّعَكَ ...** جواب قسم است و **لَلْآخِرَةُ ...** نشان می‌دهد که تحمل رنج در دنیا مهم نیست، نباید در دنیا به فکر راحتی باشی پاداش آن سرا برای تو از این دنیا بهتر است یعنی با آنکه خدایت در دنیا دشمنت نداشته است، آخرت بهتر از این است.

۵- **وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ**

تکمیل آیه سابق است به قرینه آیه سابق این اعطاء در روز قیامت خواهد بود و شاید مراد آن باشد که گرچه آخرت برای تو بهتر است ولی در دنیا نیز به قدری پاداش داده خواهی شد که راضی باشی، در این صورت گسترش دین مراد است. و اگر منظور آخرت باشد تطبیق می‌شود به بهشت و شفاعت و امثال آن که در نکته‌ها خواهد آمد.

در تفسیر برهان از حضرت صادق علیه السلام نقل شده:

«يعطيك من الجنة حتى ترضى».

۶-۸- **أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ**

این آیات تعلیل و **لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ ...** است یعنی خدا پاداش رسالت را به تو می‌دهد تا خودت راضی گردی به دلیل اینکه در گذشته نیز داده است.

در این آیات سه مطلب یاد آوری شده است:

اول: آن حضرت یتیم شد، ولی خدا به وسیله جدش عبدالمطلب و عمویش ابو طالب رضوان الله علیهما آن حضرت را کفایت فرمود و نگذاشت ضایع شود در اینجا مطلبی هست که در نکته‌ها خواهد آمد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۶۵

دوم: آن حضرت ضال بود خدا هدایتش کرد، منظور از ضلالت در آیه بی‌نقشه بودن است یعنی پیش از نبوت نقشه‌ای و راهی در پیش نداشتی، نظیر **ما كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ ...** شوری / ۵۲، **تَلَمَّكَ مِنَ الْأَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا هُوَذَا** / ۴۹ نظیر این کلمه درباره موسی علیه السلام نیز آمده است که به فرعون گفت: **فَعَلَّمْتَهَا إِذَا مَا أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خَفَّتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ شعراء / ۲۰ و ۲۱.**

سوم: اینکه آن حضرت بعد از ازدواج با خدیجه کبری علیها السلام از لحاظ مالی فکرش راحت شد که آن زن موحد ثروت خویش را در اختیار آن حضرت گذاشت چنان که گفته‌اند و **اللَّهُ الْعَالِمُ.**

۹-۱۱- **فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ**

نتیجه‌گیری است از آیات گذشته. یعنی حالا که انکسار و فشار یتیم بودن را دیده‌ای یتیمان را دلیل و مقهور مکن. خودت که نادار بوده‌ای خدا بی‌نیازت کرده سائل را زجر و طرد مکن و خدا که به تو نعمت داده آن را با اظهار کردن شکر کن و مستور نگردان، تحدیث نعمت اظهار آنست قولاً و عملاً. روایت شده:

خدا دوست دارد نعمتی را که به انسان داده است آثار آن در انسان دیده شود.

باید نعمتهای فردی و اجتماعی خدا را به همدیگر ذکر کنیم چنان که خدا در قرآن نعمتهای خویش را برای ما بارها یاد آوری فرموده است.

مردی به نام عمرو بن ابی نصر گوید: مردی از اهل بصره به من گفت علی بن الحسین علیه السلام و عبد الله بن عمر را دیدم خانه خدا را طواف می کردند از پسر عمر از اَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ سؤال کردم گفت: خدا امر کرده آنچه به او نعمت داده به مردم حکایت کند، بعد از علی بن الحسین پرسیدم فرمود:

«امرہ ان یحدث بما انعم اللہ علیہ من دینہ» (تفسیر برهان).

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۶۶

نکته‌ها

الضحی و الم نشرح: یک سوره‌اند: فقهاء شیعه رضوان الله عليهم به پیروی از ائمه اطهار عليهم السلام فتوی داده‌اند که و الضحی و الم نشرح و ایضا «لایلاف و الم تر» یک سوره هستند، یعنی در نماز باید هر دو را خواند اینک به بعضی از روایات اشاره می‌شود:

۱- طبرسی رحمه الله در تفسیر سوره «الم نشرح» فرموده: «و روی اصحابنا ان الضحی و الم نشرح سوره واحده ... و كذلك القول فی سوره الم تر کیف و لایلاف قریش».

۲- مفضل بن صالح از امام صادق نقل می‌کند

«قال سمعته یقول: لا یجمع بین سورتین فی رکعة واحده الا الضحی و الم نشرح و الم تر کیف و لایلاف قریش»

(مجمع البیان تفسیر سوره لایلاف).

۳-

«عن ابی العباس عن احدهما علیه السلام قال: الم تر کیف فعل و لایلاف قریش سوره واحده (مجمع البیان).

۴- شیخ در تهذیب باب کیفیت الصلاة از زید شحام نقل کرده:

«صلی بنا ابو عبد الله علیه السلام الفجر فقرء الضحی و الم نشرح فی رکعة»

و نیز در تهذیب و استبصار فی مسوده است: این دو سوره نزد آل محمد صلی الله علیه و آله یک سوره است «هاتین السورتین سوره واحده عند آل محمد صلی الله علیه و آله».

۵- محقق رحمه الله در شرایع فرموده: «روی اصحابنا ان الضحی و الم نشرح سوره واحده و کذا الفیل و لایلاف» سید در عروه فرموده است اگر کسی این دو را در نماز بخواند باید بسم الله را نیز بخواند.

مرحوم طبرسی فرموده: علت یک سوره بودن مربوط بودن آنها به یکدیگر است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۶۷

ناگفته نماند: بعضی از اهل سنت نیز چنین فتوی داده‌اند بدلیل آنکه روایت شده: در مصحف ابی بن کعب میان این دو سوره بسم الله نوشته نشده است.

روایات دیگری در تهذیب و غیره بر خلاف روایات گذشته نقل شده که می‌رساند: یکی از آن دو نیز در نماز کفایت می‌کند لازم است بگوئیم آنها چهار سوره مستقل هستند نهایتاً اهل بیت عليهم السلام فرموده‌اند که در نماز به جای یک سوره دو سوره خوانده شود. صحیحه ابن ابی عمیر در تهذیب باب کیفیت الصلاة حدیث (۲۶۵) چنین است.

«احمد بن محمد عن ابن ابی عمیر عن بعض اصحابنا عن زید الشحام قال: صلی بنا ابو عبد الله علیه السلام فقرء فی الاولى و الضحی

و فی الثانیة الم نشرح لك صدرک».

و لسوف یعطیک ربک فرضی: در رابطه با آیه شریفه و تطبیق آن بر شفاعت روایاتی نقل شده بهتر است به بعضی از آنها اشاره شود.

۱- در تفسیر ابن کثیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده: ما خانواده‌ای هستیم که خدا برای ما آخرت را بر دنیا برگزیده است:

«انا اهل بیت اختار الله لنا الاخرة على الدنيا و لسوف یعطیک ربک فرضی».

۲- در میزان از در منثور نقل شده که حرب بن شریح می‌گوید به ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین (امام باقر علیه السلام) گفت: شفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله که اهل عراق در بین خود حکایت می‌کنند حق است؟ فرمود آری و الله. عمویم محمد حنفیه از علی از رسول الله صلی الله علیه و آله به من حدیث گفت که آن حضرت فرمود: شفاعت می‌کنم برای امت خویش تا خدایم ندا کند: آیا راضی شدی ای محمد؟ گویم: بلی یا رب راضی شدم.

آن‌گاه آن حضرت رو کرد به من و فرمود: ای اهل عراق شما می‌گوئید

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۶۸

امیدوار کننده‌ترین آیه در کتاب خدا این آیه است:

يا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا

گفتم: آری ما چنین می‌گوئیم. فرمود: همه ما اهل بیت می‌گوئیم: امیدوار کننده‌ترین آیه در کتاب خدا و لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ است که آن شفاعت می‌باشد.

۳- طبرسی رحمه الله در مجمع نقل فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل خانه فاطمه شد. فاطمه لباسی به تن داشت از پلاسی که جهاز شتر می‌دوزند، او با دستاس گندم را آرد می‌کرد و به بچه‌اش شیر می‌داد، از دیدن این منظره اشک در چشمان حضرت حلقه زد و فرمود: دخترم تلخی زود گذر دنیا را در مقابل شیرینی آخرت تحمل کن خدا بر من نازل فرموده: و لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ این روایت حاکی است که «یعطیک» راجع به نعمتهای بهشتی است.

۴- ایضا در همانجا از حضرت صادق علیه السلام نقل شده:

«قال الصادق عليه السلام رضا جدي ان لا يبقى في النار موحد».

مرگ پدر رسول خدا (ص): علامه طباطبائی در میزان ذیل آیه أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ می‌نویسد: عبد الله پدر رسول خدا در وقتی از دنیا رفت که آن حضرت در شکم مادرش بود.

ناگفته نماند: این مطلب عقیده اهل سنت است، ولی به عقیده شیعه، آن حضرت از مادر متولد گردید و دو ماهه بود که پدرش عبد الله از دنیا رفت.

مرحوم کلینی در کافی باب مولد النبی فرموده: «و توفی ابوه عبد الله بن عبد المطلب بالمدينة عند اخواله و هو ابن شهرين» یعنی پدرش عبد الله در مدینه نزد دایی‌های خویش از دنیا رفت در حالی که آن حضرت دو ماهه بود.

یعقوبی در تاریخ خود جلد ۲ باب مولد رسول الله صلی الله علیه و آله می‌نویسد: عبد الله پدر آن حضرت بنا بر روایت امام صادق علیه السلام در دو ماهگی آن حضرت وفات یافت، بعضی گویند: وفات عبد الله پیش از ولادت آن حضرت بود ولی این صحیح نیست

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۶۹

زیرا شیعه اجماع دارند که وفات عبد الله بعد از تولد آن حضرت بوده است دیگران گفته‌اند که عبد الله بعد از یک سال از ولادت آن حضرت وفات یافت.

نگارنده گوید: طبرسی رحمه الله در ذیل **أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى** فرموده:

آن حضرت دو ساله بود که پدرش عبد الله از دنیا رفت.

روز جمعه سوم جمادی الثانیه هزار و چهار صد و سه مصادف با وفات حضرت فاطمه سلام الله علیها مطابق ۲۷ اسفند ماه ۱۳۶۱، تفسیر سوره ضحی به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۷۰

تفسیر احسن الحدیث ج ۱۲ ص ۳۰۴

سوره الم نشرح

اشاره

در مکه یا در مدینه نازل شده و هشت آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- الم نشرح دوازدهمین سوره است که بعد از سوره و الضحی در مکه نازل گردید، احتمال دارد که مدنی باشد. در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره نود و چهارم است، بنا بر احتمال مکی بودن باید در اوائل بعثت نازل شده باشد.

۲- عدد آیات آن بالاتفاق هشت است چنان که طبرسی رحمه الله می‌فرماید و آن به نقل تفسیر خازن شامل بیست و هفت کلمه و صد و سه حرف است.

۳- تسمیه آن به **أَلَمْ نَشْرَحْ** ظاهراً به علت وقوع این لفظ در اول آن و از باب «تسمیه الكل باسم الجزء» است.

۴- مشهور آن است که این سوره مکی است، المیزان فرموده: احتمال مکی و مدنی بودن هر دو می‌رود. سخن المیزان کاملاً حق است، چون مطالب سوره به مدنی بودن شبیه‌تر است و نشان می‌دهد که آن حضرت در موقع نزول سوره از بیشتر رنجها آسوده شده و بلند آوازه گشته بود و الله العالم.

۵- مطالب سوره بعد از نقل آیات در «شرحها» خواهد آمد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۷۱

سوره الانشراح مکیه و هی ثمانی آیات نزلت بعد سوره الضحی

[سوره الشرح (۹۴): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ (۱) وَوَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ (۲) الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ (۳) وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ (۴)

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۵) إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۶) فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ (۷) وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ (۸)

- به نام خدای رحمان رحیم
- ۱- آیا برای تو شرح صدر ندادیم؟
 - ۲- و بار سنگین تو را از برداشتیم
 - ۳- باری که بر پشتت سنگینی می‌کرد
 - ۴- آوازه تو را بلند کردیم
 - ۵- حقا که با سختی آسانی هست.
 - ۶- حقا که با سختی آسانی هست.
 - ۷- چون از کاری فارغ شدی در کاری دیگر زحمت بکش.
 - ۸- و به پروردگارت رغبت کن.
- تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۷۲

کلمه‌ها

نشرح: شرح: وسعت دادن. «شرح الشیء: وسعه» شرح صدر کنایه از خویشتن داری و تحمل مصائب است. وضعنا: وضع: گذاشتن، مثل گذاشتن بار به زمین. منظور از آن در آیه برداشتن سنگینی و آسان کردن کار است. وزر: ثقل و ثقیل. اسم و مصدر هر دو آمده است، اغلب در بار گناه به کار می‌رود ولی گاهی در غیر گناه نیز می‌آید چنان که در آیه شریفه به معنی سنگینی بار رسالت است. انقض: نقض: شکستن. خواه ظاهری باشد مانند شکستن استخوان و خواه معنوی، مانند شکستن پیمان. انقاض را سنگینی کردن گفته‌اند «انقضه: اثقله» شاید آن مبالغه در سنگین باشد. عسر: سختی و دشواری. «بسر» سهولت و آسانی. فانصب: نصب (بر وزن عقل): رنج دادن. رنج دیدن و برپا داشتن. آن در آیه فعل امر است یعنی: تلاش کن و خودت را به زحمت انداز. آن در آیه از باب «علم یعلم» است و اگر از باب «ضرب یضرب» باشد به کسر صاد آید به معنی نصب کن است.

شرحها

در این آیات، اول موهبت‌هایی که به آن حضرت داده شده بیان می‌شود، سپس نتیجه گرفته می‌شود که مشکلات با استقامت آسان می‌شود **إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا** و چون فعالیت و تلاش باید دائمی و پیوسته باشد لذا فرمان می‌رسد چون از کاری تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۷۳

فارغ شدی در کار دیگری تلاش کن وانگهی چون تلاش باید جهت دار باشد لذا فرموده: **وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ** روح مطلب در این سوره دو چیز است یکی **فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا** آری از شاخصها و معیارها در زندگی آنست که تحمل شدائد لحظه به لحظه آسانی را در بر دارد و سختیها انسان را می‌سازد و در جهت مطلوب پیش می‌راند آیه حاکی است که آسانی توأم با سختی است نه اینکه آسانی بعد از سختی به وجود می‌آید.

دیگری: ادامه تلاش و تحمل سختیهاست که باید پیوسته به تلاش در زندگی ادامه داد و مقصود را پیش برد.

۱-۴ **أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ. وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ. الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ. وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ**

منظور از شرح صدر آن است خداوند به او توانایی داد تا آمدن وحی، ناراحتیهای تبلیغ رسالت و اذیت‌های مردم را تحمل نماید، این همان است که موسی علیه السلام از خدا می‌خواهد: رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي طه / ۲۵.

وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ عَطْفَ اسْتِ بِرِ اَلَمْ نَشْرَحْ كِه تَقْدِيرِ اَنْ «قَدْ شَرَحْنَا لَكَ صَدْرَكَ» اسْتِ، بَرْدَاشْتِن سَنَكِينِي نَتِيْجَه شَرْحِ صَدْرِ اسْتِ يَعْنِي بَا دَاْدِن سَعَه صَدْرِ بَار سَنَكِيْن رَسَالَتِ رَا بَر تُو سَبَكِ وَ اَسَانِ كَرْدِيْم چنان كه يَسِّرْ لِي اَمْرِي نَتِيْجَه شَرْحِ صَدْرِ مَوْسَى بُوْد.

اَلَّذِي اَنْقَضَ ظَهْرَكَ حَاكِي اسْتِ كِه اَنْ حَضْرَتِ سَنَكِينِي رَا كَامَلَا اِحْسَاسِ مِي كَرْدَه اسْتِ اَيَه وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ بَه اَوَاخِرِ دَعْوَتِ اَنْ حَضْرَتِ تَطْبِيْقِ مِي شُوْد چنان كه اَيَاتِ گزشته به اوائل بعثت منطبق است كه اَنْ حَضْرَتِ بَلَنْدِ اَوَازَه گَرْدِيْدِ وَ اَوَازَه اش به همه جاي عربستان و حتي ايران و مصر و حبشه رسيد. در الميزان و جاهای ديگر، شهادت بر نبوت را در اذان‌ها از مصاديق رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۲۷۴

شمرده‌اند.

۵ و ۶- فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا «۱».

این دو آیه تعلیل آیات سابق است، یعنی رسیدن به آن توفیق‌ها از آن جهت است که با مشقت سهولت هست، تکرار آیه برای تأکید و نشان دادن اهمیت مطلب است.

ناگفته نماند: آیه نمی‌گوید: بعد از سختی آسانی هست بلکه با لفظ «مع» می‌فهماند که آسانی با رنج توأم است، از لحظه تحمل سختی، آسانی به تدریج به دست می‌آید. ولی المیزان معیت را به معنی معیت پی در پی بودن گرفته است نه با هم بودن.

۷ و ۸- فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ

تفریع دو آیه فوق است یعنی: حالا که شدائد سبب آسانی و توفیق است چون از عملی فارغ شدی در عمل دیگری زحمت بکش و تلاش کن و به پروردگارت رغبت نما تا در تحمل شدائد برای تو عنایت کند

«عن الصادق عليه السلام فإذا فرغت من الصلاة المكتوبة فانصب إلى ربك في الدعاء و ارغب اليك في المسئلة يعطيك»

این روایت یکی از مصادیق آیه شریفه است.

نکته‌ها

زمخشری و آیه شریفه: محمود زمخشری در تفسیر کشاف در رابطه با آیه فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ می‌گوید: از جمله بدعتها اینکه بعضی از رافضی‌ها (شیعه) لفظ «فانصب» را به کسر صاد خوانده و گفته‌اند: یعنی علی بن ابی طالب را برای امامت نصب کن. اگر این ادعا برای

(۱) به نظر المیزان الف و لام در العسر برای جنس و نکره بودن «یسرا» برای نوع است.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۲۷۵

رافضی صحیح باشد، ناصبی هم می‌تواند آن را با کسر بخواند و گوید: معنایش آنست که: ناصبی بودن و دشمن داشتن علی بن ابی طالب را رسمی کن.

مرحوم فیض کاشانی در تفسیر صافی بعد از نقل این سخن می‌گوید: نصب امام و خلیفه بعد از تبلیغ رسالت یا بعد از فراغ از عبادت امری معقول بلکه واجب است تا مردم بعد از پیامبر در حیرت و ضلالت واقع نشوند، علی هذا صحیح است که امامت بر تبلیغ رسالت یا عبادت مترتب شود، ولی چطور معقول است که عداوت علی علیه السلام بر تبلیغ رسالت یا عبادت مترتب گردد وانگهی

کتب اهل سنت پر است از اینکه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيهِ السَّلَام را دوست می‌داشت و در تمام حیاتش فضل او را اظهار می‌کرد و از آن حضرت نقل کرده‌اند که فرمود: دوستی علی ایمان و بغض او کفر است.
بنگرید به این آدم که لقب جار الله یافته چطور خدا قلبش را کور کرده تا چنین باطلی و منکری در این مقام به قلم آورده است
«انها لا تعمى الأبصار و لكن تعمى القلوب التي فى الصدور».

روز شنبه چهارم جمادى الثانی سال هزار و چهار صد و سه هجری مطابق ۱۲/۲۸/۱۳۶۱ تفسیر سوره مبارکه الم شرح به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۷۶

سوره «التین»

اشاره

در مکه نازل شده و هشت آیه است

نظری به سوره مبارکه

- ۱- سوره «التین» بیست و هشتمین سوره است که بعد از سوره «بروج» در مکه نازل گردید احتمال دارد که حدود سال چهارم بعثت و یا اواخر سال سوم نازل شده باشد «۱» در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره نود و پنجم است.
- ۲- عدد آیات آن به اجماع قارئان هشت است و به قول خازن، آن دارای سی و چهار کلمه و صد و پنج حرف است.
- ۳- علت تسمیه آن به «سوره تین» ظاهراً وقوع این لفظ در اول آ؟ می‌شود گفت که در زبان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْهِ السَّلَام شده است حضرت صادق صلوات الله علیه به خواندن آن در نمازها سفارش شده است (تا برهان).
- ۴- احتمال مکی و مدنی بودن هر دو در این سوره هست گرچه اکثر مفسران آن را مکی گفته‌اند، زیرا مقیاسی که در گذشته برای تعیین سوره‌های مکی و مدنی گفته شده هر دو در این سوره صادق است، در المیزان احتمال مکی و مدنی بودن هر دو را داده است.
- لیکن مختصر بودن سوره و آیه وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ که مؤید مکی بودن آنست، زیرا این آیه نشان می‌دهد که وقت نزول این سوره، آن حضرت در مکه

(۱) در صورتی که ترتیب نزول قطعی باشد.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۷۷

بوده است.

۵- اگر مراد از دین در فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ جزاء و معاد باشد این سوره روح مطلبش در اثبات معاد است و اگر مراد دین باشد، می‌خواهد بیان کند که آمدن دین مقتضای خلقت و عامل تربیت انسان است، در لزوم آن نباید شک کرد.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۷۸

سوره التین مکیه و هی ثمانی آیات نزلت بعد سوره البروج

[سوره التین (۹۵): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونَ (۱) وَطُورِ سِينِينَ (۲) وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ (۳) لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ (۴)
ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (۵) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۶) فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ (۷) أَلَيْسَ اللَّهُ
بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ (۸)

به نام خدای رحمان رحیم

۱- قسم به انجیر و قسم به زیتون

۲- قسم به طور سینا

۳- قسم به این سرزمین امن

۴- که انسان را در بهترین اعتدال آفریدیم

۵- سپس او را به پستترین پستها برگرداندیم.

۶- مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال شایسته کرده‌اند که آنها راست پاداشی پیوسته

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۷۹

۷- پس چه چیز به تکذیب جزا وادارت می‌کند.

۸- آیا خدا بهترین داوران نیست.

کلمه‌ها

تین: انجیر. آن فقط یک بار در قرآن مجید آمده است.

زیتون: زیتون به درخت زیتون و میوه آن هر دو گفته می‌شود ولی به روغن آن زیت گویند.

طور: آن به مطلق کوه و نیز به کوه معروف صحرای سینا گفته می‌شود مراد در اینجا کوه سینا و محل نزول وحی بر موسی است.

سینین: سینا شبه جزیره‌ای است ما بین دریای مدیترانه و کانال سوئز و فلسطین و خلیج عقبه. ایضا سینا کوهی است در آن شبه جزیره به نام حوریب، شاید اضافه طور به «سینین» بیانیه باشد، به هر حال آن، دو ضبط دارد یکی «سینین» و دیگری سینا چنان که در سوره مؤمنان/ ۲۰ آمده است.

البلد: بلد: سرزمین، منظور از آن سرزمین مکه است چنان که خواهد آمد الْبَلَدِ الْأَمِينِ سرزمین امن و امان.

تقویم: معتدل کردن «قوم الشیء: عدله» مراد از آن ظاهرا آماده کردن انسان برای هدایت خداوند و ارتقاء است که خدا او را در بهترین استعداد و صلاحیت ارتقاء آفریده است و شاید آماده بودن برای صعود و نزول هر دو مراد باشد چنان که در آیات بعدی است.

اسفل: سفلی (بر وزن قفل): پائینی. پستی. سافل: پائین. اسفل: پائین تر.

سافلین: پستها. در قرآن مجید همه جا اسم تفضیل به جمع محلی بالف و لام اضافه شده است مانند: احکم الحاکمین. ارحم

الراحمین.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۸۰

مگر در این آیه که بدون الف و لام آمده است در کشف گوید:

بعضی آن را «اسفل السافلین» خوانده است.

احکم: حکم: داوری «حکم بینهم: قضی و فصل» احکم الحاکمین:

یعنی عادلترین داوران.

شرحها

در این سوره بیان شده که خدا انسان را در بهترین استعداد و اعتدال آفریده است، سپس انسان با پیروی از هوای نفس چنان سقوط می‌کند که از هر موجود پست، پستتر می‌شود، اما گروه دیگری در اثر ایمان و اعمال صالح چنان اوج می‌گیرند که به نعمت ابدی می‌رسند، و چون خدا احکم الحاکمین است، باید در مقابل اعمال این دو گروه، پاداش و کیفری قرار دهد و آن همان معاد و قیامت است و انسان نباید آن را تکذیب کند.

در رابطه با قسمها و مقسم به، ارتباط طور سینین و بلد الامین روشن است زیرا اولی محل ظهور تورات و دومی محل ظهور قرآن است که هر دو در پروراندن انسان و رساندن او به اوج کمال، علت و سبب هستند (البته تورات در عهد خود).

اما انجیر و زیتون شاید بدان جهت ذکر شده‌اند که بدن را اصلاح می‌کنند و ارتقاء می‌دهند مانند موسی و محمد صلی الله علیه و آله که استعداد و روح را اوج می‌دهند و یا آنها مانند انسان فاسد شدن و صالح شدن دارند یعنی سوگند به انجیر و زیتون که درمان مادی و خوراکی هستند، و سوگند به طور سینا و مکه که محل طلوع ارتقاء الهی می‌باشند که ما انسان را ... و الله العالم.

۱-۳- وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ وَطُورِ سِينِينَ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ

ظاهر آیه آنست که مراد از تین و زیتون دو میوه معمولی است. از ابو ذر نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر می‌گفتم میوه‌ای از بهشت نازل شده

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۸۱

می‌گفتم این انجیر است چون میوه بهشت بدون هسته است بخورید آن را ... «۱».

قتاده گوید: تین کوهی است که دمشق بر روی آن بنا نهاده شده و زیتون کوهی که بیت المقدس بر آنست.

ناگفته نماند: قتاده بن دعامة در سال ۱۱۷ در وقت دولت بنی امیه فوت کرده است، به نظر می‌آید خواسته است در این یاوه‌گویی خدمتی به بنی امیه کند که دمشق پایتخت آنها بوده است.

عکرمه که یکی از خوارج و دشمن علی بن ابی طالب علیه السلام بود گفته است:

تین و زیتون دو کوه هستند، علت این تسمیه آنست که انجیر و زیتون در آن دو کوه بسیار می‌رویند ولی در این صورت لازم بود که آن دو نکره آیند نه با الف و لام، طور سینین یا سینا همانجایی است که بر موسی وحی آمد، منظور از الْبَلَدِ الْأَمِينِ سرزمین مکه است چنان که در بعضی از روایات نیز آمده است در آیات دیگر می‌خوانیم: که ابراهیم علیه السلام در دعایش فرموده رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا بقره/ ۱۲۶، در بعضی از روایات، تین و زیتون و طور سینین به علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم تفسیر شده، که آن شاید استفاده از قرآن مجید باشد.

۴ و ۵- لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ

جواب قسم‌هاست گفتیم که منظور از احسن تقویم آنست که خدا انسان را در بهترین استعداد و اعتدال آفریده که برای صعود و

نزول کمال آمادگی را دارد، نظیر فَالْتَمَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا شمس / ۸، از الطاف بزرگ خدا آنکه انسان می‌تواند با ایمان و عمل، اوج گیرد و به سعادت ابدی برسد. و مَشْمُولٌ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ گردد، ظاهراً در این آیه شکل ظاهری و تناسب اندام انسان در

(۱)

«روی ابو ذر عن النبي (ص) قال في التين لو قلت ان فاكهته نزلت من الجنة لقلت هذه هي، لان فاكهته الجنة لا عجم لها فكلوها فانها تقطع البواسر و تنفع من النقرس». تفسیر احسن الحديث، ج ۱۲، ص: ۲۸۲

نظر نیست، بلکه نظر به استعداد درونی اوست، «اسفل» منصوب به نزع خافض و تقدیر آن «الی اسفل» است منظور از برگردانیدن انسان به پستترین آنست که انسان در اثر تسلط شیطان و نفس پستتر از هر پست گردد و مقام و لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ اسراء / ۷۰ را از دست بدهد و مَشْمُولٌ: اِنْ هُمْ اِلَّا كَالْاَنْعَامِ بَلْ هُمْ اَصْلُ فِرْقَانٍ / ۴۴ گردد، اینکه خدا رد را به خود نسبت داده از آنست که تأثیر و تأثر اشیاء ناشی از اراده خداست و گرنه انسان خودش باعث چنین بدبختی می‌شود، به نظر می‌آید «سافلین» از خود انسانها باشد یعنی: سافلین از اهل شقاوت و عذاب، به نظر بعضی منظور از اسفل سافلین حالت پیری و ارذل العمر و امثال آن و یا منظور از آن آتش است ولی این سخنان بسیار بعید است.

۶- اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ فَلَهُمْ اَجْرٌ غَيْرٌ مَّمْنُوْنٍ

استثناء است از ضمیر «رددناه» که مطلق انسان باشد، یعنی آنها که اهل ایمان و عمل صالح هستند به اسفل سافلین بر نمی‌گردند، اَجْرٌ غَيْرٌ مَّمْنُوْنٍ به معنی غیر مقطوع و ابدی است، آری آنها راست پاداش دائمی و سعادت ابدی.

۷ و ۸- فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالْذِّئْنِ اَلَيْسَ اللّٰهُ بِاَحْكَمِ الْحٰكِمِيْنَ

نتیجه‌گیری است از مطلب بالا، یعنی: حالا- که عده‌ای به اسفل سافلین بر- می‌گردند و عده‌ای اهل اَمَنُوا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ می‌شوند، این کار، وجود معاد را لازم گرفته است پس چه چیز تو را وادار می‌کند که جزا و معاد را تکذیب کنی، آن گاه در تأکید این مطلب فرموده: آیا خدا بالاترین داوران نیست.

حالا- که خدا از هر قاضی بهتر و بالا-تر حکم می‌کند و میان نیکوکار و بدکار فرق می‌گذارد لا بد معادی در کار است، معقول نیست به نیکوکاران پاداش داده نشود و به بدکاران کیفر.

این مطلب در آخر سوره حجر در وجوه اثبات معاد نقل گردید، و اگر

تفسیر احسن الحديث، ج ۱۲، ص: ۲۸۳

با آمدن معاد میان این دو گروه حکم نشود منافی عدالت خواهد بود، این مطلب در آیات: اَمْ نَجْعَلُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ كَالْمُفْسِدِيْنَ فِي الْاَرْضِ اَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِيْنَ كَالْفُجَّارِ ص / ۲۸ و: اَمْ حَسِبَ الَّذِيْنَ اٰجْرَتْ رُحُوْمَ السَّيِّئٰتِ اَنْ نَّجْعَلَهُمْ كَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ سَوَاءً مَّحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُوْنَ جاثیه / ۲۱ نیز آمده است.

خطاب فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالْذِّئْنِ راجع به انسان است.

در شب سه شنبه هفتم جمادی الثانیة سال هزار و چهار صد و سه مطابق ۱ / ۱ / ۶۲ تفسیر سوره تین به انجام رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحديث، ج ۱۲، ص: ۲۸۴

سوره علق

اشاره

در مکه نازل شده و نوزده آیه است

نظری به کلیات سوره

۱- سوره علق اولین سوره است که در مکه نازل گردید.

در مجمع البیان فرموده: اکثر مفسران گفته‌اند: اولین سوره‌ای که نازل شد، سوره علق است که پنج آیه از آن نازل گردید، به نظر بعضی اولین سوره‌ای که نازل شد، سوره مدثر بوده است، در مقدمه تفسیر برهان ج ۱/ ۲۹ از کلینی رحمه الله به اسنادش از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده: اولین چیزی که بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نازل گردید: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ ... تا آخرین بود و آخرین سوره که نازل شد إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللّٰهِ بُوَد، همین حدیث را از صدوق از حضرت رضا علیه السلام نیز نقل کرده ولی در آن «الی آخره» ندارد.

در المیزان فرموده: اول ما نزل سوره علق است بعد می گوید: بعید نیست که همه‌اش یک دفعه نازل شده باشد. و احدی در مقدمه اسباب النزول پنج حدیث در این باره نقل کرده و در بعضی از آنهاست که ابتدا پنج آیه اول، نازل شده است بقیه سخن در اول سوره مدثر دیده شود. این سوره در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره نود و شش است.

۲- عدد آیات آن به قول قارئان عراقی نوزده و به قول قارئان شامی هیجده و در قول قارئان حجاز بیست است (مجمع البیان)، علت اختلاف آنست که، حجازی‌ها أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى رَأْيَهُ رَأْيَهُ شَمْرَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ تَفْسِيرُ احْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۱۲، ص: ۲۸۵

إِذَا صَلَّى يَكُ آيَةً كَقَوْلِهِمْ حَجَازِي كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَه رَأْيَهُ رَأْيَهُ شَمْرَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ تَفْسِيرُ احْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۱۲، ص: ۲۸۵

به نقل تفسیر خازن: این سوره دارای نود و دو کلمه و دویست و هشتاد حرف است.

۳- نامگذاری آن به سوره «علق» ظاهراً به عِلَّتْ وقوع این کلمه در اول آنست، در روایات اهل بیت علیهم السلام سوره «اقرء باسم ربك» نامیده شده است.

۴- در زمینه نزول سوره مبارکه در تفاسیر اهل سنت نقل شده: که بعد از آمدن وحی، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خدیجه را از آن، با خبر کرد، هر دو پیش «ورقه» پسر عموی خدیجه آمدند، ورقه بعد از گفتگو با آن حضرت گفت: ناراحت مباش این نبوت است.

ناگفته نماند: این مطلب از اهل بیت علیهم السلام نقل نشده است و باید آن را تکذیب کرد که متضمن شک آن حضرت در نبوت خویش است.

در المیزان بعد از اشکال در نقل بالا، فرموده است: حق آنست که وحی نبوت و رسالت ملازم با یقین رسول به رسالتش و نبی به نبوتش از جانب خداست چنان که از اهل بیت علیهم السلام نقل شده است.

۵- به هر حال رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در سال چهارم از سن مبارکش در کوه «حراء» بودند که در بیست و هفتم ماه رجب اولین بار جبرئیل نازل گردید و این سوره را برای آن حضرت آورد و رسالت او را به وی اعلام کرد (۱).

(۱) عجیب است که آقای طالقانی در تفسیر پرتوی از قرآن می نویسد: «بنا بر مشهور در شب یا روز هفدهم رمضان ندای «اقرء» به آن حضرت آمد. با آنکه شیعه اجماع دارد که بعثت آن حضرت در بیست و هفت رجب بوده است، آنچه ایشان گفته است قول اهل سنت می باشد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۸۶
سوره العلق مکیه و هی اول ما نزل من القران و آیاتها تسعه عشر

[سوره العلق (۹۶): آیات ۱ تا ۱۹]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ (۳) الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴)
عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵) كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ (۶) أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى (۷) إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى (۸) أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى (۹)
عَبْدًا إِذَا صَلَّى (۱۰) أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى (۱۱) أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى (۱۲) أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى (۱۳) أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى (۱۴)
كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسِفَعَنَّ بِالْأَنفُسِ الَّتِي كَانَتْ تُكَذِّبُ عَنْ آيَاتِنَا الَّتِي كَانَتْ تَأْتِيهِمْ بَدْرًا كَذِبًا (۱۵) نَاصِيحَتِهِمْ كَذِبًا (۱۶) فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ (۱۷) سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ (۱۸) كَلَّا لَا تَطِعُهُ وَاسِجْدًا وَاقْتَرِبَ (۱۹)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۸۷

به نام خدای رحمان رحیم

- ۱- بخوان قرآن را با شروع به نام پروردگارت که آفرید
- ۲- انسان را از خون بسته آفرید
- ۳- بخوان قرآن را که پروردگارت عطا کننده تر است
- ۴- خدایی که با قلم تعلیم کرد.
- ۵- انسان را آنچه نمی دانست آموخت
- ۶- لکن انسان طغیان می کند
- ۷- زیرا که خود را بی نیاز می پندارد
- ۸- حقا که بازگشت به سوی پروردگار تو است
- ۹- خبر بده از کسی که نهی می کند (از نماز)
- ۱۰- بنده‌ای را وقتی که نماز می خواند
- ۱۱- خبر بده: اگر آن بنده بر هدایت باشد
- ۱۲- یا امر به تقوی کند؟
- ۱۳- خبر بده که اگر نهی کننده حق را تکذیب و از آن رو گرداند

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۸۸

- ۱۴- آیا ندانسته است که خدا می بیند.
- ۱۵- نه، اگر بس نکند حتما از پیشانی او می گیریم.
- ۱۶- پیشانی که دروغگو و خطا کار است.
- ۱۷- پس (بیاری) بخواند اهل مجلس خود را

۱۸- می‌خوانیم مأموران آتش را

۱۹- نه، از او اطاعت نکن. سجده کن و به خدا نزدیک باش

کلمه‌ها

علق: (بر وزن فرس) جمع علقه است به معنی خون منعقد که حالت بعدی نطفه است و نیز به معنی زالو آید، در قاموس و اقرب گوید:

«دویبه سوداء تکون فی الماء تمص الدم» طبرسی فرموده: علق جمع علقه و آن خون منعقدی است که در اثر رطوبت به هر چیز می‌چسبد.

رجعی: رجعی و رجوع مصدر هستند به معنی بازگشت.

نسفعاً: نسفع: جذب شدید (کشیدن) «سفعت بالشیء: جذبه جذبا شديدا» نون تأکید خفیفه بر آن داخل شده است.

ناصیه: موی جلو سر. مناصه به معنی اتصال است، علت این تسمیه متصل شدن موی، به سر است.

نادیه: نادى: مجلس. گویند تا اهل مجلس در آن نباشد نادى نگویند گویی منظور از آن اهل مجلس و یاران است.

زبانیه: زبن: دفع کردن. زبانیه جمع است به معنی دفع کنندگان به آتش، مفرد آن ز ابن، به قولی زبنی و به قولی زبینه است. یعنی ملائکه موکل بآتش.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۲۸۹

شرحها

در این سوره ابتدا به رسول خدا دستور می‌رسد که وحی را اخذ کند و بخواند. آن وحی از جانب خدایی است که انسان را آفریده و با قلم او را تعلیم داده و تربیت کرده است. سبحان الله از عظمت قرآن که اولین کلامش با آفرینش انسان و تربیت و تعلیم و قلم شروع می‌شود.

آن گاه روشن می‌کند که انسان چون خود را بی‌نیاز دید طغیان می‌کند و همان طغیان سبب می‌شود که در مقابل راهنمایان توحید موضع‌گیری و آنها را تکذیب کند، آنها بی‌آنکه فکر کنند که خدا حاضر و ناظر است و می‌داند و می‌بیند به انکار توحید بر می‌خیزند ولی اگر از این کار دست بردارند از پیشانی آنها گرفته به آتش می‌افکنیم، اگر یارانی هم برای خود بخوانند اثری ندارد ما نیز مأموران آتش را می‌خوانیم.

معلوم می‌شود بعضی از سران شرک آن حضرت و مسلمانان را از خواندن نماز مانع می‌شدند که بعد از تهدید آنها، به رسول خدا فرمان می‌دهد که به حرف چنین کسی گوش مکن، برای: خدایت سجده کن و تقرب جوی.

۱- ۵- اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ. خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ. عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ

این پنج آیه با بسم الله ... در همین قالب به آن حضرت نازل گشته و آن امر به اخذ قرآن از جانب خداست یعنی: «اقرأ القرآن مفتتحا باسم ربك» گرچه خود این کلمه نیز از قرآن است، نظیر آنکه شخصی در نامه خود می‌نویسد: چون این نامه را خواندی به مضمون آن عمل کن، گرچه این کلمات نیز از خود نامه است.

پس امر «اقرأ» راجع به همه قرآن است و انتخاب «اقرأ» به جای اخذ

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۲۹۰

و مانند آن ظاهرا برای آنست که رسول خدا صلی الله علیه و آله خواندن نمی‌دانسته است، علی‌هذا در اینجا خواندن برای مردم

مطرح نیست بلکه، آن در معنای «خذ القرآن من ربك» است.

رَبُّكَ الَّذِي خَلَقَ شامل خلقت و ربوبیت است یعنی: بخوان قرآن را با شروع به نام پروردگارت که آفریدن و پرورش از جانب او است، این همان توحید کامل است که انبیاء به آن دعوت کرده‌اند: خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأُمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ يونس / ۳ «۱» خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ گوشه‌ای از ربوبیت خدا درباره خلقت انسان و تکامل او از علقه به انسان است که آمدن قرآن را لازم گرفته و گرنه انسان بی‌هدایت معنی ندارد، در اینجا نظر به مطلق انسان است.

«اقرء» دوم برای تأکید است یعنی بخوان قرآن را و اخذ بکن قرآن را وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ ... ظاهراً در رابطه با «اقرء» است یعنی خدای تو آن خدای عطا کننده است که انسان را با قلم تعلیم کرده، بالاتر از آن به همه انسانها آنچه را که نمی‌دانستند تعلیم کرده است، علی‌هذا می‌تواند تو را تعلیم کند با آنکه خواندن و نوشتن نمی‌توانی.

پس وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ ... جمله حالیه است، اکرم به معنی عطا کننده تر می‌باشد عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ تعمیم تعلیم انسان از راههای غیر قلم است مانند خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ می‌دانیم که بسیاری در دانستنیهاست که قلم در تعلیم آنها به کار نرفته است، به هر حال هر دو تعلیم از جانب خداست.

بعضی‌ها گفته‌اند «اقرء» دوم راجع به خواندن برای مردم است، یعنی «اقرء القرآن علی الناس» ولی آن بسیار بعید است.

(۱) می‌شود که این جمله تعلیل «باسم» باشد یعنی سزااست که با نام خدا افتتاح کنی که هم آفریننده است و هم تربیت کننده.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۹۱

مخفی نماند از آیات استفاده می‌شود که تکمیل خلقت انسان با تعلیم است اگر تعلیم و تربیت نباشد خلقت انسان بی‌فائده خواهد بود.

۶- ۸- كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَن لُّغِي ۚ أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَىٰ إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ

لفظ «کلا» ردع و جواب است به مطلبی که از آیات سابق فهمیده می‌شود یعنی مقتضای خلقت و ربوبیت و تعلیم و کرامت خدا آنست که انسان او را شکر و بندگی کند لکن انسان طغیان می‌کند زیرا که خود را بی‌نیاز میدانند اما بدان که بازگشت بسوی پروردگار تو است و از انسان حساب خواهد کشید.

علی‌هذا «کلا» به معنی (لکن - امّا) است أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَىٰ تعلیل «لیطغی» و تقدیر آن «لان راه» می‌باشد، فاعل و مفعول «راه» انسان است، رؤیت در اینجا به معنی ظن و گمان و استغنا، بی‌نیازی از خدا در اثر ثروت و قدرت می‌باشد «۱» این سخن در رابطه با طبع انسان بما هو انسان است قطع نظر از تربیتهای خارجی.

نظیر وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا اسراء / ۱۱ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَطَلُومٌ كَفَّارًا ابراهیم / ۳۴.

۹- ۱۴- أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰ. أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَىٰ أَوْ أَمَرَ بِالْتَّقْوَىٰ أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّىٰ أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ

این آیات ذکر بعضی از مصادیق و نمونه‌های طغیان در آیات سابق است، معلوم می‌شود که بعضی از مشرکان آن حضرت را از خواندن نماز نهی می‌کرده است، گویند: او ابو جهل بود، چنان که خواهد آمد، «أ رأیت» به معنی «اخبرنی» و استفهام برای تعجب است و تکرار آن تأکید تعجب می‌باشد، آیه أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ مربوط به هر سه «أ رأیت» است مفعول دوم «أ رأیت» در هر سه محل محذوف است و مراد از «عبدا» رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله می‌باشد، اینک آیات را

(۱) به نظر راغب اصفهانی استغناء مثل غنی به معنی بی‌نیازی است، این مطلب از آیات به وضوح فهمیده می‌شود.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۹۲

یکی یکی می‌آوریم اُرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى تَقْدِيرِ آن چنین است:

«اخبرني عن الذي ينهى الرسول اذا صلى هل يستحق الا-العذاب و هو يعلم ان الله يري» یعنی: بگو به بینم آنکه بنده‌ای را از نماز خواندن نهی می‌کند آیا جز عذاب راهی دارد با آنکه می‌داند خدا او را می‌بیند.

اُرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَىٰ أَوْ أَمَرَ بِالْتَّقْوَىٰ فاعل «کان»، «عبدًا» در آیه بالا است یعنی: بگو به بینم اگر آن بنده نهی شده بر هدایت باشد یا امر به تقوی و توحید کند آیا این نهی کننده جز عذاب راهی دارد با آنکه می‌داند خدا او را می‌بیند؟

اُرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ یعنی: خیرم بده اگر آن نهی کننده حق را تکذیب کند و از آن رو گردان باشد جز عذاب راهی دارد؟ با آنکه می‌داند خدا او را می‌بیند، از آیه اَلَمْ يَغْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرِي معلوم می‌شود که بت پرستان مکه عقیده داشتند که خدا از اعمال بندگان با خبر است چنان که از آیات قرآن و از تاریخ آنها معلوم می‌شود، درباره آیات دو مطلب ماند که در نکته‌ها خواهد آمد.

۱۵-۱۸- كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَه لَشَفَعَا بِالنَّاصِيَةِ نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ سَدَّعَ الزَّبَانِيَةَ.

یعنی: مطلب آن طور نیست که این نهی کننده می‌پندارد که در کارش مطلق.

العنان باشد، اگر از این کار دست بردارد حتما از موی پیشانی او گرفته و به آتش می‌کشیم، نسبت کذب و خطاب به ناصیه مجاز است، این استعمال مجوز گرفتن از ناصیه است زیرا خطا کار و دروغگو باید گرفته شود.

فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ ... برای تعجیز است و یک نوع زور آزمایی است که مشرک شکست می‌خورد، یعنی در مقابل گرفتن از ناصیه‌اش یاران خویش را بطلبد، ما نیز مأموران آتش را می‌طلبیم آن وقت خواهد دید که یارانش کمکی نتوانند کرد.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۹۳

۱۹- كَلَّا لَا تُطَعُّهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ

یعنی: نه، به نهی مشرک اطاعت مکن، به خدایت سجده کن و تقرب جوی.

گویی منظور از سجده نماز است، به قرینه یَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى این آیه یکی از سجده‌های واجب قرآن است که در «نکته‌ها» عنقریب توضیح داده خواهد شد.

حضرت رضا علیه السّلام فرموده است: بنده در حال سجده از همه وقت به خدا نزدیکتر است، آنست قول خدا وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ (تفسیر برهان).

نکته‌ها

رسول خدا و ممانعت از سجده: در رابطه با آیه اُرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى در مجمع البیان نقل شده: در حدیث آمده: ابو جهل به اهل مکه گفت: آیا محمّد در میان شما صورت بر خاک می‌نهد؟

گفتند: آری. گفت: قسم به آن کس که به او قسم می‌خورند اگر او را در آن حال دیدم قدم بر گردش خواهم نهاد، روزی به او گفتند: او محمّد است که دارد نماز می‌خواند، ابو جهل به سوی آن حضرت رفت ولی به عقب برگشت و با دو دستش چیزی را از خود دور می‌کرد، گفتند: یا اباالحکم چه شده؟ گفت: میان من و او خندقی از آتش است و اینها بالهایی است (بالهای ملائکه) رسول خدا فرمود به خدایی که روحم در دست او است اگر به من نزدیک می‌شد ملائکه او را تکه تکه می‌ربودند، پس خدا نازل کرد اُرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى ...

نماز آن حضرت پیش از بعثت: باز در رابطه با آیه اُرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى باید بدانیم بنا بر آنکه از حضرت صادق و حضرت رضا علیهما السّلام نقل شده که همه سوره به یک بار نازل گردیده است به نظر می‌آید: آن حضرت پیش از آغاز وحی

نماز می‌خوانده است و ابو جهل به صرف آنکه این شخص کاری بر خلاف آئین بت پرستی می‌کند از آن مانع می‌شده است، این مطلب بعید نیست

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۹۴

زیرا آن حضرت پیش از بعثت طبق آئین ابراهیم علیه السّلام عمل می‌کرده است، جریان «تحنث» و عبادت آن حضرت در غار «حراء» قهرا توأم با نماز و سجده بوده است النهایه معلوم نشده که آن نماز و سجده در چه شکلی بوده است «۱» باید در این زمینه بیشتر تحقیق شود، در الغدیر ج ۳ / ۲۲۲ از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل شده فرمود:

پیش از مردم هفت سال (با رسول خدا) نماز خواندم آن وقت سجده می‌کردیم ولی رکوع نه، می‌دانیم که آن حضرت در پنج سالگی به خانه رسول الله صلی الله علیه و آله رفته است.

سجده‌های واجب در قرآن: در قرآن مجید مجموعاً پانزده آیه سجده است که شافعی در همه آنها سجده را مستحبّ می‌داند و ابو حنیفه در همه آنها به وجوب فتوی داده است. امّا شیعه به پیروی از ائمه اطهار علیهم السّلام فقط در چهار محل از آنها سجده را واجب می‌داند که به محض خواندن یا شنیدن آن سجده واجب است: اول آیه پانزدهم از سوره الم سجده، دوم آیه سی و هفتم از سوره فصلت، سوم آیه شصت و دوم از سوره النجم، چهارم آیه نوزده از سوره علق، در بقیه که یازده محل است سجده مستحبّ می‌باشد.

در مجمع البیان فرموده:

«روی عبد الله سنان عن ابی عبد الله علیه السّلام قال: العزائم الم تنزّل و حم السجدة و النجم و اقرء باسم ربك و ما عداها فی جمیع القرآن مسنون و لیس بمفروض».

ناگفته نماند: به نظر می‌آید که جمله «و ما عداها ...» از روایت نیست و

(۱) خلاصه: نماز آن حضرت پیش از بعثت نماز فعلی نبوده است که بعد از بعثت نازل شد، ولی نماز می‌خوانده است و چنان که از

علی (ع) نقل شده: نماز بدون رکوع بوده است الغدیر در این رابطه بابی منعقد کرده است ج ۳ / ۲۲۱-۲۲۴

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۹۵

کلام طبرسی علیه الرحمه است.

روز جمعه دهم جمادی الثانیه هزار و چهار صد و سه هجری مطابق ۱۵ / ۱ / ۱۳۶۲ تفسیر سوره علق به پایان رسید و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۹۶

سوره قدر

اشاره

در مکه نازل شده و پنج آیه است

کلیات سوره مبارکه

۱- سوره قدر چنان که در مقدمه تفسیر گذشت بیست و پنجمین سوره است که بعد از سوره عبس در مکه نازل گردید، در ترتیب

- فعلی قرآن مجید سوره نود و هفتم است، بعید نیست که در حدود سالهای سوم یا چهارم بعثت نازل شده باشد «۱».
- ۲- عدد آیات آن در قرائت مکی و شامی، شش و در قرائت دیگران پنج است، چون قارئان مکه و شام لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ را دو آیه شمرده‌اند به نقل تفسیر خازن، کلمات آن سی و حروف آن صد و دوازده است.
- ۳- تسمیه آن به «قدر» بعثت وقوع این کلمه در اول آنست وانگهی همه آن درباره قدر می‌باشد.
- ۴- درباره مکی و مدنی بودن این سوره اختلاف هست، بعضی مکی و بعضی مدنی گفته‌اند. حق این است که مطالب آن هم با مکی بودن می‌سازد و هم با مدنی بودن.
- المیزان فرموده: از اینکه از اهل بیت علیهم‌السلام روایت شده: این سوره آن وقت نازل گردید که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در خواب دید بنی امیه در منبر او بالا می‌روند از دیدن آن غمگین گردید، خدا با این سوره او را تسلی داد، تأیید می‌شود که سوره مدنی است.
- ناگفته نماند: مطالب این سوره مانند مطالب اول سوره دخان است که در

(۱) در صورتی که ترتیب نزول قطعی باشد.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۹۷

- مکه نازل شده و حدود شصت و پنجمین سوره مکی است، به نظر می‌آید که نزول قرآن در شب قدر در هر دو مورد، قبل از هجرت در مکه مطرح بوده و جواب داده شده است. علی‌هذا به نظر می‌آید که سوره قدر نیز در مکه نازل شده باشد ولی روایتی که در شأن نزول خواهد شد خلاف آن را می‌رساند و اللهُ الْعَالَمِ.
- ۵- در رابطه با شأن نزول سوره دو مطلب نقل شده است یکی خواب آن حضرت در زمینه، حکومت بنی امیه که در ذیل آیه وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ اسراء/ ۶۰ گذشت و در بالا خلاصه آن نقل گردید.
- و در روایت امام صادق علیه‌السلام در کافی نقل شده: «
- و انزل عليه إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ...» «۱»

از این روایت معلوم می‌شود که سوره مبارکه در همین رابطه برای تسلیت آن حضرت نازل شده است که یعنی مدت حکومت بنی امیه هزار ماه است و شب قدر از همه آن بهتر است این مطلب در روایات اهل سنت نیز آمده است چنان که در برهان آن را از صحیح ترمذی نقل کرده است.

دیگری آنکه در تفاسیر شیعه و اهل سنت از ابن عباس منقول است و آن اینکه برای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حال مردی از بنی اسرائیل را نقل کردند که سلاح به دست، هزار ماه در راه خدا جنگیده بود، حضرت تعجب کرد و خوش داشت در امتش نیز چنین کسانی بوده باشند، عرض کرد خدایا امت مرا عمر کوتاه و اعمال کم داده‌ای، خدا برای او ليله قدر را عطا کرد که آن از هزار ماه بهتر است هزار ماهی که آن اسرائیلی جنگید.

ناگفته نماند: شأن نزول همه‌اش درباره هزار ماه است و فقط لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ با شأن نزول می‌سازد، اما خود سوره یک واقعیت بسیار بزرگی را می‌رساند که عقول از تصور آن متحیر است.

(۱) کافی ج ۴/ ۱۵۹ کتاب الصیام باب فی لیلۃ القدر.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۹۸

سوره القدر مکیه و هی خمس آیات نزلت بعد سوره عبس

[سوره القدر (۹۷): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (۱) وَ مَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ (۲) لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ (۳) تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ
 كُلِّ أَمْرٍ (۴)
 سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ (۵)
 به نام خدای رحمان رحیم
 ۱- ما قرآن را در شب قدر نازل کرده‌ایم.
 ۲- چه می‌دانی شب قدر چیست؟
 ۳- شب قدر بهتر از هزار ماه است.
 ۴- ملائکه و روح، در آن شب از برای هر کاری نازل می‌شوند.
 ۵- آن شب عنایت و سلام است تا طلوع فجر

کلمه‌ها

قدر: اندازه‌گیری و اندازه. راغب گوید: «القدر و التقدير: تبیین کمیۀ الشیء» (قاموس قرآن).
 سلام: این لفظ یک دفعه به معنی سلامتی از بلا یا و شرور و آفات است مثل: ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ ق / ۳۴ و مثل سَلَامٌ هِيَ
 تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۹۹
 حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ و یک دفعه به معنی سلام دادن است نظیر:
 فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ اعراف / ۴۶.
 مطلع: مصدر میمی است به معنی طلوع. و نیز اسم مکان است مانند مطلع الشمس.

شرحها

خلاصه آیات پنجگانه چنین است: ما قرآن را در شب قدر نازل کرده‌ایم آن شب از هزار شب بهتر است، در آن شب ملائکه و روح برای تمشیت هر کاری نازل می‌شوند، آن شب تا طلوع فجر سلامتی است، بیشتر آیات سوره از متشابهات است چنان که در اول سوره آل عمران ذیل آیه هفتم مفصلاً در این زمینه سخن گفته‌ایم اکنون آیات را بررسی می‌کنیم و آنچه به نظرمان می‌آید می‌گوئیم و الله اعلم.
 ۱- إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ.

ضمیر «انزلناه» راجع به قرآن است که از سیاق کلام فهمیده می‌شود، ظهور آیه در آنست که همه قرآن در شب قدر نازل شده است، المنار نظر می‌دهد که شروع نزول در شب قدر بوده است ولی این بر خلاف ظهور آیه است، در این باره در مقدمه تفسیر ذیل عنوان نزول دفعی و تدریجی قرآن و نیز در سوره دخان و قیامت سخن گفته‌ایم، تعیین شب قدر در «نکته‌ها» خواهد آمد.
 ليله قدر یعنی چه؟ و چه چیزها در آن اندازه‌گیری می‌شود؟ در سوره حم دخان چنین آمده است: حم وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي

لَيْلَهُ مُبَارَكَةٌ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ. فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ این آیات می‌گویند: قرآن در شب مبارکی نازل شده. و در آن هر کار حکیمانه و با مصلحت از همدیگر جدا می‌شود، ظاهراً مراد تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۳۰۰

آنست که مقدرات و پیشامدهای انسانها از روی مصلحت و علل و اسباب تعیین می‌شود «یفرق» ظهورش در تداوم است یعنی آن شب و این تفریق ادامه داشته و خواهد داشت چنان که در «نکته‌ها» خواهد آمد. «کل امر» در سوره دخان همان مِنْ كُلِّ أَمْرٍ است که در این سوره آمده و ملائکه برای آن نازل می‌شوند. معلوم می‌شود که کارهای خدا دارای دو مرحله است، مرحله اجمال و مرحله تفصیل و تبیین، مرحله تفصیل در شب قدر بوده و خواهد بود، نزول قرآن نیز یکی از مصادیقِ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ است. از حضرت باقر علیه السلام نقل شده:

«يقدر في ليلة القدر كل شيء يكون في تلك السنة الى مثلها من قابل، خير و شر و طاعة و معصية و مولود و اجل و رزق فما قدر في تلك السنة و قضى فهو المحتوم و لله عز و جل فيه المشيئة» (۱).

این آیات از لحاظ مفهوم کاملاً معلوم و روشن هستند اما از لحاظ کیفیت و مصداق خارجی بر ما مجهول و متشابهند و العلم عند الله.

۲ و ۳- و ما أدراك ما لَيْلَةُ الْقَدْرِ. لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ آیه اول بیان اهمیت ليله قدر است. منظور از «الف شهر» تحدید واقعی نیست، مثلاً آنجا که فرموده: إِنْ تَسْتَعْفِفُوا لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ توبه / ۸۰ منظور آن نیست که اگر هفتاد و یک بار استغفار کنی خدا می‌بخشاید، بلکه منظور آنست که هر چه استغفار کنی، خدا آنها را نخواهد بخشید، در اینجا غرض آنست که شب قدر از هزاران شب بهتر است.

ناگفته نماند: عُلَّتْ بهتر بودن آن به مناسبت تعیین سرنوشتها در آنست و گرنه هرج و مرج می‌شد چنان که بهتر بودن بیست و هفت رجب به عُلَّتْ بعثت آن حضرت و بهتر بودن سیزده رجب به عُلَّتْ ولادت علی علیه السلام است.

(۱) کافی کتاب الصیام باب فی لَيْلَةِ الْقَدْرِ ج ۴ / ۱۵۷.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۳۰۱

در مجمع البیان عبادت آن را بهتر از عبادت هزار ماه گفته است.

در المیزان فرموده: به قول مفسران خیر بودن از جهت عبادت است و آن با غرض قرآن مناسب است که می‌خواهد بندگان به خدا مقرب شوند، پس احیاء آن شب با عبادت بهتر است از عبادت هزار ماه.

ناگفته نماند: نظر به لفظ آیه، این سخن بعید به نظر می‌آید گرچه عبادت در آن شب افضل است ولی قرآن مجید «الف شهر» را در مجسم کردن منزلت آن شب بیان می‌کند.

در کافی از سعید سمان نقل شده که از حضرت صادق علیه السلام پرسید: لَيْلَةُ الْقَدْرِ چطور از هزار ماه بهتر است؟ فرمود:

«العمل فيها خير من الف شهر ليس فيها ليلة القدر»

و نیز از حضرت باقر علیه السلام در جواب زراره و محمد بن مسلم چنین نقل شده است «۱» علی هذا به نظر می‌آید که شب قدر از دو جهت از هزار ماه بهتر است یکی خود شب از لحاظ تعیین سرنوشتها، دیگری عمل صالح در آن شب، و نزول قرآن نیز بر آن افزوده است.

۴- تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ.

یعنی: «من اجل کل امر» نزول ملائکه برای تمشیت کارها عبارت اخرای فیها یُفَرِّقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ است که از سوره دخان نقل شد، آیه از متشابهات است که وقوع خارجی آن درست درک نمی‌شود، چطور نازل می‌شوند؟ به کجا نازل می‌شوند؟ کل امر کدام است؟ چطور تمشیت می‌دهند؟ خدا بهتر می‌داند، این آیه و آیه بعدی تفسیر لیلۃ القدر است، راجع به روح رجوع شود به سوره اسری/ ۸۵ و آخر سوره نبأ.

از روایات معصومین علیهم السّلام معلوم می‌شود که ملائکه کارهای شب قدر را به خدمت رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم می‌رسانند در کافی ضمن روایتی

(۱) کافی کتاب صیام باب فی لیلۃ القدر.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۰۲

از حضرت باقر علیه السّلام نقل شده:

«... انما یأتی بالامر من الله تعالی فی لیلالی القدر الی النبی و الی الاوصیاء افعّل کذا و کذا»

و در روایتی از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده که علی علیه السّلام به ابن عباس فرمود: شب قدر در هر سال است و در آن، کار یک سال نازل می‌شود، برای آنکار بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله نمایندگانی هست، گفتم: آنها کدام هستند؟ فرمود: من و یازده فرزندم از صلب من همه امامان محدثند «۱» ۵- سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ.

در صحیفه سجادیه در دعای چهل و چهار در خصوص شب قدر آمده:

«...»

سلام دائم البرکة الی طلوع الفجر علی من یشاء من عباده بما احکم من قضائه».

ناگفته نماند: لفظ سلام بر خود «لیله» حمل شده است ولی از کلام صحیفه معلوم می‌شود که این سلام مخصوص بعضی از بندگان است (توجیه آن در پائین خواهد آمد).

در المیزان فرموده: «سلام هی» اشاره است بعنایت الهی که به بندگان که به خدا روی آورده‌اند شامل می‌شود ...

در بعضی از روایات کافی آمده که ملائکه به رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام می‌کنند در مجمع البیان بطور «قیل» نقل شده که ملائکه به هر مؤمن که مرور کنند در آن شب سلام می‌کنند.

ناگفته نماند: قطع نظر از آنچه از حضرت سجاد صلوات الله علیه نقل شد به نظر می‌آید که این جمله در رابطه با لیلۃ مبارکة باشد که در سوره دخان آمده است یعنی: شب قدر مبارک است، عنایت است، رحمت است، سلامت است تا طلوع فجر، زیرا شب تقدیر و شب تعیین پیشامدها و مقدرات است که همه از

(۱) اصول کافی کتاب الحجۃ باب فی شأن انا انزلناه فی لیلۃ القدر و نیز در همان باب از امام باقر علیه السّلام نقل شده:

«انه لینزل فی لیلۃ القدر الی ولی الامر تفسیر الامور سنۃ سنۃ» تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۰۳

روی حکمت تعیین می‌گردند پس آن یکپارچه سلامت و عنایت است و اگر مقدرات نبود عالم به هرج و مرج می‌رفت، گرچه آن مقدرات نسبت به بعضی شوم و ذلت بار است ولی در کل، عنایت و مبارک است از نظر آنکه بگوئیم زندان و دادگستری در کل مملکت، لازم و ضروری و مبارک است گرچه نسبت به اشقیای شوم و ناپسندیده باشد، اگر در این گفته دقت شود حقیقت کلام امام سجاد علیه السّلام روشن خواهد شد.

نکته‌ها

شب قدر همیشه هست: در آیه فیها یُفَرَّقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ که گذشت معلوم می‌شود، شب قدر همیشه خواهد بود و استمرار دارد، زیرا ظهور «یفرق» که فعل مضارع می‌باشد در استمرار است.

روایات اهل بیت علیهم السّلام آن را تأیید می‌کند در کافی از حمران نقل شده که از حضرت باقر علیه السّلام از إنا أنزلناه فی لیلة مبارکة پرسید، حضرت فرموده:

«نعم لیلة القدر و هی فی کل سنه فی شهر رمضان فی العشر الاواخر...»
 (۱).

داود بن فرقد گوید: یعقوب گفت: شنیدم مردی از حضرت صادق علیه السّلام پرسید بفرماید: شب قدر در گذشته بوده یا در هر سال خواهد بود؟ امام فرمود:

«لو رفعت لیلة القدر لرفع القرآن»
 (۲).

در روایت دیگری از امام پنجم علیه السّلام آمده:

«... و لقد قضی ان یکون فی کل سنه لیلة یهبط فیها بتفسیر الامور الی مثلها من السنه»
 (۳).

شب قدر ظاهراً شب بیست سوم رمضان است: حسان بن هران از امام صادق می‌پرسد: شب قدر کدام است؟ می‌فرماید آن را در شب بیست و یکم یا در شب بیست و سوم جستجو کن:

«فقال التمسها (فی) لیلة احدی

(۱، ۲) فروغ کافی کتاب صوم باب فی لیلة القدر.

(۳) اصول کافی باب کتاب الحجّه باب فی شأن انا انزلناه ... تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۰۴
 و عشرين او لیلة ثلاث و عشرين»

«۱» از این روایت معلوم می‌شود که شب بیست و یک یا شب بیست و سوم است، از زراره نقل شده که حضرت صادق فرمودند:

تقدیر در شب نوزده، محکم کردن در شب بیست و یک و امضاء در شب بیست و سوم است

«قال ابو عبد الله علیه السّلام: التقدير فی لیلة تسع عشرة و الإبرام فی لیلة احدی و عشرين و الامضاء فی لیلة ثلاث و عشرين (کافی کتاب الصوم).»

صدوق علیه الرحمه در فقیه کتاب صوم باب ۳۳ روایت عبد الله بن انیس انصاری معروف به «جهنی» را نقل کرده که به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: منزل من از مدینه دور است شبی را تعیین کنید که در آن به مدینه بیایم، آن حضرت شب بیست و سوم را معین کرد که معروف به «شب جهنی» شد، از این روایات می‌شود اطمینان پیدا کرده که شب قدر شب بیست و سوم است.

روز شنبه نهم رجب هزار و چهار صد و سه مطابق ۳/۲/۱۳۶۲ وقت ظهر تفسیر سوره قدر به پایان رسید و الحمد لله و هو خیر ختام

(۱) فروغ کافی ج ۴/۱۵۶ کتاب الصوم باب لیلة القدر.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۰۵

تفسیر احسن الحدیث ج ۱۲ ۳۳۵

سوره بینه

اشاره

در مدینه نازل شده و هشت آیه است

نظری به سوره مبارکه

- ۱- سوره بینه چهاردهمین سوره است که بعد از سوره طلاق در مدینه نازل گردید «۱» امّا در کدام سال از هجرت نازل گردید معلوم نیست، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره نود و هشتم است.
- ۲- عدد آیات آن به نقل قرائت بصری نه و در قرائت دیگران از جمله قرائت کوفی هشت است، زیرا که قارئان بصری در مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ایستاده و آن را یک آیه شمرده‌اند ولی دیگران تا دِينَ الْقَيِّمَةِ را یک آیه گفته‌اند. در تفسیر خازن آمده: این سوره دارای نود و چهار کلمه و سیصد و نود و نه حرف است.
- ۳- آن را سوره «لم یکن»، سوره بریه، سوره بینه و سوره قیامت خوانده‌اند، در روایاتی که از رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد شده، سوره «لم یکن» نامیده شده:
- «عن ابی جعفر علیه السلام من قرء سورۃ لم یکن کان بریئاً من الشّرك...».
- ۴- مطالب سوره با مکی و مدنی بودن هر دو سازش دارد، ولی سیاق آیاتش به مدنی بودن بیشتر شباهت دارد، چنان که در المیزان آمده است طبرسی فرموده:
- مدنی است و به قولی در مکه نازل شده است.

(۱) بنا بر آنکه ترتیب نزول قطعی باشد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۰۶

- ۵- این سوره می گوید: سنت الهی اقتضاء می کند که مردم از جانب خدا هدایت شوند، کفار از این سنت منفک نبودند تا رسول خدا برای هدایت آنها آمد، این سنت اصلاح جامعه را تضمین می کند و «سنت قیمه» است، تفرق و اختلاف گذشتگان در اثر نقصان سنت الهی نبود، بلکه برای آنها نیز رسولان گذشته آمده و طبق سنت الهی هدایتشان کردند ولی آنها بعد از آمدن بینه اختلاف کردند، تقصیر از آنها بود نه از سنت الهی. آن گاه در آخر سوره، عاقبت کار آنان که از سنت الهی اطاعت کرده یا نکرده‌اند بیان شده است به نظر بعضی منظور آنست که: مردم از شرک و کفر منفک نبودند مگر آنکه رسول خدا بیاید و آنها را منفک کند، متعلق «منفکین» در این نظر غیر از نظر فوق است. «۱»

(۱) از المیزان.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۰۷

[سوره البینه (۹۸): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ (۱) رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُوا صُحُفًا مُطَهَّرَةً (۲) فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ
 (۳) وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ (۴)
 وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيُعْبَدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ (۵) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ
 الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (۶) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (۷)
 جَزَاءُ هُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ (۸)
 تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۰۸

- ۱- نبودند آنان که کافر شدند از اهل کتاب (یهود و نصاری) و از مشرکان عرب بازایستاده گان از کفر، تا آنگاه که بدیشان آمده حجتی روشن
- ۲- آن، رسولی است از جانب خدا که نامه‌های پاک را تلاوت می‌کند.
- ۳- در آن صحف، احکام و حقائق است استوار و ثابت.
- ۴- اهل کتاب (پیش از قرآن) در دین اختلاف نکردند مگر پس از آنکه برای آنها دلیل آشکار آمد.
- ۵- مأمور نشده‌اند مگر آنکه خدا را بندگی کنند، عبادت را مخصوص او کنند، موحد باشند، نماز را پیوسته بخوانند و زکاة را بدهند، دین استوار همین است.
- ۶- آنان که کافر هستند از اهل کتاب و مشرکان در آتش جهنم می‌باشند، در آن مخلد خواهند بود آنها بدترین خلق هستند.
- ۷- کسانی که ایمان آورده و اعمال شایسته کرده‌اند، آنها بهترین خلقند.
- ۸- پاداش آنها نزد خدایشان بهشتهای جاویدان است که نهرها از زیر آنها روان است در آنها مخلد می‌باشند، خدا از آنها خوشنود و آنها از خدا خوشنود هستند، آن برای کسی است که از پروردگارش بترسد.

کلمه‌ها

- منفکین: فک: جدا کردن «فک الشیء فکا: فصله و ابان بعضه عن بعض».
- انفکاک: جدا شدن «منفکین»: جدا شوندگان. در مجمع آمده:
- «الانفکاک: الانفصال عن شده اتصال».
- کتب: نوشته‌ها. مکتوبها.
- حنفاء: حنف (بر وزن شرف): میل به حق. حنیف: مایل به حق، جمع آن حنفاء است، یعنی موحدان.
- قیمه: استوار. ثابت و محکم. در مجمع فرموده: «القیمه: المستمرة فی جهة الصواب».
- بریه: خلق. بره در اصل به معنی خلاص شدن و کنار شدن است خلق از ماده سالم کنار شده به صورت انسان در آمده است.
- عدن: خلود. گویند: «عدن فی المکان: اقام فیه».
- تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۰۹

شرحها

خلاصه مطلب آیات شریفه در بند پنج از کلیات سوره گفته شد این سوره ظاهراً شأن نزول بخصوصی نداشته است، موقعیت آن روز ایجاب کرده و یا جریانی پیش آمده که سبب نزول این واقعیت بزرگ از جانب خدای مَنان گشته است.

۱- لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ.

برای «منفکین» باید متعلقی در نظر گرفته شود، کفار از چه چیز منفک نبودند، میزان آن را «مقتضای سنت هدایت» گرفته است یعنی سنت الهی بر آن جاری شده که مردمان هدایت شوند، کفار نیز از مقتضای آن سنت، جدا نبودند تا اینکه برای آنها رسول الله بیاید و آمد.

در مجمع البیان آن را به قول نسبت داده و می‌گوید: «لم یکنوا لیترکوا منفکین من حجج الله حتی تأتیهم البینه»، آیاتی نظیر: إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى لَيْلٍ / ۱۲ و امثال آن، این سنت الهی را بازگو می‌کنند و آیاتی نظیر: أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ زخرف / ۵ حکایت دارند که اعراض مردم سبب نمی‌شود که خدا از سنت هدایت دست بردارد.

«من» در جمله مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ اگر برای بیان باشد هیچ و اگر به معنای بعضیت باشد، مراد آن گروهی از اهل کتاب است که هنوز ایمان نیاورده بودند، رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن روز با دو گروه اهل کتاب و بت پرستان روبرو بود.

غرض از «البینه» رسول خداست چنان که خواهد آمد.

۲ و ۳- رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ.

«رسول» بیان «بینه» در آیه سابق است مراد از صحف اجزاء قرآن

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۳۱۰

مجید و از مطهره، پاک بودن از باطل و شرک و دس شیاطین است چنان که در آیات فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ، مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ عبس / ۱۴ مشروحا گفته شد در بسیاری از آیات به گفته‌های پیامبران صحف اطلاق شده است، نظیر: صُحُفٍ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ أَعْلَى / ۱۹ أَوْ لَمْ تَأْتِيَهُمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى طه / ۱۳۳.

مراد از «کتب» نوشته و احکام و اعتقادات است. یعنی در آن صحف، احکام و اعتقادات راست و صحیح ثبت است لفظ «قیمه» قرینه است که مراد احکام و اعتقادات می‌باشد.

۴- وَ مَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ.

این آیه شاید در بیان آنست که: اختلاف اهل کتاب پیش از آمدن قرآن، تقصیر خودشان است و گرنه، بینه و پیامبر برای آنها نیز آمد ولی اهمیت نداده و اختلاف کردند، به عبارت دیگر: آنها قبل از اسلام نیز از سنت الهی منفک نبوده‌اند.

در آیات دیگر اختلاف آنها پیش از اسلام چنین آمده است: مَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ ... بقره / ۲۱۲ وَ لَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ ... فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ ... زخرف / ۶۵.

۵- وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيُعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ.

این آیه در رابطه با آنست که: سنت الهی ضامن اصلاح جامعه و قابل فهم و قبول است باید آن را بپذیرند و انکار نکنند، آن عبارت از بندگی و طاعت خدا است.

مخلصین و حنفاء حال است از فاعل «لیعبدوا» یعنی عبادت کنند خدا را در حالی که عبادت را برای او خالص و مخصوص کرده‌اند و در حالی که موحد هستند صلاة و زکاة به علت اهمیت ذکر شده‌اند و گرنه لِيُعْبُدُوا اللَّهَ شامل

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۳۱۱

آنهاست. سپس فرموده: دین راست و استوار همین است نظیر وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ یس / ۶۱.

ناگفته نماند: اقامه نماز پیوسته خواندن و ادامه آنست: در اقرب الموارد گوید: «اقام الشیء: ادامه» علی هذا در اقامه معنای تداوم در

نظر است.

۶- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ.

معنی آیه ظاهر است، این عذاب نتیجه کفر و بی‌اعتنا بودن به سنت الهی است، کفار خواه از اهل کتاب باشند یا مشرکان، بدترین خلق خدا هستند.

۷- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ آری بهترین خلق الله کسانی می‌باشند که از لحاظ باطن مؤمن و موحد هستند و از لحاظ ظاهر، نیکوکار می‌باشند.

در مجمع‌البیان از مقاتل و ضحاک و ابن عباس نقل کرده هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ درباره علی بن ابی طالب و اهل بیت او علیهم السّلام نازل گردید، در این زمینه روایات شیعه و اهل سنت زیاد است برای نمونه به تفسیر برهان و در منشور و غیره رجوع شود برای نمونه به دو روایت اکتفاء می‌کنیم.

۱- در تفسیر برهان از خطیب خوارزمی از جابر بن عبد الله نقل شده:

چون این آیه نازل شد

«قال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى خَيْرِ الْبَرِيَّةِ»

در ذیل روایت آمده:

(این جریان به قدری شهرت یافته بود) که اصحاب آن حضرت وقتی که علی علیه السّلام را می‌دیدند می‌گفتند: «جاء خير البرية»: بهترین خلق آمد.

۲- ابن حجر در صواعق محرقه خود ضمن نقل آیاتی که در شأن اهل بیت علیهم السّلام نازل شده ذیل آیه یازدهم إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ از ابن عباس نقل کرده: چون این آیه نازل شده رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: به علی علیه السّلام

«وانت و شيعتك تأتي انت و شيعتك يوم القيامة راضين

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۳۱۲

مرضين ...».

۸- جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ منظور از جنات عدن بهشتهای دائمی است لفظ «خالدين ... ابدًا» برای تأکید خلود است، وصف انهار بهشتی در سوره محمد گذشت ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ یک قاعده کلی است، خشیت از خدا سبب تقوی و اعمال صالحه و آن سبب جنات الخلود در پیشگاه خداست.

روز جمعه پانزدهم رجب هزار و چهار صد و سه مطابق ۹/۲/۱۳۶۲ تفسیر سوره بینه به پایان رسید و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۳۱۳

سوره اذا زلزلت

اشاره

در مدینه نازل شده و هشت آیه است

نظری به سوره مبارکه

- ۱- این سوره هفتمین سوره است که بعد از سوره نساء در مدینه نازل گردید.
به نظر می‌آید که در سال ششم هجرت یا بعد از آن نازل شده باشد، زیرا سوره احزاب پیش از آن نازل گردیده و جریان احزاب در سال پنجم هجرت بوده است در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره نود و نه می‌باشد.
- ۲- عدد آیات آن در قرائت کوفی و مدنی اول، هشت و در قرائت دیگران نه است، به نقل تفسیر خازن، عدد کلمات آن سی و پنج و حروف آن صد و نود و چهار است.
- ۳- نام این سوره در روایات **إِذَا زُلْزِلَتْ** است ولی زلزله و زلزال نیز نامیده‌اند.
در تفسیر خازن از ابن عباس از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل شده که فرمود: **إِذَا زُلْزِلَتْ** معادل نصف قرآن، **قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ** معادل ثلث قرآن و **قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ** معادل ربع قرآن است.
در مجمع البیان از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده: از خواندن **إِذَا زُلْزِلَتْ** خسته نشوید چون هر که در نوافل خود آن را بخواند خدا به او زلزله نمی‌رساند و با زلزله و صاعقه و با آفات دنیا از دنیا نمی‌رود (۱).

(۱)

«قال لا تملوا من قراءة اذا زلزلت فان من كانت قراءته في نوافله لم يصبه الله بزلزلة ابدا و لم يمتهن بها و لا بصاعقة و لا بافة من آفات الدنيا و اذا مات امر به الى الجنة فيقول الله سبحانه عبدی ابحتك جنتی فاسكن منها حيث شئت و هويت لا ممنوع و لا مدفوع عنه».

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۱۴

۴- سوره مبارکه احتمال مکی و مدنی بودن هر دو را دارد، گرچه اکثرا آن را مدنی گفته‌اند، مؤلف نیز مدنی بودن را اختیار کرده است.

۵- درست معلوم نیست چه عللی نزول سوره را سبب شده است ولی قهرا علتی داشته است که خداوند اینهمه حقائق و واقعیات را در این سوره به ظاهر کوچک و در واقع بزرگ، بیان داشته است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۱۵

سوره الزلزال مدنی و هی ثمانی آیات نزلت بعد سوره النساء

[سوره الزلزله (۹۹): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا (۱) وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا (۲) وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا (۳) يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا (۴)
بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا (۵) يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ (۶) فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (۷) وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (۸)

به نام خدای رحمان رحیم

۱- وقتی که زمین با لرزه خاص خود بلرزد

۲- و زمین بارهای خویش را خارج کند

۳- انسان می‌گوید: چه شده بر این زمین؟

۴- آن روز خیرهای خود را حکایت خواهد کرد

۵- زیرا که پروردگارت به او دستور داده است

۶- آن روز مردم بطور پراکنده خارج می‌شوند تا اعمال خویش را ببینند.

۷- هر که هموزن ذره‌ای عمل خوبی کرده آن را می‌بیند.

۸- و هر که هموزن ذره‌ای عمل بدی کرده آن را می‌بیند

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۱۶

کلمه‌ها

زلزال: اضطراب و حرکت نظیر وَ زُلُّوا زُلْزَالًا شَدِيدًا احزاب / ۱۱، و نیز حرکت زمین است زلزله نیز به همان معنی است مانند إِنَّ زُلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ حج / ۱.

اثقال: ثقل (بر وزن جسر) چیزی است که حملش سنگین است (بار) جمع آن اثقال می‌باشد.

اوحی: وحی: تفهیم خفی. اصل آن به معنی اشاره است (قاموس قرآن) این لفظ در قرآن مجید در پیامبران، انسانهای عادی، حشرات و جمادات به کار رفته است، به کار رفتن آن در جمادات حاکی است که آنها نسبت به خدا یک نوع شعور و درک دارند. آن در آیه به معنی تفهیم و فرمان دادن است.

یصدر: صدور در آیه به معنی ظهور است مثل «صدر منه الامر: برزو ظهر»، اگر با «عن» باشد به معنی رجوع آید گویند: «صدر عن المكان» یعنی از آنجا برگشت (قاموس قرآن).

اشتاتا: شتیت: پراکنده. جمع آن اشتات است شت نیز به معنی پراکنده و جمع آن شتی است.

یروا: این کلمه مشهور به ضم یاء است. در کشاف نقل شده که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ آن را بفتح یاء خوانده و آن، در هر حال به معنی دیدن است.

مثقال: وزن و چیزی که با آن وزن می‌کنند (سنگ) راغب گوید:

«مثقال الشيء: وزنه»، مِثْقَالٌ ذَرَّةٌ هُم سَنَكٌ ذَرَّةً.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۱۷

ذره: مورچه ریز و دانه غبار. در نهج البلاغه خطبه ۱۶۳ فرموده:

«سبحان من أدمج قوائم الذرة و الهمجه» یعنی منزه است خدایی که دستها و پاهای مورچه ریز و مگس ریز را در جای خود قرار دارد.

شرحها

این آیات در رابطه با قیامت است خلاصه آنها چنین است: زمین در روز قیامت می‌لرزد، اخبار خویش را حکایت و بازگو می‌کند، آن روز مردم گروه گروه، مختلف و پراکنده از زمین بیرون می‌آیند، هر که از خیر و شر و لو به اندازه ذره، انجام داده باشد آن را خواهد دید.

۱ و ۲- إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا.

اضافه زلزال به ضمیر ارض نشان می‌دهد که آن زلزله بخصوص و وحشتناکی است: إِنَّ زُلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ حج / ۱، اگر مراد از «اثقالها» مردگان باشد معلوم می‌شود که مراد از زلزله در وقت ویرانی جهان نیست بلکه منظور زلزله‌ای است که با آن مردگان از

قبر خارج خواهند شد.

گویند مراد از ائصال مردگانند، به قولی معادن و کنوز و به قولی همه آنهاست، المیزان قول اول را قوی می‌داند، این آیه نظیر و إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ انشقاق/ ۴ است و یا نظیر آیه: يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا معارج/ ۴۳ می‌باشد.

۳- وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا.

این آیه نشان می‌دهد که بعد از زنده شدن انسانها نیز زلزله ادامه خواهد داشت تا انسان با کمال تعجب و دهشت بگوید: چه شده بر زمین چرا این طور می‌لرزد!؟

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۳۱۸

۴ و ۵- يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا.

آیه می‌گوید: زمین روز قیامت اخبار خودش را حکایت خواهد کرد زیرا که خدا به او چنین دستور داده و تفهیم کرده است، ظهور آیه در آنست که این خبر دادن به طور سخن گفتن خواهد بود که در نکته‌ها خواهد آمد.

۶- يَوْمَئِذٍ يَصُدُّ النَّاسُ أَسْمَاتًا لِئِذَا أَعْمَالُهُمْ

اهل تفسیر «یصدر» را برگشتن معنی کرده و فرموده‌اند: از محشر بر- می‌گردند تا اعمال خویش را به بینند.

در المیزان فرموده: مراد برگشتن مردم است از موقف به منازلشان در در بهشت و جهنم. ولی به نظر می‌آید که «صدور» به معنی ظهور و خارج شدن از قبرها باشد.

علی هذا منظور از «اشتات» ظاهرا پراکنده و بی‌نظم بودن است نظیر يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ قمر/ ۷ و نظیر: يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ قارعه/ ۴، به نظر بعضی مراد از آن، متمایز شدن اهل بهشت و جهنم از همدیگر است، این سخن در صورتی بهتر است که مراد از «یصدر» برگشتن باشد.

«لیروا» حاکی است که این صدور برای رسیدن به اعمال یا جزای اعمال است مانند يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ آل عمران/ ۳۰.

۷ و ۸- فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ

تفریع است بر لِئِذَا أَعْمَالُهُمْ وَ تأکید است بر دیده شدن اعمال، رابطه این آیات با تجسم اعمال و نیز با حبط اعمال و آمرزیده شدن آنها در نکته‌ها خواهد آمد.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۳۱۹

نکته‌ها

زمین چگونه خبر خواهد داد؟ در رابطه با آیه يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا باید بدانیم که ظهور آیه در سخن گفتن و خبر دادن زمین است نه دلالت طبیعی مانند کاوشهایی که از اقوام گذشته خبر می‌دهد.

این آیه نشان می‌دهد که زمین یک نوع شعور دارد و آنچه در روی آن واقع می‌شود ضبط می‌کند. در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده: آیا می‌دانید خبرهای زمین چیست؟ گفتند: خدا و رسولش داناتر است. فرمود: گواهی می‌دهد برای هر مرد و زن آنچه بر روی زمین کرده‌اند و می‌گوید: چنین و چنان کرده‌اند «۱».

در روایت دیگر از آن حضرت است که فرمود: بر وضو و بهترین اعمال که نماز باشد مواظبت کنید، و از زمین بر حذر باشید، آن ریشه شماس است هر که روی آن عملی از خیر و شر انجام دهد از آن خبر خواهد داد «۲».

۳- و نیز روایت شده: رسول خدا صلی الله علیه و آله از هیچ منزلی حرکت نکرد مگر اینکه در آن دو رکعت نماز خواند و فرمود:

می‌خواهم روز قیامت به نماز من گواهی دهد «۳».

ابو کهمس از امام صادق علیه السلام می‌پرسد انسان نوافل را در یک جا بخواند یا

(۱)

مجمع البیان «ان النبی، قال أ تدرّون ما اخبارها؟ قالوا اللّٰه و رسوله اعلم قال اخبارها ان تشهد علی کل عبد و امه بما عمل علی ظهرها تقول عمل کذا و کذا یوم کذا و کذا».

(۲)

مجمع البیان «قال: قال رسول اللّٰه (ص) حافظوا علی الوضوء و خیر اعمالکم الصلاه و تحفظوا من الارض فانها امکم و لیس فیها احد یعمل خیرا او شرا الا و هی مخبره به».

(۳) -

عن النبی (ص) انه لم یرتحل من منزل الا- صَلَّى فیهِ رکعتین و قال حتی یشهد علی بالصلاه (المیزان ج ۶ / ۳۳۷). تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۲۰

در جاهای متعدد؟ فرمود: نه بلکه در اینجا و اینجا بخواند زیرا آن محلها روز قیامت برای او شهادت خواهند داد «۱».

و در حدیث دیگری از آن حضرت وارد است: نمازها را در جاهای متعدد از مساجد بخوانید چون هر بقعه بر نمازگزار روز قیامت گواهی می‌دهد «۲».

از اینگونه اخبار در کتابها بسیار پیدا می‌شود، مثلا- زمین از بول انسان ختنه نشده آگاه است و یا از ریختن آب غسلی که از زنا واجب شده، به خدا پناه می‌برد، وانگهی در آخرت همه چیز زنده و دارای حیات خواهد بود حتی آتش و جهنم آن، نظیر یَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِیدٍ ق / ۳۰ و درباره آتش آمده: إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَیْظًا وَ زَفِیرًا فَرَقَانِ / ۱۲ به هر حال زمین یکی از گواهان اعمال است. مانند زمین کربلا و خرمشهر و همه جای زمین.

تجسم عمل: لَفْظٌ لِیُرْوَا أَعْمَالَهُمْ و لَفْظٌ «یره» در دو محل صریح است در اینکه انسان روز قیامت، اعمال خود را مشاهده خواهد کرد، نه جزای اعمال خود را این سخن حاکی از تجسم عمل است، مسئله تجسم عمل یکی از حقائق قرآن مجید و روایات اسلامی است، که نقل حتی بعضی از آنها از حوصله کتاب خارج است. اکنون ثابت شده که عمل عرض نیست بلکه جوهر است، انسان در هر کار نیک و بد، مقداری از ماده وجود خویش را به نیرو (انرژی) مبدل کرده و از دست می‌دهد همانطور که نفت در بخاری مبدل بحرارت می‌شود، این نیروها به قدرت خدا در آخرت مبدل به ماده و جسم شده و در صورتهای نعمت

(۱)

سئل ابو کهمس ابا عبد اللّٰه (ع) یصلی الرجل نوافله فی موضع او یفرقها؟ قال:

لا بل هاهنا و هاهنا فانها تشهد له یوم القیامه (وسائل ج ۳ / ۴۷۲).

(۲)

عن الصادق (ع) فی حدیث انه قال صلوا من المساجد فی بقاع مختلفه فان کل بقعه تشهد للمصلی علیها یوم القیامه (وسائل ج ۳ / ۴۷۴).

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۲۱

یا عذاب به انسان تحویل خواهد شد.

رابطه آیات اخیر با حبط و توبه: آیات فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ ... صریح است در اینکه انسان تمام اعمال خویش را اعم از نیک و بد

خواهد دید با آنکه می‌دانیم در صورت توبه کردن اعمال بد او از بین خواهد رفت و یا مقداری از اعمال خوب حبط شده و به انسان از آنها چیزی نخواهد رسید و در جریان حالات دو پسر آدم که یکی آن دیگری را کشت خواندیم گناه مقتول به قاتل منتقل می‌شود.

در المیزان فرموده: آیات حبط و توبه و انتقال ذنوب بر دو آیه فَمَنْ يَعْمَلْ ...

حکومت دارد. یعنی مراد از این دو آیه گناهایی است که آمرزیده نشده و یا به قاتل منتقل نگشته است و یا اعمال خیری است که حبط نشده باشند.

مخفی نماند: احتمال دیگر آنست که آن اعمال در آخرت دیده شوند ولی ضرری نرسانند و یا فائده‌ای ندهند، مانند دیدن ساختمانی که انسان آن را فروخته است و یا دیدن دشمنی که دسترسی به انسان ندارد و الله العالم.

روز چهارشنبه بیستم رجب هزار و چهار صد و سه مطابق ۱۴/۲/۱۳۶۲ تفسیر سوره زلزله به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۲۲

سوره عادیات

اشاره

در مدینه نازل شده و یازده آیه است

نظری به کلیات سوره

۱- در مکی و مدنی بودن این سوره اختلاف هست، در مقدمه تفسیر گفته شد: سوره عادیات چهاردهمین سوره است که بعد از سوره «و العصر» در مکه نازل گردید و آن متخذ از مصحف امام صادق علیه السلام می‌باشد که طبرسی و سیوطی نیز چنان گفته‌اند ولی شأن نزول آن که خواهد آمد، مخصوصاً آیات فَأَثَرُنَّ بِهِ نَقْعًا فَوْسِطُنَّ بِهِ جَمْعًا که حکایت از وقوع واقعه‌ای در آن روز دارند، اطمینان می‌آورد که سوره مدنی است، از طرف دیگر بنا بر آنکه، در غزوه ذات السلاسل در جریان امیر المؤمنین صلوات الله علیه نازل شده باشد باید گفت در سال هفتم هجرت نازل شده است زیرا آن جنگ در سال هفتم به وقوع پیوسته بود. در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره صدم آن می‌باشد.

۲- در مجمع البیان فرموده: عدد آیات آن به اجماع همه یازده آیه است، علی‌هذا کسی خلاف یازده نگفته است، خازن عدد کلمات آن را چهل و حروف آن را صد و شصت و سه گفته است.

۳- سلیمان بن خالد از امام صادق علیه السلام نقل کرده: هر که سوره و العادیات را بخواند و خواندن آن را ادامه دهد خدا او را با امیر المؤمنین علیه السلام مبعوث گرداند در حالی که از خواص او است و در ردیف رفقای او باشد (۱) این ظاهراً بدان جهت

(۱)

«سلیمان بن خالد عن ابی عبد الله (ع) قال من قرء و العادیات و ادمن قراءتها بعثه الله مع امیر المؤمنین (ع) یوم القیامة خاصة و کان

فی حجره و رفقائه». تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۲۳

است که خواندن این سوره آن حضرت را یاد می‌آورد.

۴- در شأن نزول سوره در مجمع البیان آمده از امام صادق علیه السّلام در حدیث طویلی نقل شده: رسول خدا صلّی الله علیه و آله در جنگ «ذات السلاسل» چند نفر از صحابه را در چند نوبت فرستاد که همه بدون نتیجه برگشتند، آخر علی بن ابی طالب علیه السّلام را فرستاد که بر آنها غالب آمد، علت این نام آنست که گروهی از دشمنان مقتول و گروهی اسیر شدند، اسیران را با ریسمان به هم بستند گویی در زنجیر بسته شده‌اند.

چون این سوره نازل گردید: رسول خدا صلّی الله علیه و آله در نماز صبح، آن را خواند، پس از نماز، اصحاب آن حضرت گفتند: ما این سوره را نشنیده‌ایم حضرت فرمود:

آری علی بر دشمنان خدا پیروز گشته، جبرئیل امشب به من مژده آورد، چند روز بعد، علی علیه السّلام با غنائم و اسیران وارد مدینه شدند اهل بیت علیهم السّلام بر نزول سوره در حق آن حضرت اتفاق دارند رجوع به بحار ج ۲۱/۶۶ ببعد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۲۴

سوره العادیات مکیه و هی احدى عشر آیه نزلت بعد سورة العصر

[سوره العادیات (۱۰۰): آیات ۱ تا ۱۱]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا (۱) فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا (۲) فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا (۳) فَأَنْزَلَ بِهِ نَقْعًا (۴)
فَوَسَّطْنَا بِهِ جَمْعًا (۵) إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ (۶) وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكِ لَشَهِيدٌ (۷) وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ (۸) أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ رَافِعٌ إِلَىٰ
الْقُبُورِ (۹)

وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ (۱۰) إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ (۱۱)

به نام خدای رحمان رحیم

۱- قسم به اسبان دونده نفس نفس زنان

۲- پس قسم به آتش افروزان با زدن سم‌ها

۳- پس قسم به اسبان حمله کننده در وقت صبح.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۲۵

۴- که با آن دویدن غبار بزرگی بلند کردند.

۵- و با آن دویدن وسط قومی داخل شدند

۶- که انسان به پروردگارش سخت ناسپاس است

۷- و انسان بر آن ناسپاسی گواه است

۸- و انسان به جهت مال دوستی بخیل است

۹- آیا نمی‌داند که مسئول است وقتی که انسانها برانگیخته شوند.

۱۰- و به دست آید آنچه در سینه‌هاست.

۱۱- حقا که پروردگارشان در آن روز به حال آنها آگاه است

عادیات: اسبان دونده. عدو (بر وزن عقل) در اصل به معنی تجاوز است تجاوز اگر با قلب باشد به آن عداوت گویند و اگر در راه رفتن باشد عدو (دویدن) نامند و اگر در عدم رعایت عدالت باشد عدوان گویند (راغب).

یکی از موارد به کار رفتن جمعی که با الف و تا آید آنجا است که صفت مذکر لا یعقل باشد علی هذا عادیات جمع عاد است نه جمع عادیه.

ضبحا: ضبح به معنی صدا است گویند: «ضبح ضبحة الثعلب» صدا کرد مانند صدای روباه مراد از آن در آیه نفس نفس زدن اسبان در حال تاختن است.

موریات: آتش افروزان. منظور اسبانی است که در وقت دویدن در اثر برخورد نعل آنها به سنگ، آتش می‌جهد. ایراء از ماده وری به معنی آتش افروزی است.

قدحا: قدح: زدن، مثل زدن آهن به سنگ برای بیرون آمدن آتش

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۲۶

«قدح بالزند: رام الایراء».

مغیرات: هجوم کنندگان. حمله کنندگان. غور: فرو رفتن. اغماره:

هجوم بردن و سرعت سیر.

اثرن: ثور: زیر و رو شدن و پراکنده شدن. اثاره: پراکنده کردن.

«اثرن نفعاً»: غبار بلند کردند.

نفعاً: نفع: غبار. آن فقط یک بار در قرآن آمده است.

کنود: بسیار ناسپاس. «کند النعمة کنودا: کفرها».

بعثر: باز شد و آشکار شد. راغب احتمال می‌دهد که این کلمه مرکب از بعث و اثیر (هر دو به صیغه مجهول) باشد یعنی برانگیخته و پراکنده شد، طبرسی مطلق زیر و رو شدن گفته است. جوهری گوید: «یقال: بعثرت الشيء: اذا استخرجته و کشفه» علی هذا آن در آیه به معنی مکشوف شدن است.

شرحها

از این آیات معلوم می‌شود که اسبان دونده‌ای که از نعل آنها آتش می‌جهید و غبار برانگیخته بودند به قومی حمله کرده و در وسط آنها قرار گرفته‌اند، این حمله بوقت صبح بوده است. آن گاه آمده که انسان نسبت به پروردگارش ناسپاس است و خود بر این ناسپاسی گواه می‌باشد، دوستی دنیا سبب این ناسپاسی است اما پس از رسیدن به آخرت نادم خواهد شد. آهنگ این آیات شبیه آهنگهای اوائل بعثت است و اول سوره یک سرود عالی جنگی است، آموزنده و محرک.

۱- وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا.

گویند «ضبحا» مفعول مطلق و تقدیر آن «یضبحن» است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۲۷

زمخشری گوید: می‌شود حال باشد به معنی ضابحات. یعنی: قسم به اسبان دونده نفس نفس زنان.

۲- فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا.

زمخشری «قدحا» را حال گرفته به معنی قادحات، طبرسی: تقدیر آن را «یقدحن قدحا» فرموده است یعنی: قسم به اسبان آتش‌افروز.

۳- ۵- فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا فَأَثْرُونَ بِهِ نَقْعًا فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا.

ضمیر «به» در هر دو محل ظاهراً راجع به «عدو» است که از عادیات فهمیده می‌شود یعنی: به آن دویدن غبار برانگیختند و در وسط قومی قرار گرفتند بعضی ضمیر دوم را به صبح برگردانده است، لفظ «صبحاً» حاکی است که حمله در وقت صبح بوده است. از امام صادق علیه السّلام در تفسیر برهان نقل شده که امیر المؤمنین صلوات الله علیه در اول طلوع فجر با اصحاب خود نماز خواند آن گاه بلافاصله بر کفار حمله برد آنها وقتی متوجه شدند که زیر پای اسبان اسلام بودند.

۶- ۸- إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكَ لَشَهِيدٌ وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ.

آیه اول جواب قسم‌هاست، شهید مطهری رحمه الله در ارتباط قسم‌ها با جواب آن، از بعضی نقل می‌کند که از شأن نزول استفاده کرده و گفته‌اند: قسم به اسبان دونده و ... که انسان بسیار ناسپاسی است حالا- که پیغمبر آمده به جای اینکه دعوتش بپذیرند، می‌خواهند به مدینه حمله کنند و پیغمبر را از بین ببرند (و الله اعلم).

ظاهر سیاق آیات آنست که ضمیر «انه» در هر دو محل راجع به انسان است یعنی: انسان خود بر این ناسپاسی گواه است اگر از خودش پرسى فطرتش بر این ناسپاسی گواه خواهد داد و لو به زبان حاضر نباشد.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۲۸

آیه إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ می‌شود گفت که دلیل «کنود» است یعنی دنیا دوستی، غرق بودن در لذات مادی او را ناسپاس کرده است و شاید منظور آن باشد که یکی از علائم ناسپاسی آنست که: بسیار پولدوست است و از آنچه خدا داده است انفاق نمی‌کند. آیه را دو جور معنی کرده‌اند یکی اینکه «شدید» را به معنی بخیل گرفته و گفته‌اند: انسان به علت دوست داشتن مال، بخیل است، دیگری آنکه شدید را جلو انداخته و گفته‌اند «انه لشدید لحب الخیر» انسان در ثروت دوستی محکم است منظور از «الخیر» ثروت دنیا است، آن به معنی «اختیار شده» است انسان ذاتاً ثروت را دوست می‌دارد، خدا آن را چنین کرده است، پس نه ثروت بد است و نه دوست داشتن آن، بلکه بخیل بودن و افراط در دوستی آن مذموم است.

۹- ۱۱- أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ مَا فِي الْقُبُورِ وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ.

این آیه در رابطه با آنست که کنود بودن و ثروت دوستی مفرط به زیان انسان تمام خواهد شد، به نظر بعضی مفعول «يعلم» محذوف است یعنی «ا فلا يعلم الانسان انه مسئول اذا بعث ما فى القبور» غرض از ما فى القبور ذرات ابدان است که به وسیله «بعث» به انسان تبدیل خواهند شد.

حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ یعنی آنچه در سینه‌هاست مشخص و از هم جدا شوند، کفر و ایمان، حب و بغض از هم جدا و مورد سؤال قرار می‌گیرند نظیر:

إِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوُهُ يُحَاسِبُكُمْ بِهِ اللَّهُ بقره/ ۲۸۴ شاید منظور از آن به دست آمدن و آشکار شدن باشد، یعنی آنچه در ضمیر انسان نهفته است بیرون ریخته می‌شود و آشکار می‌گردد و مورد بازخواست قرار می‌گیرد، آن گاه در تأکید این مطلب فرموده:

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۲۹

إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ خدا در آن روز به همه اعمال آنها آگاه است و مطابق اعمال آنها پاداش یا کیفر می‌دهد.

روز ۲۳ رجب هزار و چهار صد و سه مطابق ۱۷/۲/۱۳۶۲ تفسیر سوره عادیات به پایان رسید و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۳۰

در مکه نازل شده و یازده آیه است

نظری به سوره مبارکه

- ۱- سوره قارعه از لحاظ نزول سوره سی ام است که بعد از سوره قریش در مکه نازل شده و در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره صد و یکم می‌باشد، دلیلی در دست نیست که بدانیم در کدام سال بعثت نازل گشته است.
 - ۲- آیات آن در نقل قارئان کوفی و حجازی یازده و در نقل بصری و شامی هشت است زیرا که آنها الْقَارِعَةَ مَا الْقَارِعَةُ را یک آیه و ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ را نیز یک آیه شمرده‌اند. «مجمع البیان» آن دارای سی و شش کلمه و صد و پنجاه و دو حرف است.
 - ۳- علت نامگذاری ظاهراً وقوع کلمه «القارعه» در اول آنست.
 - ۴- سوره مبارکه در بیان قیامت و آخرین مسیر زندگی جهان است یک پارچه انذار و تبشیر می‌باشد و مقداری از مراحل قیامت کبری را بیان می‌کند.
- به نظر می‌آید درباره قیامت گفتگویی میان مسلمانان بوده و یا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله در رابطه با آن سؤالی شده و آن سبب نزول این سوره گشته است و الله العالم.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۳۱

سوره القارعه مکیه و هی إحدى عشرة آیه نزلت بعد سورة قریش

[سوره القارعه (۱۰۱): آیات ۱ تا ۱۱]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْقَارِعَةُ (۱) مَا الْقَارِعَةُ (۲) وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ (۳) يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ (۴)
 وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (۵) فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ (۶) فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (۷) وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ (۸) فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ (۹)
 وَ مَا أَدْرَاكَ مَا هِيَ (۱۰) نَارٌ حَامِيَةٌ (۱۱)

به نام خدای رحمان رحیم

۱- آن واقعه کوبنده

۲- چیست آن واقعه کوبنده

۳- چه چیز تو را دانا کرد که آن کوبنده چیست

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۳۲

۴- یاد کن روزی را که مردم مانند ملخهای پراکنده شوند

۵- و کوه‌ها مانند پشم رنگارنگ حلاجی شده گردند

۶- اما هر که میزانهایش سنگین باشد

۷- او در زندگی خوشایند است

۸- و اما هر که میزانهایش سبک باشد

۹- مسکن او هاویه است

۱۰- چه می‌دانی هاویه چیست؟

۱۱- آتش است به شدت با حرارت

کلمه‌ها

قارعه: کوبنده و ویران کننده. قرع: زدن و کوبیدن. راغب آن را کوفتن چیزی بر چیزی گفته است، آن از نامهای قیامت است قیامت همه چیز را خواهد کوبید.

فراش: پروانه‌ها. مفرد آن فراشه است. به قولی آن به معنی ملخ پر در آورده است «غوغاء الجراد» چنان که در اقرب الموارد گوید، آن با آیه یَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ خوب می‌سازد.

مبثوث: پراکنده. بث. پراکندن. منتشر کردن.

عهن: پشم رنگارنگ. مطلق پشم را صوف گویند.

منفوش: حلاجی شده. نفش: پراکنده شدن.

موازین: جمع میزان، به نظر بعضی جمع موزون است.

عیشه: زندگی و معیشت.

هاویه: از نامهای آتش است، اصل هوی به معنی سقوط می‌باشد، طبری در علت آن فرموده انسان را از بالا به پائین عذاب ساقط می‌کند

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۳۳

و نیز فرموده: «المهواة التي لا يدرك قعرها».

هیبه: ضمیر «هی» است که هاء وقف بر آن داخل شده.

حامیه: به شدت با حرارت و سوزنده. حمی: حرارت شدید.

شرحها

در این آیات مقداری از ویرانی و زیر و رو شدن نظام کنونی شرح داده شده سپس نیکوکاران تبشیر و بدکاران انذار شده‌اند.

۱-۳- الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ.

این آیات در بالاترین سطحی وقوع قیامت را مجسم می‌کند، الف و لام «القارعه» برای عهد است یعنی آن کوبنده وحشتناک. مَا الْقَارِعَةُ خبر «القارعه» است جمله و مَا أَدْرَاكَ ... ترسیم عظمت آن است، این کلمه در سوره حاقه / ۴ نیز درباره قیامت آمده است.

۴ و ۵- يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ

ظرف «یوم» متعلق است به فعل مقدر یعنی: «اذکر یوم یكون...» منظور از آیه اول ظاهراً خروج انسانها از قبور است بدون رویه و در هم و برهم، در آیه دیگر آمده: يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ قمر/ ۷ همانطور که با آمدن بهار، تخمهایی که در بطن زمین انباشته شده‌اند در هم و برهم می‌رویند، چه حالت وحشتناکی؟! کوه‌ها همانطور که اکنون رنگارنگ هستند آن روز نیز غبار شده آنها رنگ رنگ خواهد بود اما با حجمی بسیار بزرگ. تنبیر کوه‌ها در آیات دیگر نیز آمده است.

۶-۹- فَأَمَّا مَنْ تَقَلَّتْ مُوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۳۴

مُوازِينُهُ فَأَمَّهُ هَاوِيَةٌ.

تعبیر «ثقلت - خفت» در سوره اعراف / ۸ و در سوره مؤمنون / ۱۰۲ گذشت در سوره اعراف گفته‌ایم: وزن عمل حق بودن و مطابق شرع بودن آن است هر عملی که صحیح و مطابق شرع و از روی خلوص نیت باشد آن عمل وزن دارد «۱»، علی‌هذا گناهان و اعمالی که از روی ریا باشد و اعمال حبط شده و نیز اعمال خیر کفار که از روی قربت نیست، مطلقاً وزنی ندارند چنان که فرموده: **أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا كَهْف / ۱۰۵.**

پس ثقل موازین در اثر ایمان و اعمال مقبول است، خفت و سبکی موازین در اثر نبودن اعمال مقبول است و آن فقط در زمینه کفار صادق است زیرا که اعمال نیک و بد آنها دارای وزن نیستند بنا بر این، اهل ایمان و لو گناهکار هم باشند از مصادیق **ثَقَلَتْ مَوَازِينُهُ** هستند. مؤید این سخن آیه مؤمنون است که وعده خلود آتش می‌دهد:

وَمَنْ حَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ مؤمنون / ۱۰۳ علی‌هذا اگر گناهان اهل ایمان بخشوده نشود بعد از مدتی که عذاب دیدند اهل بهشت خواهند بود چنان که در سوره اعراف در بحث احباط و تکفیر گذشت. **عَيْشُهُ رَاضِيَةً** به معنی زندگی خوش آیند است.

طبرسی فرموده؟ اسم فاعل در اینجا به معنی مفعول است و به قولی به معنی

(۱) در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده است که «والد» را به علی (ع) و «ما ولد» را به ائمه (ع) تفسیر کرده‌اند. «قال سئلت ابا جعفر (ع) عن قول الله عز وجل وَ وَالِدٍ وَ مَا وَلَدَ قَالَ يَعْنِي «علیا و ما ولد من الأئمة» ظاهراً آن از باب تطبیق و استفاده به خصوصی از قرآن مجید است.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۳۳۵

«زندگی دارای رضایت» می‌باشد.

فَأُمَّهُ هَآوِيَةٌ یعنی مسکن و مأوای او جهنم و آتش است.

در مجمع‌البیان فرموده: هاویه مادر خوانده شده چون کافر به آن پناه می‌برد همانطور که کودک بدامن مادرش، پناه می‌برد.

۱۰ و ۱۱- **وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَةٌ نَارٌ حَامِيَةٌ.**

ضمیر «ما هیه» راجع است به «هاویه» هاء آن برای وقف است و تقدیرش «ماهی» می‌باشد، آن عظمت و هولناک بودن جهنم را بیان می‌کند **نَارٌ حَامِيَةٌ** جواب استفهام است (اعاذنا الله منها).

روز ۲۴ رجب هزار و چهار صد و سه مطابق ۱۸ / ۲ / ۱۳۶۲ تفسیر سوره قارعه به پایان رسید.

والحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۳۳۶

تفسیر احسن‌الحديث ج ۱۲ ۳۷۳

سوره تکاثر

اشاره

در مکه نازل شده و هشت آیه است

نظری به سوره مبارکه

- ۱- تکاثر شانزدهمین سوره است که بعد از سوره کوثر در مکه نازل گردید درست معلوم نیست که در کدام سال بعثت بوده است، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره صد و دو می‌باشد. «۱» ۲- طبرسی رحمه الله فرموده: آیات آن بالاجماع هشت است.
- ۳- علت نامیده شدن به «تکاثر» وقوع این لفظ در اول آنست از باب «تسمیة الكل باسم الجزء».
- ۴- سوره مبارکه از لحاظ مضمون آن، می‌تواند مکی یا مدنی باشد بنا بر نقلی که در اول تفسیر گذشت مکی بودنش ارجح است شأن نزولی که راجع به مدنی بودن نقل شده به صورت «قیل» است که نمی‌شود بر آن اعتماد کرد.
- ۵- در این سوره حالت مردمانی ترسیم شده که همه هم و غمشان زراندوزی و افزون طلبی است، همه قوایشان در راه تحصیل ثروت و پول به تحلیل می‌رود و هر قدر به دست آورند قانع نمی‌شوند، و مانند جهنم پیوسته هَلْ مِنْ مَزِيدٍ می‌گویند، دیگر نه توحیدی، نه معنویاتی، نه مواساتی، نه تهذیب اخلاقی، این کار را تا رسیدن مرگ ادامه می‌دهند و به حسرت از دنیا می‌روند، قرآن در مقام نصیحت می‌فرماید: چنین نکنید، به خود آئید، به زودی خواهید دانست

(۱) در صورتی که ترتیب نزول قطعی باشد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۳۷

که اینکار و این رویه خطا بوده است، شما از نعمت مسئول و بازخواست خواهید شد و جهنم را خواهید دید مطلب این سوره هم درباره افراد پول پرست و مقام پرست صادق است و هم درباره دولتهای ابر قدرت و ظالم که میدان زندگی را از دست دیگران گرفته‌اند.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۳۸

سوره التکاثر مکیه و هی ثمانی آیات نزلت بعد سوره الکوثر

[سوره التکاثر (۱۰۲): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ (۱) حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ (۲) كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳) ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۴)
 كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ (۵) لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ (۶) ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ (۷) ثُمَّ لَتَسْتَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (۸)

به نام خدای رحمان رحیم

- ۱- افزون طلبی شما را مشغول کرد
- ۲- تا عمرتان سر آمد به مقبره‌ها رسیدید
- ۳- چنین نکنید به زودی می‌دانید
- ۴- سپس چنین نکنید به زودی می‌دانید
- ۵- چنین نکنید: اگر علم خالص داشتید می‌دانستید که اینکار خطاست.
- ۶- حتما و یقینا آتش بزرگ را خواهید دید
- ۷- سپس آن را که خود یقین است خواهید دید
- ۸- سپس حتما از نعمتها سؤال خواهید شد

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۳۹

کلمه‌ها

الهاکم: مشغول کرد شما را. راغب گوید: لهو آنست که انسان را از کاری که مفید و اهم است مشغول کند. الهاء به معنی مشغول کردن می‌باشد.

تکاثر: افزون طلبی. در لغت آمده: «تکاثر القوم: کثروا و تغالبوا فی الکثرة» پس تکاثر به معنی افزایش جویی است بین الاثین بودن همه جا لازم نیست، بعضی‌ها آن را تفاخر گفته‌اند ولی ظاهراً آن در اینجا درست نیست، چون در این سوره مسئله ثروت و زراندوزی مطرح است نظیر وَ تَفَاخُرُ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ حدید/ ۲۰ این لفظ فقط دو بار در قرآن آمده است.

زرتم: زیارت: قصد. گویند: «زراره زیاره: قصد» طبرسی آن را آمدن به محلی بدون قصد ماندن گفته است. راغب گوید: زُرْتُمْ الْمَقَابِرَ کنایه از مرگ است، زمخشری نیز چنین گفته است.

مقابر: مقبره «بفتح و کسر میم» محل قبر را گویند جمع آن مقابر است (قبرستان).

نعیم: نعمت وسیع و فراوان: «النعیم: النعمه الکثیره» الف و لام آن شاید برای استغراق باشد.

شرحها

در این آیات می‌خوانیم: افزون طلبی و ثروت دوستی، شما را تا مردن و رسیدن به قبرستان مشغول می‌کند ولی این خطاست، زندگی نباید در دنیاپرستی تلف شود، اگر علم خالص و خالی از شک داشتید می‌دانستید که این کار خطاست

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۴۰

حتما جهنم را خواهید دید و از نعمتهایی که خدا عنایت فرموده مسئول خواهید بود، نعمتهایی که تلف کردید، نعمت دهنده را نشناختید و شکر نعمت به جای نیاوردید.

طبرسی رحمه الله فرموده: گویند این سوره درباره یهود نازل گردید که گفتند: ما از فلان قوم و فلان قوم بیشتریم این تفاخر آنها را تا مردن مشغول کرد و گویند درباره گروهی از قریش نازل گردید که زیاد شده بودند، اشراف (شخصیتهای کاذب) خود را شمردند، آن گاه به قبرستان آمده شروع به شمردن اشرافی که مرده بودند کردند، قول اول از قتاده و قول دوم از مقاتل و کلبی است، به هر حال، این سوره یک تذکر و هشدار باش عمومی است.

۱ و ۲- أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ.

از راغب و زمخشری نقل شده که زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ کنایه از مرگ است یعنی دنیا دوستی و افزون طلبی شما را تا مرگ مشغول کرد، به نظر بعضی مراد از زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ رفتن به قبرستان و شمردن اجساد پوسیده است.

۳ و ۴- كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ

لفظ «کلا» ردع و نهی است از «الهاکم» یعنی تکاثر شما را مشغول نکند.

مفعول «تعلمون» در هر دو موضع محذوف است یعنی به زودی می‌دانید عاقبت این مشغولیت را وقتی که عمرتان سر آید. از آیات بعدی می‌شود فهمید که این «دانستن» در روز قیامت خواهد بود.

به نقلی مراد از «تعلمون» اول وقت مرگ و از دومی وقت بعث و قیامت است ولی ظاهراً دومی تأکید اول می‌باشد.

۵- كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ

تکرار ردع برای تأکید است، علم یقین علمی است که مطلقاً در آن شکی نباشد، جواب «لو» محذوف و «علم» مفعول مطلق است

یعنی «لو تعلمون الامر

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۴۱

علما یقینا لما تکاثرتم» این آیه یک مطلب مستقلی است «لترون» در آیه بعدی جواب «لو» نیست بلکه کلام مستأنفی است، معنی آیه چنین است: تکاثر شما را مشغول نکند، اگر به آینده علم یقین داشتید تکاثر شما را مشغول نمی‌کرد، این یقین با قلب و استدلال است اما عین‌الیقین که خواهد آمد با مشاهده و دیدن است.

۶ و ۷- لَتَرُونَ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرُونَهَا عَيْنَ الْيَقِينِ

یعنی آتشی را که کیفر این تلهی و تکاثر است حتما و حتما خواهید دید منظور ظاهرا صرف دیدن نیست بلکه معذب شدن در آنست، آن گاه در تأکید آن فرموده:

آن آتش را در حالی که نفس یقین و وجود خارجی آنست خواهید دید، این از علم‌الیقین بالاتر است که آن یقین امر قلبی بود ولی عین‌الیقین یقین وجود خارجی است، به نظر می‌آید که «ثم» برای ترتیب لفظی است نه زمانی، علی‌هذا «لترون- لترونها» هر دو یکی هستند و عَيْنَ الْيَقِينِ حال است از ضمیر «لترونها» که جحیم باشد و الله العالم.

۸- ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ

ظاهرا مراد آنست که از این نعمتهای وسیع که در اثر تکاثر به دست آورده‌اید مسئول خواهید بود که از کدام راه به دست آوردید و در کدام راه مصرف نمودید این نعمتهای زندگی همه مواهب خدا هستند که در اختیار انسان گذاشته شده است، خداوند اذن داده که آنها فقط در راه سعادت انسانها و رسیدن به توحید، رسیدن به خدا، رسیدن به مقام و مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ذاریات/ ۵۶، مصرف شوند، به عبارت دیگر این خوان نعمت که در جهان پخش شده حدودی دارد، هر که از آن حدود تجاوز کند مسئول خواهد بود، مسئولیتی که عبارت اخرای عذاب است انسانهای ظالم، حکومت‌های ستمگر این همه نعمتها را تلف می‌کنند و به خود اختصاص می‌دهند و دیگران را گرسنه می‌گذرانند پیش

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۴۲

خدا مسئول خواهند بود.

«النعم» با الف و لام استغراق شامل همه نعمتهاست، ایمان، ولایت ائمه علیهم‌السلام و نظائر آن نیز مشمول «النعم» است در اینجا مناسب است به چند روایت اشاره بشود.

۱- طبرسی رحمه الله روایت کرده: بعضی از صحابه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را با عده‌ای میهمان دعوت کرد، در منزل او خرما خوردند و آب خنک نوشیدند چون از منزل خارج شدند حضرت فرمود «هذا من النعم الذي تسألون عنه».

۲- عیاشی در ضمن روایتی از ابو حنیفه نقل کرده که از حضرت صادق صلوات الله علیه از «النعم» پرسیدم امام فرمود: نعم ما اهل بیت هستیم که خدا به بندگان نعمت داده است تا فرمود: نعم رسول خدا و عترت او است (مجمع‌البیان).

۳- در تفسیر برهان از امام باقر صلوات الله علیه نقل شده:

«فی قوله تعالى ثم لتسألن يومئذ عن النعم یعنی الامن و الصحة و ولایة علی بن ابی طالب علیه السلام».

در بعضی روایات آمده: خدا بزرگوارتر از آنست که به شما طعامی بدهد و آن گاه از آن سؤال کند بلکه از شما از نعمتی که به وسیله محمّد و آل محمّد داده سؤال خواهد کرد (تفسیر برهان) به نظر می‌آید اینگونه روایات برای بیان عظمت و اهمیت ولایت باشد و الله العالم.

روز اول شعبان المعظم هزار و چهار صد و سه مطابق ۲۴ / ۲ / ۱۳۶۲ تفسیر سوره تکاثر به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام
تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۴۳

سوره عصر

اشاره

در مکه نازل شده و سه آیه است

نظری به سوره مبارکه

- ۱- سوره عصر از لحاظ ترتیب نزول، سیزدهمین سوره است که بعد از سوره انشراح در مکه نازل گردید، ظاهراً در اوائل بعثت نازل گشته است «۱» در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره صد و سوم می‌باشد.
- ۲- این یکی از سه سوره کوتاه قرآن مجید است که عبارتند از: کوثر، قل هو الله و عصر.
- ۳- علت تسمیه آن به «العصر» وقوع این کلمه در اول آنست در روایات نبوی و امامان علیهم السلام «و العصر» نامیده شده است.
- ۴- مطالب آن با مکی و مدنی بودن هر دو سازگار است، ولی ظاهراً همه آن را مکی گفته‌اند.
- ۵- این سوره با این کوتاهی و صغر حجم، همه معارف قرآن را در بر دارد و تمام مقاصد اسلامی را در موجزترین بیان روشن می‌کند و به تنهایی یک کتاب است.
- ۶- معلوم نیست چه علتی نزول این دریای حقائق را باعث گشته است ولی هر چه هست می‌توان درباره آن یک کتاب نوشت.

(۱) این در صورتی است که ترتیب نزول را قطعی بدانیم.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۴۴

سوره العصر مکیه و هی ثلاث آیات نزلت بعد سوره الانشراح

[سوره العصر (۱۰۳): آیات ۱ تا ۳]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَ الْعَصْرِ (۱) إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (۲) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ (۳)

به نام خدای رحمان رحیم

۱- قسم به روزگار

۲- که انسانها در خسران هستند

۳- مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال شایسته انجام دهند و یکدیگر را به حق و استقامت سفارش کنند.

کلمه‌ها

عصر: روزگار. وقت عصر (آخر روز). آن در اصل به معنی فشردن است، چون به معنی دهر و روزگار باشد جمع آن عصور آید در

اقرب الموارد گوید: «العصر: الدهر».

خسر: خسر و خسران: کم شدن و کم کردن، لازم و متعدی هر دو آید ضرر و زیان را به علت کم شدن، خسر و خسران گفته‌اند. توأصوا: توأصی: سفارش کردن و وصیت کردن به همدیگر. حق: شیء حتمی و ثابت. راغب گوید: حق در اصل به معنی مطابقت و موافقت است. دین حق یعنی دینی که مطابق با واقع است. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۴۵

شرحها

در فهم این آیات باید بدانیم که انسان ساخته نشده به دنیا می‌آید، به عبارت دیگر: بالقوه زائیده می‌شود، بر خلاف بچه سائر حیوانات که باهوشتر و زیرکتر زائیده می‌شوند، پس انسان وقتی که به دنیا آمد و پا گرفت و خود را شناخت، هنوز انسان بالقوه است باید خود را بسازد و گرنه در خسران و ضرر خواهد بود.

ساخته شدن انسان با دو عامل است یکی نظری و قلبی یعنی ایمان به خدا و پیامبران و آنچه آنها آورده‌اند دیگری عملی که اعمال صالحه باشد، قطع نظر از این دو باید جامعه را نیز در نظر بگیرد و به فکر ساختن جامعه نیز باشد و تَوَاصُوا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصُوا بِالصَّبْرِ. اگر با این دو عامل شناخت و عمل، خود را بسازد هیچ و گرنه در خسران و ضرر خواهد بود که زندگی برای او در دنیا فساد و در آخرت جز عذاب نخواهد زائید بیان کننده این واقعیت گذشت روزگار است که در مسیر تاریخ معلوم می‌شود انسانهای ساخته نشده در خسران و تباهی هستند شاید به این علت به «العصر» یعنی روزگار قسم یاد شده است. علی هذا قسم بعصر، قسم به تاریخ بشریت است که دقت در تاریخ اقوام گذاشته و دقت در گذشت زمان، روشن می‌کند کدام کس و کدام قوم در خسران بوده‌اند و کدام در غیر خسران. و آن گهی هدف خدا از خلقت انسان زندگی در بهشت است و به آن فقط با ایمان و عمل می‌توان رسید، علی هذا جز اهل ایمان و عمل همه در خسران می‌باشند.

۱ و ۲- وَالْعَصِيرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ برای عصر معانی بسیاری گفته‌اند از قبیل وقت عصر، صلاة عصر، شب و روز عصر نبوت و روزگار، از میان همه یکی عصر نبوت قابل دقت است یعنی قسم به زمان تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۴۶

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله که زمان طلوع اسلام و زمان غلبه حق بر باطل است، دیگری عصر به معنی دهر و روزگار و قطعه‌ای از تاریخ، به نظر نگارنده دومی ارجح است که در آن صورت تناسب قسم با مقسم به خوب روشن می‌شود چنان که گذشت درباره این معانی روایتی نقل نشده است.

و در روایت حضرت صادق علیه السلام در تفسیر برهان بعصر ظهور حضرت قائم صلوات الله علیه و علی آباءه تفسیر گردیده است. الف و لام «الانسان» برای استغراق است یعنی خسران شامل همه انسانها و همه افراد جوامع بشری است.

۳- إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ.

استثناء است از «الانسان» بقید در خسران بودن، منظور از «آمنوا» باید ایمان به خدا و همه اعتقادات حقه باشد، مصداق واقعی عملوا الصالحات کسانی هستند که همه صالحات را انجام دهند، علی هذا مؤمنان فاسق در نیمه خسران خواهند بود.

توأصی بالحق آنست که یکدیگر به حق و احیاء حق و ماندن در حق سفارش کنند تا حق گسترده و حاکم گردد، آن از امر به معروف اعم است زیرا شامل اعتقادات نیز می‌شود.

تَوَاصُوا بِالصَّبْرِ ذکر خاص بعد از عام است زیرا «الحق» صبر را نیز شامل است و چون صبر و استقامت رکن رکن موفقیّت در راه حق است و بدون آن توفیق میسر نیست لذا بالخصوص ذکر شده است.

المیزان در توجیه **إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ** فرموده: کتاب خدا روشن می‌کند که برای انسان زندگی ابدی در پیش است و این زندگی مقدمه آن و به طور آزمایشی است و **مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ** رعد/ ۲۶ و **نَبَلُّوْكُمْ**

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۳۴۷

بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً أَنْبِيَاءَ / ۳۵.

و روشن می‌کند که اعتقاد حق و عمل صالح ملاک سعادت اخروی و کفر و فسق ملاک شقاوت در آنست و نیز روشن می‌کند که سرمایه انسان فقط زندگی او است اگر پیرو حق و نیکوکار باشد از تجارت زندگی سود برده و در آخرت اهل سعادت خواهد بود و گرنه در تجارت زندگی ضرر برده و اهل عذاب خواهد گشت این است معنی: **إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**

در بعضی از روایات از حضرت صادق علیه السلام روایت شده:

«آمنوا بولایه امیر المؤمنین علی علیه السلام توأصوا بالحق ای بالولایه ...»

اینها از باب تعیین مصداق هستند، زیرا ایمان به ولایت از مصداق «آمنوا» و سفارش به ولایت از مصداق توأصوا بِالْحَقِّ است.

روز اول شعبان هزار و چهار صد و سه مطابق با ۲۴/۲/۱۳۶۲ تفسیر سوره عصر به پایان رسید و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۳۴۸

سوره همزه

اشاره

در مکه نازل شده و نه آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- همزه سی و دومین سوره است که بعد از سوره قیامت در مکه نازل گردید «۱» در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره صد و چهار است، به نظر می‌آید که در اواخر سال سوم بعثت و یا در سال چهارم نازل شده باشد آن گاه که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پس از نزول **فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ** حجر/ ۹۴، دعوت خود را آشکار کرده بود.

۲- به اجماع قارئان عدد آیات آن نه است و کسی در آن اختلافی ندارد آن دارای سی کلمه و صد و سی حرف است.

۳- علت تسمیه آن، وقوع لفظ «همزه» در اول آنست.

۴- این سوره به شهادت آیات و آهنگ آن، مکی است مفسران نیز چنین گفته‌اند.

۵- این سوره حالات و خلق بد مردمان مادی را که متکی به ثروت و قدرت هستند، مجسم می‌کند، اینگونه اشخاص در اثر نبودن تربیت توحیدی، اولاً:

ناز فروش می‌شوند، مردم را تحقیر می‌کنند، عیب جو و طعنه زن هستند.

ثانیاً: چنان به ثروت و قدرت تکیه می‌کنند گویی در دنیا همیشگی هستند از آنها در دنیا جز شر و فساد به وجود نمی‌آید و در آخرت بعذاب خدا گرفتار می‌شوند، تربیت توحیدی، انسان را از اینگونه حالات و رویه‌ها نجات می‌دهد.

(۱) بنا بر آنکه ترتیب نزول را قطعی بدانیم.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۴۹
سوره الهمزة و هی تسع آیات نزلت بعد سوره القیامه

[سوره الهمزة (۱۰۴): آیات ۱ تا ۹]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ (۱) الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ (۲) يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ (۳) كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ (۴)
وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ (۵) نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ (۶) الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ (۷) إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّصَدَّهُ (۸) فِي عَمَدٍ مُّمدَّدَةٍ (۹)

به نام خدای رحمان رحیم

- ۱- وای بر هر عیبجوی طعنه زن
- ۲- که مالی گرد آورده و ذخیره کرده است
- ۳- خیال می کند که ثروتش او را جاودانی نموده است
- ۴- نه، حتما به حطمه انداخته می شود.
- ۵- چه می دانی حطمه چیست؟
- ۶- آتش افروخته خداست
- تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۵۰
- ۷- که بر قلوب چیره می شود
- ۸- آن آتش بر آنها ملازم و همیشگی است
- ۹- در میان ستونهایی برافراشته و استوار

کلمه‌ها

همزه: در اقرب الموارد از لسان العرب نقل شده: همزه: عیب گرفتن در پشت سر و لمز بدگویی در حضور است.
در مجمع البیان همزه به معنی طعنه زدن و لمز به معنی عیب گرفتن آمده است و گوید: هر دو به یک معنی می باشند بهتر آنست که همزه به معنی طعنه زن و لمزه به معنی عیبجو یا بالعکس باشد، این دو صیغه برای کثرت هستند یعنی بسیار طعنه زننده و عیبجو. ناگفته نماند: عیبجویی و عیب چسباندن به مردم یک چیز است، طعنه زدن به وسیله آن، چیزی دیگر.
عده: تعدید: ذخیره کردن را گویند: «عدد المال: جعله عده للدهر» (اقرب الموارد).
اخلده: جاودانی کرد او را. خلود: همیشه بودن. اخلاذ: جاودانی کردن.
ینبذ: نهد: انداختن چیزی از روی بی اعتنایی، از اکثر آیات قید «بی اعتنایی» فهمیده می شود «لینبذ» حتما و یقینا انداخته می شود.
حطمه: نام آتش جهنم است، حطم به معنی شکستن است «حطمه حطما: کسره» این تسمیه برای آنست که آتش جهنم شکننده و خرد کننده است.
تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۵۱
موقده: افروخته شده. و قد: افروخته شدن آتش. ایقاد: افروختن آتش.

روز پنجم شعبان هزار و چهار صد و سه مصادف با روز ولادت حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه مطابق ۲۸/۲/۱۳۶۲ تفسیر سوره همزه به پایان رسید و الحمد لله و هو خیر ختام تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۵۴

سوره فیل

اشاره

در مکه نازل شده و پنج آیه است

نظری به سوره مبارکه

- ۱- سوره فیل نوزدهمین سوره است که در مکه بعد از سوره کافرون نازل گردید، در ترتیب فعلی قرآن مجید، صد و پنجمین سوره است.
- ۲- در مجمع البیان فرموده: به اتفاق همه، آیات آن پنج است.
- ۳- علت نامگذاری، وقوع کلمه «فیل» در اول آنست، از باب تسمیه کل باسم جزء.
- ۴- سوره مبارکه بطور حتم مکی است، کسی خلاف آن را نگفته است.
- ۵- به نظر می‌آید: علت نزول این سوره تهدیدی بوده است نسبت به دشمنان قرآن که در مقابل قرآن و پیامبر از موضع خصمانه بترسند، جریان اصحاب فیل را یاد آورند که خدا چگونه تار و مارشان کرد و یا خطاب است به خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله که جریان آنها را یاد کن و بدان که خدای تو برای کوبیدن مشرکان توانا است.
- ۶- این سوره به یکی از آیات الله البینات و معجزه عجیبی اشاره می‌کند که پیش از اسلام در مکه واقع گردید، قضیه در سراسر جزیره العرب و جاهای دیگر مشهور بود اعراب جاهلی آن را با شعار خود در آوردند. خلاصه جریان از این قرار است: مردی به نام ابرهه بن صباح اشرم «۱» که دین نصرانیت داشت در یمن

(۱) گویند کنیه او ابو یکسوم بود، واقدی گفته است او از جانب نجاشی پادشاه حبشه، فرماندار یمن بود نجاشی جد همان نجاشی معاصر حضرت رسول (ص) است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۵۵

حکومت می‌کرد، او از اینکه مردم به خانه کعبه به زیارت می‌روند و شک می‌برد بدین سبب معبدی در یمن بنا کرد و مردم را به زیارت آن دعوت نمود، تا آن معبد به جای کعبه رسمیت پیدا کند، مردی از «بنی کنانه» که از حجاز به یمن آمده بود، وارد معبد گردید و در آن قضای حاجت کرد.

ابرهه پس از اطلاع و دیدن نجاست با چشم خودش از غضب آتش گرفت و گفت: قسم به نصرانیت خودم خانه کعبه را ویران خواهم کرد، تا کسی به زیارت آن نرود، به مردم فرمان حرکت داد، فیلان جنگی را نیز به همراه لشکریان آورد، چون به نزدیکی طائف رسیدند، از مردم آنجا راهنمایی خواست، اهل طائف مردی به نام «نفیل» را فرستادند که لشکریان او را هدایت می‌کرد تا در شش میلی مکه در محلی بنام «مغمس» فرود آمده و اردو زدند.

اهل مکه به شنیدن این خبر، شهر را تخلیه کرده، در کوه‌ها مخفی شدند در مکه فقط دو نفر مانده بود، اول عبد المطلب جد

حضرت رسول صلی الله علیه و آله که در منصب «سقایه حاج» بود، دیگری شیبه بن عثمان کلیددار کعبه، عبدالمطلب علیه السلام دو طرف درب کعبه را گرفته و بدینسان دعا می کرد.

لاهم ان المرء يمنع رحله فامنع حلالک.

لا یغلبوا بصلیبهم و محالهم غدوا محالک.

لا یدخلوا البلد الحرام اذا فأمر ما بذلک.

یعنی: خدایا مرد از اثاث خویش دفاع می کند از متاع خود دفاع کن تا با صلیب و نیروی خویش بر نیروی تو غالب نشوند و تا داخل مسجد الحرام نگردند آن گاه هر چه می خواهی فرمان بده.

آن گاه مقدمات لشکریان ابرهه احشام و حیوانات اهل مکه را به غارت بردند، از جمله دویست شتر که مال حضرت عبدالمطلب بود، آن حضرت پس از شنیدن واقعه به اردوی ابرهه آمد، دربان ابرهه که مردی از قبیله اشعریها بود

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۵۶

عبدالمطلب را می شناخت، دربان به ابرهه گفت: شاها پیشوای قریش و مردی که مردم را در شهر و وحوش را در کوهها اطعام می کند به اردوی تو آمده او را اجازه دخول بده ابرهه اجازه داد.

عبدالمطلب مردی خوش قیافه و تنومند بود، ابرهه چون او را دید بزرگش یافت از اینکه او را زیر تخت خود بنشانند و خوش نداشت که بالای تخت خود بیاورد لذا از سریر پائین آمد و با او در زمین نشست و گفت: چه حاجتی داری؟

عبدالمطلب فرمود: لشکریان تو دویست شتر مرا برده اند بگو: آنها را پس بدهند. ابرهه گفت: تو را دیدم بزرگ یافتم، چون صحبت کردی، در نظرم کوچک شدی، عبدالمطلب گفت چرا؟ ابرهه گفت: من آمده ام کعبه را که مایه عزت و سرفرازی شماست ویران کنم ولی تو از من به جای دست کشیدن از کعبه شترانت را می خواهی!! عبدالمطلب فرمود: شاها من درباره شتران خودم با تو سخن می گویم، ولی این خانه صاحبی دارد که خود از آن دفاع می کند من کاری به کار کعبه ندارم این سخن ابرهه را مرعوب کرد، به نظر می آید که عبدالمطلب علیه السلام خود چنین کرده که با این سخن ابرهه را مرعوب نماید، دستور داد شتران آن حضرت را بدهند، عبدالمطلب از پیش ابرهه برگشت.

لشکریان ابرهه آن شب را که تیرهای شهاب به هر طرف زبانه می کشیدند و حکایت از نزدیکی عذاب داشتند گذرانده صبح آماده حمله شدند فیل که پیشاپیش قشون بود از جای خویش حرکت نکرد، به هنگام طلوع خورشید در آسمان حجاز دسته های پرندگان ظاهر شدند هر پرنده سنگی باندازه نخود در منقار و دو تا در چنگالهای خود داشت، پرندگان لشکریان ابرهه را سنگباران کردند دسته ای از مرغان که بر می گشتند دسته دیگری ظاهر می شدند و مرتب

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۵۷

سنگباران می کردند، هر سنگ به بدن انسانی می خورد و سوراخ می کرد و اگر به استخوانی می رسید خردش می کرد، یکی از آن سنگها نیز به بدن ابرهه اصابت کرد بدنش زخم برداشت وقت برگشتن به یمن در هر منزلی تکه ای از گوشت بدنش در اثر زخم می افتاد، چون به یمن رسید به درک و اصل شد.

ناگفته نماند در اثر سنگباران و زخمی شدن و مردن گروهی، همه پا به فرار گذاشته و تار و مار شدند، در رابطه با این واقعه مطلبی هست که در نکته ها خواهد آمد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۵۸

سوره الفیل مکیه و هی خمس آیات نزلت بعد سوره الکافرون

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ (۱) أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضَلِيلٍ (۲) وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ (۳) تَزِمِيهِمْ حِجَارَةً مِنْ
 سِجِّيلٍ (۴)
 فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ (۵)

به نام خدای رحمان رحیم

۱- آیا ندانستی که پروردگار تو با اصحاب فیل چه رفتاری کرد؟

۲- آیا حيله آنها را در تباهی قرار نداد؟

۳- بر آنها پرندگان را دسته دسته فرستاد.

۴- می زدند آنها را با سنگهایی از سجیل.

۵- آنها را مانند زراعت چرا شده گردانید.

کلمه‌ها

تضلیل: گمراه کردن همچنین است اضلال. یعنی: تدبیرشان را گمراه کرد که به هدف نرسید.

ابابیل: دسته‌ها. گروه‌های پراکنده کسایی گوید: مفرد آن ابول (بر وزن عجول) است راغب گوید: مفردش ابیل و به قولی اسم جمع است مفرد ندارد، طبرسی فرموده: «جماعات فی تفرقة زمرة»

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۵۹

زمرة».

حجاره: سنگها. مفرد آن حجر است، احجار جمع حجر در قرآن نیامده است.

سجیل: گویند آن معرب «سنگ گل» است یعنی کلوخ متحجر. به نظر راغب آن به معنی کلوخ سنگدار است، قرآن مجید این کلمه را در سه محل آورده و روی آن تکیه کرده است یکی در این سوره دیگری درباره قوم لوط: ... وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ حجر/ ۷۴، وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ هود/ ۸۲ علی هذا باید نکته‌ای در آن باشد گرچه نگارنده چیزی دستگیرم نشد.

عصف: برگ. کاه. شدت «عصف ماکول» یعنی برگ خورده یا جویده شده. صحاح و قاموس آن را غلافی که مغزش خورده شده و پوستش مانده است گفته‌اند، به قولی منظور برگ درخت است که الحال (کرم) آن را خورده و فاسد کرده است اقرب الموارد گوید: «لورق اخذ ما فيه من الحب و بقى هو لا حب فيه» سپس تقدیر آن «لعصف ماکول» است.

شرحها

۱ و ۲- أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضَلِيلٍ خطاب است به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و یا به هر کسی که این سوره را بخواند رؤیت در اینجا به معنی علم و دانستن است.

در مجمع البیان فرموده: به قول اکثر علماء حمله ابرهه به مکه در سال

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۶۰

ولادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده است، به نقل واحدی دوازده فیل جنگی در معیت لشکریان آورده بودند. منظور از *يَجْعَلُ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ* آنست که نقشه‌شان به هدف نرسید و تدبیرشان از مقصود منحرف گردید، البته خدا چنین کرد، مانند حمله شیطان بزرگ امریکا به طبرس که خدا کیدشان را از مقصودشان منحرف گردانید.

۳ و ۴- *وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ تَزْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ* این دو آیه تفسیر «تضلیل» در آیه قبلی است ابابیل حال یا وصف «طیر» است یعنی: پرندگان که گروه گروه بودند و با سنگهای سچیل آنها را سنگباران می‌کردند.

۵- *فَجَعَلَهُمْ كَعْصَفٍ* مأکول منظور از عصف ظاهراً فقط یک برگ نیست بلکه به معنی زراعت است. در تفسیر برهان از تفسیر قمی نقل شده: عصف مأکول بقیه کاهی است که چهارپایان آن را خورده است، به نظر می‌آید منظور از عصف مأکول زراعتی است که چهارپایان آن را چریده باشند، خداوند اصحاب فیل را مانند چنین مزرعه‌ای گردانید که بعضی‌ها مردند، بعضی‌ها شکستند و بعضی‌ها له گشتند و بالاخره تار و مار شدند.

نکته‌ها

پرندگان و سنگها: در رابطه با سنگهایی که بر سر اصحاب فیل بارید دو مطلب هست یکی اینکه آن سنگها به هر که اصابت کرد، بدنش را سوراخ نمود و او را کشت دیگری آنکه با باریدن آن سنگها میان لشکریان ابرهه مرض حصبه و آبله پیدا شد، عده‌ای به حالت مرض بزمین افتادند، بعضی‌ها مردند، این جریان باعث شد که آنها نتوانستند در آنجا بمانند لذا پا به فرار

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۶۱

گذاشتند در راه عربهای صحرائشین آنها را گرفته کشتند و اسیر کردند.

۱- در تفسیر برهان از امام باقر صلوات الله علیه نقل شده ... هر پرنده یک سنگریزه در منقار و دو سنگریزه در چنگال داشت، در اثر باریدن سنگها در بدن لشکریان آبله تولید شد، پرندگان آنها را بدین وسیله کشتند پیش از آن در مکه نه آبله دیده شده بود و نه آن پرندگان دیده شده بودند.

۲- در تاریخ ابن هشام (ج ۱/ ۵۴) آمده: سنگها به هر کس اصابت کرد هلاک شد، ولی به همه اصابت نکرد، این سبب شد که پا به فرار گذاشتند، در حین فرار، راه یمن را از این و آن می‌پرسیدند، در هر راه می‌افتادند و می‌مردند یکی از آن سنگها بدن ابرهه اصابت کرد، او را به طرف یمن حرکت دادند در اثر اصابت سنگ به وضعی در آمد که انگشتانش بندبند می‌افتاد و از جای آنها خون و چرک جاری می‌شد، تا او را به صنعاء رساندند، مانند جوجه پرندگان می‌لرزید تا چنان که گفته‌اند سینه‌اش شکافته شد و هلاک گردید.

ابن اسحاق گوید: به من حکایت کردند که اولین بار حصبه و آبله در زمین عرب در آن سال دیده شد.

۳- ابن اثیر در تاریخ کامل ج ۱/ ۲۶۳ گوید: بیشتر اهل تاریخ بر آنند که حصبه و آبله اولین بار در عرب بعد از واقعه فیل دیده شده است.

۴- عده‌ای از روایات اهل بیت علیهم السلام و اهل سنت حاکی است که سنگها به هر کس اصابت کرد او را سوراخ کرد و کشت، این روایات در تفسیر برهان و ابن کثیر و مانند آن نقل شده است.

ناگفته نماند بنا بر نقل اول باید گفت که سنگریزه‌ها آلوده به میکرب حصبه و آبله بوده‌اند که با شیوع آن دو مرض، تار و مار شده‌اند و بنا بر نقل دوم سنگها بدن آنها را سوراخ کرده و کشته است، به هر حال هر دو از آیات الله البینات هستند و از کارهای مخصوص و بزرگ خدا که آن فتنه بزرگ را سرکوب کرد

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۶۲

و بر شرافت کعبه و مقام ابراهیم علیه السلام افزود.

روز شنبه هشتم شعبان المعظم سال هزار و چهار صد و سه مطابق ۱۳۶۲ / ۲ / ۳۱ تفسیر سوره فیل به پایان رسید و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۳۶۳

سوره قریش

اشاره

در مکه نازل شده و چهار آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- سوره قریش بیست و نهمین سوره است که بعد از سوره تین در مکه نازل گردید، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره صد و ششم است، مطلب سوره نشان می‌دهد: آن در وقتی نازل شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت خویش را آشکار کرده بود ولی در چه سالی نازل گردید، دلیلی در دست نیست.

۲- قارئان حجاز آیات آن را پنج دانسته و الذی أطعمهم من جوع را یک آیه شمرده‌اند ولی دیگران از جمله قارئان کوفی آن را چهار آیه گفته و از الذی أطعمهم تا آخر سوره را یک آیه حساب کرده‌اند، علت اختیار قرائت کوفی را بارها گفته‌ایم.

۳- سوره مبارکه بی شک مکی است و کسی خلاف آن را نگفته است.

۴- علت نامگذاری وقوع کلمه قریش یا «لایلاف» در اول آنست، طبرسی آن را سوره «لایلاف» گفته است ولی در روایات لایلاف قریش خوانده شده است.

۵- در تفسیر سوره «و الضحی» در «نکته‌ها» مفصلاً شرح داده‌ایم که سوره فیل و لایلاف در نماز به جای یک سوره خوانده می‌شوند، به آنجا رجوع شود.

۶- این سوره در مقام امتنان بر قوم قریش است و از آن نتیجه می‌گیرد که باید در مقابل این امتنان، پروردگار کعبه را عبادت کنند که آنها را به برکت

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۳۶۴

کعبه ایمنی بخشیده و از گرسنگی نجات داده است.

توضیح اینکه سرزمین مکه محل بی آب و علفی است، مردم آنجا مجبور بودند به شام و یمن مسافرت کنند و ما یحتاج خویش را از آن دو محل فراهم آورند و گرنه زندگی برایشان دشوار و طاقت فرسا می‌شد.

علی‌هذا: آنها در زمستان به «یمن» مسافرت می‌کردند که محل گرمسیری بود و به آن رَحْلَةُ الشَّاءِ می‌گفتند و در تابستان به شام سفر می‌کردند که هوای خنکی داشت و بآن «رحله الصیف» نام نهاده بودند، اهل مکه در این مسافرتها از شر سارقین و راهزنان ایمن بودند، مردم تا می‌دانستند که این کاروان مال قریش است صدمه نمی‌زدند سهل است کمک هم می‌کردند، گویی: این از آن جهت بود که ماجرای اصحاب فیل را شنیده بودند و از مزاحمت به قریش می‌ترسیدند و یا فقط به احترام «کعبه» آنها را اذیت نمی‌کردند.

۷- مطالب این سوره با سوره «فیل» ارتباط کامل دارد، لذا عده‌ای از اهل سنت آن دو را یک سوره شمرده‌اند و در میان شیعه نیز

شایع است، و چنان که گفته شد این مطلب در سوره «و الضحی» در نکته‌ها مفصلاً گفته شده است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۶۵

سوره قریش مکیه و هی أربع آیات نزلت بعد سوره التین

[سوره قریش (۱۰۶): آیات ۱ تا ۴]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ (۱) إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ (۲) فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ (۳) الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ (۴)

به نام خدای رحمن رحیم

۱- برای الفت دادن به قریش

۲- الفت دادن ایشان در مسافرت زمستان و تابستان

۳- پس پرستش کنند پروردگار این خانه را

۴- پروردگاری که آنها را از گرسنگی شدید طعام داده و از ترس بزرگی ایمن گردانیده است.

کلمه‌ها

ایلاف: الفت دادن. الف (بر وزن حبر) به معنی پیوند یافتن و جمع شدن با میل و رغبت است، آن در آیه از باب افعال است در لغت آمده: «آلفه ایلافا: جعله يألف».

قریش: نام قبیله بزرگی از عرب است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از شعبه بنی هاشم از همان قبیله است. رحله: سفر. کوچ.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۶۶

شتاء: زمستان، «صیف»: تابستان.

آمنهم: این کلمه از امن به معنی ایمن است یعنی: ایمنی داد آنها را.

شرحها

۱ و ۲- لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ لام در «لایلاف» برای تعلیل و متعلق به فَلْيَعْبُدُوا است، فاعل ایلاف، الله است، قریش مفعول اول و لفظ «رحله» محذوف، مفعول دوم آن می‌باشد یعنی:

قریش عبادت کنند خدا را به علت آنکه خدا آنها را در مسافرت زمستان و تابستان با مردم الفت داده است.

إِيْلَافِهِمْ ... بدل است از لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ که آن را بیان و تفسیر می‌کند.

۳ و ۴- فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ آیه دوم وصف «رب» است و در عین حال «لیعبدوا» را توجیه می‌کند، نکره آمدن «جوع و خوف» برای تشدید است یعنی به وسیله مسافرت زمستان و تابستان آنها را از گرسنگی شدیدی طعام داد و نیز از ترس بزرگی ایمن گردانید، در جای دیگر به این امتنان چنین اشاره شده است: أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَ يُتَخَفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ عنكبوت/ ۶۷ از این آیه معلوم می‌شود: روزگاری که مردم از اطراف مکه ربه شده می‌شدند و امنیتی

نداشتند اهل مکه در حرم امن خدا راحت بودند و در آیه دیگر آمده: **أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجِبِي إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ** قصص / ۵۷ این آیه گذشته از ایمنی به مسئله وفور نعمت در مکه و اینکه میوه‌ها و ثمرات از هر جا بآنجا می‌آید، اشاره می‌کند، اینها همه به برکت کعبه بود علی‌هذا لازم بود پروردگار کعبه

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۶۷

را اطاعت کنند نه معبودهای باطل خود را.

روز شانزدهم شعبان هزار و چهار صد و سه مطابق ۸ / ۳ / ۱۳۶۲ تفسیر سوره قریش به پایان رسید و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۶۸

سوره‌آرایت

اشاره

در مکه یا در مدینه نازل شده و هفت آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- «أرأیت» هفدهمین سوره است که بعد از سوره تکاثر در مکه نازل گردید از مصحف امام صادق صلوات الله علیه نیز چنین نقل شده است.

طبرسی فرموده: این سوره مکی است، اما ضحاک مفسر گوید: مدنی است به قولی سه آیه اول در مدینه و بقیه در مکه نازل شده است. اما قائل این قول و علت آن معلوم نیست، گویند: سه آیه اول درباره عاص بن وائل یا ولید بن مغیره و بقیه درباره منافقان نازل شد این سخن ظاهرا استنتاج از آیات سوره است.

۲- قارئان عراقی آن را هفت آیه، دیگران شش آیه گفته‌اند این بدان جهت است که عراقیها الذین هم یأرون را یک آیه تمام حساب کرده‌اند و چون عاصم بن ابی‌النجود از جمله عراقیهاست و روایت او به علی بن ابی‌طالب صلوات الله علیه می‌رسد، روایت هفت را اختیار کرده‌ایم.

۳- طبرسی و زمخشری نام آن را «أرأیت» گفته‌اند، در روایات نیز از رسول خدا و امامان علیهم‌السلام «أرأیت» آمده است. از امام باقر علیه‌السلام نقل شده:

«من قرء أ رأیت الذی یکذب بالمدین فی فرائضه و نوافله قبل الله صلوته و صیامه و لم یحاسبه بما کان منه فی الحیاة الدنیا»
«۱» اما عده‌ای آن را سوره «ماعون» خوانده‌اند.

۴- مطالب سوره در «شرحها» خواهد آمد و قهرا پیشامدی سبب نزول این سوره شده است.

(۱) تفسیر مجمع و برهان.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۶۹

سوره‌الماعون مکیه و هی سبع آیات نزلت بعد سوره‌التکاثر

[سوره‌الماعون (۱۰۷): آیات ۱ تا ۷]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ (۱) فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ (۲) وَلَا يَحْضُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ (۳) فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ (۴)
 الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ (۵) الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ (۶) وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ (۷)

به نام خدای رحمان رحیم

۱- آیا دیده‌ای آن را که مکذب دین است

۲- او کسی است که یتیم را سخت می‌راند

۳- و بر اطعام مسکین تشویق نمی‌کند

۴- پس وای بر آن نماز گزاران

۵- که از نماز خویش غفلت می‌کنند

۶- کسانی‌اند که ریا می‌کنند

۷- و از چیز مفید مانع می‌شوند

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۷۰

کلمه‌ها

دین: جزاء. شریعت. در قرآن مجید به هر دو معنی آمده است.

یدع: دع: راندن به شدت: «دعه دعا: دفعه دفعاً شدیداً» پس «یدع» یعنی دفع می‌کند و از خود می‌راند.

یحض: حض: وادار کردن. تشویق کردن: «حضه علی الامر: حمله علیه».

ساهون: سهو: غفلت. جوهری در صحاح چنین گفته است «ساهون»:

غفلت کنندگان.

یراءون: رثاء: تظاهر و نشان دادن و آن این است که انسان کار خوبی انجام دهد و قصدش تظاهر و نشان دادن به دیگران باشد نه

تقرب به خدا.

ماعون: هر چه در آن منفعتی است «کل ما فيه منفعة» در اقرب الموارد آمده:

«الماعون: المعروف ... و كل ما انتفعت به» کلمه «معن» در اصل به معنی جاری شدن است «معن الماء معنا: سأل».

شرحها

در این آیات ملاحظه می‌شود که دین در عمل مجسم می‌شود آنها که می‌گویند: ایمان داریم باید، اعمال صالح و مثبت، گفته آنها را تصدیق کند.

آنکه می‌گوید مؤمنم، اما یتیم را می‌راند، بر طعام مسکین کسی را و او نمی‌دارد نماز را برای تظاهر می‌خواند، از کارهای خیر و مفید

جلوگیری می‌کند، این شخص مکذب دین است، با کافر و منافق چندان فرقی ندارد، کلمه أَرَأَيْتَ ...

حاکمی است که مصداق مکذب دین همین‌ها هستند، احتمال دارد منظور از «الدین»

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۷۱

جزاء و قیامت باشد، یعنی آنان که قیامت را انکار کنند، دارای چنین صفاتی خواهند بود.

۱- ۳- أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ به نظر المیزان منظور از دین جزاست، ولی ظاهراً منظور از آن شریعت باشد، در اینجا دو وصف از اوصاف منکر دین یا منکر جزاء، ذکر شده است اول راندن یتیم، دوم: تشویق نکردن دیگران بر اطعام مسکین. این تعبیر در جاهای دیگر نیز آمده است، و نشان می‌دهد که گذشته از آنکه انسان باید مسکین را اطعام کند، باید دیگران را نیز به آن کار وادارد، گویند: طعام در آیه به معنی اطعام است، به قولی دفع یتیم ندادن حق او است.

«أرأيت» خطاب است به حضرت رسول صلی الله علیه و آله، به هر کس دیگر نیز شامل می‌شود و اختیار این صفات بنا بر مقتضای وقت بوده و گرنه صفاتی از این قبیل بسیار است.

۴- ۶- فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ. الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ فإِنَّ نَتِجَةَ نِشَانِ مِی‌دهد که ریا کنندگان و غفلت کنندگان از نماز نیز، مصداق تکذیب کننده دین هستند. منظور از «ساهون» کسانی هستند که از نماز غفلت می‌کنند، بآن بی‌اعتنا هستند، آن را ترک می‌کنند و در وقتش نمی‌خوانند نه اینکه در ضمن نماز سهو و اشتباه می‌کنند و گرنه می‌فرمود: «فی صلواتهم» نه اینکه بفرماید عَنْ صَلَاتِهِمْ

یونس بن عمار از حضرت صادق علیه السلام پرسید: الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ از وسوسه شیطان است؟ فرمود: نه، وسوسه به هر کس می‌رسد، بلکه منظور آنست که از نماز غفلت کند و در اول وقت نخواند:

«فقال: لا کل احد یصیبه»

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۷۲

هذا و لكن ان یغفلها و یدع ان یصلی فی اول وقتها»

، و در روایت زید شحام از آن حضرت آمده است:

«قال هو الترك لها و التوانی عنها».

و در روایت محمد بن فضیل از حضرت کاظم علیه السلام

«قال: هو التضييع» (تفسیر برهان و مجمع).

ناگفته نماند: الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ مطلب مستقلی است، شاید شامل غیر نماز هم باشد، آنان کسانی هستند که نماز و غیر آن را برای خدا انجام نمی‌دهند برای تظاهر و نشان دادن به مردم انجام می‌دهند، ریا، سبب حبط و بطلان عمل است.

۷- وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ در روایت اهل سنت از امیر المؤمنین صلوات الله علیه ماعون به زکاة واجب تفسیر شده است.

طبرسی فرموده: آن از امام صادق علیه السلام نیز منقول است.

ابو بصیر از امام صادق علیه السلام در تفسیر ماعون نقل کرده: فرمود: آن قرض است که به دیگران می‌دهی، یا کار خیری که می‌کنی، یا اسباب خانه که عاریه می‌دهی، زکاة نیز از آن جمله است. گفتم: ما همسایگانی داریم چون چیزی به آنها عاریه می‌دهیم می‌شکنند و فاسد می‌کنند، اگر ندهیم گناه کرده‌ایم؟

فرمود: اگر چنین باشد مانعی نیست که ندهید.

در روایات اهل سنت، تبر، دیگ، دستاس نیز از مصادیق ماعون شمرده شده است.

ناگفته نماند: هر کس که مردم را از خیر و رسیدن به خیر باز دارد، بازار سیاه به وجود آورد، منابع طبیعی را در انحصار خود در آورد و هزاران امثال

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۷۳

آن، همه مصداق و یمْنَعُونَ المَاعُونَ هستند.

روز نوزدهم شعبان هزار و چهار صد و سه مطابق ۱۱/۳/۱۳۶۲ تفسیر سوره ماعون به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۷۴

تفسیر احسن‌الحدیث ج ۱۲، ص: ۴۳۰

سوره کوثر

اشاره

در مکه نازل شده و سه آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- کوثر پانزدهمین سوره است که بعد از «عادیات» در مکه نازل گردید بنا بر شأن نزول آن، باید بعد از اظهار دعوت آن حضرت و بعد از نزول آیه فَاصْبِرْ دَعْوًا وَمَا تُوْمَرُ وَاَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ حجر/ ۹۴ نازل شده باشد، در ترتیب فعلی قرآن مجید، سوره صد و هشتم است.

۲- عدد آیات آن بالاجماع سه آیه است، و این سوره کوتاهترین سوره قرآن مجید می‌باشد.

۳- نامگذاری آن به «کوثر» به علت وقوع این کلمه در اول آنست و نیز همه این سوره برای بیان کثرت و گسترش دعوت اسلامی نازل گردیده است در روایت نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «سوره کوثر» و در روایات ائمه علیهم السّلام إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ خوانده شده است.

۴- در المیزان فرموده: روایات در مکی و مدنی بودن آن مختلف می‌باشند ولی ظاهر آنست که مکی باشد، بعضی گفته‌اند: دو دفعه نازل شده است تا میان روایات جمع شود.

۵- در علت نزول این سوره در مجمع البیان نقل شده: چون عبد الله پسر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ که از خدیجه بود، از دنیا رفت، عاص بن وائل سهمی (پدر عمرو بن عاص) آن حضرت را در وقت خروج از مسجد الحرام دید، در آنجا با هم تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۷۵

صحبت کردند، عده‌ای از بزرگان قریش در مسجد الحرام نشسته بودند، چون عاص پیش آنها آمد، گفتند: با چه کسی صحبت می‌کردی؟ گفت: با آن ابتر، توضیح اینکه: هر کس پسر نداشت او را ابتر و صنبور می‌نامیدند.

در روایت تفسیر ابن کثیر هست: هر وقت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در نزد عاص بن وائل یاد می‌شد، می‌گفت: او مردی ابتر است، پسر ندارد، وقتی که بمیرد یادش از بین می‌رود.

نگارنده گوید: به احتمال قوی، منظور مشرکان از این سخن آن بوده:

که چون آن حضرت از دنیا رود شریعتش نیز از بین خواهد رفت، خدا در مقام تسلیت به آن حضرت وعده می‌دهد که دین تو و نسل تو و آوازه تو پیوسته در گسترش و تزیید خواهد بود، مقطوع الذکر و بی‌دنباله، دشمنان تو هستند.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۷۶

سوره الکوثر مکیه و هی ثلاث آیات نزلت بعد سوره التکاوثر

[سوره‌الکوثر (۱۰۸): آیات ۱ تا ۳]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ (۱) فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ (۲) إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ (۳)

به نام خدای رحمان رحیم

۱- ما به تو کوثر عطا کرده‌ایم

۲- پس به پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن

۳- حقا که دشمن تو، همو بی‌دنباله است

کلمه‌ها

کوثر: کثرت فزون از حد. خیر کثیر. زمخشری گوید: «الکوثر:

المفرط الکثرة». راغب گوید: «تکوثر الشیء» یعنی: تا آخرین حد زیاد شد. طبرسی فرماید: کوثر چیزی است که کثرت از شأن آنست و به معنی خیر کثیر باشد.

انحر: یعنی: قربانی کن. یا در نماز دست‌های را تا محاذی گوش بالا کن. راغب گوید: نحر محل گردن بند از سینه است «نحر البعیر» از آن گویند که از آن محل نحرش کنند. در لغت آمده: نحر بالای سینه، جمع آن نحور است.

شانی: دشمن دارنده، کینه‌ورز، شناً (بر وزن عقل) بغض و عداوت «شناه سنا: ابغضه»

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۳۷۷

ابتر: بی‌دنباله. بتر: قطع. ابتر: حیوانی که دمش بریده شده و انسانی که فرزند ندارد، راغب گوید: فرزند نداشتن و ذکر خیر نداشتن معنای ثانوی آن است.

شرحها

در این آیات خداوند به رسول خود فرماید: ما به تو کثرت و گسترش فزون از حد داده‌ایم، آئین تو، آوازه تو، نسل تو به کثرت و وسعت فزون از حد خواهد رسید، پس حالا که خدا چنین لطفی به تو فرموده است برای خدایت نماز بخوان و قربانی کن، بی‌دنباله و مقطوع الذکر آن کس است که تو را دشمن می‌دارد.

ناگفته نماند: این وعده یک اعجاز است که اکنون مشاهده می‌شود وعده خدا عملی شده، اسلام گسترش پیدا کرده، نسل آن حضرت از فاطمه زهرا سلام الله علیها همه جا را پر کرده است.

۱- أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ اقوال مفسران در تفسیر کوثر مختلف است آن را خیر کثیر، حوض رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در بهشت یا در محشر، نبوت، قرآن، کثرت پیروان اسلام، کثرت ذریه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و شفاعت و مانند آن گفته‌اند.

المیزان می‌گوید: به قرینه إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ مراد فقط کثرت ذریه آن حضرت است زیرا که ظهور «ابتر» در منقطع النسل است، و آیه جواب «ابتر» می‌باشد و یا منظور خیر کثیر است که کثرت ذریه نیز در ضمن آنست و گرنه إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ خالی از فائده خواهد بود.

نگارنده گوید: به نظر بعید می‌آید که به وقت مردن پسر آن حضرت، مشرکان او را ابتر نامند و این مطلب و جواب آن در قرآن

مجید با چنین وضعی مطرح

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۷۸

شود، و من احتمال نزدیک به یقین می‌دهم که منظور مشرکان از «ابتر» از بین رفتن شریعت آن حضرت بوده و گفته‌اند: حالا که پسرش مرد، کسی هدف او را دنبال نخواهد کرد، و وقتی که از دنیا رفت آئین‌اش نیز از بین خواهد رفت نظیر:

فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ مُّؤْمِنُونَ / ۲۵.

این گفته برای آن حضرت شکننده و غیر قابل تحمل بود که پس از او اسلام از صحنه روزگار برداشته شود، لذا خدا در مقام جواب مشرکان، فرموده است:

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثَرَ مَا بَرَّتُكَ وَ كَسَبْتَهُ عِطَا كَرِهْنَا لَكَ، نه تنها دین تو از بین نخواهد رفت، بلکه گسترش بس وسیع پیدا خواهد کرد، النهایه کثرت نسل آن حضرت نیز از مصادیق کوثر است چنان که در نکته‌ها خواهد آمد.

۲- فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ طَبْرَسِي رَحِمَهُ اللَّهُ در تفسیر آن نقل کرده: پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن، ولی در روایت شیعه و اهل سنت نقل شده: منظور از نحر بلند کردن دستها تا محاذی گوش در تکبیر نماز است.

در مجمع البیان فرموده: جمیع عترت طاهره علی علیه السلام از آن حضرت نقل کرده‌اند که مراد از نحر بلند کردن دستها در نماز است.

ابن سنان از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه نقل کرده:

«قال هو رفع یدیک جذاء وجهک»

«۱».

اصبغ بن نباته از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل کرده: چون این سوره نازل گردید رسول خدا صلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمود: این نحیره چیست که خدایم امر فرموده؟ گفت: نحیره نیست بلکه خدا امر فرموده: به وقت تکبیر گفتن، رکوع کردن سر از رکوع برداشتن و سجده رفتن، دستهای را بلند کنی، که نماز ما و نماز ملائکه در آسمانهای هفتگانه چنین است. برای هر شیء زینتی است، زینت

(۱) تهذیب باب کیفیت الصلاة

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۷۹

نماز بلند کردن دستها در هر تکبیر است «۱».

این روایت در تفسیر ابن کثیر نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است.

۳- إِنَّ شَائِنَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ خداوند در این آیه به دشمن رسول خدا صلی الله علیه و آله لقب ابتر می‌دهد، مسلماً پسر او نمرده بود، پس منظور خدا از ابتر و بی‌دنباله بودن، مقطوع الذکر و گمنام بودن اوست، از این می‌فهمیم که منظور عاص بن وائل از ذکر «ابتر» آن بوده که شریعت آن حضرت از بین خواهد رفت.

نکته‌ها

حوض کوثر: در روایات شیعه و اهل سنت نقل شده: کوثر نام نهر و حوضی است که خدا در بهشت یا در محشر به رسول خدا صلی الله علیه و آله عطا فرموده است.

طبرسی در مجمع البیان فرموده:

«روی عن ابی عبد الله علیه السلام أنه قال: نهر فی الجنة اعطاه الله نبيه عوضا عن ابنه». از حضرت رضا علیه السلام از پدرانش از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل شده: که «قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يا علي انت اخي و وزيری و صاحب لوائی فی الدنيا و الاخرة و انت صاحب حوضی من احبك فقد احبني و من ابغضك فقد ابغضني»

مجلسی رحمه الله در (بحار ج ۸ ط جدید) سی و سه حدیث در این زمینه از شیعه و اهل سنت نقل کرده است. ناگفته نماند: مانعی نیست که حوض کوثر نیز از جمله مصادیق «الکوثر» باشد و این مخالف آنچه در معنی کوثر گفته شد نیست.

(۱) مجمع البیان.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۸۰

کوثر و گسترش اسلام و نسل آن حضرت: گفتیم: إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ از لحاظ وقوع، یکی از معجزات است. گسترش اسلام و گسترش نسل آن حضرت این خبر را به مرحله عمل در آورد، لازم است بهر یک اشاره شود، از لحاظ گسترش اسلام، می‌دانیم که اسلام از روز اول پیوسته در گسترش بوده و هست امروز (سال ۱۳۶۲) تعداد مسلمین جهان بیشتر از هزار میلیون نفر است، هشتاد در صد افریقا و بیشتر از شصت درصد آسیا مسلمان هستند و در قاره‌های دیگر به قدر معتنا به وجود دارند، این تزايد و گسترش ادامه دارد و «کوثر» هر روز بیش از روز دیگر گسترده‌تر می‌گردد.

اما گسترش نسل آن حضرت توسط حضرت فاطمه علیها السلام، از عجائب عالم است، قطع نظر از اینکه هر یک از امامان صلوات الله علیهم از نسل فاطمه مصادق کوثر می‌باشند که در عرض چهارده قرن مردم را از کوثر قرآن و اسلام سیراب می‌کنند، فرزندان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روی زمین را پر کرده‌اند، واقعا فاطمه سلام الله علیها مصادق کوثر است.

بنی امیه مدت هشتاد سال مرتب اولاد فاطمه را کشته و در زنجیر قرار دادند بنی عباس مدت پانصد سال اولاد فاطمه را کشتند، زیر دیوارها گذاشتند، قتل عام کردند، با وجود این، همه جا سادات و فرزندان فاطمه به حد کافی یافت می‌شوند گویند: در قرن هشتم هجری بیست هزار از سادات و فرزندان زهرا علیها السلام شمارش شدند. و در عصر سلطان سلیم عثمانی به نوزده میلیون تخمین زده شد، آری: إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ شماره مجتهدان، محدثان، خطباء، مؤلفان، قیام- کنندگان و سایر مردان بزرگ در میان سادات بیشتر از آن است که به حساب آید.

روز بیست و پنجم شعبان المعظم هزار و چهار صد و سه مطابق ۱۳۶۲ / ۳ / ۱۸ تفسیر سوره کوثر به پایان رسید و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۸۱

سوره قل یا ایها الکافرون

اشاره

در مکه نازل شده و شش آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ هیجدهمین سوره است که بعد از «ماعون» در مکه نازل گردید.

در ترتیب فعلی قرآن مجید، سوره صد و نهم است، این سوره مسلماً بعد از اظهار دعوت و نزول فاصِدَعِ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ حجر / ۹۴ نازل گردیده ولی سال نزول آن درست معلوم نیست.

۲- در عدد آیات آن اختلافی نیست، آیات آن را بالاتفاق شش آیه گفته‌اند به نقل تفسیر خازن، آن دارای بیست و پنج کلمه و صد و بیست و پنج حرف است.

۳- سوره مبارکه مکی است، مطالب و آهنگهای آن دلیل این مدعاست گرچه بعضی آن را مدنی گفته‌اند در روایات رسول خدا و اهل بیت سلام الله علیهم سوره قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ نامیده شده است، سفارش شده که به وقت خوابیدن و در نمازها و خارج شدن به سفر خوانده شود.

در مجمع البیان از فروه بن نوفل نقل شده که پدرش نوفل محضر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله آمد و گفت: یا رسول الله آمده‌ام چیزی به من یاد بدهی که به وقت خواب بخوانم. فرمود: چون وارد خوابگاه شدی قل یا ایها الکافرین را بخوان و بخواب که آن براءت از شرک است:

«قال اذا اخذت مضجعك فاقراء قل یا ایها الکافرون ثم نم علی خاتمتها فانها براءة من الشرك».

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۸۲

شعیب حداد از حضرت صادق صلوات الله نقل کرده که امام فرمود: پدرم می گفت: قل یا ایها الکافرون یک چهارم قرآن است و پدرم چون از خواندن آن فارغ می شد می گفت:

«اعبد الله وحده، اعبد الله وحده».

در تفسیر برهان از ابی العلاء از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که:

«قال من قرء قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد فی فريضة من الفرائض غفر الله له و لوالديه و ما ولد و ان كان شقيا محي من ديوان الاشقياء و اثبت فی ديوان السعداء و احياه الله تعالى سعيدا و اماته شهيدا و بعثه شهيدا».

۴- عُلَّتْ نزول و مضمون سوره مبارکه در شرحها خواهد آمد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۸۳

سوره الکافرون مکیه و هی ست آیات نزلت بعد سوره الماعون

[سوره الکافرون (۱۰۹): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ (۱) لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ (۲) وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۳) وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ (۴)
 وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۵) لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ (۶)

به نام خدای رحمن رحیم

۱- بگو: ای کافران

۲- عبادت نمی کنم آنچه را که عبادت می کنید

۳- و شما عبادت نخواهید کرد، خدایی را که من عبادت می کنم

۴- و نه من عبادت خواهم کرد آنچه را که شما عبادت کرده‌اید.

۵- و نه شما عبادت خواهید کرد، خدایی را که من عبادت می‌کنم

۶- دین شما مختص شماست و دین من مختص من

شرحها

خلاصه مطلب این سوره آنست که: سازش میان توحید و شرک امکان ندارد تا شرک، شرک است، توحید نمی‌تواند به هیچ وجه آن را امضاء کند، منطقی و دوا

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۳۸۴

لَوْ تَدْرَهُنَّ فَيُدْهِنُونَ از ساحت اسلام بدور است تکرار آیات برای تأکید و بیشتر مجسم کردن این مطلب می‌باشد، شرک باید از بین برود، بخاطر شرک تار مویی هم از توحید نباید کاسته بشود، بلی می‌توان به کفار و مشرکان گفت: لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ وَلِي نمی‌شود با آنها سازش کرد یعنی متارکه نه سازش.

از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است: قریش به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ گفتند: یک سال خدایان ما را بپرست، یک سال هم ما خدای تو را بپرستیم باز یک سال تو خدایان ما را بپرستی، ما نیز یک سال خدای تو را بپرستیم، خداوند مانند گفته آنها جواب فرمود.

نقل شده: ابو شاکر دیصانی از علت تکرار آیات سؤال کرد، ابو جعفر احوال که از او سؤال شده بود جوابی نتوانست، چون به مدینه آمد، امام صادق علیه السلام این شأن نزول را به او یاد داد، او در کوفه بابی شاکر گفت: ابو شاکر جواب داد: این سخن را شتران از حجاز آورده‌اند.

به هر حال این سوره از یک عدم سازش میان اسلام و کفر حکایت دارد که باید پیوسته ملاک عمل قرار گیرد.

متأسفانه اکثر دولتهای اسلامی مخصوصاً دولت عربستان (محل نزول این سوره) سازش با ابرقدرتهای کافر را در برنامه زندگی خود گذاشته و کفار را همه کاره خود کرده است.

۱- ۳- قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ.

منظور از «الکافرون» کفار معهود و مخاطب آن حضرت هستند، وصف کافرون علت «لا اعبد» است. در کشف گوید: «لا» فقط به مضارعی داخل می‌شود که در آن معنای استقبال باشد، چنان که «ما» بمضارعی که فقط در معنای حال باشد علی هذا «لا اعبد» دلالت بر دوام دارد یعنی: عبادت نمی‌کنم معبودهای شما را نه

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۳۸۵

در حال و نه در آینده.

اینکه فرموده: وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ از روی تعلیم خداوند است که به آن حضرت یاد داده بود که این کفار معین هرگز دین تو را قبول نخواهند کرد، سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بقره / ۶.

۴ و ۵- وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ تکرار برای تأکید مطلب است که ابدا نه من معبودهای شما را خواهم پرستید و نه شما معبود مرا، نظیر و مَا أَدْرَاكُ مَا يَوْمُ الدِّينِ، ثُمَّ مَا أَدْرَاكُ مَا يَوْمُ الدِّينِ انقطاع / ۱۷ و ۱۸ و نظیر: كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ تکاثر / ۴.

در میزان فرموده: آمدن «ما اعبد» بجای «من اعبد» برای مطابقت ما تَعْبُدُونَ است و شاید نظیر و مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى باشد.

۶- لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ تأکید نفی سابق است. لام در هر دو مورد برای اختصاص است یعنی دین شما مختص شماست، من هرگز آن را نخواهم پذیرفت، دین من نیز مختص به خودم می‌باشد شما آن را نخواهید پذیرفت خدایم این چنین خبر داده است، نظیر: وَ

أَوْحَىٰ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ ... هود/ ۳۶.

مراد آن نیست که ماندن شما در دینتان جایز است و یا دین شما را تقبیح نخواهم کرد، بلکه منظور آنست که: این راه اختصاص به شما دارد، من آن را نخواهم پذیرفت.

روز جمعه بیست و هشتم شعبان هزار و چهار صد و سه مطابق ۲۰/۳/۱۳۶۲ تفسیر سوره قل یا ایها الکافرون به پایان رسید و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۸۶

سوره نصر

اشاره

در مدینه نازل شده و سه آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- نصر صد و چهاردهمین و آخرین سوره است که در مدینه بعد از سوره توبه نازل گردید، و نیز در مقدمه خواندیم که بعد از سوره نصر، سوره تمام به رسول خدا نازل نگردید علی هذا بعد از این سوره، آیاتی بر آن حضرت نازل گردیده ولی سوره‌ای که یک جا نازل شود، نازل نشده است.

ولی ناگفته نماند: سوره مبارکه از فتح مکه خبر می‌دهد، معلوم است که در وقت نزول آن، هنوز مکه فتح نشده بود، فتح مکه در سال هشتم هجرت واقع شده علی هذا این سوره قبل از سال هشتم یا در سال هشتم قبل از فتح مکه نازل شده است. طبرسی رحمه الله فرموده: فتح مکه در سال هشتم اتفاق افتاد و سوره توبه در سال نهم نازل گردید، پس نمی‌توان گفت: سوره نصر بعد از سوره توبه نازل شده است، به طور اطمینان می‌توان گفت: این سوره بعد از صلح حدیبیه و قبل از فتح مکه نازل شده است. طبرسی رحمه الله در تفسیر سوره هل اتی که سوره‌های مدنی را شمرده، بعد از سوره نصر، دوازده سوره را نام برده که بعد از سوره نصر نازل شده‌اند.

در این صورت بنا بر آنچه در مقدمه تفسیر، از حضرت صادق و حضرت رضا علیهما السلام نقل شد که سوره نصر آخرین سوره تمام است، باید گفت آن دوازده سوره تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۸۷

بطور تدریج نازل شده و هیچ یک به یک بار نازل نگردیده‌اند و الله اعلم.

۲- عدد آیات آن بالاتفاق سه آیه است و در روایات شیعه و اهل سنت إذا جاء نصرُ اللهِ تامیده شده است.

۳- سوره مبارکه بی‌شک در مدینه نازل گردیده و چنان که گفته شد میان صلح حدیبیه و فتح مکه نازل گشته و از فتح مکه خبر داده است.

۴- در این سوره دو پیشامد نیکو وعده داده شده، یکی فتح مکه و از بین رفتن حکومت مشرکین، دیگری داخل شدن مردم به اسلام به صورت گروهی و دسته جمعی، که بعدا هر دو به وقوع پیوست و یکی از معجزات قرآن کریم است. اما فتح مکه در سال هشتم تحقیق یافت و اما داخل شدن به اسلام فوج فوج در سال نهم هجرت بود که به نقل یعقوبی نمایندگان حدود سی قبیله در آن سال به خدمت آن حضرت آمده و اسلام قبول کرده و از اسلام قبیله‌شان آن حضرت را مستحضر نمودند.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۸۸
سوره النصر مدنیة و هی ثلاث آیات و هی آخر ما نزل من السور

[سوره النصر (۱۱۰): آیات ۱ تا ۳]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ (۱) وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا (۲) فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا (۳)

به نام خدای رحمان رحیم

۱- و چون دیدی که مردم گروه گروه

۲- به دین خدا داخل می شوند

۳- پروردگارت را تسبیح گوی و حمد کن و از او مغفرت بخواه که او بسیار توبه پذیر است

کلمه‌ها

افواج: دسته‌ها. گروه‌ها. مفرد آن فوج است. راغب گوید: جماعتی که به سرعت می روند.
تواب: بسیار توبه کننده که در خداوند عملاً به معنای توبه پذیری است صیغه تواب در قرآن پیوسته وصف خدا آمده است مگر در آیه إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ بقره/ ۲۲۲.

شرحها

در این سوره، خبر از آمدن فتح مکه و گسترش اسلام و قبول آن از جانب گروه‌ها و قبائل است، آن گاه به رسول خدا فرمان می دهد که پس از وقوع این

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۸۹

دو جریان پروردگارت را حمد، تسبیح و استغفار کن.

۱- إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ مراد از فتح بی شک فتح مکه و الف و لام آن برای عهد است، نصر الله و فتح هر دو یکی است، آن بشارتی بود پیش از واقع شدن فتح مکه.

۲- وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا عطف است بر جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ یعنی: «اذا رأيت الناس يدخلون...» چون مکه مشرفه در سال هشتم هجرت فتح گردید، شیرازه کفر از هم پاشید، در نتیجه مردم به اسلام روی آوردند، قبائل عرب نمایندگان خویش را بمدینه گسیل می داشتند و به اسلام و دین خدا داخل می شدند، بطوری که سال نهم هجرت را «سنه الوفود» نام نهاده اند یعنی سالی که وفدها و هیئت‌های قبائل برای اظهار اسلام به مدینه آمدند. این هم یکی از بشارات و معجزات قرآن مجید بود که بوقوع پیوست.

۳- فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا خداوند در این آیه سه دستور بآن حضرت می دهد: اول تسبیح و تنزیه خدا دوم حمد و ثنای خدا، سوم: طلب مغفرت از خدا. باید دانست که تسبیح و حمد هر یک مستقل و جدا از همدیگر هستند، تسبیح در مقابل صفات جلال و حمد در مقابل صفات جمال و نعمتهای خداوند است به عبارت دیگر آن گاه که می گوئیم سبحان الله، نظر به احدیت، عظمت، ازلیت، ابدیت، بی نیازی خداست، و آن گاه که می گوئیم الحمد لله نظر به نعمتها و کرامتهاست که خدا به

بندگان عنایت فرموده است، بآء در «بحمد» به معنی مصاحبت است یعنی خدایت را تسبیح گوی و حمد گوی.

تسبیح و حمد به دنبال فتح و پیروزی اسلام کاملاً موجه و در جای خود واقع است ولی استغفار در اینجا چطور توجیه می‌شود، در بادی امر به نظر می‌آید

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۹۰

که اینجا جای استغفار نیست، در رابطه با این دستور سه وجه گفته شده است.

اول: رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنکه به پیروزی اسلام یقین داشت ولی در عین حال چون با چشم خود ندیده بود در این مطلب شاید یک نوع نگرانی داشت، نظیر جریان حضرت ابراهیم علیه السلام که به خدا عرض کرد: أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لِّيُطَمِّئَنَّ قَلْبِي بِرَقَبِهِ بقره / ۲۶۰، آن حضرت به احیاء مردگان ایمان داشت ولی خواسته‌اش از کیفیت و برای حصول اطمینان قلبی بود.

در بعضی از آیات به این مطلب اشاره شده است، مثلاً خطاب به آن حضرت آمده: فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ روم / ۶۰ جمله اول ظهورش رفع نگرانی آن حضرت در آمدن وعده خداست.

اما با فتح مکه و داخل شدن قبائل عرب به اسلام، قلب نازنین آن حضرت مانند جدش ابراهیم علیهما السلام مطمئن گردید، خداوند این حالت نگرانی را نوعی نقص دانسته می‌فرماید: حالا- که فتح و دخول قبائل به اسلام تحقیق یافت از آن نگرانی که داشتی استغفار کن و الله اعلم (رجوع شود به سوره فتح / ۲).

دوم: گویند مراد آنست که: بعد از آمدن فتح و دخول مردم به اسلام بگو:

خدایا من آنچه توانستم در پیشرفت دین تو انجام دادم، اگر در این باره تقصیری شده باشد مرا بیامرز و الله اعلم.

سوم: منظور از آن، سؤال ادامه مغفرت است میزان در توجیه آن فرموده چون در این فتح، آن حضرت از بیشتر تلاش خود در از بین بردن باطل فارغ می‌شد امر شده: خدا را به جلالش یاد کند که تسبیح است و به جمالش که تحمید است و با نقص خود و حاجتش به خدا که طلب مغفرت است.

طبرسی رحمه الله فرموده: استغفار گاهی بر وجه تسبیح و انقطاع الی الله می‌شود، این استغفار از آن مقوله است، إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا تعلیل استغفار و تشویق

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۹۱

به آن است.

ناگفته نماند: در مجمع البیان نقل شده: چون این سوره نازل گردید، حضرت آن را بر اصحاب خود خواند شاد شدند ولی عمویش عباس چون آن را شنید گریه کرد، حضرت علت گریه او را پرسید؟ گفت: یا رسول الله گمان می‌کنم این سوره از رسیدن اجل شما حکایت می‌کند، حضرت فرمود: همانطور است که می‌گویی ...

این مطلب به چند طریق در کتب شیعه و اهل سنت نقل شده و در دلالت این سوره بر رسیدن اجل آن حضرت بحث شده است. به نظر نگارنده: اگر این نقل صحت داشته باشد سرّ این مطلب در آمدن فتح و در وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ ...

است از آن ظاهر می‌شود که آن حضرت دیگر مأموریت خود را پایان رسانده است بقول میزان «و عند الکمال یرقب الزول».

طبرسی رضوان الله علیه از ابن مسعود نقل کرده چون این سوره نازل شد آن حضرت بیشتر اوقات می‌گفت:

«سبحانک اللهم و بحمدک، اللهم اغفر لی انک انت التواب الرحیم»

روز شنبه بیست و نهم شعبان هزار و چهار صد و سه مطابق ۱۸ / ۲ / ۱۳۶۲ تفسیر سوره نصر پایان یافت و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۹۲

سوره تبت

اشاره

در مکه نازل شده و پنج آیه است

نظری به سوره مبارکه

- ۱- «تبت» ششمین سوره است که بعد از سوره فاتحه در مکه نازل گردید «۱» در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره صد و یازده است، بعضی آن را سوره ابی لهب و بعضی سوره مسد نامیده‌اند ولی در روایات سوره «تبت» نامیده شده است. در مجمع البیان از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده: «قال: اذا قرأتم «تبت» فادعوا علی ابی لهب فانه کان من الکذابین بالنبی صلی الله علیه و آله و بما جاء به من عند الله».
- ۲- عدد آیات آن بالاتفاق پنج است و کسی خلاف آن را نگفته است.
- ۳- علت نامگذاری ظاهراً وقوع لفظ «تبت» در اول آنست و یا آنکه این سوره حکایت از تباب و خسران دارد.
- ۴- سوره مبارکه بی‌شک مکی است.
- ۵- ابو لهب عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود ولی به آن حضرت ایمان نیاورد و در کفر از دنیا رفت، او عداوت شدیدی بآن حضرت داشت و پیوسته او را تکذیب می‌کرد مردی بنام طارق محاربی می‌گوید در بازار «ذی المجاز» بودم، دیدم جوانی به مردم می‌گفت: «ایها الناس قولوا لا اله الا الله تفلحوا».

(۱) این سخن بنا بر نقلهایی است که در مقدمه گذشت ولی بعید است که سوره ششم باشد، ظهور سوره آنست که بعد از سال سوم بعثت و اظهار دعوت، نازل شده است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۹۳

پشت سر او مردی را دیدم که آن حضرت را با سنگ می‌زد، پاهایش را خونی کرده بود و می‌گفت: مردم او کذاب است تصدیقش نکنید. من پرسیدم:

این کیست؟ گفتند: او محمد است می‌گوید که پیغمبر است، آن دیگری عمویش ابو لهب است می‌گوید که او دروغگو است. از این حادثه معلوم می‌شود که ابو لهب از معاندین سر سخت بوده و پیوسته در اطفاء نور خدا تلاش می‌کرده است، نقل شده: دو نفر از دختران آن حضرت (ظاهراً رقیه و ام کلثوم) زن پسران ابو لهب بوده‌اند، ولی ابو لهب و زنی ام جمیل فرزندان خویش را وادار کردند که به دختران آن حضرت طلاق گویند، زن ابو لهب ام جمیل دختر حرب، خواهر ابو سفیان، عمه معاویه بود، او مانند شوهرش از دشمنان خدا و دشمن آن حضرت بود که به جای محمد صلی الله علیه و آله آن جناب را «مذمم» گفت آن مرد و زن، بقدری با خدا و رسول و اسلام مخالفت کردند، که سوره تبت در هجو آنها نازل گردید.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۹۴

سوره لهب مکیه و هی خمس آیات نزلت بعد سوره الفاتحه

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ (۱) مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ (۲) سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ (۳) وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ (۴)
 فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ (۵)
 به نام خدای رحمان رحیم

- ۱- هلاک شد دو دست ابو لهب و هلاک شد ابو لهب
- ۲- ثروت و کسبش از هلاکت او کفایت نکرد
- ۳- حتما به آتش شعله‌ور داخل می‌شود
- ۴- زنش (نیز داخل آتش می‌شود) در حال هیزم‌کشی
- ۵- و در حالی که ریسمانی از لیف خرما به گردن دارد.

کلمه‌ها

تبت: تب و تباب: خسران و زیان مستمر. مجمع البیان زیان مؤدی بر فساد گفته است «تبت» به خسران مستمر افتاد. جوهری هلاکت نیز گفته است.

ابی لهب: او پسر عبدالمطلب بود، گویند: اسم او عبد العزی و کنیه‌اش ابو لهب بود و گویند: اسم او همان کنیه‌اش بود در مجمع البیان

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۳۹۵

نقل کرده: علّت این نامگذاری آن بود که او خوش قیافه بود، و دو طرف صورتش مثل آتش می‌درخشید.

یصلی: صلی: دخول توأم با لزوم و دوام «سیصلی»: حتما داخل و ملازم می‌شود.

حطب: هیزم.

جید: گردن. «الجید: العنق».

مسد: (بر وزن شرف): ریسمانی که از لیف خرما تابیده شده (و بر وزن عقل) به معنی تابیدن است: «مسد الحبل مسدا: فتل».

شرحها

در این سوره می‌خوانیم که دو دست ابو لهب و خود ابو لهب به خسران و هلاکت افتاد، گویی مراد از دو دست عمل و کار او است. که هم تلاشش تباه گردید و هم خودش از سعادت باز ماند.

ثروت و کارش او را از هلاکت نجات نداد، به آتش خواهد افتاد زنش نیز در حالی که بار هیزم بر دوش دارد داخل آتش خواهد گردید.

۱- تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ یعنی: هم دو دست ابو لهب هلاک شد و هم خودش، گویی مراد آنست که عملش و تلاشش تباه گردید، خودش نیز هلاک شد و به سعادت نرسید این سخن ظاهرا خبر است نه دعا.

۲- مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ می‌شود مراد از «ما کسب» قدرت و نفوذ او باشد یعنی ثروتش و نفوذ و قدرتش او را از هلاکت باز نداشت، با آنکه ثروت و شهرت و نفوذ داشت، باز هم هلاک و بدبخت گردید. «ما» اول نافی و دوم موصول است.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۳۹۶

۳- سَيَصْلِي نَاراً ذَاتَ لَهَبٍ عاقبت هلاک و خسران آنست که حتماً به آتش ملتهب و شعله‌ور داخل می‌شود «سین» در آیه ظاهراً برای تأکید و حتمیت است، نکره آمدن «لهب» مفید تفعیم است و هم ظاهراً برای تناسب با ابی لهب.

۴ و ۵- وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ لفظ «و امرأته» عطف است بر فاعل «سیصلی» یعنی «و ستصلی امرأته ناراً» جمله‌های حَمَّالَةَ الْحَطَبِ فِي جِيدِهَا ... هر دو حال هستند از «امرأته» یعنی زن ابو لهب در حالی داخل آتش می‌شود که در پشت خود بار هیزم و در گردن ریسمان دارد، به عبارت دیگر، در حین داخل شدن به آتش عمل دنیا را حکایت خواهد کرد، همانطور که در دنیا خارها را بدوش می‌کشید و شب در راه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله می‌ریخت تا او را اذیت کند، همانطور هم به آتش می‌رود و در آن معذب می‌شود (۱).

در مجمع‌البیان نقل شده: چون سوره «تبت یدا» نازل گردید، ام جمیل زن ابو لهب پس از شنیدن آن ولوله‌کنان در حالی که سنگی در دست داشت به مسجد الحرام آمد، برسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله ناسزا می‌گفت و فریاد می‌کشید: «مذمما ابینا و دینه قلینا و امره عصینا» (۲) حضرت با ابو بکر در مسجد نشسته بود او گفت یا رسول الله ام جمیل آمد می‌ترسم به شما صدمه‌ای بزند، حضرت فرمود: هرگز مرا نتواند دید، آن حضرت قرآن خواند و از ام جمیل محفوظ ماند.

(۱) در مجمع‌البیان نقل شده ام جمیل خار می‌آورد و در راه آن حضرت می‌ریخت، ولی بعید است مراد از حَمَّالَةَ الْحَطَبِ سخن چینی باشد.

(۲) مذموم یعنی مذموم، ملعونه این کلمه را به جای «محمد» به کار برده است.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۳۹۷

نکته‌ها

هجو ابو لهب: ایمان و مکتب دارای جاذبه و دافعه است، آنکه به مکتب، ایمان و اعتنایی ندارد او را دفع می‌کند هر چند که از اقوام و عشیره باشد لا- تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ ... مجادله / ۲۲ این است که ملاحظه می‌شود ابو لهب‌ها هجو و طرد می‌شوند، ولی سلمان‌ها مقام «سلمان منا اهل‌البيت»

پیدا کرده و در مکتب جذب می‌شوند.

مسلمان موحد کسی است که در زندگی این سوره را سر مشق خویش قرار بدهد، ملاک او در دوست داشتن و دشمن گرفتن، فقط خدا و مکتب باشد و از چهارده معصوم صلوات الله عليهم پیروی نماید که خوبان را جذب کرده و به خود نزدیک نمودند و بدان را از خود طرد کرده و کنار زدند.

ابو لهب و این سوره: در مجمع‌البیان فرموده: اگر گویند: آیا با این سوره باز ابو لهب قدرت داشته که ایمان بیاورد و باز ایمان بر او فرض و لازم بود؟ و اگر ایمان می‌آورد تکذیب وعده سَيَصْلِي نَاراً ذَاتَ لَهَبٍ نمی‌شد؟ گوئیم: آری ایمان برای او لازم بود، این وعید به شرط عدم ایمان است، اگر فرض کنیم که ابو لهب از رسول خدا می‌پرسید و میگفت: اگر ایمان آورم باز داخل آتش خواهم شد؟ حضرت می‌فرمود: نه زیرا که شرط دخول آتش از بین رفته بود.

المیزان این جواب را پسندیده و فرموده است: ابو لهب در اختیارش بود که ایمان آورد و از عذاب حتمی خدا که در اثر کفرش بود نجات یابد.

ناگفته نماند: درست است که او مسلوب الاختیار نشده بود ولی خدا

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۹۸

می‌دانست که ایمان نخواهد آورد و گرنه ریشه او را این چنین قطع نمی‌کرد.

روز دوازدهم رمضان المبارک هزار و چهار صد و سه مطابق ۳/۴ / ۱۳۶۲ تفسیر سوره «تبت» به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۹۹

سوره اخلاص

اشاره

در مکه نازل شده و چهار آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- در مقدمه تفسیر گفته‌ایم: سوره اخلاص بیست و دومین سوره است که بعد از سوره «ناس» در مکه نازل گردید. در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره صد و دوازدهم است.

۲- آن را سوره اخلاص و سوره توحید و سوره حمد نامیده‌اند ولی در روایات شیعه و اهل سنت قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ گفته شده است. در مجمع البیان فرموده: در حدیث آمده که او (ظاهراً حضرت رسول صلی الله علیه و آله) سوره کافرون و قل هو الله احد را، مقشقتان می‌فرمود، این تسمیه برای آن بود که این دو سوره، انسان را از شرک و نفاق کنار می‌کنند «تقشقتش المریض» آن وقت گویند که مریض از مرض شفا یابد. مقداری از روایات در فضیلت سوره در نکته‌ها خواهد آمد.

۳- عدد آیات آن در قرائت مکی و شامی پنج و در قرائت دیگران چهار آیه است زیرا قارئان مکی و شامی «لم یلد» را به تنهایی یک آیه شمرده‌اند.

نظری به شأن نزول

ناگفته نماند: مسئله خداشناسی یک امر فطری است، انسان از اول که چشم باز کرده به وجود خدا پی برده است، زیرا معمای هستی بدون اعتقاد به

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۰۰

وجود آفریننده قابل توجیه نیست، نهایتاً در مسئله تصور خدا و اینکه او چگونه موجودی است به اشتباه افتاده و او را مانند خود تصور کرده و صفات انسان را در یک بعد بسیار بزرگی در وجود خدا پیاده کرده است.

قرآن کریم از مشرکان نقل می‌کند که از روی ناهمپی برای خدا شریکان قرار داده و برای او پسران و دختران تراشیدند. وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَ خَلَقَهُمْ وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ ... انعام / ۱۰۰ و در جای دیگر فرموده: کفار از روی افتراء گفتند که خداوند فرزند زائیده است: أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ وَلَدَ اللَّهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ صافات / ۱۵۲.

ملائکه را دختران خدا دانستند وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنِاثًا زخرف / ۱۹ و در جواب آنها فرموده: أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَ لَكُمْ الْبُنُونَ طور / ۳۹، یهود عزیز و نصاری مسیح را فرزند خدا دانستند: وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ

... توبه / ۳۰.

تورات فعلی خدا را مانند انسان نشان می‌دهد که با حضرت یعقوب کشتی گرفت و عنقریب بود که در دست یعقوب مغلوب شود (سفر پیدایش باب ۳۲ آیه ۲۴) و در جای دیگر نعوذ بالله خدا با چند نفر فرشته زیر درختی می‌نشیند و ابراهیم علیه السّلام آب می‌ریزد، خدا با ملائکه دست خود را شسته و مشغول طعام خوردن می‌شود (سفر پیدایش باب ۱۸ آیه ۱).

کلیسا در تعلیمات خود، خدا را موجودی معرفی کرد که میان دو ابروی او هفتاد هزار فرسخ راه است، مسئله «اتخاذ ولد» در بسیاری از آیات قرآن مطرح و ردّ شده است، قرآن مجید در این باره چنان سرسختی نشان می‌دهد که ما فوق تصور است و می‌گوید: تَكَاذُ السَّمَاوَاتِ يَنْفَطِرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَيْدًا أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَ أَلَدًا مَرِيْمَ / ۹۰ زیرا که وجود فرزند، عبارت اخرای نفی وجود خداست.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۰۱

سوره مبارکه اخلاص در مقام مبارزه با همه این افکار و نظائر آنهاست و می‌گوید: خدا هست ولی او را به هیچ چیز نمی‌توان تشبیه کرد و مانند هیچ یک از موجودات نیست، و هیچ یک از موجودات مانند او نیست او بی‌همتا است، بی‌نیاز است، نژائیده، زائیده نشده، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ.

آری فقط این خدا می‌تواند عقلاً قابل قبول باشد نه آنی که دیگران گفته‌اند در اول سوره حدید «۱» روایتی نقل شد که خدا می‌دانست، در آینده اقوام عمیق و کنجکاوی خواهند آمد، لذا در معرفی خود سوره توحید و اول سوره حدید را فرستاد. در شأن نزول این سوره از امام صادق صلوات الله علیه نقل شده: یهود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواستند که پروردگارش را برای آنها توصیف کند، آن حضرت سه روز جواب نداد، این سوره نازل گردید «۲» در نقل دیگری آمده که مشرکان چنین سؤالی از آن حضرت کردند. روایت اول مؤید مدنی بودن سوره است.

(۱) کافی کتاب توحید باب النسبة حدیث ۲.

(۲)

«عن ابی عبد الله (ع) قال: ان اليهود سئل رسول الله (ص) فقالوا انسب لنا ربك فلبث ثلاثا لا يجيبهم ثم نزلت قل هو الله احد ... الى آخرها» کافی کتاب التوحید باب النسبة حدیث اول. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۰۲

سوره الاخلاص مکیه و هی أربع آیات نزلت بعد سورة الناس

[سوره الإخلاص (۱۱۲): آیات ۱ تا ۴]**اشاره**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (۱) اللَّهُ الصَّمَدُ (۲) لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ (۳) وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (۴)

به نام خدای رحمن رحیم

۱- بگو: خدا بی‌همتا است

۲- خدا مقصود و ملجاء است

۳- نژائیده و زائیده نشده است

۴- کسی و چیزی همتای او نیست

کلمه‌ها

احد: بی همتا. باید دانست: احد گاهی در وحدت عددی استعمال می‌شود در اینصورت اسم است مانند إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ بقره / ۱۸۰ و مانند وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ و گاهی در وحدت وصفی بکار می‌رود، در اینصورت وصف است به معنی بی همتا و بی مانند و فقط بذات باری اطلاق می‌شود در آیات قرآن آن گاه که منظور آن بود که دوگانگی را از خدا نفی کند لفظ «واحد» بکار رفته است نظیر: وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۴۰۳

نحل / ۵۱.

اللَّهُ: درباره لفظ جلاله الله در تفسیر سوره فاتحه‌الکتاب سخن گفته‌ایم.

صمد: مقصود کسی که همه در حوائج خود به او روی می‌آورند و او را قصد می‌کنند لازمه این معنا، بی نیازی است و شاید بدین جهت صمد را «بی نیاز» گفته‌اند. صمد (بر وزن عقل) در لغت به معنی قصد است «صمده صمدا: قصده» و نیز به معنی اعتماد آید گویند «صمد هذا الامر: اعتمده» در نهج البلاغه در خطبه‌های شصت و چهار و صد و بیست و پنج و صد و هشتاد و چهار، این کلمه به معنی قصد آمده است علی‌هذا صمد در آیه به معنی «مقصود و مصمود الیه» است.
کفوا: (بر وزن عنق): مثل، همتا، نظیر.

شرحها

در این سوره می‌خوانیم: خدا بی همتاست، همه به او محتاجند و او را قصد می‌کنند يَسْتَلِمُهُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وصف زائیدن و زادن در او نیست، هیچ کس و هیچ چیز در ذات و افعال و صفات، مانند و نظیر او نمی‌باشد، این است توحید قرآنی و این است توحید خالص. به نظر می‌آید: اللَّهُ الصَّمَدُ. لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ. وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ همه بیان و توضیح «احد» در صدر سوره‌اند.

۱- قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ هُوَ ضَمِيرُ شَأْنِ اسْتِ، اهمیت جمله بعدی را می‌فهماند، معنی آیه چنین می‌شود: بگو حق این است که خدا بی همتاست، بی همتاست در ذات، بی همتاست

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۴۰۴

در صفات بی‌همتاست در افعال، بی‌همتاست در همه چیز.

ناگفته نماند: درباره خداوند سبحان به پنج توحید که درجات توحید هستند عقیده داریم که در نکته‌ها خواهد آمد.

۲- اللَّهُ الصَّمَدُ آیه اول در زمینه توصیف ذات بود، این آیه در توصیف فعل است، صمد و محل رجوع بودن در حوائج از صفات افعال است، خدا آفریننده همه موجودات است و همه او را قصد کرده و نیازمند او هستند، علی‌هذا مقصود و مورد حاجت همه اوست از این می‌فهمیم که الف و لام «الصمد» برای حصر است چنان که در المیزان فرموده است معنی آیه چنین می‌شود: اللَّهُ فَقَطْ اوست مقصود و مورد حاجت که همه از او می‌خواهند و به او روی می‌آورند.

صمد را مقصود، خدای دائم که همیشه بوده و خواهد بود، سرپرست مطاع که بالاتر از او امر و نهی کننده‌ای نیست و امثال آن معنی کرده‌اند که بعضی از آنها در نکته‌ها خواهد آمد.

۳- لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ جمله «لم یلد» می‌شود نفی تشبیه باشد در مقابل نصاری که می‌گفتند الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ یا در مقابل مشرکان که می‌گفتند: خدا فرزند زائیده است:

أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إَفْكِهْمَ لَيَقُولُونَ وَلَدَ اللّٰهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَادِیُونَ صافات / ۱۵۱، و شاید منظور آن باشد که هیچ چیز بطور اشتقاق و مجزا شدن از خدا، به وجود نیامده است بلکه خدا همه را با اراده و مشیت خود آفریده است المیزان وجه دوم را اختیار کرده که قول نصاری و هر قول دیگر در این جمله نفی شده است.

«لم یولد» حاکی از قدم ذات، و واجب الوجود بودن خداست، خدایی که از چیز دیگری به وجود نیامده است بلکه هستی را از ذات خود دارد، به نظر می‌آید: لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ هر دو روی هم مراد هستند یعنی موجودی در این دو تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۰۵

وصف، فقط منحصر به باری تعالی است، گرچه «لم یولد» نیز چنین است، به هر حال، خدا از این جهت نیز بی‌همتاست.
 ۴- وَ لَمْ یَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ظاهراً «یکن» منسلخ از زمان است نظیر كَيْفَ نَكَلَّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا مریم / ۲۹۰ «احد» نکره در سیاق نفی، مفید عموم است، آن شامل انسان غیر انسان می‌باشد، معنی آیه چنین می‌شود: هیچ کس و هیچ چیز مانند خدا نیست، نظیر لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ این هم شکل دیگری از بی‌همتایی است، تأخر «احد» ظاهراً برای حفظ اواخر آیات است.

نکته‌ها

درجات توحید: در رابطه با قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ باید دانست: درباره خداوند سبحان به چهار نوع توحید عقیده داریم که درجات توحید نامیده می‌شوند.

اول: توحید ذات. یعنی خدا بی‌همتا و بی‌مانند است مانند قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ و آیات بعدی که همه حکایت از بی‌مانندی خدا دارند و نظیر آیات لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ شوری / ۱۱، نفی ثانی داشتن نیز از توحید ذات است نظیر لا- تَتَّخِذُوا الْهَيْبَةَ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ نحل / ۵۱ و نظیر وَ لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللّٰهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ نساء / ۱۷۱.

دوم: توحید صفات. یعنی صفات حق تعالی عین ذات اوست، میان ذات و صفات حق دوگانگی وجود ندارند، بر خلاف انسان که صفاتش عارض بر ذات او است، نظیر علم، که قبلاً وجود نداشت، بعداً عالم شد، علی‌هذا یا بگو: اللّٰهُ و یا بگو: علم مطلق، یا قدرت مطلق، هر سه یکی است.

توحید صفاتی نفی هر گونه کثرت و ترکیب در خود ذات است و همچنین

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۰۶

خدایا حیات مطلق هر دو یکی است.

ناگفته نماند: صفات افعال مانند خالق بودن و رازق بودن به صفات ذات یعنی علم و قدرت بر می‌گردد.

علامه طباطبائی در جلد پنجم روشن‌رئالیسم بحث «خدای هستی دارای همه کمالات هستی است» فرموده: صفاتی مانند: هستی بخش، روزی دهنده، زنده کننده، میراننده ... در حقیقت صفاتی هستند نسبی نه خارجی نفسی (رجوع شود به جلد اول اصول کافی کتاب التوحید).

در خطبه اول نهج البلاغه آمده است:

«و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه لشهادة کل صفة انها غیر الموصوف و شهادة کل موصوف انه غیر الصفة»

منظور از نفی صفات آنست که بگوئیم: صفات خدا زائد بر ذات خدا نیست.

ناگفته نماند: در قرآن کلمه صفت یا صفات نیامده بلکه فقط «الاسماء» آمده است وَ لِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا یعنی یا بگو خدا یا بگو رحمان، این تعبیر در بیان عینیت ذات با صفات از همه رساتر است.

سوم: توحید افعال. این سخن بدین معنی است که کائنات اعم از مادی و مجرد همه فعل‌خدایند «لا مؤثر فی الوجود الا اللّٰهُ» پس ما

سوی الله هر چه باشد همه به صورت یک واحد (از جمله انسانها و کارهای انسانها) مخلوق خدا و فعل خدا هستند نسبت آنها به خدا، نسبت نوشته‌هاست به نویسنده، نویسنده یکی است، نوشته‌ها و حروف و خطوط، بی شمار هستند.

خدا در کارهای خود محتاج کسی نیست و از محلی کمک دریافت نمی‌کند به عبارت دیگر: خدا در کارهایش مستقل است اما غیر خدا هیچ یک در کار خود مستقل نیستند از خدا کمک می‌گیرند و از حول و قوه او، قدرت کار پیدا می‌کنند «ازمه الامور طرا بیده. و الكل مستمده من مدده» - «لا حول و لا قوة الا بالله» از این رو کارهای انسانها نیز کار خدا است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۰۷

چهارم: توحید عبادت. یعنی عبادت و بندگی خاص خداست سه قسمت گذشته راجع به خدا و راجع به اعتقاد است ولی چهارمی راجع به بنده و راجع به عمل است.

ناگفته نماند: کارهای انسانها به دو بخش تقسیم می‌شود، اول کارهای عبادی که در آنها قصد قربت معتبر است مانند نماز و روزه و مانند آن.

دوم کارهای غیر عبادی، مانند خرید و فروش، کشتن و درو کردن، ازدواج و طلاق، و بالاخره همه کارهای روز مره انسانی، خداوند در دین اسلام برای همه کارها اعم از عبادی و غیر عبادی احکام فرستاده است، توحید در عبادت آنست که انسان در همه کارهایش چه عبادی و چه غیر عبادی از خدا فرمان برد، به عبارت دیگر انسان فقط یک مطاع و یک معبود داشته باشد قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ انعام/ ۱۶۲. منظور از سخن پیامبران که می‌گفتند: يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ ظاهراً همین بوده است نه فقط کارهای عبادی.

فضیلت قل هو الله احد: ۱- منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر که یک روز بر او بگذرد و در نمازهای پنجگانه قل هو الله احد را نخواند گفته می‌شود: بنده خدا تو از نماز گزاران نیستی:

«عن ابی عبد الله علیه السلام قال من مضى به يوم واحد فصلی فیه بخمس صلوات و لم یقرأ فیها قل هو الله احد قیل له یا عبد الله لست من المصلین».

۲- ابو بکر حضرمی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده: هر که به خدا و روز قیامت ایمان دارد خواندن قل هو الله احد را بعد از نماز واجب ترک نکند هر که آن را بخواند خدا خیر دنیا و آخرت را برای او جمع کند، او پدر و مادرش و فرزندان او را بیامزد

«عن ابی عبد الله علیه السلام قال: من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یدع ان یقرأ فی دبر الفریضه بقل هو الله احد فانه ان قرأها جمع الله له خیر الدنیا

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۰۸

و الاخرة و غفر له و لوالديه و ما ولد».

۳- عمرو بن یزید گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هر که به وقت خارج شدن از منزلش ده بار قل هو الله احد را بخواند، پیوسته در حفظ خدا خواهد بود تا به منزلش بر گردد.

«قال ابو عبد الله علیه السلام من قرء قل هو الله احد حین یرجع من منزله عشر مرات لم یزل فی حفظ الله عز و جل حتی یرجع الی منزله».

۴-

«عن ابی عبد الله علیه السلام قال: من قرء قل هو الله احد مرة واحدة فکانما قرء ثلث القرآن و ثلث التوراه و ثلث الانجیل و ثلث الزبور».

۵- رسول خدا صلی الله علیه و آله سربهای را به جنگ فرستاد، فرمانده آنها علی علیه السلام بود، چون برگشتند حضرت از آنها از علی علیه السلام پرسید، گفتند: همه خوبیها را داشت ولی در همه نمازها که با ما خواند قل هو الله احد را می‌خواند. حضرت فرمود: یا علی چرا چنین کردی؟ گفت: قل هو الله احد را دوست دارم. حضرت فرمود: آن را دوست داشتی تا خدا تو را دوست داشت.

۶-

«و قال الصادق علیه السلام من قراها و اهداها للموتی کان فیها ثواب ما فی جمیع القرآن ...»
این چند روایت از تفسیر برهان نقل گردید، به جز حدیث اول و پنجم که از مجمع البیان آورده‌ایم.
ناگفته نماند روایت در این باره زیاد است خواهان تفصیل بیشتر به کتابهای دیگر مراجعه فرمایند.
تأویل الصمد: کلینی رحمه الله در کافی «باب تأویل الصمد» از داود بن قاسم جعفری نقل کرد که به حضرت جواد صلوات الله علیه گفتم:

«ما الصمد؟ قال: السيد المصمود اليه في القليل و الكثير»

این روایت مطابق معنای لغوی «الصمد» می‌باشد.

طبرسی رحمه الله از امام سجاد صلوات الله علیه نقل کرده:

«قال الصمد الذي قد انتهى سوده و الصمد الدائم الذي لم يزل و لا يزال و الصمد الذي لا جوف له

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۰۹

و الصمد الذي لا يأكل و لا يشرب و الصمد الذي لا ينام»

این روایت راجع به معنای لانزم «الصمد» است یعنی خدای ازلی و ابدی، خدای بی خلل، خدای بی نیاز این روایت در توحید صدوق رحمه الله / ۹۰ نیز نقل شده است و نیز در آن کتاب نقل شده:
«قال الباقر عليه السلام الصمد السيد المطاع الذي ليس فوقه أمر و ناه».

روز بیست و یکم رمضان هزار و چهار صد و سه مطابق ۱۲ / ۴ / ۱۳۶۲ روز شهادت امیر المؤمنین صلوات الله علیه، تفسیر سوره اخلاص خاتمه یافت.

و الحمد لله و هو خير ختام

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۱۰

سوره فلق

اشاره

در مکه نازل شده و پنج آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- در مقدمه تفسیر گفتیم: فلق بیستمین سوره است که بعد از سوره فیل در مکه نازل گردید. ولی این مطلب مختلف فیه است، بعضی آن را مکی و بعضی مدنی گفته‌اند، مطالب آن با هر دو سازگار است.

۲- عدد آیات آن بالاتفاق پنج است (مجمع البیان).

۳- علت تسمیه آن به فلق ظاهراً وقوع این کلمه در اول آنست و انگهی همه مطالب آن یکپارچه فلق و شکافتن است.

۴- ناگفته نماند: مخلوقات دارای دو جنبه هستند، جنبه خیر و جنبه شر و ضرر، مثلاً آب دارای هزاران خیر و فائده است، ولی اگر سیل گردد، شر است و ویران کننده، آتش دارای فائده‌های بی شمار است، اما چون آتش سوزی باشد یا انسانی در آن واقع شود، مبدل به شر و ضرر می‌گردد، لفظ «من شر ما خلق» نشان می‌دهد همه ما خلق الله دارای جنبه شر می‌باشند چنان که دارای جنبه خیر نیز هستند تا جایی که درباره قرآن می‌خوانیم: **وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا** اسراء / ۸۲ و در جای دیگر آمده: **وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمَى** فصلت / ۴۴.

بعضی از شرور و آفات است که قابل پیش‌بینی نیستند، در خفا و پنهانی می‌آیند و تا انسان با خبر شود کارشان را کرده‌اند مانند سرطان، سل، تصادفات

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۱۱

و ... اینها همه «غاسق» هستند و در تاریکی و خفا می‌آیند.

بعضی دیگر به صورت حادثه‌اند، مانند زلزله‌ها، انفجارها، جنگها و پیشامدهای غیر منتظره.

باید دانست که انسان توانایی آن را ندارد که از شرور و آفاتی که اشاره شد در امان باشد یگانه چاره آنست که برای رهایی از آنها و برای در امان ماندن به خدای دانا و توانا پناه برد که جز او نمی‌تواند کسی را پناه بدهد، این سوره در مقام ارشاد به ما یاد می‌دهد که به خدا پناه بریم، در وحله اول خطاب به حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و در وحله دوم تعلیم برای همه می‌باشد، بقیه سخن در نکته‌ها خواهد آمد و نیز باید بدانیم که در این سوره از شر عوامل خارجی به خدا پناه می‌بریم چنان که در سوره ناس از شر وسواس و عوامل درونی و داخلی.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۱۲

سوره الفلق مکیه و هی خمس آیات نزلت بعد سوره الفیل

[سوره الفلق (۱۱۳): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (۱) مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ (۲) وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ (۳) وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ (۴)
وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ (۵)

به نام خدای رحمان رحیم

۱- بگو پناه می‌برم به پروردگار مخلوقات

۲- از ضرر آنچه آفریده است

۳- و از ضرر غاسق وقتی که داخل شود

۴- و از ضرر دمنندگان در گره‌ها

۵- و از ضرر حسود چون حسد کند

کلمه‌ها

فلق: فلِق (بر وزن عقل): شکافتن. «فلق الشیء فلقا: شقه» و (بر وزن فرس) اسم مصدر است به معنی شکافته شده (خلق). طبرسی آن را شکاف وسیع گفته است، در قاموس و اقرب الموارد چندین معنی از قبیل صبح، دره و شکاف برای آن نقل کرده و نیز گفته است «الفلق: الخلق کله» ظاهرا منظور از آن در آیه همه خلق است

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۱۳

چنان که خواهد آمد.

غاسق: آنچه در تاریکی آید. ناگفته نماند: غسق به معنی ظلمت شدید یا ظلمت اول شب است، به هر حال آن به معنی ظلمت و تاریکی است.

علی هذا غاسق چیزی است که در ظلمت و خفا باشد، طبرسی رحمه الله غاسق را آنچه با ضرر هجوم می‌کند «الهاجم بضرره» گفته است، شب تاریک، ماه گرفته شده نیز، معنی کرده‌اند.

وقب: وقوب: دخول. در نهج البلاغه خطبه ۴۸ فرموده:

«الحمد لله كلما وقب لیل و غسق»

حمد خدا را است هر وقت که شبی آید و تاریک گردد.

نفاثات: دمنندگان. نفث: دمیدن. آن گاهی دمیدن معنوی است مانند الهام و تلقین. از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل شده که درباره وحی فرموده:

«الا و ان الروح الامین نفث فی روعی»

و گاهی ظاهری است به معنی انداختن کمی از آب دهان. راغب گوید: «النفث: قذف الریق القلیل و هو اقل من التفل» یعنی آن انداختن کمی بزاق است که از بزاق معمولی اندک است، آن جمع نفاث یا نفاثه است.

عقد: (بر وزن سرد): گره‌ها. واحده آن عقده است. عقد بر وزن عقل به معنی بستن و گره زدن است «عقد الحبل عقدا: شده».

شرحها

۱ و ۲- قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ منظور از «فلق» ظاهرا خلق و مخلوق است، به علت اینکه خلقت به وسیله شکافتن و شگفتن است نظیر: إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى انعام/ ۹۵، خلقت آسمانها و زمین نیز چنین است چنان که می‌خوانیم: فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۱۴

انعام/ ۱۴ فاطر و فالق هر دو به یک معنی است، در خطبه اول نهج البلاغه فرموده است «فطر الخلائق بقدرته».

بعضی در توجیه این سخن گفته‌اند: خداوند عدم را شکافته و موجودات را به طرف وجود خارج کرده است. ولی عدم چیزی نیست که شکافته شود، بعضی آن را در آیه، صبح معنی کرده‌اند که ظلمت شکافته شده، مبدل به صبح می‌شود ولی این سخن با آیات بعدی جور در نمی‌آید.

لفظ «ما خلق» مانند الفلق شامل همه مخلوقات است و نیز معلوم می‌شود که همه مخلوقات دارای جنبه شر نیز هستند.

۳- وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ بَايِدَ بَدَانِيمَ: غاسق و نفاثات و حاسد، همه ذکر خاص بعد از عام است چون مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ همه آنها را شامل می‌باشد، به نظر می‌آید که مصادیق سه گانه فوق برای کثرت اهمیت ذکر شده‌اند.

ظاهرا مراد از «غاسق» چیزها و بلاهایی است که در تاریکی و در پنهانی می‌آیند و انسان فقط وقتی با خبر می‌شود که آنها کار خود

را کرده‌اند مانند سرطان سل، تصادفات، این آیه گرچه راجع به مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ اخص است ولی در نوبت خود یک موضوع اعم و دارای افراد بی حد و حصری است.

اینکه از ابن عباس نقل شده که آن را شب معنی کرده است ظاهراً معنای درستی نیست.

طبرسی رحمه الله فرموده: به قولی مراد از آن هر هجوم کننده با ضرر است. این قول به آنچه ما اختیار کردیم نزدیک می‌باشد.

۴- وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ در رابطه با النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ قول هست اول اینکه مراد از نفاثات زنان جادوگر و از عقد گره‌هایی است که بر نخ جادو می‌زنند و بر آنها می‌دمند

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۴۱۵

این همان قول معروف و مشهور است.

در المیزان فرموده: علت اینکه زنان جادوگر در آیه مطرح شده‌اند نه مردان جادوگر، چون سحر در آنها و به وسیله آنها زیادتر از مردان بود.

دوم، قول ابو مسلم است که گوید: مراد از نفاثات زنانی است که آراء خود را بر مردان تحمیل می‌کنند «عقد» تصمیم‌های مردان است که در اثر تحمیل زنان باز می‌شوند و از بین می‌روند، پس زنان بر تصمیم مردان می‌دمند.

ناگفته نماند: قول دوم اعتباری ندارد، قول اول نیز بسیار بعید است. زیرا اولاً- نسبت به آیات ما قبل بسیار اخص است، مثلاً در روزگار ما چقدر زنان جادوگر وجود دارد تا از شر آنها به خدا پناه ببریم؟ وانگهی نمی‌توانیم بگوئیم: آیه فقط در رابطه با زمان نزول قرآن و با مکه یا مدینه است.

از طرف دیگر: چرا باید فقط از شَرِّ زَنَانِ جادوگر به خدا پناه برد، اینکه المیزان آنها را زیادتر از مردان فرموده است، دلیل قطعی وجود ندارد گذشته از اینها جادوگری را که در شأن نزول سوره گفته‌اند لیبید بن اعصم یک مرد یهودی بود، نه زن. بسیار مشکل است قبول نمود که قرآن ابتدا مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ بفرماید، سپس سخن را برساند به چند زن جادوگر که به حساب نمی‌آیند.

به نظر می‌آید: منظور از نفاثات نیروهایی است که سبب پدید آمدن حوادث بزرگ می‌شود مانند نیروها و عواملی که سبب آتشفشان یا زلزله یا طوفان یا انفجار یا آتش سوزی‌های مهیب می‌شوند و حتی جنگها که در اثر تلقین اراده‌ها و نقشه‌کشی ظالمها و طاغی‌ها به وجود می‌آیند، این اتفاقات، به صورت بسته و مهار شده در دنیا هستند، این نیروها و عوامل باعث پدید آمدن و منفجر شدن آنها می‌شوند و الله العالم.

ناگفته نماند: نفاثات لازم نگرفته که حتماً وصف زنان باشد زیرا جمعی

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۴۱۶

که با الف و تاء بسته می‌شود، بیشتر اوقات وصف مذکر لا یعقل می‌آید مانند ایام خالیات، ریاح عاصفات، مرفوعات، مجرورات، منصوبات، منسوجات و مانند آنها.

علی‌هذا مانعی نیست که نفاثات جمع نفاث به معنی عاملی باشد که مثلاً سبب آتشفشان می‌شود و الله اعلم.

۵- وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ قید «اذا حسد» برای آنست که آدم حسود و بدخواه تا حسد خود را به کار نبرده فقط درون خودش را می‌سوزاند، ولی چون آن را عملی کند چنان خطرناک است که باید از آن به خدا پناه برد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل شده: نزدیک است فقر به کفر انجامد و نزدیک است حسد بر تقدیر خدایی غلبه کند «۱» و در روایت دیگری از حضرت رضا از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل شده

«قال: كاد الحسد ان يسبق القدر»

«۲» این آیه گرچه نسبت به آیات گذشته اخص است ولی حسد در رابطه با انسان چنان بزرگ و خطرناک است که با آیات قبلی

برابری می‌کند.

ناگفته نماند: موقعیت سوره مبارکه از لحاظ تعلیم استعاذه و پناه بردن به خدا در سطح ما فوق تصور است.

نکته‌ها

روایاتی در زمینه این سوره: ۱- از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل شده: به عقبه بن عامر فرمود: بر من آیاتی نازل گردیده که نظیر آنها نازل نگردیده بود
«قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله انزلت علی آیات

(۱)

المیزان از تفسیر قمی ... عن النوفلی عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السّلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: کاد الفقران یکون کفرا و کاد الحسد ان یغلب القدر.

(۲) المیزان از عیون اخبار الرضا. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۱۷

لم ینزل مثلهن المعوذتین» (مجمع البیان)

۲- آن حضرت به عقبه بن عامر فرمود: آیا تعلیم ندهم دو سوره را که بهترین قرآن یا از بهترین قرآنند؟ گفتیم: آری ای رسول خدا. آن گاه معوذتین را بر من تعلیم کرد، سپس هر دو را در نماز صبح خواند و فرمود: آن دو را بخوان هر وقت که برخاستی و خوابیدی

«عن النبی قال یا عقبه الا اعلمک سورتین هما افضل القرآن او من افضل القرآن قلت بلی یا رسول الله فعلمنی المعوذتین ثم قرء بهما فی صلوٰة الغداء و قال لی: اقرءهما کلما قمت و نمت».

۳- ابو عبیده حذاء از امام باقر علیه السّلام نقل کرده: هر که معوذتین و قل هو الله احد را در نماز وتر بخواند گفته می‌شود: بنده خدا بشارت باد خدا «وتر» تو را قبول فرمود:

«عن ابی جعفر علیه السّلام قال: من اوتر بالمعوذتین و قل هو الله احد قیل یا عبد الله ابشر فقد قبل الله و ترک».

۴- روایت شده: رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار اوقات حسن و حسین علیهما السلام را با معوذتین تعویذ می‌کرد یعنی در پناه خدا قرار می‌داد

«روی ان النبی کان کثیرا ما یعوذ الحسن و الحسین بهاتین السورتین».

۵- عبد الله بن سنان از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل کرده: چون قل اعوذ برب الفلق را خواندی در ضمیر خودت بگو: به خدای خلق پناه می‌برم و چون قل اعوذ برب الناس را خواندی در ضمیرت بگو: به پروردگار ناس پناه می‌برم پنج روایت فوق از مجمع البیان نقل شده است.

۶- در کافی از صابر مولی آل بسام نقل شده: ابو عبد الله علیه السّلام در نماز مغرب بر ما امامت کرد، معوذتین را خواند و فرمود: آن دو از قرآن است

«قال امنا ابو عبد الله فی صلوٰة المغرب فقرأ المعوذتین ثم قال: هما من القرآن».

۷- از طب الأئمة نقل شده از حضرت صادق علیه السلام از معوذتین سؤال شد آیا آن دو از قرآن هستند؟ فرمود:

«هما من القرآن»

سائل گفت: آنها در قرائت ابن

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۱۸

مسعود از قرآن نیستند و در مصحف او نوشته نشده‌اند؟ امام فرمود: ابن مسعود اشتباه کرده است یا فرمود: دروغ گفته است، آن دو از قرآن می‌باشند، سائل گفت: در نماز واجب آن دو را بخوانم؟ فرمود: آری «۱» آیا رسول خدا (ص) را سحر کردند؟ در مجمع البیان آمده: گویند لبید بن اعصم یهودی رسول خدا صلی الله علیه و آله را سحر کرد، آن گاه جادو را در چاه بنی ذروان در حقه‌ای در زیر سنگی در درون آن مخفی کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن با خبر شد، علی علیه السلام و زبیر و عمار را فرستاد، آب چاه را کشیدند سنگ را برداشتند، حقه را بیرون آوردند در آن مقداری موی شانه و دندان‌های شانه، ضمنا ریسمانی که یازده گره داشت بود که با سوزنها به هم دوخته بودند، این دو سوره (فلق- ناس) نازل شد، هر آیه‌ای که خوانده می‌شد یک گره باز می‌گردید، آن حضرت در خود سبکی احساس می‌کرد گویی از بند باز شده است، جبرئیل شروع کرده می‌گفت: بنام خدا تو را رقیه می‌کنم از هر شری که اذیت می‌کند از حسد و چشم زخم، خدا شفایت می‌دهد «۲».

این سخن با بعضی تفاوت، در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز آمده است چنان که در تفسیر برهان و صافی دیده می‌شود. طبرسی رحمه الله بعد از نقل این سخن فرموده: این را از عایشه و ابن عباس نقل کرده‌اند ولی نمی‌شود قبول کرد، زیرا مراد قرآن از سحر شده کسی است که گویی عقلش از بین رفته است. ولی خدا در قول خود وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ... این کار را از آن حضرت نفی کرده است.

ممکن است یهودی یا دخترانش خواسته‌اند اینکار را بکنند ولی نتوانسته‌اند

(۱) این دو روایت را از وسائل الشیعه ج ۴ کتاب القراءه آورده‌ایم.

(۲) رقیه آنست که انسان را در پناه قدرتی فوق طبیعی قرار دهند، در اینجا قرار دادن در پناه خداست.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۱۹

خدا آن حضرت را از اینکار مطلع فرموده است و آن دلیل صدق آن حضرت می‌باشد چطور می‌شود مرض آن حضرت از کار یهود باشد اگر می‌توانستند آن حضرت را مریض کنند حتما او را می‌کشتند چنان که بسیاری از مؤمنان را کشتند، با آنکه رسول خدا را از همه بیشتر دشمن می‌داشتند، شیخ طوسی رحمه الله در تبیان به آن اشاره کرده و رد نموده است.

المیزان جریان را قبول دارد، زیرا پس از نقل قضیه از «در منثور» فرموده: از کتاب طب الأئمة از محمد بن سنان از مفضل از امام صادق علیه السلام نظیر این مطلب نقل شده، در این باره روایات زیادی از طریق اهل سنت ... و نیز از طریق امامان اهل بیت علیهم السلام آمده است، آن گاه به اشکال مرحوم طبرسی اشاره کرده و گوید: آنچه بعضی در مضمون روایات اشکال کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله از تأثیر سحر مصون بوده، این چطور می‌شود با آنکه خدا فرموده: وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا ... فرقان/ ۹.

جواب این است که مراد مشرکان از «مسحور» مجنون و فاسد العقل است ولی اثر سحر در وجود آن حضرت مانند مرض و نظیر آن دلیلی بر مصونیت آن حضرت نیست.

نگارنده گوید: از آیه: ... فَإِذَا جَاءَهُمْ وَعَصِيَتْهُمْ يَخِيلُ لِإِيَّهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى طه/ ۶۶ معلوم می‌شود سحر جادوگران در موسی علیه السلام آن مقدار اثر داشته که خیال کند: ریسمانها و عصاها حرکت می‌کنند.

اما روایات شیعه درباره سحر آن حضرت به وسیله ساحر، سه گونه نقل شده است چنان که در تفسیر برهان و صافی نقل شده است ولی در روایت طب الأئمة محمد بن جعفر بررسی و محمد بن یحیی الارمنی واقع است، از این دو نفر در رجال نامی نیست و مجهول می‌باشند، روایت دیگری با لفظ «و یروی ...» نقل شده که نمی‌شود روی آن تکیه کرد. در طریق روایت سوم مردی بنام ابراهیم بن

بیکار

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۲۰

نام رفته که مجهول است و متن این روایت بسیار زننده است از جمله اینکه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ احساس می‌کرد با زنش مقاربت می‌کند حال آنکه مقاربت نمی‌کرد می‌خواست به طرف در خانه برود ولی آن را نمی‌دید و دست به دیوار می‌زد. به نظر نگارنده نمی‌شود این سخنان را قبول کرد، قول طبرسی و شیخ طوسی رحمهما اللهُ معتبر است، اما آیه شریفه درباره موسی علیه السَّلام آن مقدار که فرموده غیر از آنست که اختیار صحت و مرض رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در دست یک یهودی جادوگر باشد و اللهُ العالم.

روز جمعه بیست و ششم رمضان المبارک هزار و چهار صد و سه مصادف با روز قدس مطابق با ۱۷ تیر ماه ۱۳۶۲ تفسیر سوره فلق به پایان رسید و الحمد لله و هو خیر ختام
تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۲۱

سوره ناس

اشاره

در مکه نازل شده و شش آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- در مقدمه تفسیر گفتیم: سوره ناس بیست و یکمین سوره است که بعد از سوره فلق در مکه نازل گردید، ولی این سخن یقینی نیست، طبرسی با آنکه در تفسیر سوره «هل اتی» هر دو سوره را مکی گفته است در وقت تفسیر هر دو را مدنی گفته و مکی بودن را به «قول» نسبت داده است، در جوامع الجوامع در هر دو گفته است «مختلف فیه» هستند. المیزان بنا بر اسباب نزول هر دو را مدنی فرموده است.

ناگفته نماند: مطالب هر دو سوره با مکی و مدنی بودن سازگار است هر چه هست هر دو به یک بار نازل شده‌اند چنان که از روایات فهمیده می‌شود.

۲- این سوره مبارکه از شش آیه تشکیل یافته، تسمیه آن به «ناس» به علت وقوع این لفظ در اول آن است از باب تسمیه کل باسم جزء.

۳- فضیل بن یسار می‌گوید: از حضرت باقر علیه السَّلام شنیدم: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به شدت مریض شد و درد شدیدی به حضرتش عارض گردید جبرائیل و میکائیل به محضرش آمدند. جبرائیل بالای سرش و میکائیل نزد پاهای آن حضرت نشست، جبرائیل او را با قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ تعویذ کرد و در پناه خدا قرار داد و میکائیل با قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ابو خدیجه از امام صادق علیه السَّلام نقل می‌کند: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مریض بود

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۲۲

جبرائیل به محضرش آمد و او را با معوذتین و قل هو الله احد رقیه کرد (در پناه خدا قرار داد) و گفت:

«بسم الله ارقیک و الله یشفیک من کل داء یؤذیک ...»

این دو حدیث از مجمع البیان است. ولی در آنها مریض بودن حضرت مطرح است، از جادو خبری نیست.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۲۳
سوره الناس مدتیة و هی ست آیات نزلت بعد سوره الفلق

[سوره الناس (۱۱۴): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (۱) مَلِكِ النَّاسِ (۲) إِلَهِ النَّاسِ (۳) مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ (۴)
الَّذِي يُوسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ (۵) مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ (۶)

به نام خدای رحمان رحیم

۱- بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردم

۲- حکمران مردم

۳- معبود مردم

۴- از ضرر وسواس بسیار پنهان

۵- که در سینه‌های مردم حرکت می‌کند

۶- (وسواسی که) از ناحیه جن و مردم است

کلمه‌ها

ناس: مردم. جماعت در مجمع البیان آمده: ناس و بشر و انس نظیر هم هستند. اصل ناس اناس است در گفتن الناس به علت الف و لام تعریف همزه آن حذف شده است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۲۴

ملک: (بفتح میم و کسر لام) مدبر، سرپرست و مدیر. به عبارت دیگر ملک (بر وزن قفل) به معنی حکومت و ملک به معنی صاحب حکومت است.

وسواس: اصل آن به معنی صوت خفی است در جوامع الجوامع فرموده:

«الوسوسة و الوسواس: الصوت الخفی» در مجمع البیان ذیل آیه ۲۰ از سوره اعراف فرموده: وسوسه یعنی خواندن به سوی چیزی با صدای آهسته. «وسوس له» یعنی خیر خواهی را به نظر او آورد «وسوس الیه» یعنی مطلب را با صوت خفی به او القا کرد منظور از آن در آیه حدیث نفس و خیالات باطل و افکار شیطانی است.

خناس: بسیار پنهان. خنس: پنهان شدن. خانس: پنهان. خناس: بسیار پنهان. خنوس: پنهان شدن بعد از ظهور است.

جنه: جن. هر دو لفظ به یک معنی است.

شرحها

در این سوره به رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب شده: از شر افکار ناپاک که سبب تصمیمهای ناپاک و اعمال زشت می‌شوند به خدا پناه ببرد، در آخر سوره فرموده:

منشأ این افکار گاهی جن است و گاهی مردم. چنان که خواهد آمد.

ناگفته نماند: کارهایی که انسان انجام می‌دهد اعم از خوب و بد، همه ناشی از افکار و شناخته‌های باطنی است و تا انسان در درون خود چیزی را تجزیه و تحلیل و بررسی نکرده و تصمیم نگرفته، صدور کاری از وی ناممکن است مگر آنکه دیوانه یا مانند دیوانه‌ها باشد یا در خواب کاری انجام دهد.

همه قتلها، غارتها، فریب‌ها، اذیتها و ... ناشی از افکار باطل و شیطانی

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۴۲۵

است، این افکار گاهی از تلقین انسانها، خواندن کتابها، گوش دادن به سخن دیگران است و گاهی از طریق جن و وسوسه آنهاست **مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ** آری از شر این افکار فقط باید به خدا پناه برد، اوست که می‌تواند انسانها را از شر این افکار و خیالات باطل و خطرناک پناه دهد.

ناگفته نماند: ضررهایی که در سوره فلق مطرح است، انسان اغلب در مقابل آنها مسئول نیست زیرا عوامل خارجی هستند ولی در مقابل افکار باطل و شیطانی که در این سوره مطرح است مسئول می‌باشد.

۱-۴- **قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ. مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ. مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ**

در میزان می‌فرماید: از طبع انسان است که چون از چیزی بترسد و احساس ضعف کند، پناه می‌برد به کسی که قدرت دفع آن را دارد، آن کس یکی از سه کس می‌تواند باشد، اول مربی و پرورش دهنده که او را تربیت می‌دهد و کارش را تدبیر می‌کند. این یک مدافع مستقل است، دوم: صاحب قدرت و صاحب سلطه‌ای که به او پناه می‌دهد و می‌تواند از او دفع شر بکند این نیز فی نفسه سبب تام است، سوم: معبود او، زیرا لازمه معبودیت و مخصوصا آن گاه که بی شریک باشد آنست که بنده فقط به او روی آورد و جز او کسی را در رفع حوائج خود نخواند.

خدای سبحان هم رب است و هم ملک و هم معبود، چنان که همه این صفات را در آیه **ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ** زمر/ ۶ برای خود جمع فرموده است و در آیه **رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا** مزمل / ۹، به ربوبیت و الوهیت و در آیه **لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ** حدید/ ۵ به ملک و حکومت خدا نیز اشاره شده است. پس انسان اگر بخواهد به رب پناه برد، رب او خداست و اگر بخواهد

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۴۲۶

به حاکمی و سرپرستی پناه ببرد خدای سبحان الملك الحق است و اگر بخواهد به معبود پناه ببرد، خدا معبود اوست. از آنچه گفته شد علت تخصیص صفات سه گانه از میان اوصاف خداوند معلوم گردید، نیامدن عطف دلیل سبب مستقل بودن هر یک از سه وصف است مانند **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ. اللَّهُ الصَّمَدُ ... (۱)** پس اوصاف سه گانه مشعر بعلت هستند.

در آیه چهارم می‌خوانیم: این پناه بردن، از شر و ضرر و وسواس و حدیث نفس و خیال باطل است که منشأ اعمال حرام و زشت می‌شود، و آن بسیار پنهان و مخفی در ضمیر انسان است که جز خدا و انسان کسی از آن آگاه نیست، آمدن لفظ خناس ظاهراً برای آنست که در اثر مخفی بودن کسی قدرت دفع خطر آن را ندارد مگر خدا. علی هذا «الخناس» صفت «الوسواس» است.

۵- **الَّذِي يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ وَصَفِ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ** است، میزان صدور را نفوس و ارواح گفته است که متعلق وسواس از انسان مبدا ادراک او است که همان نفس باشد.

ناگفته نماند در این زمینه باید بیشتر دقت کرد، در آیه دیگر می‌خوانیم **فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ** حج / ۴۶.

۶- **مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ**

بیان وسواس خناس است یعنی این وسواس دو منشأ دارد چنان که گفته شد در مجمع البیان از تفسیر عیاشی از ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه به قلب او در سینه‌اش دو تا گوش هست. گوش‌های که در آن فرشته می‌دمد و گوش‌های که در آن وسواس خناس می‌دمد، خدا مؤمن را با فرشته تأیید می‌کند آن است قول: خدا و آیدهم بروح منه

(۱) المیزان به اختصار و ترجمه آزاد

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۲۷

«قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله ما من مؤمن الا - و لقلبه في صدره اذنان اذن ينفث فيها الملك و اذن ينفث فيها الوسواس الخناس، فيؤيد الله المؤمن و هو قوله سبحانه و ايدهم بروح منه»
روایاتی در رابطه با این سوره در سوره فلق (نکته‌ها) نقل گردید به آنجا رجوع فرمائید.

نکته‌ها

موقعیت این سوره در زندگی انسانها بسیار قابل دقت و آموزنده است، خیالات و افکار پنهان و نامرئی چه جنایتها و خرابیها و کشتارهاست که به بار نمی‌آورند باید از آنها به خدا پناه برد اللهم نعوذ بك من شرور انفسنا و سيئات اعمالنا، إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي يوسف / ۵۳، چقدر انسانهای خود فروخته‌ای که در اثر تلقینات انسانهای فاسدی مانند خود، مفسده‌هایی به بار آورده‌اند، خونهای پاک بی شماری را ریخته و خود را مورد غضب حق تعالی کرده و مصداق المَعْصُوبِ عَلَيْهِمْ گردیده‌اند.
روز بیست و ششم رمضان المبارک هزار و چهار صد و سه مصداق با روز مبارک قدس مطابق ۱۷ تیر ماه ۱۳۶۲ تفسیر سوره ناس به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۲۸

ناگفته نماند: تفسیر سوره وَالْمُرْسَلَاتِ تا آخر قرآن مجید را قبلاً نوشته بودم و چنان که در آخر تفسیر سوره مبارکه «هل اتی» گفته‌ام نوشتن این تفسیر در روز هشتم ذو القعدة الحرام هزار و سیصد و نود و چهار هجری قمری شروع شده و در روز چهارشنبه شانزدهم جمادی الثانیه سال هزار و چهار صد و شش مطابق هفتم اسفند ماه هزار و سیصد و شصت و چهار (۱۳۶۴) پایان یافته است
علی هذا مدت نه سال و هفت ماه و شش روز وقت برده است و آخرین قسمت تفسیر در سوره «هل اتی» تمام شده است.
و الحمد لله رب العالمین اللهم تقبله بقبول حسن بحق محمد و آله الطاهرين صلواتك عليهم اجمعین.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۲۹

شرح حال مختصری از مؤلف

اینجانب سید علی اکبر قریشی مؤلف تفسیر، فرزند سید محمد مرحوم در سال هزار و سیصد و چهل و هفت قمری در شهرک «بناب» از توابع مراغه متولد شدم، آن طوریکه از پدرم در خاطرمانده است تولدم در چهاردهم ماه شعبان بوده است.
دروس فارسی را در همانجا در مدارس ملی خواندم و آن گاه دروس عربی را از پدرم که از ائمه جماعت و از علمای شهر بود و اساتید دیگر شروع کردم، در همان روزها پدرم به رحمت ایزدی پیوست تحصیلات خود را با فشار مادی ادامه داده و سپس برای ادامه تحصیل به حوزه قم مشرف شدم.

حدود سال هزار و سیصد و سی و دو از قم به ارومیه منتقل شده و در آنجا اقامت کردم یکی از پیشامدهای بسیار مفید آن بود که در ارومیه با چند نفر از روحانیون که آنها نیز از حوزه قم برگشته بودند بحث تفسیر قرآن و روایات را شروع کردیم که تقریباً بیشتر از ده سال ادامه داشت.

این بحثها روحیه عجیبی برای مطالعه و نوشتن در من به وجود آورد که مقدمه همه مطالعات و نوشته‌هایم گردید به طوری که بحمد الله از مطالعه و نوشتن سیر و خسته نمی‌شوم.

پس از رحلت مرحوم آیه الله بروجردی که شهر مقدس قم در پی کارهای غلط سلطنت استبدادی متشنج شد در ارومیه به ندای فقها، مخصوصاً رهبر کبیر حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه لبیک گفتم.

از سال هزار و سیصد و چهل و دو که امام رسماً قیام خود را شروع کردند من هم به صورت فردی از پیروان آن قائد بزرگ بوده و اهدافش را تعقیب و ترویج می‌کردم، از سال ۴۲ تا پیروزی انقلاب یکی از کارهای متعارف من جلب شدنم تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۳۰

به شهربانی و ساواک جهنمی بود، دفعات از منبر رفتن محروم شدم حتی یک بار مدت یک سال تمام حق منبر رفتن را نداشتم، از پرونده‌های ساواک که اخیراً توسط سپاه پاسداران به دستم رسید، معلوم شد، من در نظر ساواک از مخربترین دشمنان سلطنت بوده‌ام.

در سال ۱۳۵۷ در اردیبهشت ماه به مدت یک سال به «بافت کرمان» تبعید شدم ولی بعد از مدتی شعله انقلاب گسترش یافت و تبعید شکسته شد با سلام و صلوات و استقبال عجیبی به ارومیه باز گشتم، به مبارزه ادامه دادیم تا انقلاب پیروز شد.

در سال هزار و سیصد و پنجاه و هشت برای مجلس خبرگان قانون اساسی انتخاب شدم و مدت سه ماه در نوشتن قانون اساسی در خدمت بزرگانی امثال مرحوم شهید دکتر بهشتی و دیگر بزرگان بودم.

در سال ۱۳۶۱ به عضویت مجلس خبرگان تعیین رهبری انتخاب شدم و اکنون نیز که سال ۱۳۶۹ شمسی است مجدداً با اولین رأی افتخار عضویت دوره دوم مجلس خبرگان تعیین رهبری را یافته‌ام.

کتابهای زیادی در این مدت تألیف کرده‌ام که چاپ شده آنها عبارتند از:

۱- قاموس قرآن در هفت جلد ۲- تفسیر احسن الحدیث در دوازده جلد ۳- المعجم المفهرس لالفاظ الصحیفه السجادیه ۴- خاندان وحی زندگانی چهارده معصوم علیهم السّلام ۵- شخصیت حضرت مجتبی علیه السّلام ۶- مرد ما فوق انسان حسین بن علی علیه السّلام ۷- سیری در اسلام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۳۱

۸- معاد از نظر قرآن و علم به درگاه حق تعالی در مقابل این همه توفیق که عنایت فرموده شاکر و حامد و تسبیح گو هستم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین ارومیه: سید علی اکبر قریشی ۱۴۱۱ قمری ۱۳۶۹ شمسی

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۵۲۳۵)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

